

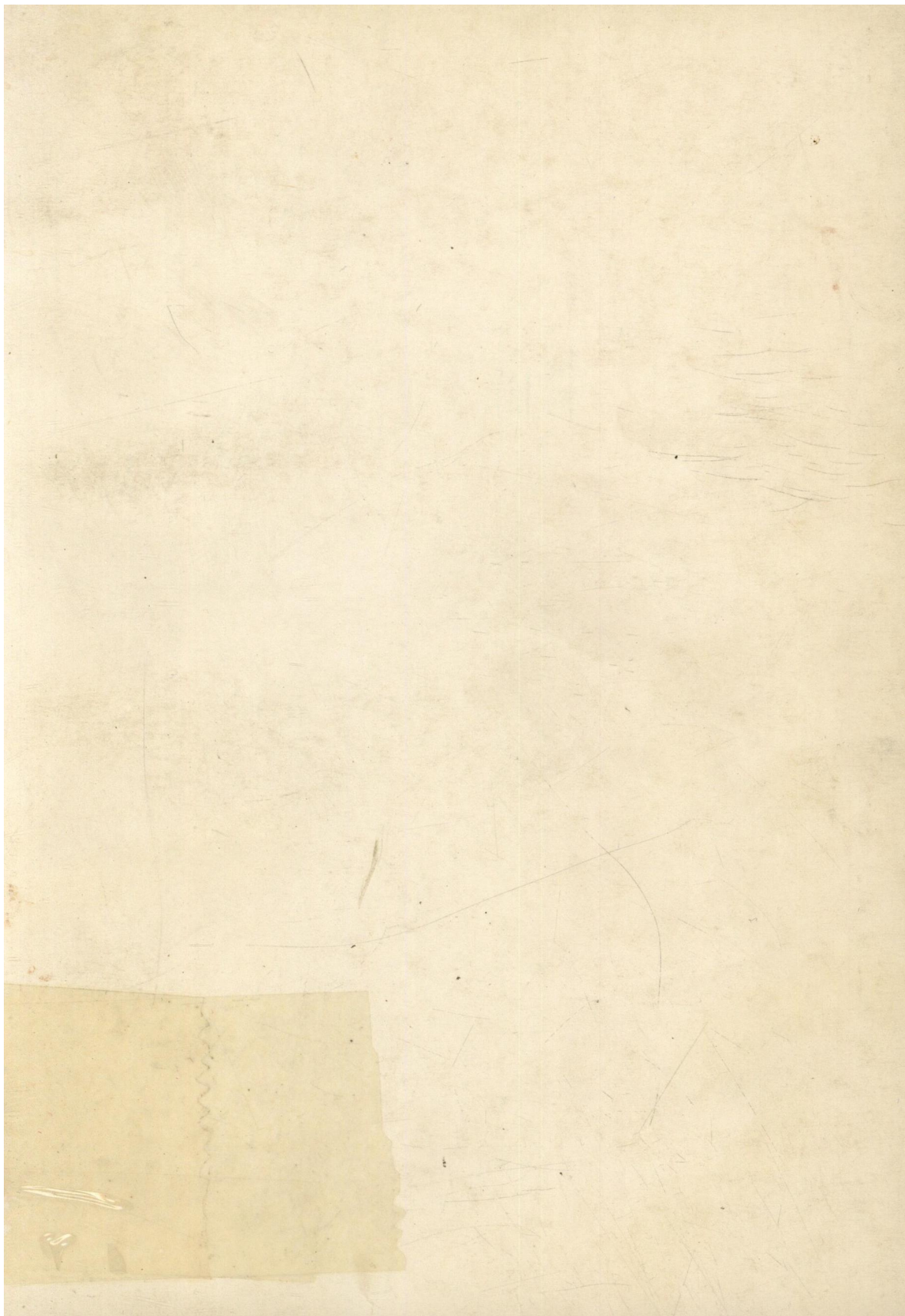


## مجموعه مقالات

# گنگره لایت دال بیت کسره ادب فارس

دانشگاه تبریز

جلد اول



۲	۲۰۰
۳۶	۴۹

جلد اول

مبصره، مقالات کنگره، ولایت و اهل بیت (ع) در گستره ادب فارسی

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

٧٨٧٦٧







## مجموعه مقالات

# گنگره لایت دال بیت و گستره ادب فارسی

دانشگاه تبریز

جلد اول

## انتشارات دانشگاه تبریز

۳۳۶

نام کتاب : مجموعه مقالات کنگره، ولایت واهل بیت (ع) درگستره ادب فارسی (جلد اول)

تالیف : جمعی از مولفان

ویرایش : دکتر محمد مهدی پور

بازخوانی : محمد رضا اسدی

ناهیپ : مرکز کامپیوتر دانشگاه تبریز

ناشر : دانشگاه تبریز

تاریخ انتشار : بهار ۱۳۷۳ ه. ش

تیراژ : ۱۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ : اول

قیمت : ۵۰۰۰ ریال

حق چاپ محفوظ است و استفاده از مطالب بانکر ما مخفلا مانع می باشد.

PIR

۴۰۰۹

کتاب / کنگره ولایت واهل بیت (ع) درگستره ادب فارسی (۱۳۷۳:تبریز)

مجموعه مقالات کنگره ولایت واهل بیت (ع) درگستره ادب فارسی /

تالیف جمعی از مولفان ؛ ویرایش محمد مهدی پور، - تبریز : دانشگاه

تبریز، ۱۳۷۳ -

ج ۱، ۲۴۰ ص. م. - (انتشارات دانشگاه تبریز؛ ۳۳۶

بها : ج ۱، ۵۰۰۰ ریال -

کتابنامه : ج ۱، آخر هر مقاله -

۱. ولایت در ادبیات - کنگره ها ۲۰. هانندان نبوت در ادبیات - کنگره ها

الف. مهدی پور، محمد، ویرایشگر. ب. عنوان .

## خم غدیر

قسم به جان تو ای عشق، ای تمامی هست  
در آن خجسته غدیر تو دید دشمن دوست  
نشان ز گوهر آدم نداشت هر که نبود  
در آن میانه که مستی کمال هستی بود  
به باغ خانه تو کوثری بهشتی بود  
بساط دوزخیان زمین ز خشم تو سوخت  
هنوز اشک تو برگونه زمان جاری است  
ز حجم غربت تو می‌گریست در خود چاه  
هنوز کوفه کند مویه در غربی تو  
که هست هستی ما از خم غدیر تو مست  
که آفتاب برد آفتاب بر سر دست  
به خم سرای ولایت خراب و بادیه پرست  
به دور سرمدیت هر که مست شد پیوست  
که بر ولای تو دل بسته بود صبح الست  
چو در سپاه ستم برق ذوالفقار تو جست  
ز بس که آه یتیمان، دل کریم تو خست  
از آن به چشمه چشمش همیشه آبی هست  
زمانه از غم تنهائیت به گریه نشست

دمی که خون تو محراب مهر رنگین کرد

دل تمامی آیینه‌ها ز غصه شکست

نصرالله مردانی





## فهرست مطالب

صفحه	عنوان
یک-دو	۱- پیشگفتار
۱	۲- ابراهیمی - محمد صالح - مولانا خالد نقشبندی شهرزوی
۱۵	۳- اسدی - محمد رضا سیمای اهل بیت در شعر احمد عزیزی
۴۳	۴- دکتر اکبری - منوچهر نقد و تحلیل شعر خط خون از موسوی گرمارودی
۸۵	۵- دکتر باقری - مهری جلوه‌هایی از سیمای اهل بیت در آینه خیال شاعران
۹۸	۶- بوذری - حسین امام علی بن ابی طالب در شعر صوفیه
۱۰۹	۷- تقی‌زاده - فریدون نگاهی به یک منظومه یادگار از سوگنامه‌های ماندگار در فرهنگ اسلام
۱۳۱	۸- دکتر حسینی کازرونی - سید احمد سیمای محمد (ص) و اهل بیت (ع) در آثار سعدی
۱۵۶	۹- دکتر رحیم نژاد - سلیم استمرار نبوت در ولایت
۱۶۹	۱۰- رحیمی - امین سیمای علی در دیوان ناصر خسرو

- ۱۱- دکتر رزمجو - حسین  
ولایت اهل بیت عصمت (ع) در آثار مشهورترین نویسنده مظلوم معاصر شادروان دکتر علی شریعتی  
۱۸۶
- ۱۲- ساجدی - علی محمد  
استمرار نبوت در ولایت  
۲۰۹
- ۱۳- دکتر ستوده - غلامرضا  
آرزو در ترازو  
۲۲۲
- ۱۴- دکتر سجادی - سید علی محمد  
عمان سامانی سلسله جناب کوی بی‌نشانی  
۲۴۶
- ۱۵- طغیانی اسفرجانی - اسحاق  
ولایت در شعر عصر صفویه  
۲۶۷
- ۱۶- دکتر طیب - محمد تقی  
امام مهدی (عج) در غزل حافظ  
۲۸۰
- ۱۷- دکتر عناصری - جابر  
شبیهِ گردانی و تعزیه خوانی در گستره اعیاد و وفیات  
۲۸۸
- ۱۸- دکتر فرشبافیان صافی - احمد  
عطر گل‌های محمدی (ص) در باغ حکیم سنایی "حدیقة الحقیقه"  
۳۰۶
- ۱۹- دکتر محمدبیگی - شاهرخ  
سیمای اهل بیت (ع) در نخستین تفسیر فارسی موجود موسوم به ترجمه تفسیر طبری ۳۳۰  
۲۰- مددی - حسن  
انعکاس معراج نبی (ص) در ادبیات منظوم فارسی  
۳۶۵
- ۲۱- مدرس زاده - عبدالرضا  
سیمای چهارده معصوم (ع) در شعر خواجه‌ی کرمانی  
۳۸۷

- ۲۲- دکتر مدرسی - فاطمه  
 ۴۰۸ جلوه لافتی الاعلی در ادب فارسی
- ۲۳- دکتر مشیدی - جلیل  
 ۴۲۳ غیبت و ظهور مولانا صاحب الزمان در ادب فارسی (خم در بسته عشق)
- ۲۴- منتصب مجابی - حسن  
 ۴۴۱ دیدگاههای شیعی فردوسی در شاهنامه
- ۲۵- دکتر موسوی - میرنعمت‌اله  
 ۴۵۲ سیمای حضرت علی در دیوان ناصر خسرو
- ۲۶- دکتر مهدی پور - محمد  
 ۴۷۶ سیمای رسول اکرم (ص) و اهل بیت (ع) در دیباچه‌های نثر فارسی



## پیشگفتار

سپاس بی‌قیاس و حمد بی‌حد و عد خدای را جل جلاله که در پرتو عنایات و توجهات خاص خود توفیق داد تا مجمعی روحانی و ادبی با عنوان "کنگره ولایت و اهل بیت (ع) در گستره ادب فارسی" در دانشگاه تبریز تشکیل گردد و فرصتی پدید آید تا دانشمندان و الامقام و محققان صاحب‌نظر از اقصی نقاط این مرز و بوم بتوانند از محصول اندوخته‌ها و تحقیقات ارزشمند خود، جوعه‌ای بر کام جان عاشقان مکتب اهل بیت (ع) و دستداران زبان و ادب فارسی فروچکانند و با رایحه دلپذیر معصومین (ع) مشام جان مشتاقان را معطر سازند. وقتی که از ادب فارسی سخن به میان می‌آید مقصود آن دسته از آثار منشور و منظوم ادبی است که پس از ورود اسلام عزیز، در سرزمین پهناور ایران به عرصه وجود آمده و در آغوش پر مهر اسلام نشو و نما و غنا یافته است. ادب فارسی ناگسستنی‌ترین پیوند را با فرهنگ و معارف غنی و اصیل اسلامی دارد و در مسیر شکوفایی و اعتلای خود بیشترین بهره را از آن گرفته است به گونه‌ای که بدون در نظر گرفتن این ارتباط تنگاتنگ از حیات هویت حقیقی خود تهی خواهد بود.

فرهنگ اسلامی که اساس آن مبتنی بر وحی الهی و سیره و کلام پیامبر عظیم‌الشان اسلام و اهل بیت طاهرین اوست، در اعماق وجود مردم این سرزمین و نوع بینش و روش زندگی و آداب و رسوم اجتماعی آنان تاثیر شگرفی گذاشته است و بالطبع بزرگان علم و ادب این سامان، از زلال سرچشمه‌های فیاض این فرهنگ، بیشترین نصیب را بر گرفته‌اند و کیست که تجلی آن را در لابلای آثار ارزشمند نویسندگان و گویندگان این خطه اسلامی آشکارا نبیند و درخشش انوار کلام محمدی و اوصیای آن حضرت را در خلال اوراق این آثار ملاحظه نکند؟

در این مجموعه مختصر که سیری است در صحن تماشایی گلستان ادب فارسی و غوصی است در دریای بیکرانه و بی‌بن آن و به منزله مشت‌آلودی است از خروار و اندکی از بسیار، خواهیم دید که سخنوران فارسی‌گو در ادوار مختلف و برهه‌های گوناگون، به حسب اقتضای وقت و تناسب حال، چگونه در خصوص کیان اسلام و اولیای الهی و اهل بیت پیامبر(ص) به عنوان عالیترین اسوه‌های انسانی، چکامه‌ها سروده و از سر عشق و سوز نغمه‌ها سر داده‌اند و در این راه بی‌توقع متاع کم بهای دنیوی، تمام اخلاص و توان هنری خور را به کار بسته و انواع گونه‌گون ادبی و قالبهای متنوع آن را به خدمت گرفته‌اند، و به جرات توان گفت که بزرگان ادب فارسی، در پرتو اسلام عزیز و انس با معصومین(ع) و معارف والای آنهاست که بر اوج قله‌های اشتها و جاودانگی صعود کرده‌اند.

این مجموعه شامل معدودی از مقالات واصل شده به دبیرخانه کنگره می‌باشد که لازم دیدیم پیشاپیش به چاپ آنها اقدام کنیم و به یاری خدای بزرگ در فرصت بعدی به چاپ دیگر مقالات و سخنرانیها و اشعار، کمر همت خواهیم بست. امید آنکه برای چاپ بعدی از پیشنهادهای راهگشا و سازنده خود محرومان نفرمایید.

بتوفیقه و منه و کرمه

رئیس دانشکده ادبیات و زبانهای خارجی

و دبیر کنگره

دکتر محمد مهدی پور

مولانا خالد نقشبندی شهرزوری (قدس سره)

قطب الطریقه و ترجمان الحقیقه، عالم ربانی و پیرروحانی، سلسله طریقهی نقشبندی، و مستدثین کمال عز و ارجمندی، مجدد قرن سیزدهم، ضیاءالدین ابوالبها مولانا خالد ذی الجناحین شهرزوری نقشبندی، وجود ارزنده‌ای بوده است، سرشار از زیور علم و عرفان که در مناطق کردنشین چون آفتاب تابانی درخشید و در اندک مدتی با پرتو انوار خود بخش زیادی از بلاد اسلامی را روشنی بخشید. مولانا خالد از علمای بزرگ اهل سنت و جماعت می‌باشد، که فخرالعارفین و زین السالکین است، در کمالات صوری و معنوی واحد، که ارادت خاص به ائمه اطهار علیهم السلام داشته و قصیده معروف ایشان در هنگام زیارت مرقد مطهر حضرت رضا(ع) که با این مصراع شروع می‌شود: "این بارگاه کیست که از عرش برتر است" بسی مشهور است.<sup>۲</sup>

دانشمندان و سخنوران شام و علمای سایر بلاد اسلامی کتابها و ستایشنامه های زیادی درباره شخصیت و فضل و کمال سیرت و شرح حال و دین و دانش این دانشمند ربانی نوشته‌اند و حضرت ایشان را به نام نوسخه جامیعه و نوسخه تابیغه یاد کرده‌اند. و حتی مرثیه‌های بیشماری را درباره وفات حضرت مولانا خالد سروده و گفته‌اند.<sup>۳</sup>

مولانا خالد در بغداد، قدس، سوریه، ترکیه عثمانی دارای خانقاه و دستگاه تبلیغی بوده است و خود از کردان سلیمانیه است، که همواره آستانش ملجاء فقیران و پیوسته محفلش مجمع امیران بوده به همت سخاوت، معروف و به طاعت و عبادت موصوف، سلاسل بسیار دیده و طریقه نقشبندیه گزیده.<sup>۴</sup>

۱- سالنامه نور دانش چاپ تهران ۱۹۷۰ م و سال ۱۳۴۹ هجری صفحه ۷۸ و تاریخ مشاهیر کرد ج ۱ چاپ سروش تهران ۱۳۶۴ صفحه ۲۹۶  
تالیف استاد بابامردوخ روحانی، شیوا.

۲- گنجینه فرهنگ و دانش صفحه ۷۲ چاپ تهران سال ۱۳۶۴ به زبان کردی تالیف محمد صالح ابراهیمی و سالنامه نور دانش سال ۱۳۳۹ صفحه ۷۸ و ۷۹ چاپ تهران و تذکره ریاض العارفین صفحه ۴۴۷. ۳- نور دانش منبع سابق الذکر.

۴- شیخ اسمد صاحب چاپ ۱۹۲۴ م، دمشق و تاریخ سلیمانیه صفحه ۲۲۵ و الانوار القدسیه صفحه ۲۲۵ و الاکراد فی بهدیان صفحه ۷۷.



## مولانا خالد از طایفه جاف و یک مرشد کامل

به تمام معنی روحانی و مجلس او گرم و پر بوکت و جذاب و مرکز وحدت قلوب افراد مختلف از هر طبقه و نژاد و ملیت بوده و یک شاعر لاهوتی بسیار تیز هوش و تیزبین و حساس و لطیفه گو و حاضر جواب و دانشمند و فصیح و بلیغ و سخنور بوده است. دهها کتاب به زبان عربی و کوردی<sup>۱</sup> امثال کتابهایی که در پاورقی به بعضی از آنها اشاره می‌گردد بطور مستقل و یا در خلال آنها مطلب درباره او نوشته‌اند.

حضرت مولانا خالد در زبان عربی، کردی و فارسی و تورکی متبحر بوده و قصاید زیادی به هر چهار زبان گفته است و بیش از ۱۹ تالیف در علوم مختلف اسلامی به زبان عربی دارد و از دیوان او و بند و انترزهایش چنین استنباط و ادراک می‌شود که مقام و منزلت او در عالم خود معادل با سعدی و حافظ شیرازی بوده است.<sup>۲</sup>

۱- ۵. امثال الاحلام زریکلی، معجم المؤلفین رضا کماله، ریاض المارین، پادی مه ردان تالیف اتد ملا عبدالکریم مدرس امام شافع زمان، سل الحسام الهندی نصره مولانا خالد قشبندی، هدیة المارین، فرائب الاغتراب، القیض الوارد علی روضة مولانا خالد، تاریخ کرد و کردستان من اقدام العصور التاريخية حتى الآن: محمد امین زکی ترجمه محمد علی هونی چاپ قاهره ۱۹۶۱ صفحه ۳۳۷، تاریخ السلیمانیه وانحائها، معجم المطبوعات، مشاعر الكرد و الكردستان، دانشمندان کرده، تاریخ مشاعر کرده، الادراء الجزئیة، التریف بالمساجد تالیف محمد فرزنجی مفتی اعظم بغداد، جلد ۳ و ۶ مجله کلاویش، الشیخ معروف نودی، توسراوی مفتی زهلوی به کوردی، اصفی الموارد فی سلسال احوال امام مولانا خالد، الفیض الوارد علی مرثیه مولانا خالد تالیف علامه سید محمد آکوسی، المجد الثالث فی مناقب مولانا خالد، الاساور المسجديه فی المائت الخالديه، الحدیقة النديه و البهجة الخالديه، النشر الوردی باخبار مولانا خالد قشبندی کوردی، القول الصواب، السهم الصائب، حصول الانس فی الانتقال، ریاض المشائقین فی مناقب مولانا خالد ضیاءالدین، مثلی الواجد و مثیر النواجد فی مرثیه مولانا خالد، جمع القلائد، الرحمة الهابطه، نورالهدایه و العرفان، عنوان المجد، قاموس الاحلام، المسک الاذفر، السعادة الابدیه، الحدائق الوردیه، منتخبات تواریخ دمشق، مقامات سمدیه، قالله، مشاعر شرق، مطالع الصعود، توبراقلوب، التراث الروحی، ایضاح المکتون، فهرس الفهارس الکتانی، رحله ریح فی العراق، و الروض الازهر و... یا بطور مستقل راجع به مولانا خالد تالیف شده و یا در خلال آنها مطالب درباره او نوشته شده است. مولانا خالد در (۱۱۹۰ - ۱۲۲۲ هجری قمری = ۱۷۷۶ - ۱۸۲۷ م زریکلی ۱۱۹۳ - ۱۲۲۲ هجری قمری = ۱۷۷۹ - ۱۸۲۷ م کماله) متولد و در گذشته است و در حی الاکراد دمشق مدفون گردیده و مطاف مریدان و منسوبان است، تاریخ سلیمانیه چاپ ۱۲۴۶ هجری محمد امین زکی.

۲- ۱. تطب المارین ضیاءالدین مولانا خالد، پدر مولانا خالد نامش احمد حسینیی از احفاد پیر میکائیلی جلف و مادرش ناطمه خاتون بانویی سیده از نسل سید محمد زاهد مشهور به "پیر خضر شاهوتی" است معجم المؤلفین تالیف عمر رضا کماله چاپ بیروت صفحه ۹۵. و احلام زریکلی صفحه ۲۹۴ چاپ ۶ سال ۱۹۸۳ م، ج ۲.

### تحصیلات مولانا خالد:

در آغاز نزد مولانا احمد پدرش و سپس نزد دانشمندان چون عبدالکریم برزنجی و برادر او سید عبدالرحیم و ملاصالح تره ماری و شیخ عبدالله خربانی و ملا محمود غزایی و علامه عبدالرحیم زیارتی (زیاری) که هر کدام ستاره درخشانی در آسمان علم و ادب بوده‌اند، بهره علمی می‌گیرد، مدتی هم از محضر علامه بزرگ ملامحمد بن آدم بیاله کانی تلمذ می‌کند، و آنگاه در محضر سایر دانشمندان کردستان به تحصیل علوم و معارف اسلامی، به حکمت و کلام که در آن زمان مستداول بوده مشغول گردیده است و پس از مدتی به سنه (سنندج) نزد رئیس العلماء علامه محمد قسیم سنندجی رفته و نزد او پایان نامه علوم و معارف اسلامی را گرفته و به درجه اجازه‌نامه افتا و اجتهاد در فقه و اصول، امام شافعی (رض) نایل آمده است، سپس به سلیمانیه بازگشته و مشغول تدریس و افتا گردیده است.<sup>۱</sup>

### مسافرت‌های مولانا خالد:

قطب العارفین ضیاءالدین مولانا خالد در سال ۱۲۲۰ هجری قمری، به منظور انجام مراسم حج از راه موصل و شام عازم مکه مکرمه گردید و پس از مراجعت از راه نهری مهمان سید عبدالله نهری شاه شمزین می‌شود و موضوع مسافرت خود را به دهلی با سید عبدالله نهری در میان می‌گذارد، سید به او می‌گوید با آنهمه علم و دانش صحیح نیست که نزد شاه عبدالله دهلوی نقشبندی بروید، ولی مولانا خالد سید را اقتناع می‌کند که آن سفر را به انجام برساند و این تک بیت را برایش می‌خواند:

ادیب من جلیس من شود در حلقه زندان به کوشش گر رسانم ناله مستانه خود را<sup>۲</sup>

۱- سالنامه نور دانش منبع سابق الذکر، گنجینه فرهنگ و دانش و تاریخ مشاعر کرد و اعلام زرکلی، ج ۲، چ ۱، ۶ سال ۱۹۶۴م، صفحه ۲۹۴ و معجم المؤلفین عمر رضا کحاله چاپ بیروت صفحه ۹۵.

۲- شرح حال حضرت شیخ عبدالله ملک غازی شاه شمزین (رض) تألیف محمد صالح ابراهیمی، صفحه ۱۴ و ۱۵ که آفاده چاپ است.

پس از آن سید عبدالله نه‌ری شاه شمزین می‌گوید: اگر اینطور است من نیز در این سفر همراه تو خواهم بود، اما مولانا خالد به او می‌گوید شما در اینجا تدریس بکنید بهتر است تا من برمی‌گردم در اینجا باید بیشتر تحقیق شود چون عده‌ای حب و بغض نشان داده‌اند. آنگاه مولانا خالد از راه کردستان به تهران و مشهد و هرات و قندهار به حضور شاه عبدالله (دهلی - جهان آباد) در هندوستان می‌رود و پس از اینکه اجازه ارشاد می‌گیرد اشتیاق به میهن پیدا کرده و در یک قصیده چنین گوید:

خالد، گر نیستی دیوانه و صحرائنورد تو کجا و کابل و غزنین و خاک قندهار  
مترجم قانون در طب، شاعر نامدار و محقق بزرگوار: مرحوم عبدالرحمن  
شرفکندی (هزار) در اوصاف مولانا خالد و سید عبدالله و سید طه نه‌ری به زبان کردی چنین  
گوید:

که سه رده سته‌ی هم مو مه ستانه خالید  
نه مامی باغی کوردستانه خالید  
فیدا تم نیشتمان بو شاره زورت  
رونا که، شام و شه سته مبول به نورت  
به عه بدوللاه و تاها پیری شه مزین  
له داوای دین نه ماندو بون، نه شه مزین  
شی می دل بون و زینی مه حفه لی دین  
وه ته ن هه رشاد بی تو وا دو کوره ت دین<sup>۱</sup>

مولانا خالد هنگام مراجعت به وطن در سر راه توقف کوتاهی در سنندج نموده و دانشمند نامی شیخ محمد قسیم سنندجی استاد سابق خود و عده دیگر از دانشمندان و علما به سلک منسوبان و مریدانش در می‌آیند، آنگاه به سلیمانیه برمی‌گردد و افراد بیشماری منجمله علامه روزگار ملایحی مزوری به او می‌پیوندند و طریقه او را انتخاب

۱- سلسله‌ی نه خشیبه ندی، دانه زاره همان میسباح قازی په‌ری، ۳۱ تا ۳۰، چاپی ۱۳۶۹ بلاو‌وی نینیشاراتی سه لاهه دین نه بویی.

می‌کنند. در اثر تحریک دشمنان اسلام و دشمنان وحدت و مواخات علامه نودیی و علامه ملا محمدبن آدم با مولانا خالد شروع به مخالفت می‌کنند که پس از اندکی علامه نودیی پشیمان می‌گردد و گریه می‌کند که چرا با آن دانشمند و عارف ربانی مخالفت کرده است ناچار با عده‌ای از مخالفین مولانا جمع می‌شوند و پی به اشتباهات خود می‌برند و به عذر خواهی می‌پردازند و نامه‌هایی را مبنی بر اعتذار به مولانا می‌نویسند و مولانا با سعه صدر و فروتنی و بزرگ منشی بایشان پاسخ می‌گوید: همچنانکه امام فخر رازی که سخت مخالف شیخ اشراق شیخ شهاب الدین سهروردی بوده که پس از مرگ شیخ اشراق که کتاب (تلویحات) تالیف شیخ اشراق را مطالعه می‌کند سخت متأثر و به گریه می‌افتد که چرا با آن فیلسوف بزرگ مخالفت کرده است.<sup>۱</sup>

#### مکتوبات مولانا خالد

مولانا خالد نوشته علمی و فلسفی و دینی و اخلاقی و پند و حکم و تالیفات و تعلیقات بسیار ارزنده و مفیدی دارد و بیش از ۱۹ جلد کتاب نوشته است از آن جمله دیوان اشعار او به زبان کردی، فارسی و عربی است که در استانبول در سال ۱۲۶۰ هجری به چاپ رسیده است. و اینک برای تبرک و تیمن چند شعر ایشان در پسند حضرت رسول (ص) به زبان فارسی و کردی قرائت می‌گردد:

سرور عالم! من دل‌داده حیران توام	واله و سرگشته سودای هجران توام
شاه بخت قاب قوسینی تو، من کمتر گدا	کی بود یارای آن گویم که مهمان توام
دیگران بهر طواف کعبه می‌آیند و من	کو به کو افتاده کوه و بیابان توام
دوش در خوابم نهادند افسر شاهی به سر	گوئیا پا می‌نهد بر فرق، دربان توام <sup>۲</sup>

۱- سالنامه نور دانش و گنجینه فرهنگ و دانش منابع سابق الذکر و اعلام زرکلی، ج ۲، چاپ ۶، سال ۱۹۶۴ م، صفحه ۲۹۴ و معجم المؤلفین کماله.

۲- دانشمندان کرد... صفحه ۷۲، چاپ ۱۳۶۲، تهران به زبان کردی تالیف محمد صالح ابراهیمی (شه‌پول).

۳- تحفه ناصری در تاریخ و جغرافیای کوردستان، تالیف میرزا شکرالله سنندجی (نخرا کتاب مقابله و تصحیح، حواشی و تعلیقات به انضمام پنج مقاله درباره قبائل کرد از دکتر حشمت‌الله طیبی ص ۶۵، چاپ امیرکبیر، سال ۱۳۶۶ خورشیدی و تاریخ مشاهیر کرد استاد بابامردوخ روحانی.

همانطور که قبلاً ذکر شد مولانا خالد شاعری توانا بوده، قریحه و افکار و ذوق سرشار و ابتکار مضامین دلکش و شعر عرفانی جالب توجه و رونق بخش عالم ادبیات است. به زبان عربی و کردی و فارسی شعر سروده دیوان فارسی مولانا در استانبول به دستور سلطان عبدالحمید به سال ۱۲۶۰ هجری به چاپ رسیده و اخیراً در ایران "شهر سنندج" نیز تجدید چاپ شده از جمله اشعار والای او در مدح امام رضا(ع) است که از این قرار است:

این بارگاه کیست که از عرش برتر است  
وز نور گنبدش همه عالم منور است  
وز شرم شمشهای زرش کعبتین شمس  
در تخته چرخ چهارم به ششدر است  
وز انعکاس صورت گل آتشین او  
بر سنگ جای لغزش پای سمندر است  
نعمان خجل ز طرح اساس خور نقش  
کسری شکسته دل پی طاق مکسر است  
بهر نگاهبانی کفش مسافران  
بر درگهش هزار چو خاقان و قیصر است  
این بارگاه قافله سالار اولیاست  
این خوابگاه نور دو چشم پیمبر است  
این جای حضرتی است که از شرق تا بغرب  
وز قاف تا به قاف جهان سایه گستر است  
این روضه رضا سات که فرزند کاظم است  
سیراب نوگلی ز گلستان جعفر است

سرو سهمی ز گلشن سلطان انبیا است  
نویاوه خدیجه زهرا و حیدر است  
مرغ خرد به کاخ کمالش نمی‌پرد  
بر کعبه کی مجال عبور کبوتر است  
تا همچو جان زمین تن پاکش به برگرفت  
او را هزار فخر برین چرخ اخضر است  
بر اهل باطن آنچه از اسرار ظاهر است  
در گوشه ضمیر مصفاش مضمیر است  
خورشید کسب نور کند از جمال او  
آری جزا موانق احسان مقرر است  
آن کس به بندگیش شد آزاد از دو کون  
ننگش ز تاج سلطنت هفت کشور است  
برگرد حاجیا به سوی مشهدش روان  
کانجا توقفی نه چو صد حج اکبر است  
بی‌طی ظلمت، آب خضر نوش بر درش  
کاین دولتی است رشک روان سکندر است  
بتوان شنید بوی محمد ز تربتش  
مشتق بلی دلیلی به معنای مصدر است  
از موج فتنه خرد شدی کشتی زمین  
گر نه "او را" ز سلسله آل لنگر است  
زوار بر حریم وی آهسته پا نهید  
کز خیل قدسیان همه فرشش ز شهر است  
غلمان خلد کاکل خود دسته بسته‌اند  
پیوسته کارشان همه جاروب این در است

شاه‌ها ستایش تو بعقل و زبان من  
 کی می‌توان که فضل تو از عقل برتر است  
 اوصاف چون تو پادشهی از من گدا  
 صیقل زدن بر آینه مهر انور است  
 شاه‌ها به شاه مسند لولاک کز شرف  
 بر تارک تمام اولوالعزم افسر است  
 وان که به حق آن که بر اوراق روزگار  
 بسایی ز دفتر هنرش باب خبیر است  
 دیگر به نور عصمت آنکس که نام او  
 قفل زبان و حیرت عقل هنرور است  
 آن که به سوز سینه آن زهر خورده‌ای  
 کز ماتمش هنوز دو چشم جهان تر است  
 دیگر به خون ناحق سلطان کریلا  
 کز وی کنار چرخ ز خونابه احمر است  
 وان گه به حق آن که ز بحر مناقبش  
 انشای بوفراس ز یک قطره کمتر است  
 دیگر بروح اقدس باقر که قلب او  
 بر مخزن جواهر اسرار را در است  
 و آن گه به نور باطن جعفر که سینه‌اش  
 بحری لباب از در عرفان داور است  
 آن گه به قرص طلعت تو کز اشعه‌اش  
 شرمنده ماه چهارده و شمس خاور است  
 دیگر به نیکی تقی و پاکی نقی  
 آن گه به عسکری که همه روح و جوهر است

دیگر بر عدل پادشهی کز عدالتش  
 با بره شیر شرزه بسی به ز مادر است  
 بر خالد آر، زحم که پیوسته همچو بید  
 لرزان ز بیم زمزمه روز محشر است  
 تو پادشاه دادگری این گدای زار  
 مغلوب دیو سرکش و نفس ستمگر است  
 از لطف چون تو شاه، ستمدیده بنده‌ای  
 از جورگر خلاص شود وه چه درخور است  
 نا اهل و سزای نوازش نیم ولی  
 نا اهل و اهل پیش کریمان برابر است  
 پیکی فرست بهر من بی‌نوا به هند  
 پیش کسی که خاک درش مشک و عنبر است  
 سالار کاروان طریق هدایت است  
 آگاه سرزندگی حی اکبر است  
 آسوده رهروی است بر سر منزل بقا  
 پنهان بنما من حرم قدس رهبر است  
 دیو مرید در نظر هر مرید او  
 مانند به پشه در گذر باد صرصر است  
 وز نام نامیش این نکته آشکار  
 کز جان و دل ز خیل غلامان این در است  
 دارم ز چشم پر فن او چشم رحمتی  
 ما مفلسیم و دیده او کیمیاگر است  
 حضرت مولانا بغداد می‌رود و پس از مدتی بار دیگر به سال ۱۲۳۰ هجری بنا به  
 تقاضای محمود پاشای بابان حاکم سلیمانیه به وطن خود برمی‌گردد. محمود پاشا مسجد و



خانقاهی را در سلیمانیه برای وی و مریدانش بنا می‌نهد و کلیه مخارج خانقاه را نیز به عهده می‌گیرد. مولانا ارشاد خود را در سلیمانیه دوباره شروع می‌کند، مردم گروه گروه و دسته دسته از کردستان ایران و عراق و ترکیه به خانقاه وی روی می‌آورند و با شوق و علاقه به او تمسک می‌کنند.

مولانا به سال ۱۲۳۶ هجری برای بار سوم به بغداد می‌رود و یکی از خلفای خود را به نام شیخ عبدالله هروی در خانقاه سلیمانیه<sup>۱</sup> را به جای خود می‌گمارد. مدت اقامت مولانا در بغداد این بار سه ماه طول میکشد، در این مدت جمعی از خلفای خود را به شهرها و بلاد عمده اطراف و اکناف گسیل می‌دارد که به ارشاد بپردازند و طالبان را با طریقه نقشبندی آشنا سازند. از جمله شیخ احمد خطیب اربلی (هه و لیری) را که دانشمندی ادیب و شاعر و عارفی وارسته بود مامور کرد که به دمشق برود و در آنجا به انجام وظیفه و ارشاد مشغول شود.<sup>۲</sup>

شیخ احمد در اندک مدتی عده زیادی را با مکتب مولانا آشنا نمود و در این شهر و اطراف آن شور و هیجان عجیبی راه انداخت، تا آنجا که مردم مشتاقانه خواهان دیدار مولانا شدند و از شیخ احمد خواستند که ضمن نامه‌ای، مولانا را به شام دعوت کند، تا همه طبقات بتوانند محضر او را درک کنند. شیخ احمد لاجرم بر اثر پافشاری آنان موضوع را طی مراسله‌ای به مرشد خود گزارش داد. مولانا دعوت او را پذیرفت و به سال ۱۲۳۸ هجری با عده کثیری از علما و عرفا و دیگر کسانی که مایل به همراهی او بودند، بغداد را به قصد شاه پست سر گذاشت. پس از وصول به دمشق، طبقات مختلف مردم که در نهایت اشتیاق انتظار آمدن او را داشتند، تا چند کیلومتری خارج از شهر به استقبال شتافته، مولانا را با اجلال و تجلیل هر چه بیشتر به شهر خود وارد کردند. ادبا و شعرای فاضل و معروف دمشق از قبیل شیخ شاهین عطار و شیخ محمد خانی و شیخ محمد جمله خلوتی دمشقی و دیگران قصاید غزایی به نام خیر مقدم و تهنیت ورود مولانا، انشا و انشاد کرده‌اند، و اینک چند بیتي از آغاز قصیده شیخ محمد جمله را در اینجا ذکر می‌کنیم:

۱- دیوان خطی مولانا خالد موجود در کتابخانه اینجانب، ص ۱۰۸. ۲- سالنامه نور دانش و تاریخ مشاهیر کرد منابع سابق الذکر.

اصححت دمشق ببهجة و مسرة	والنور و الاشراف منها صاعد
والطير غنى و الفصون رواقص	تهتز من طرب و هن موائد
والوقت طاب و هيمنت اهل الصفا	والزهري يحدق والعنا متباعد
مذحل بالشام الشريفة سيد	و عليه من حلى الكمال فرائد
فسالت عنه بين ارباب الهدى	قالوا: "ضياء الدين هذا خالد"
و هو المجدد بل هو الداعي الى	سبل الرشاد فنعم ذاك الماجد
فلقيته فوجدته كالليث فسى	سطواته و هو الامام الواحد

موائد: جمع مائده، به معنى لرزان و رقص كنان.

مولانا در دمشق ماندگار شد و به تعليم آداب طريقه و ارشاد مردم همت گماشت، با اين حال اوقاتی را نیز به مباحثه با علما و فضلاى آنجا و مطالعه و تحقيق در مسائل علمى و دينى مصروف مى ساخت.

از دمشق مسافرتى چند روزه به قدس شريف انجام داد و پس از زيارت امكنه مقدسه آنجا به دمشق مراجعت كرد و سنه ۱۲۴۱ هجرى براى بار دوم به حجاز رفت. علما و خواص حرمين شريفين كه آوازه فضل و كمال و علو مقام عرفانى او را كم و بيش شنيده بودند، و مشتاقانه انتظار ملاقاتش را داشتند، مقدم او را گرامى شمردند و عده زيادى در خدمتش تمسك كردند. يكسال پس از اين تاريخ مولانا بدون مقدمه وصيت نامه خود را نوشت و كتابخانه اش را وقف علمائى آنجا ساخت. عالم متقى شيخ اسمعيل آنارائى را جهت ارشاد مسلمانان، جانشين خود تعيين كرد، و با اشاره و ايما از فرارسيدن مرگ خود خبر داد و توصيه كرد كه بر سنگ مزار وى چيزى به غير از اين جمله ننويسند: "هذا قبر الغريب خالد".

چيزى نمى گذرد، مرض طاعون در دمشق شيع پيدا مى كند و جمع كثيرى دچار اين مرض شده، مى ميرند، از جمله دو پسر مولانا نيز به همين مرض حيات را بدرود مى گویند. خود مولانا در شب ۱۲ ذيقعدة سال ۱۲۴۲ هجرى به اين بيمارى مبتلى مى شود و در شب جمعه ۱۴ ذيقعدة همين سال بين نماز مغرب و عشاء روح بزرگ وى به عالم ملكوت پرواز

می‌کند. فردای آن شب با شرکت جمع کثیری از اهالی دمشق مراسم تشییع جنازه به عمل می‌آید و آن وجود مقدس در دل خاک به ودیعه سپرده می‌شود، قدس الله تعالی اسراه العلیه.

ادبا و شعرا در مرگ مولانا مراثی زیادی سروده‌اند، از جمله قصیده‌ای است از علامه متاخرین شیخ محمد امین عابدین مفتی که آغاز آن چنین است:

ای رکن من الشریعة مالا	فراینه قد امال الجبالا
مذرژتنا باوحد العصر علما	و بهاء و بهجة و کمالا
و اجتهادا و طاعة و صفاء	و سخاء و عفة و نوالا
هو بحر العلوم شرقا و غربا	و یمینا و قبلة و شمالا
هو قطب علیه درات رحی العر	فان، و هو الفرید قالا و حالا
ولعثمان ذی الحیاء و ذی النو	رین صح انتسابه اجلالا
و به از دان دینتا و طریق ال	نقشبندی زاد منه جمالا <sup>۱</sup>

و دیگری ضمن ابیاتی در تاریخ وفات مولانا خالد گفت است: مایقول العبد ارخ "خالد قطب توفی" که برابر است با سال ۱۲۴۲ هجری قمری.

#### منسوبان و مریدان مولانا

- ۱ - علامه ملا یحیی مزوری عمادی مشهور به سلطان العلماء ۲ - شیخ الاسلام مکی زده مصطفی عاصم افندی استانبول ۳ - سید محمد اسعد مفتی حله ۴ - سید محمود شهاب الدین الوسی زاده بغدادی مولف تفسیر روح المعانی ۵ - سید محمد اسعد صدر الدین حیدری مفتی حنفیه بغداد ۶ - سید ابراهیم فصیح حیدری ۷ - سید عثمان سندی نجدی ۸ - سید خلیل سمین نقیب اشراف و سادات طرابلس ۹ - سید محمد طاهر افندی حسینی

۱- ایدی: جمع بد، به معنی دست؛ ایدی: جمع الجمع و به معنی نعمتها بیشتر استعمال می‌شود؛ مالا: الف آن اطلاق است و ماله به معنی گرایید و خم شد؛ امال: خم کرد، ویران کرد. روزلنا: مصیبت زده شدیم، از مصدر رزه به معنی مصیبت. بهاء: روشنی. نوال: بخشش وجود، چرخید، گردش کرد. رحی: آسا، چرخ، تاریخ مشاهیر کرد استاد بابامردوخ.

مفتی قدس ۱۰ - شیخ ابوالخیر دیاربکری ۱۱ - شیخ عمر مجتهد دمشقی ۱۲ - شیخ محمد بن سلیمان مولف کتاب الحدیقه‌الندیه ۱۳ - سید محمد امین ابن العابدین مفتی دمشق ۱۴ - عمر افندی غزی مفتی شافعیه شام ۱۵ - علامه شیخ عبدالله داغستانی ۱۶ - علامه شیخ عبدالرحمن روژه یانی (روز بهانی) ۱۷ - سید عبدالعزیز افندی نقیب اشراف بغداد ۱۸ - عبدالله پاشا حاکم عکا ۱۹ - نجیب پاشا والی شام ۲۰ - داود پاشا والی بغداد ۲۱ - محمد افندی مفتی معرفه‌النعمان ۲۲ - سید عبدالله حیدری ماورانی مدرس در بغداد ۲۳ - شیخ شامل داغستانی ۱۴ - سید علی برزنجی قاضی سلیمانیه ۲۵ - رسول زکی مدرس ۲۶ - سید محمد امین سویدی مدرس در حله ۲۷ - شیخ ملا طاهر جزیری ۲۸ - ملا اسعد افندی جل کویی ۲۹ - سید عبدالقادر جزایری ۳۰ - ملا محمد اربلی (هه و لیری) ۳۱ - ملا عبدالله آمدی.

#### خلفای مولانا

۱ - شیخ اسمعیل آنارانی، مامور ارشاد در دمشق و جانشین مولانا در آنجا ۲ - شیخ عثمان سراج الدین مامور ارشاد در کردستان عراق ۳ - حاج ملا عبدالله جلی کویی ۴ - شیخ محمد فراقی ۵ - حضرت سید عبدالله نهری شاه شمزین که در ۱۲۲۹ در بغداد چهره کشیده ۶ - حضرت سید طه فرزند سید عبدالله نهری شاه شمزین ۷ - شیخ اسمعیل شروانی ۸ - شیخ محمود صاحب برادر خود مولانا ۹ - شیخ احمد خطیب هولیری ۱۰ - شیخ محمد خانی شامی ۱۱ - شیخ محمد صادق مامور ارشاد در مصر ۱۲ - شیخ عبدالله فردی مامور ارشاد در بیت المقدس ۱۳ - عبیدالله افندی حیدری ماورانی مفتی حنفیه بغداد ۱۴ - شیخ الشیوخ شیخ عبدالغفور کاشتری ۱۵ - ملا احم کوله ساره‌ای مشهور به مولانا از خاندان کمانگر ۱۶ - سید جواد سیاهپوش ادیب و شاعر بغدا ۱۷ - شیخ ملا محمد مجذوب عمادی ۱۸ - شیخ اسمعیل بصری ۱۹ - شیخ احمد قسطنمونی ۲۰ - شیخ ملا هدایت الله اربلی ۲۱ - شیخ محمد عقره‌ای مامور ارشاد در جزیر و بوتان ۲۲ - تاج العلما شیخ خالد جزیری مامور ارشاد در دیاربکر ۲۳ - شیخ عبدالفتاح عقره‌ای ۲۴ - شیخ محمد ناصح افصح العلما ۲۵ -

شیخ محمد جدید بغدادی ۲۶ - شیخ عبدالله ارزنجانی مکی مامور ارشاد در مکه مکرمه  
۲۷ - شیخ خالد کرد مامور ارشاد در مدینه منوره ۲۸ - شیخ احمد عربوزی مامور ارشاد در  
ازمیر ۲۹ - شیخ عبدالغفور کردی کرکوک متصدی امامت و امور خانقاه مولانا در بغداد ۳۰  
- شیخ حسین خطاط قوزانی ۳۱ - شیخ محمد بغدادی امام جماعت همیشگی خانقاه مولانا  
۳۲ - سید عبدالله افغانی هراتی ۳۳ - شیخ محمد هراتی ۳۴ - سید احمد سردار سرگلو  
کرکوک ۳۵ - شیخ احمد ضیاءالدین گومشخانی ۳۶ - سید عبدالغفور مشاهدی بغدادی ۳۷ -  
شیخ محمود بن عمر مامور ارشاد در عمادیه.<sup>۱</sup>

---

۱ - تاریخ مشاهر کرد و سالنامه نور دانش و کردان دانشمند منابع سابق الذکر.

### سیمای اهل بیت (ع) در شعر احمد عزیزی

سیاه مشقی که این بنده تهیه دیده است در معرفی استاد سخن و شاعر گرانقدر اهل بیت عصمت و طهارت آقای احمد عزیزی و انعکاس سیمای اهل بیت در شعر ایشان می باشد. پر واضح است که ناگفته های زیادی در شعر او هست که فرصت پرداختن به آنها در این مجال تنگ وجود ندارد.  
مختصری در احوال شاعر

احمد عزیزی در دی ماه سال ۱۳۳۷ در سرپل ذهاب دیده به جهان گشود و سرودن شعر را از نخستین سالهای نوجوانی آغاز کرد که پس از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی آثار وی مورد توجه مطبوعات قرار گرفت. با شروع جنگ تحمیلی عزیزی به تهران نقل مکان کرد و همکاری جدی خود را با روزنامه جمهوری اسلامی ارگان حزب جمهوری اسلامی آغاز نمود و پس از آن با بسیاری از نشریات روزانه و جراید ادبی همکاری نزدیک داشته است. از وی آثار قلمی زیادی منتشر گردیده، که بعضی از آنها عبارتند از: ملکوت تکلم، طغیان ترانه، ترجمه زخم، شطحیات، باران پروانه، رودخانه رویا، خوابنامه، باغ تناسخ، شرحی آواز، روستای فطرت، نافله ناز و کفشهای مکاشفه.

اگر چه در پایان بعضی از غزلیاتش با تخلص "عزیزی" برخورد میکنیم:

با عزیزی در کنار جویبار اشک و آه

خلسه آن چشم دریا گونه خوابم کرد و رفت<sup>(۱)</sup>

ولی با توجه به اکثر غزلیات وی می توان دریافت تخلص وی "کامل" میباشد

رهین منت کس نیست کامل دست اقبالم

اگر هم خوشه چینی میکنم در خرمن خویشم<sup>(۲)</sup>

به شیخ و زاهد و صوفی مگو این قصه را کامل

چه جویی اعتبار آخر تو از این بی سرو و پاها<sup>(۳)</sup>

## سبک شعری

هر چند عزیزی در قالبهای مختلف شعری طبع آزمایی کرده لکن آثار وی در قالب مثنوی از نظر کمیت بیشتر و از نظر کیفیت در مرتبه بالایی قرار دارد و اصولاً باید ایشان را یک مثنوی سرا دانست و اگر ادعا شود عزیزی، مولوی زمان و مولانای مدرن و امروزی است سخنی به گزافه نخواهد بود.

عزیزی مانند نظامی ادعا نمی‌کند که عاریت کس نپذیرفته بلکه صراحتاً اعلام میدارد اگر چه از آثار بزرگان شعر و ادب خوشه چینیها نموده ولی در هر حال استقلال خود را حفظ کرده است.

رهین منت کس نیست کامل دست اقبالم

اگر هم خوشه چینی میکنم در خرمن خویشم<sup>(۴)</sup>

شکی نیست که وی مثنوی معنوی مولانا را کاملاً مد نظر داشته و مسخ افکار و آثار

مولوی شده است آنچنانکه خود می‌گوید:

زیر برگی مسخ مولانا شدم<sup>(۵)</sup>

من به باغ مثنوی مانا شدم

مولویات مرا آغاز کن

ویا: لول لولم مثنوی را باز کن

صد نیستان خفته در هر بند من

مثنوی می‌ریزد از پیوند من

سایه‌ام را مضمحل در شمس کن<sup>(۶)</sup>

ای تب عرفان تنم را لمس کن

بدیهی است شاعر در بیان اشعار زیر حکایت نحوی و کشتیان را پیش رو داشته است.

رو به شبنم بان نمود آن گل پرست

آن یکی شاعر به شبنم در نشست

رنگ بازگشکن اسرار شعر

که منم طاووس بیدل زار شعر

گفت نیم قلب تو شد بی‌صدا<sup>(۷)</sup>

گفت هیچ از لاله خواندی گفت لا

شعر حافظ نیز در سروده‌های عزیزی تاثیر دارد و او هر گاه از سروده‌های خود خسته

میشود به شعر حافظ رو می‌آورد:

حافظ شیراز می‌خواهد دلم<sup>(۸)</sup>

از غزلهای عزیزی خسته‌ام

نمونه را به مطلع غزلی که یادآور غزل حافظ است اشاره می‌کنیم:

واحه در دامان خود ویرانی بسیار داشت

ذهن صحرا پیشه‌گان از طرح شبنم عار داشت<sup>(۹)</sup>

حافظ گفته بود:

بلبلی برگ گلی خوشبوی در منقار داشت

واندران برگ و نوا خوش ناله های زار داشت (۱۰)

وی اعلام می‌کند هر چند از سبک هندی توبه نموده لکن به سبک صائب تبریزی علاقمند است

قالب من زیر یوغ محتواست      بر دل من دلبری فرمانرواست

جنبش بال دل داناست این      یک نسیم از روح مولاناست این

گر چه من از شعر هندی تائیم      از نظر بازان سبک صائیم (۱۱)

عزیزی از بین شعرای معاصر بیشتر به سهراب سپهری علاقه دارد و در مواردی

سروده‌های او را به صورت تضمین در شعر خود آورده است:

لب به افطار سپهری باز کن      یک اذان بیدلی آواز کن (۱۲)

در شعر عزیزی ترکیبات و اصطلاحات جدیدی به چشم می‌خورد که در اشعار دیگران نیست

و بالطبع از ساخته‌های ذهن وقاد شاعر می‌باشد همچون تعجب سنج - کی کابوس - ابر

خصم - درنگستان - ظلومستان و زینبستان و...

تعجب سنج می‌زانم قیامت بهت فردا را

از آن خنجر نشان ابرو که دارد محشر خونها (۱۳)

درنگاه ما بجز فانوس نیست

خوابمان در دست کی کابوس نیست (۱۴)

محمد ای ابر خصم خدایان

محمد ای حبیب بینوایان (۱۵)

ما گرفتاریم با جرمی جهول

در ظلومستان عصری بی‌رسول (۱۶)

از دم شب در شبستانهای ما

می‌خروشد زینبستانهای ما (۱۷)

عزیزی شاعر معاصر است، معاصر می‌اندیشد و معاصر می‌سراید، شعر عزیزی دور از

جامعه و در کاخهای شاهانه سروده نشده و در گل و بلبل و ساریان و شتر خلاصه نمی‌شود



در شعر او لغات و اصطلاحات جدید از قبیل فندک، سیگار، خط واحد و مایه کوبی و... به چشم میخورد اما با آنها مضامین سیاسی و اخلاقی و اعتقادی خوبی را می‌پروراند.

من به سوی فندک تو خم شدم      من به سیگار تو نامحرم شدم<sup>(۱۸)</sup>  
ایستگاه شرک مسجد می‌شود      دین انسان خط واحد می‌شود<sup>(۱۹)</sup>  
مایه کوبی می‌شود انسان به نور      فرصه‌هایی هست بر ضد غرور<sup>(۲۰)</sup>

وی در مثنوی "پس از بوسه باران" می‌نویسد:

ای بشر ای لوحه تعلیم ما      ای تکامل! ای گل اقلیم ما  
رنگ انسان رو به زردی می‌رود      این تمدن رو به سردی می‌رود  
عصر پیر سخت جانان است این      دوره‌ی ماری جوانان است این  
عارفان مردند در غار قدیم      خفت دانایی درین عصر عقیم  
بعد نسلی مرده و مات آمدند      جانانی با کراوات آمدند  
جانانی از نژاد شهر رم      با کلاهک‌هایی از جنس اتم  
جانانی دزد و قطاع‌الطریق      جانانی با دمکراسی رفیق  
جانانی جانور در مافیا      جانانی جغد در جغرافیا<sup>(۲۱)</sup>

و در جای دیگر:

قرن دیگر قرن نان خشکه نیست      قرن تعویض دلار و بشکه نیست<sup>(۲۲)</sup>

ویا:

بیا تا بخوانیم در گوش قرن      شکایات سسناچاک بی‌گناه  
بگویم بر صحن بین‌الملل      بیانیته بوته‌های سیاه  
بیا تا بخواهیم از قابها      رهایی تصویرهای اسیر  
چو تشکیل گردد سمینارابر      شود بررسی مشکلات کویر<sup>(۲۳)</sup>

عزیزی ساده‌گویی را شیوه خود قرارداده و مفاهیم ساده و بدیهی را در شعر خود مطرح می‌کند.

هر که بد جنس است آبش می‌کنند      هر که خوش عکس است قابش می‌کنند<sup>(۲۴)</sup>  
هر زیارتنامه مفهومی در اوست      هر ضریحی قبر معصومی در اوست<sup>(۲۵)</sup>  
اما با این حال، استفاده از استعاره و تشبیه و کنایه فهم شعرش را مشکل نموده و آن را دچار

مختصر تعقید معنوی کرده است.

زندگی ترحیم رنگم را گرفت

زندگی مرگ قشنگم را گرفت (۲۶)

گر چه مردن سالها کار من است

عشق من این آخرین بار من است

زندگی ای کاش بی پیرایه بود

کاش مردن عطسه یک سایه بود (۲۷)

یک غزل از دفتر شعر شقایق حفظ بود

کودک پیری که در انگشت خود سیگار داشت (۲۸)

ما نمی پوئیم عطر هوش خود

ما جدا هستیم در آغوش خود (۲۹)

در شبک شعر عزیزی حسن تخلص - گریز زدن از مقدمات به مطالب اصلی - از

خصوصیاتی است که نمی شود آنرا نادیده گرفت. او در این مورد گوی سبقت را از همگان

ربوده است به عنوان نمونه وی در مثنوی ضریح گمشده بعد از سیزده بیت در وصف گل

یاس با بیت تخلص

حضرت زهرا دلش از یاس بود      دانه‌های اشکش از الماس بود (۳۰)

به مصیبت حضرت زهرا و شهادت آن بانوی بزرگ اسلام اشاره کرده و گریه های

حضرت امیر (ع) در فراق دختر گرامی پیامبر اکرم (ص) یادآور می شود برای روشن شدن

مطالب فوق به ابیات زیر نظری می افکنیم:

عشق من! پاییز آمد مثل پار	باز هم ما باز ماندیم از بهار
احتراق لاله را دیدیم ما	گل دمید و خون نجوشیدیم ما
باید از فقدان گل، خونجوش بود	در فراق یاس، مشکمی پوش بود
یاس بوی مهربانی می دهد	عطر دوران جوانی می دهد
یاس ها یادآور پروانه اند	یاس ها پیغمبران خانه اند
یاس ما را رو به پاکی می برد	رو به عشقی اشتراکی می برد
یاس در هر جا نوید آشتی است	یاس دامان سپید آشتی است

در شبان ما که شد خورشید؟ یاس  
 یاس یک شب را گل ایوان ماست  
 بعد روی صبح، پرپر می شود  
 یاس مثل عطر پاک نیت است  
 یاس را آینه ها رو کرده اند  
 یاس بوی حوض کوثر می دهد  
 حضرت زهرا دلش از یاس بود  
 داغ عطر یاس زهرا زیر ماه  
 عشق محزون علی یاس است و بس  
 اشک می ریزد علی مانند رود  
 گریه آری، گریه چون ابر چمن  
 بر لبان ما که می خندید؟ یاس  
 یاس تنها یک سحر مهمان ماست  
 راهی شبهای دیگر می شود  
 یاس استنشاق معصومیت است  
 یاس را پیغمبران بو کرده اند  
 عطر اخلاق پیمبر می دهد  
 دانه های اشکش از الماس بود  
 می چکانید اشک حیدر را به چاه  
 چشم او یک چشم الماس است و بس  
 بر تن زهرا: گل یاس کی بود  
 بر کی بود یاس و سرخ نسترن...<sup>(۳۱)</sup>

اینک پس از بیان مقدمه نسبتاً طولانی اما ضروری به انعکاس سیمای اهل بیت در شعر  
 عزیزی می پردازیم با توضیح اینکه مسایل مربوط به اهل بیت (ع) در شعر این شاعر به چهار  
 شکل عنوان شده است.

#### الف) ترکیب آفرینی و ابداع اصطلاحاتی مربوط به اهل بیت و کیان اسلامی:

در شعر عزیزی در موارد متعدد اصطلاحاتی ابداع یا مطرح شده است که به نحوی به  
 اهل بیت مربوط است و حسن این موضوع در اینست که اصطلاحات یاد شده در اشعاری  
 که در خصوص اهل بیت سروده نشده به کار رفته اند. ترکیباتی همچون جویبار جمکرانی،  
 فقه جعفری، خوشه های عسکری، شبهای حرا، خاک عاشورائی و جمکران خیال  
 و... (توضیح این نکته امید است خالی از فایده نباشد که جمکران نام مسجدی است در  
 حومه شهرستان قم و تقدس آن مسجد بخاطر انتساب آن به حضرت ولیعصر (عج) می باشد  
 و بنا بر روایت موثق مسجد فوق الذکر به امر مطاع حضرت ولیعصر (عج) ساخته شده  
 است)

جویبار جمکرانی در شب  
 می روی تا باغ فقه جعفری  
 لاله های لن ترانی بر لب  
 زیر سقف خوشه های عسکری<sup>(۳۲)</sup>

قفل شبهای حرا را باز کن      کوه بعثت را طنین انداز کن<sup>(۳۳)</sup>  
 سرزمین کربلا آهنگ من      خاک عاشورائی گلرنگ من<sup>(۳۴)</sup>  
 کسی نیست در جمکران خیال      کویری است آب و هوای خیال<sup>(۳۵)</sup>  
 (ب) انعکاس آیات و احادیث:

هوش دارا آینه ما غیرتی است      ورد احمد، رب زدنی حیرتی است<sup>(۳۶)</sup>  
 اشاره به حدیث نبوی: "رب زدنی تحیراء فیک"<sup>(۳۷)</sup>، میباشد.  
 و یا بیت دیگر:

تو مدینه‌ی شعر احمد را دری      شعر را در جان من پیغمبری<sup>(۳۸)</sup>  
 ماخوذ از حدیث معروف "انا مدینه العلم و علی بابها"<sup>(۳۹)</sup> می‌باشد. و بی شک در شعر که  
 زیر توصیفی از دین را بدست می‌دهد از حدیث پیامبر اکرم (ص) "حب الی من دنیا کم ثلاث  
 الطیب و النساء و قره عینی فی الصلاة"<sup>(۴۰)</sup> متأثر بوده است:

دین ما یعنی سکونت در سکوت      دین ما یعنی قناعت با قنوت  
 دین ما یعنی نیاز آباد ناز      دین ما یعنی زن و عطرو نمار<sup>(۴۱)</sup>

و در بیت:

یا علی تو محو مطلق بوده‌ای      با تو حق بود و تو با حق بوده‌ای<sup>(۴۲)</sup>  
 مطمئنانه حدیث "الحق مع علی و علی مع الحق"<sup>(۴۳)</sup> نظر داشته است.

کوتاه سخن اینکه اگر در اغلب ابیاتی که در این نوشته آمده است دقیق شویم تاثیر کلام  
 الهی و معصومین (ع) را بوضوح در خواهیم یافت لذا از ذکر شواهد دیگر و اطاله کلام  
 اجتناب می‌کنیم.

(ج) معنی و توضیح لغات و اصطلاحات مذهبی:

عزیزی در دفاتر شعر خود کوشیده است علاوه بر طرح اعتقادات و علایق دینی، لغات و  
 اصطلاحات و ترکیباتی را طرح و به تفصیل توضیح دهد، کلماتی چون: شبنم، یاس و ...  
 همچنین در خصوص اهل بیت نیز شاهد بر خورد مشابهی هستیم، عزیزی کلماتی همچون  
 شیعه، شمر و ... را در دهها بیت معنی میکند. به عنوان مثال ایشان در معنی حوض کوثر

می گوید:

حوض کوثر چیست؟ اشک فاطمه  
اشک زهرا حوض کوثر میشود  
ایبر می‌گرید ز رشک فاطمه  
ساقی این اشک حیدر می‌شود<sup>(۳۴)</sup>

که در هیچ فرهنگی حوض کوثر با این دید و به این رسایی معنی نشده است و در تعریفی که شاعر از شیعه به عنوان یک ارزش و شمر به عنوان یک ضد ارزش ارائه کرده است و یادآور حقایق تاریخ اسلام و در بردارنده فرهنگ و معارف غنی اسلامی است چنین می‌سراید:

شیعه بودن چیست؟ بغض منفجر  
هر گلی در انتظار چیدن است  
شیعه هر شب می‌چکد از چشم یاد  
شیعیان در قلب عالم ساکن‌اند  
شیعیان سوداگران نیت‌اند  
شیعیان شب را تنفس کرده‌اند  
زخم شیعی را سواران دیده‌اند  
زخم شیعی خدعه قطامه هاست  
شیعه یعنی کشف یک قتل فجیع  
شیعه یعنی دفن یک گل در بقیع<sup>(۳۵)</sup>

در جای دیگر شیعیان را عزادارانی می‌داند که از ده قرن پیش سوگواری، کسانی هستند که فقط عمل به تکلیف را وظیفه خود می‌دانند و برای شکست و پیروزی نمی‌اندیشند، در عین شکست نیز خود را پیروز می‌دانند و همچون شیر می‌غرند.

ما دلی داریم از خون ریش ریش  
شیعیان تیغ جلالی می‌خورند  
ما عزا داریم از ده قرن پیش  
برگ خشک خشکسالی می‌خورند  
زخم می‌نوشند اینان مست مست  
شیعیان شیرند حتی در شکست<sup>(۳۶)</sup>

وی همچنین در مثنوی دیگری شیعیان را کسانی می‌داند که به نخل و خون عادت کرده‌اند و هر لحظه آماده شهادت در راه اهداف خود هستند یا در میدان جنگ به خون خود غلطیده‌اند و یا در بالای چوب دار اذان عشق سروده‌اند. برای اینان معیار و ملاک خون است و از حضرت امیر(ع) مرگ سرخ و شهادت را به ارث برده‌اند.

شیعه دارد دار خود را روی دوش	نخل شو ای میثم خرما فروش
شیعیان بانخل و خون خو کرده‌اند	شیعیان خون را ترازو کرده‌اند
سرخ مردن مغز آیین علی است	شیعه قلبش فرق خونین علی است
شیعیان بر زخم خود زاری کنید	در عروسی هم عزا داری کنید
شیعه زخمی بر سر خود می‌برد	شیعه خاری در گلو می‌پرورد <sup>(۳۷)</sup>

وی در شمرشناسی خود تعریف جامعی از شمر قاتل امام حسین(ع) بدست می‌دهد. به نظر عزیزی شمر تنها شمرین ذی الجوشن نیست، هر کسی که صفات و رفتار شمرگونه داشته باشد شمر است چه در عصر امام حسین(ع) باشد در قرن حاضر، هر کسی که آفتاب و نور را احتکار کند، مخالف انسانهای آزاد مرد باشد، خون مظلومی را بریزد و آزادی بیان و قلم را از کسی بگیرد و ... شمر است.

قوم ما در قتلگاه روزگار	می‌شناسد شمرهای بی‌شمار
شمر یعنی تیغ در فرهنگ ما	شمر یعنی زخمه‌ای بر چنگ ما
شمر یعنی هجو شبنم با سراب	شمر یعنی احتکار آفتاب
شمر یعنی درد قولنج زمین	شمر یعنی لعنه للعالمین
از تبار تیره تیر است شمر	از نژاد لخت شمشیر است شمر
شمر یعنی قحطی لومومبه‌ها	شمر یعنی دست موسی چومبه‌ها
شمر یعنی نقب گرگ از راه میش	شمر یعنی رهن یعنی پول پیش
شمر یعنی انهدام کوزه‌ها	شمر یعنی اجتماع زوزه‌ها
شمر یعنی رقص خنجر زیر نور	شمر یعنی بربریت در شعور
شمر یعنی هر که در فصل بهار	خون کبکی را بریزد با نهار
شمر یعنی هر که در صبحی عبوس	قو قولی قورا بگیرد از خروس
شمر دست رد به روی کاسه‌هاست	شمر ذبح لاله‌ها بر ماسه‌هاست
شمر در رگها سرایت می‌کند	شمر از شن ها حمایت میکند <sup>(۴۸)</sup>

د) شرح زندگی و منقبت اهل بیت:

در لابلاى اشعار عزیزی به سروده‌هایی بر می‌خوریم که بیانگر شدت علاقه و محبت شاعر نسبت به اهل بیت عصمت و طهارت بوده و به ما حق می‌دهد با افتخار عزیزی را شاعر اهل بیت بدانیم وی به تولد و بعثت پیامبر و توصیف ائمه توجه داشته و در رثای خامس آل عبا سخنها دارد که ذیلا بدون مقدمه به آنها اشاره می‌کنیم:

۱ - چهارده معصوم:

در مورد چهارده معصوم می‌نویسد:

روی رود روح پل داریم ما	چارده معصوم گل داریم ما
چارده آئینه عاری ز رنگ	یک بهار از چارده معصوم رنگ
پنج تن مثل ستون در دین ماست	چارده آئینه در آیین ماست
چارده آئینه پاک و صیقلی	یازده آئینه از نسل علی
باغبان این زمین پیغمبرست	منبع این آب حوض کوثر است (۳۹)

۲ - حضرت محمد (ص):

در مورد ولادت با سعادت پیامبر گرامی اسلام خطاب به آمنه می‌گوید:

بیا ای آمنه ای مادر نور	بدوش این مژده از پستان تنبور
تو نوری در دل آئینه داری	تو طفلی در حرای سینه داری
تو اکنون دامنث ثقل زمین است	تو طفلت از شبانان امین است
بیا ای آمنه ای مادر روح	بگیر این آخرین نیلوفر روح
تو قلب یاس و روح یاسمینی	تو ختم ختمی و گل در زمینی
از این ساعت حیاتی در دل توست	از این پس کائناتی در دل توست
از این پس دامنث امن حریم است	مخسب ای آمنه این گل یتیم است

آنگاه به اوضاع اجتماعی عربستان هنگام تولد آن حضرت اشاره کرده می‌گوید:

درین دشت سترون باغ دین نیست	درین قوم خیانت یک امین نیست
همه نادان و نااهل اند اینجا	ابو علم و ابوجهل اند اینجا
همه کاذب همه کافر همه کور	همه در بستر خود زنده در گور

و بعد خطاب به حضرت رسول (ص) می نویسد:

جنون کن یک شب از این دلق برخیز	محمد از حرای خلق برخیز
محمد ای امین سایه و سار	محمد ای رسول عطر و دیدار
محمد ای عیان بی شک و بی ریب	محمد ای نهان غیب در غیب
محمد ای گل عزلت نشینی	محمد ای بهار کلمینی
محمد ای شمیم دره نور	محمد ای شبان بره نور
محمد ای ابر خصم خدایان	محمد ای حبیب بی‌نویان
محمد بی تو انسان دین ندارد	محمد بی تو گل تضمین ندارد
مردان تو مغضوب زمین‌اند	هواخواهان تو مستضعفین‌اند <sup>(۵۰)</sup>

۳- علی بن ابیطالب (ع):

در خصوص اولین امام و جانشین بلافصل پیامبر ضمن اینکه عجز خود را از توصیف آن بزرگ صراحتاً اعلام می‌کند:

یا علی عشق تو در خون خفتن است	ما خس و این وصف دریا گفتن است <sup>(۵۱)</sup>
خلقت را یسارای سرالله نیست	هیچکس از قعر تو آگاه نیست <sup>(۵۲)</sup>

آنگاه خطاب به آن حضرت می‌نویسد:

نام تو یعنی سحر یعنی سلام	نام تو یعنی خدا در یک کلام <sup>(۵۳)</sup>
ای اذان محض ای تکبیر ناب	ای علی ای مرزبان آفتاب
ای خدای خطبه ای کوه کلام	ای طنین واژه، ای سیل پیام <sup>(۵۴)</sup>

و در جایی ارتباط تنگاتنگ پیامبر گرامی و حضرت امیر را چنین به تصویر می‌کشد.

ای سوار سهمگین سوره‌ها	وی اثیری غرش اسطوره‌ها
جز تو پیغمبر تبسم با که کرد	آفتاب آخر تکلم با که کرد
ای بهار وحی در باغ رسول	ای نزول روح بر جسم بتول
جز تو ای ثقل زمین ای بوتراب	با که بود آخر سلام آفتاب <sup>(۵۵)</sup>

در حدیث معراج پیامبر نقل است که پیامبر بزرگوار اسلام فرمود: خداوند در عرش با

من به صدای علی (ع) صحبت نمود، شاعر در این باره چنین می‌گوید:

ای گریبان حقیقت چاک تو	آسمان سرگشته‌ی ادراک تو
------------------------	-------------------------



عکس تو در قابی از قوسین بود  
مصطفی را در تنها دید؟ تو<sup>(۵۶)</sup>

آسمان را تاب جولان تو نیست  
شرک دارم یا امیرالمومنین  
این شگفتی در بهاری دیگر است  
در جگرها حیرتت خون می شود  
می دمد از نام تو رنگین کمان<sup>(۵۷)</sup>

آنگاه در مورد ازدواج حضرت زهرا با آن حضرت معتقد است هیچ کس غیر از  
امیرمومنان لیاقت همسری بانوی بزرگوار اسلام را نداشت و تنها او کفو و هم شان  
خیرالنساء بوده است و بس:

ماه رخسار ترا همسر نبود  
نیست جز خورشید هرگز کفو ماه  
وال من والاه آمد در غدیر  
مست شد از جام اکملت لکم  
ای شب قدر علی در چشم تو<sup>(۵۸)</sup>

از ازل تا نقش حورالعین بود  
که گل معراج را چید؟ تو  
و در عظمت مولای متقیان می نویسد:  
تو بزرگی خاک میدان تو نیست  
رحم کن بر جانم ای یعسوب دین  
یا علی باغ تو باری دیگر است  
بعد تو آینه مضمون می شود  
نشئه نور تو در ابر زمان

در جهان گر پرتو حیدر نبود  
شبم آینه چبود غیر راه  
کیست کفوت آنکه در شانش به زیر  
کیست کفوت آنکه در صحرای خم  
ای پر از هیاهت حیدر خشم تو

و در رابطه با محصول و نتیجه این ازدواج می گوید:

به به از پیوند یاس و نستون  
هم حسین اینجا شکوفه هم حسن<sup>(۵۹)</sup>  
شاعر در مورد شهادت حضرت زهرا و گریه های شبانه حضرت امیر(ع) در فراق یادگار  
پیامبر اکرم(ص) می نویسد:

می چکانید اشک حیدر را به چاه  
بر تن زهرا: گل یاس کبود  
بر کبود یاس و سرخ نستون  
این جدایی از محمد(ص) مشکل است  
بی خبر باید بخوابد در تراب  
زمزم از این ابر ابتر خشک شد

داغ عطر یاس زهرا زیر ماه  
اشک می ریزد علی مانند رود  
گریه آری گریه چون ابر چمن  
گریه کن حیدر که مقصد مشکل است  
گریه کن زیرا که دخت آفتاب  
گریه کن زیرا که کوثر خشک شد

نیمه شب دزدانه باید در مفاک  
 یاس خوشبوی محمد(ص) داغ دید  
 مدفن این ناله غیر از چاه نیست  
 در خصوص شهادت جانگداز مولای متقیان نیز سروده‌ای دارد که ابیاتی از آن ذکر می‌شود:

رسم شیران قلندر را ببین مست باید زخم گلگون زد به شیر مثل گل این زخم می‌بالد ز تیغ ای زمین زین زخم کاری گریه کن یا محمد(ص) این قیامت را ببین بیشه حق را ازین پس شیر نیست دست شهوت مومنان را میر کشت این حلول زخم انسانیت است موسم تبریک تزویرست این سال بی باران و خشک باوراست	ریخت بر روی گل خورشید خاک صد فدک زخم از گل این باغ دید جز تو کس از قبر او آگاه نیست (۶۰)
جوشن بی پشت حیدر را ببین از قفا باید شیخون زد به شیر شیر مست حق نمی‌نالد ز تیغ ای فلک بر رستگاری گریه کن فرق خونین امامت را ببین جز صدای زوزه تزویر نیست شیر را از پشت سر شمشیر کشت لحظه تحویل حیوانیت است سال سرخ زخم و زنجیرست این سال تاریک خسوف حیدر است (۶۱)	

۴ - حضرت زهرا(س):

ارادت شاعر به صدیقه کبری، حضرت زهرا در سروده‌هایش کاملاً مشهود است وی  
 قصیده نخل و خون را که تقریباً تاریخچه منظومی از زندگی چهارده معصوم را به تصویر  
 می‌کشد با بیتی در مورد حضرت زهرا آغاز می‌کند.

در روایت هست که بعد از رحلت پیامبر اکرم(ص) تا شهادت زهرا جبرئیل بحضور  
 حضرت فاطمه(س) می‌رسید و با ایشان صحبت مینمود. شاعر با توجه به روایت فوق  
 آورده است:

ای تکلم کرده با روح الامین ای ملایک بر سلامت صف زده قفل گل را نام تو وا می‌کند معجز شق القمر ابروی تو	دفتر تجریدی زیتون و تین عرش بر دامان تو زقرف زده نام تو می را طهورا میکند لیلۃ الاسرای ماگیسوی تو (۶۲)
--	---

آنگاه در خصوص حضرت زهرا می‌نویسد:

هر کجا سبز است نام فاطمه است	این سیادت از مقام فاطمه است
دامن زهرا بهار نینواست	لاله، خون پرورده‌ای از این هواست
کیست نور چشم احمد؟ فاطمه	کیست تانیث محمد؟ فاطمه
همچنانکه لاله در صحرا تپید	مصطفی در سینه زهرا تپید
پس بهار سبز برهان فاطمه است	پس نزول آباد قرآن فاطمه است
آن شب قدری که روح آمد فرود	جز به قلب نازک زهرا نبود <sup>(۶۳)</sup>

حضرت زهرا در هجده سالگی به شهادت رسیده‌است و در این عمر کم خویش مصیبت‌های زیادی را متحمل شده و دردهای بیشماری را کشیده‌است غمهایی چون از دست دادن پدر و تنهایی همسر بزرگوارش باعث شده بود، روزهای آن حضرت معمولا در گریه و زاری سپری شود:

ای گل با اشک خونین تر شده	ای به هجده سالگی پرپر شده
جان فدای بغض تنها ماندنت	داغ تلخ از پدر جا ماندنت
چون نگرید چشم زهرا سرخ و تر	در فراق هم پیمبر هم پدر
یا محمد از تو دوری کی توان	در فراق تو صبوری کی توان
می‌شتابد تا بگیر نور ماه	پاره‌های فتنه چون ابر سیاه
آه زهرا، عرش مشک‌ی پوش شد	وای شمع مصطفی خاموش شد
چون رود خورشید ما در گور؟ وای	این ولایت را که باشد نور؟ وای
ای پدر این امتان را وا منه	ابن عم خویش را تنها منه <sup>(۶۴)</sup>

محبوبیت و احترام حضرت زهرا در بین مسلمین زیاتر از خاص و عام است.

زین ولایت هر که باغی می‌خرد	در دل اول نام زهرا می‌برد
ناز آن اشکی که زهرا باورست	وای بر چشمی که بی زهرا ترست
هر که یک شبنم بگیرد در غمش	آب می‌نوشد زمین از زمزمش <sup>(۶۵)</sup>

۵- امام حسن(ع):

در خصوص امام مجتبی علیه السلام بیتی دارد که در قصیده ضریح گمشده آورده است. عزیزی با اشاره به درد دل‌های حضرت امیر با چاه، شهادت امام حسن با زهر را از مواردی ذکر می‌کند که آن حضرت می‌بایست بخاطر آن بگیرد.

گریه بر طشت حسن کن تا سحر

که پرست از لخته خون جگر (۶۶)

۶- امام حسین(ع):

واقعه کربلا و شهادت مظلومانه سرور آزادگان و یاران با وفایش در روز عاشورا باعث شده است زندگی امام حسین و حوادث روز عاشورا در ادبیات فارسی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار باشد، که در شعر عزیزی نیز شاهد این موضوع هستیم

زخم های کربلا جوشیم ما      تاقیامت هم سیه پوشیم ما

اهل بیت گریه و سوزیم ما      خیمه های نینوا دوزیم ما (۶۷)

عزیزی در مورد امام حسین بیشتر به موضوع کربلا توجه دارد، ابتدا به معرفی طرفهای درگیر پرداخته و اصل و نسب و جد سیدالشهدا و دشمنش را مشخص می‌کند.

دشمن تو از خطای خاک بود	دشمن تو دشمن ادراک بود
مادر او نقرس بستر گرفت	مادر تو عطر پیغمبر گرفت
جد تو توحید را تقسیم کرد	جد او شمشیر را تسلیم کرد
جد او در کوی عزیزی لات داشت	جد تو در هر قدم میقات داشت
جد او از هنده‌ها بتخانه ساخت	جد تو در کلمینی لانه ساخت
جد تو پیغمبر پروانه بود	جد او جادوگر مرجانه بود
جد تو باغ عدن را می‌شنید	جد تو بوی قرن را می‌شنید
جد تو ختم تمام جاده‌هاست	جد تو شهری پر از سجاده‌هاست
شهر علم و شهر عقل و شهر هوش	شهر شرم و شهر ناز و شهر نوش (۶۸)

در واقعه عاشورا تمام حوادث تلخ است ولی هیچ مصیبتی دردآورتر از تشنگی امام حسین و یاران و اهل و عیالش نمی‌باشد اینکه رود بزرگی همچون فرات در چند قدمی فرزندان زهرا بیهوده جاری شود و اجازه سیراب کردن طفل ششماهه به آل رسول ندهند موضوعی است که دل هر صاحب‌دلی را به درد می‌آورد و عزیزی نیز در ذکر مصائب کربلا بیشتر به تشنگی اطفال سیدالشهدا اشاره دارد

ای زمان ننگ تاسف بر تو باد	ای زمین بی طرف، اف بر تو باد
آب می‌نوشتند خلیل ره‌زنان	کودکان مصطفی له له زنان
می رود لب تشنه در کام سراب	چند گام آنسوترش یک دجله آب (۶۹)

مرغکان خوردند از آن آب شور      تشنه می مردند طفلان تو دور<sup>(۴۰)</sup>  
وی در مثنوی بلند "شقایق ششماهه" به شهادت حضرت علی اصغر پرداخته و انصافاً  
حق مطلب را اداء کرده است، هر چند زبان خود را قاصر از آن می داند که بتواند حادثه را به  
تصویرکشد.

یاران امام حسین(ع) یکی یکی به لقاء حق پیوسته اند امام حسین تنها در مقابل لشکر  
کفر قرار گرفته علی اصغر بعد از تحمل یک روز بی آبی، دیگر آرام نمی گیرد. سیدالشهدا(ع)  
طفل را در آغوش گرفته به سمت دشمنان می آید شاید در بین یزیدیان بی دین، آزاده ای  
باشد، با سربازان دشمن صحبت میکند: "ای گروه یزیدیان اگر شما با من می جنگید این  
طفل چه گناهی کرده است بگذارید قطره آبی به او رسانم و یا یکی از شما طفلم را بگیرد و  
کمی آب دهد" مظلومیت و سخنان فرزند زهرا و لوله در لشکر ابن سعد ایجاد می کند، سران  
کفر می بینند اگر امام دقایقی به صحبت خود ادامه دهد بعید نیست شورش در بین لشکریان  
ایجاد شود، دستور قتل علی اصغر به حرمله داده می شود و حرمله با تیری سه شعبه گلولی  
طفل معصوم را نشانه می گیرد و لحظه ای بعد خون اصغر دستان پدر را رنگین می کند و  
بدین صورت سرباز ششماهه امام حسین(ع) به شهادت می رسد:

اشک ریزانی که لفظ آشفته اند	درّ در و نانی که معنی سفته اند
مثنوی سازان رند اهل بیت	ساکنان کوچه ابن سکیت
مقتل آموزان نظم لوحه ها	پرده گردانان بزم نوحه ها
چون به قتل شاه خوبان می رسند	ناله لنگان، سینه کوبان می رسند
روز عاشورا تو گویی بوده اند	مژه بر خون شهیدان سوده اند
آه از این غربت کشان رنگ زرد	آه از این مداح های دوره گرد
های را شرمنده از هی می کنند	وصف عاشوراء که با نی می کنند
روز عاشوراء که شه بی تاب شد	بهر طفلان جرعه جوی آب شد
پس نمی از نهر چشم تر گرفت	اصغر ششماهه را در برگرفت
نیست آیا در شمایان درد دین	ای گروه مشرکین، هل من معین
آنکه بر پیمان وفاداری کند	اهل بیت عشق را یاری کند
لیک این خونخوارگان را درد نیست	بین این نامردمان یک مرد نیست

زین یزیدستان چه جوئی یا حسین	نیست اینجا مرد خوئی یا حسین
تیر پاسخگوی هل من ناصر است	من زبام زین مصیبت قاصر است
خون به قنذاق علی اصغر کشید	ناگهان تیر قساوت پرکشید
اصفرت از خون خود سیراب شد	باز گرد ای شه که طفلت خواب شد
زایر زخم گلو سوز توایم	اصغرا ما عبرت آموز توایم
اصغرا داغ تو دل را زنده کرد <sup>(۷۱)</sup>	زخم تو تاریخ را شرمنده کرد

در صحنه عاشوراء تنها علی اصغر و دیگر پیروان امام حسین (ع) تشنه نبودند بلکه گروه کافران و لشکریان یزید نیز تشنه بود اما تشنه چیزی دیگر:

لشکر جراره پیرامون او	تشنه اما گرد نهر خون او
وین عجب کاین ناکسان هم تشنه اند	تشنه یک قطره خون چون دشمنه اند <sup>(۷۲)</sup>

در کربلا گروهی از جوانان بنی هاشم حضور داشتند که کلاً به دیدار معشوق شتافتند و با شهادت آنها امام احساس تنهایی عجیبی می نمودند چرا که هر بار موردی پیش می آمد امام جوانان بنی هاشم را صدا می زدند ولی دیگر لیبکی از آن جوانان به ندای هل من ناصر سیدالشهداء گفته نمی شد، شاعر شهادت جوانان بنی هاشم و رنگین شدن قتلگاه از خون آنان و در نهایت مظلومیت فرزند زهرا (س) را در مثنوی "بیات نینوا" چنین به تصویر کشیده است:

پس کجایند آن جوانان غیور	که تجلی می شدند از فرط نور
می وزید از دور عطر پونه شان	خال سبز هاشمی بر گونه شان
بوی روح و بوی معبد داشتند	بوی گیسوی محمد (ص) داشتند
ای کجبابانان دشت ناکجا	می رود این قطره خون تا کجا
از چه این مرغان تلاطم می کنند	سایه ها خورشید را گم می کنند
خاک سرخ و ابر سرخ و آب سرخ	ماه در آینه مرداب سرخ
من فدای جسم صد چاکت، حسین	جان من مجروح ادراکت، حسین
ای سفیر نسترن در قرن خاک	ای صدای لاله در عصر مفاک
ای زمان محکوم محرومیت	ای زمین تاوان مظلومیت
خاک آدم تا ابد گلگون توست	از خدا تا خاک رد خون توست <sup>(۷۳)</sup>

اسارت حضرت زینب(س) و حرم امام حسین(ع) در عصر عاشورا نقطه عطفی در آن واقعه است، زینب به عنوان سفیر عاشورا و مبلغ نهضت امام حسین(ع) از هر فرصتی برای ابلاغ پیام امام و بیان اهداف قیام آن حضرت استفاده می‌کند و با وجود این، جدایی خواهر از برادر و اسارت گروهی زن و فرزند به سرپرستی حضرت زینب و گرداندن اسراء در شهرها و حضورشان در مجلس یزید و ... گوشه‌ای از یک تراژدی بزرگ در صدر اسلام بوده است. عزیزی در مثنوی "زخم زیبایی" به رابطه خواهر و برادری امام حسین و حضرت زینب و سفارش و وصیت حضرت زهرا(س) مبنی بر بوسیدن گلوی برادر اشاره داشته و سخنرانی علی‌گونه آن شیرزن را در قصر ظلم و ستم یزیدی به شکل زیبایی مطرح کرده‌است:

ای گل خون پیشه آتش فروش	ای بهار نینوا در فصل جوش
آنکه این یک لخته داغت داد کیست	آنکه در ظلمت چراغت داد کیست
اشک زینب در اسارت بر تو ریخت	گوئیا خون بشارت بر تو ریخت
قتلگاه سر بریدن‌ها تویی	در زمین، دشتِ تپیدن‌ها تویی
خواهر مغموم صحرا گرد من	خواهر خورشید رنگ زرد من
بوی صد صحرا شقایق می‌دهد	داغ تو درد دقایق می‌دهد
در رگ تاریخ کمتر کرده‌اند	آنچه با تو اهل خنجر کرده‌اند
رو به سوی قتلگه، دامن کشان	قلب عالم را تو دیدی خونفشان
بر گلویش بوسه نیت کرده بود	مادرت زهرا وصیت کرده بود
در گلوگاه عطش خورشید را	تا ببوسی شط مروارید را
پس خسروش افتاد در خاک بقیع	تو نهادی بوسه بر جایی رفیع
ناظر خورشیدها بر نیزه‌ها	ای اسیر لشکر سر نیزه‌ها
خواهر خون خدا در عصر ظلم	ای سفیر کربلا در قصر ظلم
در سخن همتاز تیغ حیدری	در لطافت بوسه پیغمبری
کودکان گریه را بردی بخواب	در شب شام غریبان با رباب
مرده دیگر بسوته‌های عاطفه	دختر لولاک در این طایفه
باز می‌گردند با زخم یزید <sup>(۷۴)</sup>	دختران از حج گلهای سپید

هر امامی به نام و صفتی مشهور است عدالت علی(ع)، صبر حسن(ع)، عبادت امام زین

العابدین(ع)، و ... با نام حسین(ع) اول کلمه‌ای که به ذهن تبادر می‌کند "شهادت" است، حسین(ع) یعنی شهادت و لاله سمبل و گل شهادت، عزیزی در مثنوی فوق الذکر رسم لاله را مطرح و پیوندی بین آن گل و امام ایجاد کرده است.

چيست رسم لاله؟ کولی زیستن	ریسمان دار خود را ریستن
کولیان لاله قلب عالم اند	قبله گل، قطب آب و شبم اند
خاکس نرگس گر چه از بینایی است	سرزمین لاله عاشورائی است
دیده‌ام من در شقایقها به عین	اشک زینب، خواهر خون حسین
با طلوع لاله گل خم می‌شود	با شقایقها محرم می‌شود
همچنان از اولین تا آخرین	بر نخواهد خاست این داغ از زمین
وای بر چشمی که داغ لاله نیست	وای بر زخمی که در هر ساله نیست
شد گوارا میوه باغ جنون	ای همه برزیگران دشت خون
خاکتان خون فهم و خون آموزباد	این محرم بر شما پیروز باد
من در این نوروز داغی دیده‌ام	هفت شینی از شقایق چیده‌ام
شط زرد زعفران شد رنگ من	نسترن سوز است این آهنگ من
ای شقایق، ای گیاه شور و شین	ای گل محبوب دامان حسین (۷۵)

واقعه عاشورا نه یک حادثه بلکه یک تاریخ است، تاریخ مجسم از صدر اسلام تا عصر خویش، جنگ عاشورا، خندق پیامبر و خیبر علی را بیاد می‌آورد که در پرتو آن توطئه یزیدیان خنثی و خون مبارک حضرتش بر شمشیر هوس آل سفیان پیروز شد:

ناگهان فوج سواران آمدند	زخم بازان، نیزه‌داران آمدند
روزن خورشید بر مه بسته شد	شبه احمد از تجلی خسته شد
باز رقص جاهلیت بازگشت	خیبر و خندق ز نو آغاز گشت
مثل روباهان شل می‌آمدند	از غروبت با هبل می‌آمدند
گاه با زخم زبانش می‌زدند	گاه با تیغ و سنانش می‌زدند
پنبه های آل سفیان رشته شد	گلشن یاسین به خون آغشته شد
و ه چه فریادی ز صحرا می‌رسد	از زمین آواز زهرا می‌رسد
یا محمد(ص) این گل محزون توست	این حسین غوطه ور در خون توست



تو مگر با زخم خود لب واکنی      شهوت شمشیر را رسوا کنی<sup>(۷۶)</sup>  
و انقلاب سرخ حسین(ع) در همان عصر خویش نماند، قیام عاشورا درسی شد برای  
تمام عصرها و نسلها، برای تمام کسانی که نمی‌خواستند زیر بار ظلم زندگی کنند و  
حکومت ستمگران را بپذیرند، این نهضت علاوه بر مسلمین، آزاد مردان غیر مسلمان را نیز  
تحت تاثیر قرار داده بود بطوریکه مهاتما گاندی رهبر استقلال هندوستان قیام خود و آزادی  
هند را مرهون قیام امام حسین دانسته است. خون حسین دنیا را مست و مدهوش ساخته و  
به قول عزیزی ما از نسل سرخ و خونین هستیم:

از سرشتی نشسته آیینیم ما	از نهادهای سرخ و خونینیم ما
جرعه‌ای در کربلا زین خون فتاد	راز سرخ آدمی بیرون فتاد
کربلا خم بود و خون زد جوش او	که چنین شد آدمی مدهوش ازو
عالمی شد نشسته خون حسین	وه چه سکری داشت معجون حسین
هر که مست جرعه این تاک شد	رفت و بی غسل و کفن در خاک شد
خوشه‌ی خون داشت خم کربلا	حب افسیون داشت خم کربلا <sup>(۷۷)</sup>

انقلاب اسلامی ایران نیز استمرار خط خونین و سرخ کربلاست، انقلابی که با  
شعار "نهضت ما حسینی است - رهبر ما خمینی است" شروع شد و در هشت سال دفاع  
مقدس پیروان و هوادارانش را با تاسی به قیام عاشورا و نهضت امام حسین(ع) استوار و  
ثابت قدم نگه داشت هر چند که دشمن زبون مذبح‌حانه به جنگ شهرها و حملات  
ناجوانمردانه موشکی و کشتار مردان و زنان بی دفاع همت گماشت اما راهیان کربلا و  
عاشقان حرم حسینی از پای نایستادند، از دجله نیز گذشتند و این ابیات را گویی زمزمه  
می‌کردند:

کی بیینم در گلستان ولا	باز بعاشد راه سرخ کربلا
رویه سوی دجله قربانی کنیم	بر ضریحش شبنم افشانی کنیم
زیر زنجیر عسلمهای کلام	دسته دسته دم بگیریم السلام
السلام ای کاشف کنوه کلیم	السلام ای ساحل نوح نسیم
السلام ای اشک معصوم مسیح	السلام ای آه مظلوم ضریح
السلام ای جلجلتای هر بلا	السلام ای بر صلیب کربلا

السلام ای کشتزار رنج ما  
 السلام ای راهیان کربلا  
 آمدیم از غربتستانی بعید  
 ما ز قربانگاه سردشت آمدیم  
 از صدای ضجه اصغر پر است  
 اصغر در خواب بمباران شده  
 اصغر چسبیده بر دیواره‌ها  
 اصغر از مو شناسایی شده  
 شهرها از کاشی خونین پر است  
 لاله‌های سرخ مفقودالائثر  
 از کبوترهای بنیاد شهید  
 از صدای موجهای انفجار<sup>(۷۸)</sup>

السلام ای کربلای پنج ما  
 ای فترات ماهیان کربلا  
 دم بگیرییم ای شهیدین شهید  
 ما ز صحرايي که خون گشت آمدیم  
 شهر ما از حجله اکبر پر است  
 اصغر بغض پرستاران شده  
 اصغر مخلوط در آهن پاره‌ها  
 اصغر رویت ز دم پایي شده  
 شهر ما از مشت و از نفرین پراست  
 از شقایقهای قیچی تا کمر  
 از قناری های لال پر سفید  
 از صفیر مرغکان بیقرار

۷- امام عصر(عج):

امام مهدی آخرین ذخیره الهی برای عالم بشریت و مصلح جهانی و آخرین امام معصوم شیعه که با ظهورش عدالت را به ارمغان خواهد آورد و ظلم را از روی زمین بر خواهد چید در شعر فارسی بیشتر مورد توجه بوده و هر شاعری بقدر وسع خود عرض ارادتی نموده است، عزیزی نیز ارادت خالصانه خود را به ساحت مقدس آن حضرت چنین اعلام می‌دارد:

ما کجا هستیم در عصر حروف      تا کجا باید بترسیم از خسوف  
 ای ظهور آخرین آغاز شو      ای گل موعود نرگس باز شو<sup>(۷۹)</sup>

که ایهام لطیفی در کلمه نرگس (به معنی گل نرگس و مادر آن حضرت) وجود دارد و باز در جای دیگر گوید:

ای زمین این مردگان را قبر کن      ای بشر تا قرن دیگر صبر کن  
 صبر کن وقت خروج آیه‌هاست      طفل نرگس منتظر در سایه‌هاست<sup>(۸۰)</sup>

نوع بشر را توصیه نموده است در انتظار فرج آن حضرت حداقل یک قرن دیگر صبر کند شاید قرنی دیگر زمینه ظهور فراهم گردیده و ظهور حضرتش تحقق پذیرد و چون صحبت از ظهور امام مهدی(عج) می‌شود اقداماتی را که آن امام هم‌ام بعد از ظهور به آنها دست

خواهد زد یادآوری می‌کند.

عزیزی تسلط امام عصر(عج) بر ماشین و ماشینیزم را یادآور شده و ضمن اشاره به اسطوره‌های قدیم و داستانهای حماسی و ملی در نابودی دیو و اژدها، سرمایه و امپریالیسم را اژدهای قرن بیستم می‌داند که بدست آن حضرت کشته خواهد شد. امام خواهد آمد و انتقام خونهای بناحق ریخته همه شهدای مظلوم مخصوصا امام حسین (ع) و یارانش را خواهد گرفت، او می‌آید و عدالت را در جهان حاکم و زمین را معطر به نور خدا مینماید:

می‌کشد او دیو آهن پایه را	اژدهای خفته سرمایه را
نسل تندر از تبار خشم اوست	بغض قتل لاله‌ها در چشم اوست
او جهان را غرق شبنم می‌کند	ابتلای سایه را کم می‌کند
او ترازو را مجسم میکند	عمرو عاص سکه را خم می‌کند
می‌پذیرد گله گمراه را	می‌گشاید باغ بسم الله را
می‌دهد فرمان به زنبق‌های دور	تا زمین را پرکنند از عطر نوز
او سفیر صلح و نور و پاکی است	او وکیل ساکنان خاکی است
او جهان را غرق جیحون می‌کند	دشتها را نخل و زیتون میکند
می‌دهد فرمان به ماموران خار	مالیات گل بگیرند از بهار
عصر او عصر نبوغ ریشه‌هاست	عصر پر شبنم ترین اندیشه‌هاست
قرن او قرن سلام و معبد است	عشق در دوران او صد در صد است <sup>(۸۱)</sup>

در تمام ادیان آسمانی با تعابیر مختلف به ظهور امام عصر اشاره شده است و هر مکتبی در انتظار منجی بشریت می‌باشد از اوستای زرتشت گرفته تا تورات حضرت موسی:

نام او در گنج‌های گات هاست      نام او در توری تورات هاست<sup>(۸۲)</sup>

در حدیث است که آن حضرت از کعبه قیام خواهد نمود:

بر لباس این حقیقت لکه نیست      پرده‌دار این اذان جز مکه نیست<sup>(۸۳)</sup>

۸- ولایت فقیه:

به اعتقاد شیعه در عصر غیبت امام مهدی(عج) فقیهی جامع شرایط مرجع امور مردم و ولی و سرپرست آنهاست شاعران دوره انقلاب اسلامی به این امر مهم نیز در هر فرصتی توجه و عنایتی خاص کرده‌اند از آن جمله احمد عزیزی هم در خصوص ولایت فقیه سخنها

دارد در این قسمت به عنوان حسن ختام سخن و تنها محض نمونه به ابیاتی از او که درباره رحلت حضرت امام خمینی (ره) آن فقیه جامع و ولی امر مسلمین سروده‌اند اشاره می‌کنیم:

هین مگر این زلزله تنزیل بود	یا طنین بال میکائیل بود
پاره شد چون فرق حیدر مه مگر	قبض شد روح رسول الله مگر
ای تو سکان سکینه مومنین	نوح امت، کشتی حق، قطب دین
ای یل نفس پلید انداخته	ای حسین با یزید انداخته
ای حسن پسیموده راه حسین	پرچم خون برگلوگاه حسین
ای نفیر پنج تن آل عبا	چار قطب ارض را زیر قبا
ای به تو روح خدا در گل شده	لامکان تا مکان نازل شده
ای به اوج لافستی شهرزده	حیدر این دوره خیب زده
ای به نور مصطفی آینه دار	ای نخستین حیدر بی ذوالفقار
ای غریو نینوا در هی هی ات	زیبستان زیبستان در پی ات
ای صدای سرخ مظلومان مرو	یا خمینی جان محرومان مرو
یا خمینی بی تو گلشن بی صفاست	داغ تو هم‌رنگ داغ مصطفاست
هر کجا شور تو حسینی می‌شود	یک خمینی صد خمینی می‌شود

والسلام

- ۱- روستای فطرت، ص ۶۴
- ۲- همان، ص ۱۲۴
- ۳- همان، ص ۳۴
- ۴- همان، ص ۱۲۴
- ۵- شرحی آواز، جنگل انجیرها، ص ۱۳۶
- ۶- کفشهای مکاشفه، مادر آهوان، ص ۴۳۶
- ۷- شرحی آواز، زبان زنجره، ص ۱۳
- ۸- روستای فطرت، ص ۱۳۰
- ۹- همان، ص ۵۱
- ۱۰- دیوان کامل حافظ، ص ۵۳
- ۱۱- کفشهای مکاشفه، پری پوشان، ص ۵۹۴
- ۱۲- همان، بهار مینیاتوری، ص ۶۰۲
- ۱۳- روستای فطرت، ص ۲۹
- ۱۴- کفشهای مکاشفه، جامی از جمکران، ص ۳۴۳
- ۱۵- باغ تناسخ، نسیم نشسته، ص ۷۳
- ۱۶- کفشهای مکاشفه، ابرهای اجابت، ص ۲۰۶
- ۱۷- همان، خانه ای در شهریانو، ص ۱۶۷
- ۱۸- همان، یک سبد نفرین، ص ۴۵۴
- ۱۹- همان، ذره بین ظهور، ص ۲۵۸
- ۲۰- همان، ص ۲۵۵
- ۲۱- همان، پس از بوسه باران، ص ۳۹۵
- ۲۲- همان، ذره بین ظهور، ص ۲۵۳
- ۲۳- روستای فطرت، ص ۱۷۳

- ۲۴- کفشهای مکاشفه، ذره بین ظهور، ص ۲۵۷
- ۲۵- همان، پس از بوسه باران، ص ۳۹۱
- ۲۶- همان، سفر بارانی، ص ۳۴۹
- ۲۷- همان، ص ۳۴۸
- ۲۸- روستای فطرت، ص ۵۲
- ۲۹- کفشهای مکاشفه، یک سبد نفرین، ص ۴۵۰
- ۳۰- همان، ضریح گمشده، ص ۳۷۴
- ۳۱- همان، ص ۳۷۳
- ۳۲- همان، سنگ خطبه، ص ۱۳۵
- ۳۳- همان، ابرهای اجابت، ص ۲۱۱
- ۳۴- همان، وطن طلایی، ص ۲۲۱
- ۳۵- خوابنامه، بشارت الهام نیل، ص ۲۳۰
- ۳۶- شرجی آواز، زبان زنجره، ص ۱۸
- ۳۷-
- ۳۸- شرجی آواز، زبان زنجره، ص ۱۰
- ۳۹- احادیث مثنوی، ص ۳۷ (به نقل از جامع صغیر ج ۱، ص ۱۰۷)
- ۴۰- همان، ص ۶۸ (به نقل از احیاء العلوم، ج ۲، ص ۲۱)
- ۴۱- کفشهای مکاشفه، بغض بعثت، ص ۹۵
- ۴۲- شرجی آواز، زبان زنجره، ص ۲۵
- ۴۳-
- ۴۴- کفشهای مکاشفه، نخل خون، ص ۴۹۳
- ۴۵- همان، پای دیوار ندبه، ص ۳۱۵
- ۴۶- شرجی آواز، خسوف شقایق، ص ۱۲۱
- ۴۷- کفشهای مکاشفه، نخل و خون، ص ۴۹۱
- ۴۸- همان، شمر شناسی، ص ۲۰۵
- ۴۹- همان، نخل و خون، ص ۴۹۲

- ۵۰- باغ تناسخ، نسیم نشسته، ص ۷۳
- ۵۱- شرجی آواز، زیان زنجره، ص ۲۸
- ۵۲- همان، ص ۲۱
- ۵۳- همان، ص ۲۲
- ۵۴- کفشهای مکاشفه، ص ۱۰۱
- ۵۵- همان
- ۵۶- شرجی آواز، زیان زنجره، ص ۲۲
- ۵۷- همان
- ۵۸- کفشهای مکاشفه، نخل و خون، ص ۴۸۶
- ۵۹- همان، ص ۴۹۴
- ۶۰- همان، ضریح گمشده، ص ۳۸۵
- ۶۱- همان، نخل و خون، ۴۸۹
- ۶۲- همان، ص ۴۸۵
- ۶۳- همان، ص ۴۹۳
- ۶۴- همان، ص ۴۸۷
- ۶۵- همان، ص ۴۹۲
- ۶۶- همان، ضریح گمشده، ص ۳۷۶
- ۶۷- همان، نخل و خون، ص ۴۸۸
- ۶۸- همان، سماع سینه زنان، ص ۱۶۱
- ۶۹- شرجی آواز، شقایق ششماهه، ص ۱۷۱
- ۷۰- کفشهای مکاشفه، سماع سینه زنان، ص ۱۵۹
- ۷۱- شرجی آواز، شقایق ششماهه، ص ۱۷۱
- ۷۲- همان، ص ۱۷۰
- ۷۳- کفشهای مکاشفه، بیات نینوا، ص ۱۷۲
- ۷۴- همان، زخم زیبایی، ص ۲۸۸
- ۷۵- همان، ص ۲۸۵

- ۷۶- شرحی آواز، شقایق ششماهه، ص ۱۷۲
- ۷۷- کفشهای مکاشفه، رعشه مینا، ص ۵۰۸
- ۷۸- همان، جنایت آل سکوت، ص ۲۳۰ (ابیات ۴ تا ۱۶ از مثنوی سماع سینه زنان، ص ۱۶۰)
- ۷۹- همان، یک قطره تاریخ، ص ۳۲۰
- ۸۰- همان، دولت یار، ص ۲۵۹
- ۸۱- همان
- ۸۲- همان، ص ۲۶۰
- ۸۳- همان، پای دیوار ندبه، ص ۳۱۷
- ۸۴- شوجی آواز، خسوف شقایق، ص ۱۱۳



## منابع و مأخذ

- ۱- احادیث مشنوی، بدیع الزمان فروزانفر، چاپ پنجم، امیرکبیر، ۱۳۷۰
- ۲- خوابنامه و باغ تناسخ، احمد عزیزی، چاپ اول، انتشارات برگ، ۱۳۷۱
- ۳- دیوان کامل حافظ، چاپ دوم، نشر جامی، ۱۳۶۳
- ۴- روستای فطرت، احمد عزیزی، چاپ اول، انتشارات برگ، ۱۳۶۸
- ۵- شرحی آواز، احمد عزیزی، چاپ اول، انتشارات برگ، ۱۳۶۸
- ۶- کفشهای مکاشفه، احمد عزیزی، چاپ دوم، انتشارات الهدی، ۱۳۶۹
- ۷- مشنوی مولوی، تصحیح نیکلسون، چاپ چهارم، انتشارات مولی، ۱۳۶۵

## نقد و تحلیل شعر "خط خون"

در طول دوره های مختلف ادب فارسی، شاعران زیادی به دلیل اعتقاد عمیق دینی و احساسات پاک مذهبی خود، در قالبهای مختلف شعری به بیان فضائل و مناقب اهل بیت عصمت و طهارت (ع) پرداخته اند. یکی از مهمترین موضوعاتی که در این خصوص توجه شاعران را به خود معطوف کرده است، بیان مظلومیت سالار شهیدان حضرت ابا عبدالله الحسین (ع) بوده است از آن جمله در قالب شعر نو نیز شاعران سعی کرده اند مظلومیت حضرت امام حسین (ع) و فاجعه کربلا را توصیف و ترسیم کنند. از میان آثار فراوان به نقد شعر بلند و حماسی "خط خون" سروده علی موسوی گرمارودی می پردازیم. از جمله راههای شناخت و آگاهی از قوت و ضعف یک ساختمان یا عمارت، آگاهی از نوع مصالح و موادی است که در آن بکار رفته است. با اطلاع از اینکه این ساختمان دارای پی و بنیان محکم و اساسی است و مصالح آن اعم از آهن و سیمان و آجر و بتون ریزی و پی افکنی (فونداسیون) و هر کدام شناخت و معلومات ما را از آن اضافه کرده البته در کنار این موارد اساسی و مهم به طرح و نقشه و موقعیت جغرافیایی و تاریخ ساخت و سایر شاخص ها نیز اهمیت داده در نهایت با جمع بندی تمامی اطلاعات بدست آمده می توانیم درباره آن ساختمان قضاوت کنیم. همین قضاوت را در زمینه شعر و ادب، نقد و داوری گوئیم. اگر قرار باشد در شعر (خط خون) اجزاء و ترکیبها و عناصری را که شاعر با آنها به ساخت یا بهتر بگوئیم خلق و آفرینش این اثر اقدام کرده است، بررسی کنیم، نخست به دسته بندی آنها

می‌پردازیم لازم است اول به استخراج تمام ترکیبهای مهم و شاخص این شعر بپردازیم:

آینه دار نجابت، آب را دوست داشتن و درختان را، نماز صبح شهادت، گودالی چنین رفیع، در حضيض عزیز بودن، خون از گلری کسی تراویدن، مرگ تو معیار، غبطه بزرگ زندگانی، امضای راستی، راستی کسی را دیدن، در گیاه کسی را دیدن، در آب کسی را دیدن، در شمشیر که می شکافت کسی را دیدن، خنده خون، در گل کسی را بوییدن، کسی را در شقایق دیدن، از خورشید خواستن، تنها در خدا کسی را دیدن، گریبان حقیقت، جرقه نگاه، تنها تر از شجاعت، گوشه روشن وجدان، وجدان تاریخ، پاسداری از حقیقت، لبان اراده، کودک عقل، تالابی از خون، گذرگه تاریخ، جامی از فرهنگ، تشنه شهادت، مصاف عزم، خداگون، مرگ زبونتر از مگس، دستمال کثیف، خلط ستم، زباله تاریخ، زالویی درشت، اکسیژن هوا، گناهی درشت، سرقت نام انسان، مرگ سرخ، بی سیرتی، کلمه ستم، فوج کلام، شیر شکن، فراسوی تاریخ، راستای زمان، متن خدا، اسماعیل گزیده خدا، رویای به حق پیوسته ابراهیم، میعاد عشق، حسرت فهم، حج نیمه تمام، بوسه بر خنجر، مبدأ تاریخ عشق، آغاز رنگ سرخ، معیار زندگی، سستی بنیان ستم، پاییز مرگ، بهار جاودانه، هیزمی ناروا، راز مرگ را گشودن، ناخن عزم، سبز سرخ، شیرین سخت، سخت شیرین، بازوی حدید، شاهین میزان، مفهوم کتاب، معنای قرآن، سلسله تفاسیر، وزنه خاک، پشتوانه افلاک، انگشتانه ای از کلمات، چشمخانه ستم، قرآن سرخ، خونایه های دلاویز، پوست کشیده صحرا، خوشه های سرخ، مزرعه سرخ، باغ مینوی، صحرای تفته، نهرهای جاری خوناب، بوته های سرخ شهادت، سرودهای سبز، چشم عشق، نخلهای سرخ کامل، کاروان مهر، آن سوی رود پیوستن، مجموعه های عاریه، در حسرت پناه یافتن، غبطه سر گلگون حر، گریه سوگ، سفر به ناکجا آباد، قبیله خون، از تبار جنون، باغ بینش، کلاس فشرده تاریخ، منظومه بزرگ هستی و ...

همانطور که اشاره شد پس از استخراج و گردآوری اهم ترکیبها و عناصر شعری لازم است هر کدام را به بستر خویش هدایت کرده و تجزیه کنیم.

نخست به جدا کردن عناصر و ترکیبهای تجریدی می پردازیم:

آینه دار نجابت، صبح شهادت، نماز شهادت، غبطه بزرگ، خوبهای حقیقت، امضای راستی، خنده خون، گریبان حقیقت، جرقه نگاه، گوشه روشن وجدان، وجدان تاریخ، کودک عقل، گذرگه تاریخ، جامی از فرهنگ، تشنه شهادت، خلط ستم، زیاله تاریخ، مرگ سرخ، راستای زمان، فراسوی تاریخ، متن خدا، میعاد عشق، تاریخ عشق، پاییز مرگ، بنیان ستم، بهای جاودانه، هیزمی ناروا، ناخن عزم، شیرین سخت، مفهوم کتاب، پشتوانه املاک، چشمخانه ستم، ریشه ستم، باغ مینوی، بوته های شهادت، سرودهای دلاویز، چشم عشق، قبيله خون، تبار جنون، باغ بینش، کلاس تاریخ، منظومه هستی و ...

البته این ترکیبها خود دارای درجاتی هستند بعضی ها قویتر و بعضی ها از طول موج تجربیدی کمتری برخوردارند.

اینک به تجزیه عناصر شعری از قلمرو طبیعت می پردازیم که در اتفاق، شاعر از این عناصر به حد وفور و توان خویش استفاده کرده است از آن جمله اند: درختان آب، مهر(خورشید)، شفق، فلق، صبح، سنگها، کوهساران، جویباران، بیشه زاران، گیاه، سنگ، شقایق، گل، سحر، خورشید، شب، باد، بذر، خوشه ها و آفتاب، جرقه تالاب، توفان، پاییز، بهار، شاخه، شکوفه، هیزم، صحرا، ساقه، مزرعه، باغ، نهادهای جاری، سروها، میوه ها، نخلها، صنوبرها و ...

عناصری از خانواده رنگها و ساختن ترکیبهای رنگین:

سرخگون، سرخ، گلگون، رنگ سرخ، سبز سرخ، سبز، میوه های سرخ، نخلهای سرخ، بوته های سرخ، نهادهای خوناب، مزرعه سرخ، مزرعه خون، خوشه های سرخ، خوبی سرخ، شکوفه سرخ، سرگلگون، قرآن سرخ، خون آیه.

کاربرد صنایع شعری: نمونه ای برای تضاد(بین گودال و رفیع):

چنین گودالی چنین رفیع ندیده بودم

دراین قسمت شعر: از آن زمان که ایستاده ای / دین راه فتاد / و چون فرو افتادی / حق برخاست / تو شکستی / و راستی راست شد / در پاییز مرگ تو / بهاری جاودانه زاید / ... بین ایستاد و راه افتاد، بین فرو افتاد و برخاست، بین راستی و شکستی، صفت تضاد بکار رفته

است. مراعات النظیر صنعت شعری دیگری است که شواهد زیادی می توان برای آن یادآور شد از آنجمله اند:

اینک ماییم و سنگها/ماییم و آبها/درختان، کوهساران، جویباران، بیشه زاران/ که کلماتی چون سنگ، آب، ضمن اینکه متضادند اما از جهتی با هم تناسب دارند. و دیگر درختان و کوهساران، جویباران و بیشه زاران مراعات النظیرند.

به این بخش پر بار شعر دقت کنید:

و در گیاه/هنگامی که میروید/در آب وقتی که می نوشاند/در سنگ/چون ایستاده است/در شمشیر که می شکافد/و در شیر/که می خروشد/در شفق که گلگون است/در فلق که خنده خون است/و... با بذر پاشاند/با باد پاشید/در خوشه ها چید/...

مراعات النظیر عبارتند از: گیاه و رویدن/آب و نوشیدن/سنگ و ایستادن/شمشیر و شکافتن/شیر و خروشدن/شفق و گلگون/فلق و خون/بذر و پاشیدن/خوشه و چیدن/باد و پاشیدن...

حسامیزی یا آمیختگی حواس ، ظرافت کاریهای دیگری است که برای واتمود آن به شواهد زیر می توان استناد جست.

شیرین ترین لبخند/ای شیرین سخت/ای سخت شیرین/.

از جهت هماهنگی تصاویر و قدرت شاعر در تصویر سازی و صحنه آفرینی های شاعرانه به نحوی که با موضوع مورد نظر هماهنگ و در خور باشد، لازم است یادآور شویم که شاعر وقتی به توصیف شأن و بزرگی و معرفی حضرت امام حسین (ع) پرداخته است بسیار زیبا و شاعرانه و عاطفی و از سر ارادت از عهده این تصویرگری و تعریف برآمده است وقتی هم که به وصف صحنه و جناح مقابل یعنی یزید یا یزیدیان پرداخته ، الحق چنان قوی و سرشار و از بعد منفی کلماتی بکار برده است که از جهت تناسب زیباتر از آن یا نمی شود یا مشکل می شود. برای روشن شدن و برای مقایسه موفق این دو صحنه و دو اندیشه و تفکر، لازم است به دو بخش زیر دقت شود و حتی الامکان با توجه به این نکته این قسمتها را بخوانیم:

ابدیت، آینه ای است:

پیش روی قامت رسای تو در عزم

آفتاب لایق نیست

و گرنه می گفتم

جرقه نگاه توست.

تو تنها تر از شجاعت

در گوشه روشن وجدان تاریخ

ایستاده ای

به پاسداری از حقیقت

و صداقت

شیریت ترین لبخند

بر لبان اراده توست.

چندان تناوری و بلند

که به هنگام تماشا

کلاه از سر کودک عقل می افتد

بر تالابی از خون خویش

در گذرگه تاریخ ایستاده ای

با جامی از فرهنگ

و بشریت رهگذار را می آشامانی

هر کس را که تشنه شهادت است

نام تو خواب را بر هم می زند

آب را توفان می کند

کلامت قانون است

خرد در مصاف عزم تو جنون

تنها واژه تو خون است، خون

ای خدای گون.

پس از ارائه و بیان این تعاریف بلند و تصاویر شاعرانه و روان و زلال، یزید را چنین توصیف می‌کند:

و یزید بهانه ای

دستمال کثیفی

که خلط ستم را در آن تف کردند

و در زباله تاریخ افکندند.

یزید کلمه نبود

دروغ بود

زالویی درشت

که اکسیژن هوا را می مکید

مخنتی که تهمت مردی بود

بوزینه ای باگناهی درشت

“سرقه نام انسان”

یکی از نکات قابل توجه این شعر کم بها دادن به شخصیتها و افراد منفی است. شاعر بی اینکه به وصف و ذم و بدگویی یزید و جناح باطل در این صحنه و کارزار پردازد و به آنها مشغول شود، بیشترین تلاش و هم خویش را به توصیف حضرت امام حسین (ع) مبذول داشته است و این کار دو امتیاز دارد، یکی اینکه مجبور نیست برای وصف درخور افراد منفی شعر را آلوده سازد و کلماتی زشت و رکیک یا صفتها و تشبیهات زشت و ملال آور را در شعر بنشانند و فضای شعر را مسمم کننده سازد، دیگر اینکه به شخصیت مثبت بها می‌دهد و با هر چه در توان دارد برای جا انداختن او می‌کوشد و اگر قرار باشد بصورت آماری این مسأله را بررسی کنیم و آماری از سهم هر یک از جناحها بیان کنیم، آنکه منفی است بسیار پایین و آنکه مثبت است از حداکثر امتیاز مثبت برخوردار است. اگر شعر را به استناد علائمی

که خود شاعر بعنوان میانوند هر بند یا بخش گذاشته است به ۱۵ پاره یا قسمت تقسیم کنیم  
باید گفت تنها نصفی از یک فراز شعر به یزید اختصاص یافته است و چهارده و نیم بند یا  
بخش دیگر شعر به حضرت امام حسین (ع) بر می‌گردد. در مواردی چنین زیبا و شاعرانه  
خطاب به آن حضرت می‌گوید:

آه ای مرگ تو معیار!

مرگت چنان زندگی را به مسخره گرفت

و آن را بی‌قدر کرد

که مردنی چنان

غبطه بزرگ زندگانی شد!

خونت

با خونبهایت حقیقت

در یک طراز ایستاد.

در جایی دیگر گوید:

مرگ سرخت

تنها نام یزید را شکست

و کلمه ستم را بی‌سیرت کرد

که فوج کلام را نیز در هم می‌شکند

هیچ کلام بشری نیست

که در مصاف تو نشکند

ای شیر شکن!

خون تو بر کلمه فزون است

خون تو بر بستری از آن سوی کلام

فراسوی تاریخ

بیرون از راستای زمان



می‌گذرد  
خون تو در متن خدا جاریست.  
یا ذبیح الله  
تو اسماعیل گزیده خدایی  
و رویای به حقیقت پیوسته ابراهیم  
کریلا میقات توست  
محرم میعاد توست  
و تو نخستین کس

که ایام حج را

به چهل روز کشاند

و اتممنها بعشر.

از جهت زبانی، باید گفت بسیار قوی است. روح غالب، شعر حماسی است و با وجود اینکه بیشترین بهره را از قلمرو طبیعت برده است ولی باز روح حماسی شعر حفظ شده است. تلاش شاعر برای دست یابی به یک زبان خاص شعری قابل توجه و تقدیر است. به نمونه های زیر توجه کنید:

شمشیری که برگلوی تو آمد

هر چیز و همه چیز را در کائنات

به دو پاره کرد

هر چه در سوی تو حسینی شد

و دیگر سوی یزیدی.

اینک ماییم و سنگها

ماییم و آبها

درختان، کوهساران، جویباران، بیشه زاران

که برخی یزیدی

وگر نه حسینی اند.

خونی که از گلوی تو تراوید

همه چیز و هر چیز را در کائنات دو پاره کرد!

در رنگ!

اینک هر چیز:

یا سرخ است -

یا حسینی نیست!

از جهت استفاده از تلمیحات قرآنی و داستانی به اشعار زیر می توان استناد جست:

و تو نخستین کس

که ایام حج را

به چهل روز کشاندی

و اتمناها بعشر

آه،

در حسرت فهم این نکته خواهم سوخت

که حج نیمه تمام را

در استلام حجر و انهدای

و در کربلا

با بوسه بر خنجر، تمام کردی.

که به جریان حج نیمه تمام آن حضرت اشاره دارد:

یا: کجای خدا در تو جاریست

کز لبانت آیه می تراود؟

عجبا!

عجبا از تو عجبا!

کاربرد کلمه "آیه" و کلمه عجبا به آیه ۹ از سوره کهف (ام حسب ان اصحاب الکهف و الرقیم

كانوا من آياتنا عجبا" اشاره دارد.

درختان را دوست می‌دارم

که به احترام تو قیام کرده‌اند

و آب را

که مهر مادر توست،

به مهریه حضرت فاطمه که گویند آب بوده‌است، اشاره دارد.

یا استفاده مناسب و قوی از این آیه قرآن:

"لقد ارسلنا رسلنا بالبينات و انزلنا معهم الكتاب و الميزان ليقوم الناس بالقسط و انزلنا

الحديد فيه بأس شديد و منافع للناس و... (آیه ۲۵ سوره حدید)

آنجا که گوید:

ای بازوی حدید

شاهین میزان

مفهوم کتاب، معنای قرآن!

یکی از ویژگیهای چشمگیر شعر کاربرد کلمات و مفاهیمی است بطور مطلق مثل

خرد، جنون، فضیلت، شجاعت، حقیقت، صداقت، ابدیت و... در این موارد:

کلامت قانون است

خرد در مصاف عزم تو جنون.

اگر می‌گفت خردمندان یا شخص خردمند در مصاف عزم تو مجنون و دیوانه می‌شوند در

این صورت تا حد زیادی شعر را مهر تخصیص زده و از آن وسعت عام و کلی کاسته بود زیرا

خرد و جنون در مفهوم کلی و فراگیر هستند.

یا: حر شخص نیست

فضیلتی ست،

از توشه بار کاروان مهر جدا مانده

آن سوی رود پیوستن

در این قسمت هم اگر می‌گفت، خُر شخص فاضلی است یا شخص بزرگی است در آن صورت فضل و بزرگی صفتی بود فقط برای خُر، در صورتی که وقتی گفته است فضیلت است مطلق کلمه را انتخاب کرده و گستره مفهوم را در نظر داشته است یا: تو، تنها تر از شجاعت

در گوشه روشن وجدان تاریخ

ایستاده‌ای

به پاسداری از حقیقت.

اگر می‌گفت، تو از تمام شجاعان روزگار یا تاریخ، تنها تر هستی و در گوشه روشن وجدان تاریخ به پاسداری و جانبداری از حقیقت طلبان یا حق‌جویان یا طالبان حقیقت ایستاده‌ای در این صورت حوزه مضمولین این عبارات را محدود می‌کند. یا در این نمونه:

ای قتیل/بعد از تو/خوبی سرخ است.

از جهت کاربرد زمینه‌ها و تعابیر عاطفی که یکی از ارکان اصلی یک شعر خوب محسوب می‌شود، باید گفت شعری است بسیار پریار و کمتر صحنه‌ای تخیلی و تشبیهی است که از بار عاطفی تهی یا بی‌بهره باشد. برای مثال: سوگ خود را در شهادت آن امام همام چنین شاعرانه بیان می‌کند:

بگذار بگریم

خون تو، در اشک ما تداوم یافت

در اشک ما صیقل گرفت

شمشیر شد

در چشمخانه ستم نشست.

در جایی گوید:

یا ثارالله

آن باغ مینوی

که تو در صحرای تفته کاشتی

با میوه‌های سرخ

با نهرهای جاری خوناب

با بوته‌های سرخ شهادت

و آن سروهای سبز دلاور

باغی است که باید با چشم عشق دید.

از جهت موسیقی شعر و رعایت زمینه‌ها و پیش‌درآمدهایی برای ورود به اصل

گوشنوازی، آواها و زیر و بم‌های کلمات و اصوات نیز شواهد قوی زیر را می‌شکافیم:

اینک ماییم و سنگها

ماییم و آبها

درختان، کوهساران، جویباران، بیشه زاران

هم در سنگها و آبها همخوانی نهفته است و هم اینکه با جمع آوردن درخت، کوهسار،

جویبار و بیشه زار به شعر هماهنگی و هماوایی خاصی بخشیده است:

نمونه‌ای دیگر از فضا و مناسبت‌های موسیقایی شعر:

در/شفق/که/گلگون/است

در/فلق/که/خنده خون/است

در خواستن

برخاستن

تو را باید/در/شقایق/دید/

/در/گل/بوید/

تو را باید/در/خورشید/خواست/

/در/سحر/جست/

/از/شب/شکوفاند/

/با/بذر/پاشاند/

/با/باد/باشید/

/در/خوشه‌ها/چید/

در این قسمت کاربرد "س و ش" به موسیقی درونی یا هم‌آوایی حروف افزوده‌است:  
تو نشستی

و "راستی" درست شد

و از روانه خون تو

بنیان ستم سست شد

از جهت باستان‌گرایی در قلمرو واژگان یا زبان‌شعری، می‌توان شواهد زیر را مشخص کرد:

خونت

با خونبهایت حقیقت

در یک طراز ایستاد

یا: شرف، به دنبال تو

لابه کنان می‌دود

یا: ای قتیل

بعد از تو

"خوبی" سرخ است

از جهت نوعی آشنایی زدایی در ساختمان نحوی جمله‌ها و کاربرد و آزمون افعال جدید برای بیان مفاهیم و عبارات یا بزبان دیگر پیوند خانواده‌های مختلف با یکدیگر که اگر با توفیق و آگاهی و توان شاعر همراه باشد ساختار و مفاهیم کلیشه‌ای و فرسوده (یا به عبارت علمی و فنی این تعابیر دشارژ) شده‌اند و از کارایی و توان و فرکانس فضایی خویش یا تهی شده‌اند یا ضعیف و از کار افتاده. برای نمونه بجای اینکه بگوید از لبانت آیه شنیده می‌شود می‌گوید: کز لبانت آیه می‌تراود.

حتی در کلمه "عجبا" بمعنی حرف تعجب و شگفتی، آنچه به بار کلمه عجب و عجیب

افزوده است، همان حرف "الف" است و نیز تکرار کلمه عجا.

یا: خونی که از گلوی تو تراوید

همه چیز را و هر چیز را در کائنات دو پاره کردا

در رنگا

اینک هر چیز "یا سرخ" است

یا حسینی نیست.

در این قسمت از شعر کاربرد فعل تراویدن برای خون که معمول و مناسب آن در عرف زبان جوشیدن یا جاری شدن است. از جهت آشنایی زدایی قسمت آخر شعر در مد نظر است اینک شاعر می گوید:

اینک، هر چیز، سرخ است. انتظار خواننده این است که بلافاصله رنگ دیگری را در مقابل سرخ بیاورد و بگوید یا سیاه است یا سبز است و یا حداقل سرخ نبودن را در طرف دیگر این معادله شاعرانه یا قضیه گونه شعری بیاورد و چنین بگوید:

اینک هر چیز: یا سرخ است

یا سرخ نیست!

یا: خون تو در متن خدا جاریست که صورت شاعرانه و دگرگونه "ثارالله" است

یکی از نکات دیگر وجود بعضی زمینه‌های (paradox) پارادوکسی یا نقیض معنایی و

لفظی با معیار عقل و منطق در این شعر بلند و جاودانه است مثل:

در فکر آن گودالم

که خون تو را مکیده است

هیچ گودالی چنین رفیع ندیده بودم

کاربرد گودال رفیع شاهد مثال است.

از جهت پیام و انواع دورنمایه‌ها میتوان مظلومیت، ایثار، حریت و آزادگی، خشم و شجاعت، دناات و پستی، زبونی و رذالت و ترحم و شهادت طلبی را از متن این شعر بیرون کشید.

امتیاز دیگر توان شاعر در رعایت هماهنگی بین محورهای افقی شعر در هر شعر و نیز رعایت یکدستی شعر از آغاز تا پایان (محور عمودی) است.

توان شاعر در خلق و ترسیم صحنه‌های شاعرانه و تصویر کشی و هماهنگی تصاویر شعر و نیز تشبیهات چشم‌نوازی که از پشتوانه تخیلی و ذهن خلاق و بارور گواهی می‌دهد. مثلا شفق آینه دار نجابت

و فلق محرابی که تو در آن

نماز صبح شهادت گزارنده‌ای.

یا: در فکر آن گودالم

که خون تو را مکیده است

هیچ گودالی چنان رفیع ندیده بودم

در حضيض هم می‌توان عزیز بود

از گودال بپرس!

و نمونه های بسیار لطیف و صورت آفرینی های شاعرانه زیبای دیگر.

آخرین نکته قابل توجه، وجود شواهدی است که ما را از توان شاعر در احضار و بکارگیری مجدد کلمات و نیز توان شاعر در کلمه سازی و ترکیب آفرینی و همچنین میزان کلمه شناسی و ظرفیت سنجی (مجازی و حقیقی) واژگان شعری، مطلع می‌سازد. مثلا:

آینه دار نجابت/خون تو امضای "راستی" است/آفتاب لایق نیست وگرنه می‌گفتم/جرقه نگاه توست.چندان تناوری و بلند/که به هنگام تماشا/کلاه از سر کودک عقل می‌افتد/یا: نام تو خواب را بر هم می‌زند/آب را توفان می‌کند/یا: خون تو در متن خدا جار بست/یا: خط تو با خون آغاز می‌شود/یا: از روانه خون/بنیان ستم سست شد/یا: نگاهت سلسله تعابیر.

یا: تو قرآن سرخی/ریشه ستم را وجین کرد/یا: نهر های جاری خوناب/یا: بوته های سرخ شهادت/و آن سرو های سبز دلاور/باغی است که باید با چشم عقل دید/یا: رد خونت/راهی/که راست به خانه خدا می‌رود/یا: خون تو در شن فرو شد و از سنگ جوشید:

اینک شعر:



## "خط خون"

سروده: علی موسوی گرمارودی

درختان را دوست می‌دارم  
که به احترام تو قیام کرده‌اند،  
و آب را

که مهر مادر توست،  
خون تو شرف را سرخگون کرده‌است.  
شفق، آینه دار نجابتت،  
و فلق محرابی،  
که تو در آن

نماز صبح شهادت گزارده‌ای.

در فکر آن گودالم  
که خون تو را مکیده‌است  
هیچ گودالی چنین رفیع ندیده‌بودم  
در حضيض هم می‌توان عزیز بود  
از گودال بپرس!

شمشیری که برگلوی تو آمد  
هر چیز و همه چیز را در کائنات

به دو پاره گرد:

هر چه در سوی تو، حسینی شد  
و دیگر سو، یزیدی.

اینک ماییم و سنگها

ماییم و آبها

درختان، کوهساران، جویباران، بیشه زاران

که برخی یزیدی

وگر نه حسینی اند.

خونی که از گلوی تو تراوید

همه چیز و هر چیز را در کائنات دو پاره کرد!

در رنگ!

اینک هر چیز: یا سرخ است

یا حسینی نیست!

آه، ای مرگ تو معیار!

مرگت چنان زندگی را به مسخره گرفت

و آن را بی قدر کرد

که مردنی چنان،

غبطه بزرگ زندگانی شد!

خونت

با خونبهایت حقیقت

در یک طراز ایستاد.

و عزم، ضامن دوام جهان شد

که چنان با دروغ می باشد

و خون تو، امضای "راستی" ست،

تو را باید در راستی دید

و در گیاه،

هنگامی که می روید

در آب

وقتی می‌نوشاند

در سنگ،

چون ایستاده‌است.

در شمشیر،

که می‌شکافتد

و در شیر،

که می‌خروشد

در شفق که گلگون است

در فلق که خنده خون است

در خواستن

برخاستن

تو را باید در شقایق دید

در گل بویید.

تو را باید از خورشید خواست

در سحر جست

از شب شکوفاند

با بذر پاشاند

با باد پاشید

در خوشه‌ها چید

تو را باید تنها در خدا دید.

هر کس، هر گاه، دست خویش

از گریبان حقیقت بیرون آورد

خون تو از سر انگشتانش تراواست

ابدیت، آینه‌ای ست:

پیش روی قامت رسای تو در عزم  
آفتاب لایق نیست

وگرنه می‌گفتم

جرقه نگاه توست.

تو، تنها تر از شجاعت

در گوشه روشن وجدان تاریخ

ایستاده‌ای

به پاسداری از حقیقت،

و صداقت

شیرین ترین لبخند

بر لبان اراده توست،

چندان تناوری و بلند

که به هنگام تماشا

کلاه از سر کودک عقل می‌افتد.

بر تالابی از خون خویش

در گذرگه تاریخ ایستاده‌ای

با جامی از فرهنگ

و بشریت رهگذار را می‌آشامانی

هر کس را که تشنه شهادت است.

نام تو خواب را برهم می‌زند

آب را توفان می‌کند.

کلامت قانون است

خرد در مصاف عزم تو جنون

تنها واژه تو خون است، خون

ای خداگون!  
مرگ در پنجه تو  
زبون تر از مگسی ست  
که کودکان به شیطننت در مشت می گیرند.  
و یزید، بهانه‌ای،  
دستمال کثیفی  
که خلط ستم را در آن تف کردند  
و در زیاله تاریخ افکندند  
یزید کلمه نبود  
دروغ بود  
زالویی درشت  
که اکسیژن هوا را می مکید.  
مخنتی که تهمت مردی بود  
بوزینه‌ای با گناه درشت:  
"سرقت نام انسان"  
و سلام بر تو  
که مظلومترینی  
نه از آن جهت که عطشانت شهید کردند  
بل از این رو که دشمننت اینست.  
مرگ سرخت  
تنها نه نام یزید را شکست  
و کلمه ستم را بی سیرت کرد  
که فوج کلام را نیز در هم می شکند  
هیچ کلام بشری نیست

که در مصاف تو نشکنند

ای شیر شکن!

خون تو بر کلمه فزون است

خون تو بر بستری از آن سوی کلام

فراسوی تاریخ

بیرون از راستای زمان

می‌گذرد

خون تو در متن خدا جاریست.

یا ذبیح الله

تو اسماعیل گزیده خدایی

و رویای به حقیقت پیوسته ابراهیم

کریلا میقات توست

محرم میعاد عشق

و تو نخستین کس

که ایام حج را

به چهل روز کشاندی

و اتمناها بعشر

آه،

در حسرت فهم این نکته خواهم سوخت

که حج نیمه تمام را

در استلام حجر و انهادی

و در کریلا

با بوسه بر خنجر، تمام کردی.

مرگ تو،

مبدأ تاریخ عشق

آغاز رنگ سرخ

معیار زندگی ست.

خط با خون تو آغاز می شود

از آن زمان که تو ایستادی

دین راه افتاد

و چون فرو افتادی

حق برخواست

تو شکستی

و "راستی" درست شد

و از روانه خون تو

بنیان ستم سست شد.

در پاییز مرگ تو

بهاری جاودانه زایید

گیاه روید

درخت بالید

و هیچ شاخه نیست

که شکوفه ای سرخ ندارد

و اگر ندارد

شاخه نیست

هیزمی ست ناروا بر درخت مانده.

تو، راز مرگ را گشودی

کدام گره، با ناخن عزم تو وا نشد؟

شرف، به دنبال تو

لابه کنان می دود

تو، فراتر از حمیتی

نمازی، نیتی

یگانه ای، وحدتی

آه ای سبزا

ای سرخ سبزا

ای شریفتر از پاکی

نجیبتر از هر خاکی

ای شیرین سخت

ای سخت شیرین!

ای بازوی حدید

شاهین میزان

مفهوم کتاب، معنای قرآن!

نگاهت سلسله تفاسیر

گامهایت وزنه خاک

و پشتوانه افلاک

کجای خدا در تو جاریست

کز لبانت آیه می تراود؟

عجبا!

عجبا از تو، عجبا!

حیرانی مرا با تو پایانی نیست

چگونه با انگشتانه ای

از کلمات

اقیانوسی را می توان پیمانه کرد؟



بگذار بگیریم  
خون تو، در اشک ما تداوم یافت  
و اشک ما، صیقل گرفت  
شمشیر شد  
و در چشمخانه ستم نشست  
تو قرآن سرخی  
"خون آیه" های دلاوریت را  
بر پوست کشیده صحرا نوشتی  
و نوشتارها  
مزرعه‌ای شد  
به خوشه‌های سرخ  
و جهان یک مزرعه شد  
با خوشه، خوشه، خون  
و هر ساقه:  
دستی و داسی و شمشیری  
و ریشه ستم را وجین کرد  
و اینک  
و هماره  
مزرعه سرخ است.  
یا ثارالله  
آن باغ مینوی  
که تو در صحرای تفته کاشتی  
با میوه‌های سرخ  
با نهرهای جاری خوناب

با بوته‌های سرخ شهادت  
و آن سروهای سبز دلاور،  
باغی ست که باید با چشم عشق دید  
اکبر را

صنوبر را

بو فضایل را

و نخلهای سرخ کامل را

حر، شخص نیست

فضیلتی ست،

از توشه بار کاروان مهر جا مانده

آن سوی رود پیوستن

و کلام و نگاه تو

پلی ست

که آدمی را به خویش باز می‌گرداند

و توشه را به کاروان.

و اما دامن:

جمجمه های عاریه را

در حسرت پناه یافتن

مشتعل می‌کند

از غبطه سر گلگون حر

که بر دامن توست.

ای قتیل!

بعد از تو

"خوبی"، سرخ است

و گریه سوگ  
خنجر  
و غمت توشه سفر  
به ناکجا آباد  
و رد خونت،  
راهی  
که راست به خانه خدا می رود...  
تو، از قبیله خونی  
و ما از تبار جنون  
خون تو در شن فرو شد  
و از سنگ جوشید  
ای باغ بینش  
ستم، دشمنی زیباتر از تو ندارد  
و مظلوم، یآوری آشناتر از تو.  
تو کلاس فشرده تاریخی.  
کریلای تو،  
مصاف نیست  
منظومه بزرگ هستی ست،  
طواف است.  
پایان سخن  
پایان من است  
تو انتها نداری...

دکتر اولیائی - مصطفی

عضو هیأت علمی دانشگاه تربیت معلم اراک

## انتظار

مساله اعتقاد به وجود مقدس حضرت مهدی (عج) و قضیه، انتظار فرج و حکومت صالحان بر پهنه خاک موعود ملل و ادیان است و در کتب آسمانی به این انتظار مقدس فراوان بر می خوریم، که از آن جمله است مزموّر ۳۷ از زیور حضرت داود، مثلاً در آیه (۲۹) فرماید:

صالحان وارث زمین خواهند بود، و در آن تابه ابد سکونت خواهند کرد<sup>۱</sup>  
همین طور کتاب حضرت دانیال نبی و حتی جاماسبنامه زرتشتیان که سخن پیرامون آن خارج از موضوع بحث ما در اینجا می باشد و کتاب آسمانی ما قرآن مجید نیز بیش از چهل مورد به این حقیقت بزرگ اشاره دارد و ادبیات اسلامی ما چه در زبان پارسی و چه عربی و جز آن از این انتظار مقدس موج می زند و ما شیعیان بنا به احادیث صدقی که از پیامبر گرامی اسلام (ص) و دیگر معصومین (ع) به ما رسیده است از همان آغاز گرویدن اجدادمان به آئین نجاتبخش محمدی قضیه انتظار فرج را با ایمانی راسخ دنبال کرده ایم و تردیدی نداریم که دوازدهمین جانشین پیغمبر گرامی اسلام که هم اکنون در پرده غیبت بسر می برد روزی ظهور خواهد کرد و جهان ستمزده را پر از عدل و داد می گرداند و بنابراین باور و اعتقاد، شاعران و نویسندگان ما حتی در زمان حیات دیگر امامان معصوم، ماهها و سالها قبل از تولد آن موعود به این رخداد بزرگ اشاره داشته اند، از آن جمله دعبیل خزاعی در قصیده معروف خود که برای حضرت امام رضا (ع) قرائت می کند از انتظار ظهور مهدی موعود (عج) به گونه ذیل یاد می کند و این قصیده مورد تایید امام هشتم (ع) قرار می گیرد:

فلوالذی ارجوه فی الیوم اوغد      تقطع قلبی اثر هم حسرات  
 خروج امام لا مجاله خارج      یقوم علی اسم الله و البرکات  
 یمیز فینا کل حق و باطل      و یجزی علی النعماء و النقمات

اگر نبود امیدم به آن کسی که امروز یا فردا انتظار ظهورش را دارم، قلبم از حسرت هایی که به دنبال خاندان رسالت می کشم پاره پاره می شد.

آنچه بدان امید بسته ام قیام امامی است که ناگزیر با نام خدا و برکات فراوان بپا خواهد خاست.

و در میان ما حق و باطل را از هم جدا خواهد کرد و مردمان را بنا بر نیکی و بدی آن ها پاداش خواهد داد و به کیفر خواهد رسانید.

و این خط انتظار در میان شیعه همچنان ادامه داشته و دارد تا روزی که وعده حق انجام پذیرد و مظلومان خاک، زمین به ارث برند، ادامه خواهد داشت.

سید رضی متوفی (۴۰۶ هجری) نیز در اشعار خویش بدین امر بزرگ اشارات بسیاری دارد، از آن جمله است دو بیت ذیل که خطاب به امام زمان (عج) گوید:

یا غیرت الله اغضبی لنبیه      و تزحزحی بالبیض عن اغمادها  
 من عصبه ضاعت دماء محمد      و بنیه بین یزیدها و زیادها

ای غیرت خدا بخاطر پیامبر خدا بخشم آی و شمشیر از نیام برکش و از آن گروه که خون محمد(ص) و فرزندان او را بین یزید و زیادشان تباه کردند انتقام بگیر.

در ادب پارسی نیز مساله، انتظار به عنوان یک امر مهم در میان آثار شاعران شیعه همیشه مطرح بوده و هست و تا هنگام ظهور ادامه خواهد داشت ابوسعیدابی الخیر عارف شوریده متوفی (۴۴۰ هجری) گوید:

یارب تو زمانه را دلیلی بفرست      نمرودان را پشه چو پیلی بفرست  
 فرعون صفتان همه زبردست شدند      موسی و عصاو رود نیلی بفرست

بسیاری از شاعران و نویسندگان ما در طول تاریخ در انتظار فرج سخنانی به نظم و نثر از خود به یادگار نهاده اند از آن جمله است شاعر نامدار قرن هشتم هجری لسان الغیب حافظ

شیرازی که در دیوانش اشعار فراوانی دارد که قابل تطبیق با مهدی موعود(عج) بوده و بصراحت مفهوم انتظار را در بر دارد، از آن جمله است غزل ذیل:

بیا که رایت منصور پادشاه رسید

نوید فتح و بشارت به مهر و ماه رسید

جمال بخت زروی ظفر نقاب انداخت

کمال عدل به فریاد دادخواه رسید

سپهر دور خوش اکنون کند که ماه آمد

جهان به کام دل اکنون رسد که شاه رسید

ز قاطعان طریق این زمان شوند ایمن

قوافل دل و دانش که مرد راه رسید

عزیز مصر به رغم برادران غیور

ز قعر چاه بر آمد به اوج ماه رسید

کجاست صوفی دجال فعل ملحد شکل؟

بگو بسوز که مهدی دین پناه رسید

صبا بگو که چها بر سرم درین غم عشق

ز آتش دل سسوزان و دود آه رسید

زشوق روی تو شاهها! بر این اسیر فراق

همان رسید کز آتش به برگ کاه رسید

مرو به خواب که حافظ به بازگاہ قبول

زورد نیمه شب و درس صبحگاه رسید

همین طور غزل ذیل :

افسر سلطان گل پیدا شد از طرف چمن

مقدمش یارب مبارک باد بر سرو و سمن

خوش به جای خویشتن بود این نشست خسروی  
تا نشیند هر کسی اکنون به جای خویشتن  
خاتم جم را بشارت ده به حسن خاتمت  
که اسم اعظم کرد ازو کوتاه، دست اهرمن  
تا ابد معمور باد این خانه کز خاک درش  
هر نفس با بوی رحمن می وزد باد یمن  
شوکت پور پشنگ و تیغ عالمگیر او  
در همه شهنامه‌ها شد داستان انجمن  
خنگ چوگانی چرخ رام شد در زیر زین  
شهبازا چون به میدان آمدی گوئی بزن  
جویبار عدل را آب روان شمشیر توست  
تو درخت عدل بنشان بیخ بد نامی بکن  
بعد از این نشگفت اگر با نکهت خلق خوشت  
خیزد از صحرای ایذج نافه مشک ختن  
گوشه گیران انتظار جلوۀ خوش می کشند  
بر شکن طرف کلاه و برقع از رخ بر فکن  
مشورت با عقل کردم گفت حافظ می بنوش  
ساقیا می ده به قول مستشار مؤتمن  
شاه نعمت الله ولی متوفی (۸۳۸ هجری) نیز اشعار فراوانی در انتظار ظهور سروده که  
بعضی از این اشعار حالت پیش گوئی دارد، مثلاً او از سقوط حکومت شاهان و برقراری  
جمهوری اسلامی به شکل ذیل یاد می کند:

بعد از آن شاهی از میان برود	دولتی پایدار می بینم
نائب مهدی آشکار شود	نوع عالی تبار می بینم
دور ایشان تمام خواهد شد	لشکری را سوار می بینم

چون که یک چند از زمانه گذشت  
قائم شرع آل پیغمبر  
زینت شرع دین از اسلام  
در جایی دیگر راجع به نائب او گوید:

عالمی چون نگار می بینم  
به جهان آشکار می بینم  
محکم و استوار می بینم

بعد از آن شاهی از میان برود  
نائب مهدی آشکار شود  
متصف بر صفات سلطان است  
بلکه ویرانه ای پر از گنج است  
بر فلک رفته معنی قرآن  
دور او چون شود تمام به کام  
چون زمستان پنجمین بگذشت  
بعد از این خود امام خواهد بود  
پادشاه تمام دانائی  
دولت وصل یار می بینم  
آن که از چشم مردم است نهان  
هر خیالی که نقش می بندد  
خانه دل که زفته ام از غیر  
نعمت الله نشسته در کنجی

سیدی تاج دار می بینم  
بلکه من آشکار می بینم  
لیک درویش وار می بینم  
کش سعادت شعار می بینم  
صورتش زرنگار می بینم  
پسرش یادگار می بینم  
ششمین را بهار می بینم  
صاحب ذوالفقار می بینم  
سروری با وقار می بینم  
کام دل در کنار می بینم  
روشن و آشکار می بینم  
نور روی نگار می بینم  
خلوت آن نگار می بینم  
از نسبی یادگار می بینم

نظیر این گونه مطالب در متون نظم و نثر پارسی بسیار است و اگر بنا باشد این آثار مورد بررسی قرار گیرد ده ها مجلد کتاب های قطور را شامل خواهد بود. ما، در اینجا به یکی دو نمونه از متون نثر اشاره ای گذرا خواهیم داشت و سپس به نمونه هایی از نظم خواهیم پرداخت. لازم به ذکر است که آنقدر در این زمینه کتاب فراوان است که ذکر نام این کتب خود مقاله ای مفصل را می طلبد چه رسد به این که گزینشی از مطالب این کتاب ها بشود لذا



تبرکاً پاره‌ای مطالب از بعض این آثار آورده می شود.

در صفحه ۳۷ کتاب ادیان و مهدویت از عبدالله بن عمر روایتی است به شکل ذیل که او گوید:

از رسول خدا شنیدم که می فرمود قیامت قائم نخواهد شد تا آن که مردی از اهل بیت من که هم نام من است روی زمین را مالک شود، او زمین را پس از آن که از ظلم و جور پر شده باشد از عدل و داد پر می کند.

در صفحه ۱۵۹ کتاب مهدی منتظر، از حضرت امام باقر(ع) روایتی آمده که ایشان به ابی کابلی فرمودند: گویا می بینم قومی را که در مشرق خروج کرده‌اند حق را مطالبه می کنند و به ایشان داده نمی شود باز مطالبه حق می کنند و به ایشان داده نمی شود پس چون چنین بینند، شمشیرهای خود را بر دوش خود گذارند آنگاه آنچه می خواستند با قیام خواهند گرفت و دولت را نخواهند داد مگر به صاحب شما، کشته های ایشان شهیدانند آگاه باشید اگر من آن زمان را درک می کردم خود را برای صاحب این امر نگاه می داشتم.

در صفحه ۵۰۸ کتاب زمینه سازان انقلاب مهدی (عج) به مطلب ذیل بر می خوریم:  
سیدی از اولاد فاطمه (علیها سلام) از طالقان و دیلمان خروج خواهد کرد و ایران را از شر کفار نجات می دهد و اسلام را قوت می دهد اهل ایران را از شر سلطنت و ضررهای سلاطین و ظلمه آسوده کند خواه حسنی باشد خواه حسینی ....

در صفحه ۶۳۲ همین کتاب روایتی از حضرت علی (ع) آمده که او ای به حال کسی که با خراسانی دشمنی کند و به مبارزه برخیزد، او پیوسته صاحب نیرو و قدرت است تا به پیروزی نهائی برسد پس از پیروزی زمام امور کشور خود را به دست مردی از خاندان من که حقگو و عامل به حق است یعنی حضرت صاحب الامر می سپارد.

در صفحه ۲۳۱ کتاب عصر ظهور می خوانیم: می توان نقش ایرانیان زمینه ساز را با توجه به پیشامدها و حوادثی که ذکر آن ها در اخبار آمده است به چهار مرحله تقسیم نمود:  
مرحله اول:

از آغاز نهضت آنها توسط مردی از قم تا ورودشان در جنگ

مرحله دوم:

داخل شدن در جنگی طولانی، تا این که خواسته های خود را بر دشمن تحمیل کنند.

مرحله سوم:

رد کردن خواسته های نخستین خود که اعلام کرده بودند و پیاوردن قیام همه جانبه آنها.

مرحله چهارم:

سپردن پرچم اسلام به دست توانای حضرت مهدی (عج) و شرکت جستن آن ها در نهضت مقدس آن حضرت.

این ها نمونه هایی بود از آثار انتظار در متون نثر فارسی، که اگر بنا باشد به همین منوال از هر کتاب قطور چند سطری آورده شود مثنوی هفتاد من کاغذ شود. حال اگر گزینشی بسیار گذرا بر پاره ای از متون خواهیم داشت آن هم بیشتر از معاصرین اجازه می خواهیم این بخش را با شعری از خودم تقدیم به خاک پای حضرت ولی عصر (عج) آغاز کنم، به امید آن که مورد قبول جنابش قرار گیرد. تا چه قبول افتد و چه در نظر آید؟

#### دُرّ صدف

آن محرم بزم لامکان می آید	دُرّ صدف آن جان جهان می آید
بر باره، نور جان جان می آید	از دشت شقایق از فراسوی افق
آن آخته تیغ خونفشان می آید	تا بشکند این بغض گلوگیر زمان
آن خشم خدای مهربان می آید	تا مخمل دادگستراند بر خاک
سرقافله، میر کاروان می آید	در هودج قهر سرشار از مهر
آن تابش نور رایگان می آید	تا قطع کند ریشه بیداد و ستم
هور از پس پرده ناگهان می آید	در ماه رجب گم آن نشانی ها بود
از اوج شکوه آسمان می آید	شاهین شرف پی شکار شب شوم
آن مهدی صاحب الزمان می آید	تا یابدگر راه خمینی بزرگ
پیر خرد و بخت جوان می آید	سرخیل سپاه نور در جبهه حق

پیداست که از چشمه خون رنگ فلق خورشید پس پرده نهران می آید  
بر دیده اولیائی از جلوه او هر لحظه فروغ جاودان می آید  
سیاوش اسلامی شاعر معاصر در انتظار ظهور گوید:  
گر چشم گشایم به جمال تو خوش است

ور دیده ببندم به خیال تو خوش است  
هیچ از تو به جز فراق تو ناخوش نیست

آن نیز به امید وصال تو خوش است

ایرج قنبری دیگر شاعر معاصر می گوید:

جان واله و عقل مات و دل حیران است

بی روی تو ام ملک جهان، زندان است

من مانده میان آتش هجر و فراق

یارب شب عاشقان چه بی پایان است

سیاوش دیهیمی نیز می گوید:

می آید و آیه های باران با اوست بوی گل و عطر لاله زاران با اوست

می آید و باغ خشک جان های ملول مشتاق که رمز نو بهاران با اوست

میر هاشم میری دیگر شاعر معاصر در مثنوی طولانی ترانه های انتظار خویش می گوید:

دل در طلب که می تپد باز؟ با یاد که می خروشد این ساز؟

این زمزمه را بهانه از کیست؟ پر شوری این ترانه از کیست؟

جان نفعه، عشق چون بکاود عطر نفس که می تراود؟

در سینه نوای کیست با ما؟ پژواک صدای کیست با ما؟

دل از نفس طلوع سرشار شولای حضور را سزاوار

در دیده ما بهار پیداست بر چهره ما نگار پیداست

ما راهی پهن داشت نوریم از متن سپیده در غیوریم

در سینه صدای یار داریم سر مستی بی خمار داریم



پویائی انتظار در ماست	اینک تپش بهار در ماست
در پردهٔ التهاب فرداست	آن یار که آفتاب فرداست
آینه و آبشار چشمش	سر سبزتر از بهار چشمش
صد باغ شکوفه در نگاهش	چشمان بهار جلوه گاهش
در دیده شب شهاب ریزد	از خنده او سپیده خیزد
تا صبح کلید فتح با ماست	ای منتظران، سپیده پیداست
دستی به نجات برگشاید	ما چشم براه تا برآید
تا باد طریق ما، چنین باد	مهرش به نگاه ما نگین باد

نصرالله مردانی هم بگونه، ذیل قضیه انتظار فرج مهدی موعود را در شعر خویش مطرح می‌کند:

صدای سم سمند سپیده می آید  
 بلی که سینه ظلمت دریده می آید  
 گرفته بیرق تابان عشق را بر دوش  
 کسی که دوش به دوش سپیده می آید  
 طلوع بر که خورشید تابناک دل است  
 ستاره‌ای که ز آفاق دیده می آید  
 بهار آمده با کاروان لاله به باغ  
 به دشت ژاله، گل نو دمیده می آید  
 به سوی قله بی انتهای بیداری  
 پرنده‌ای که به خون پر کشیده می آید  
 در آن کران که بود خون عاشقان جوشان  
 شهید عشق سر از تن بریده می آید  
 به پاسداری آئین آسمانی ما  
 گزیده‌ای که خدا برگزیده می آید

استاد حمید سبزواری در بسیاری از اشعار خویش سخن از طلوع خورشید ولایت و ظهور منجی عالم بشریت دارد و بی صبرانه انتظار سرزدن آفتاب را می کشد، ذیلا گزیده‌ای چند از اشعار ایشان آورده می شود:

اکنون در آرزوی تو، ای پرتو سپید  
سر می کشم ز روزن این قیرگون حصار  
تاسرزند طلیعه نورانی از افق  
بر دیدگان خسته، کشم بارانتظار

XXXX

گر پرتوی ز مهرش بر جان من بیفتد  
بهرتر که مهر و مه در چوگان من بیفتد  
ای باد صبحگاهی! کانون روز، بفروز  
باشد که آیتی بر، ایوان من بیفتد  
در این شب سیاهم بنمای چهر مقصود  
تا اخگری جهانسوز بر جان من بیفتد  
شد دامن صبوری از دست و بر نیامد  
کاری که در کف من جانان من بیفتد  
هر شب به یاد رویش اختر همی شمارم  
شاید به چشم مستش چشمان من بیفتد  
از بس ز دیده باران اشک، ترسم  
زین موج باره افکن بنیان من بیفتد  
مشفق کاشانی هم در شعری تحت عنوان نیمه شعبان گوید:  
زمین و آسمان از چشمه فیاض یزدانی  
یکی در کار گلریزی یکی در پرتو افشانی

غبار تیره، شب، در گذشت از چهره گیتی  
 برآمد روز عالمگیر، عالمتاب یزدانی  
 برون شد آفتابی تابناک از پرده غیبت  
 که مهر و مه به رخسارش کند آینه گردانی  
 فروغ صبح صادق در طلوع نیمه شعبان  
 به میلاد امام عصر دنیا کرد نورانی  
 محمد قائم آل محمد (ص) مهدی هادی (عج)  
 چکیده عالم امکان به تاییدات قرآنی  
 امام غایب قائم، ولی منتظر صاحب (عج)  
 زمان را رهبری اعظم، زمین را فیض رحمانی  
 پناه مردم مستضعف دنیای ظلم آوا  
 چراغ روشن زندانیان تیه ظلمانی  
 امام معدلت گستر به تدبیر جهانداری  
 ولی آسمان شوکت به آیین جهانیانی  
 حضورش، شادی انگیز است، در گردونه خاکی  
 ظهورش وعده حق است با آیات فرقانی  
 جهان را پاک سازد از ره و رسم ستمکاران  
 بشر را می رهاند از غم سر در گریبانی  
 پی احقاق امر حق امام منتقم دارد  
 نشان ایزدی تیغ علی (ع) فرّ سلیمانی  
 روان تازه بخشد دین احمد را مسیح آسا  
 چو موسی قبطیان را بشکند با قهر ثعبانی  
 مبارک باد بر مستضعفان این روز فرخ پی  
 گرامی باد حزب الله را این لطف رحمانی

خمینی نایب بر حق مهدی قائم غایب

طلیعه دار نهضت گشت در این روز روحانی  
جناب قادر طهماسبی (فرید) شاعر توانای اصفهان موضوع انتظار ظهور حضرت  
مهدی(عج) را در اشعار زیبای خویش با بیانی شیوا و سبکی دلنشین پرشته و نظم کشیده  
است و الحق که سخنش از دل بر می خیزد تا اعماق جان اثر می کند و امید را صد چندان  
می کند، اینک نمونه شعر فرید تحت عنوان :

خم سر بسته

بتی که راز جمالش هنوز سر بسته است  
به غارت دل سودائیان کهر بسته است  
عبیر مهر، به یلدای طره پیچیده  
میان لطف به طول کرشمه بر بسته  
بر آن بهشت مجسم، دلی که ره برده است  
در مشاهده بر منظر دگر بسته است  
زهی تموج نوری که بی غبار صدف  
در امتداد زمان نطفه گهر بسته است  
بیا که مردمک چشم عاشقان همه شب  
میان به سلسله اشک، تا سحر بسته است  
به پایبوس خیالت نگاه منتظران  
ز برگ برگ شقایق پل نظر بسته است  
هزار سد ضلالت شکسته ایم و کنون  
قوام ما به ظهور تو منتظر بسته است  
متاب روی ز شبگیر جان بی تا بیم  
که آه سوخته میثاق بسا اثر بسته است

به یازده خم می گر که دست ما نرسید  
بده پیاله که یک خم هنوز سر بسته است  
زمینه ساز ظهورند شاهدان شهید  
اگر چه ماتمشان داغ بر جگر بسته است  
کرامتی که زخون شهید می جوشد  
بسا که دست دعا را به پشت سر بسته است  
در این رحیل درخشان، سوار همت ما  
کمند حادثه بر یال صد خطر بسته است  
در این رسالت خونین بخوان حدیث بلوغ  
که چشم و گوش حریفان همسفر بسته است  
قسم به اوج که پرواز سرخ خواهم کرد  
در این میانه مرا گر چه بال و پر بسته است  
دل شکسته و طبع خیال بند (فرید)  
به اقتدای شرف قامت هنر بسته است  
آن قدر شعرای معاصر در زمینه انتظار ظهور مهدی موعود (عج) شعر گفته اند و تا آن  
اندازه تعداد این شاعران فراوان است که ذکر عناوین اشعار آنان خود مقالات مفصلی را  
می طلبد و از حوصله بحث ما خارج است لذا در پایان بحث نمونه هایی از اشعار خویش را  
در ارتباط با موضوع مقاله مرقوم می دارم:

#### مژدگانی

نسیم آورد بوی طره یار، ارمغانی را  
سرو جان ریختن باید به پایش مژدگانی را  
ز سیر صبحگاهی مرغ اندیشه خبر می داد  
نشان رنگ و بوی آن بهار جاودانی را



که در خط افق در تندی سرخ شفق دیدم  
به دشت لاله خیز پر شقایق زندگانی را  
صبا در آستین دارد از آن محبوب مشتاقان  
پیام دلنوازی و زسرکویش نشانی را  
خبر از جایگاه منزل آن نازنین دلبر  
که می شاید فرا سو دیدن آن ماه پنهانی را  
توان دیدن ز پشت ابرهای تیره و توفان  
سواری سبز پوش و مردمی در شادمانی را  
پس گردد و غبار از دیدگاه و روزن امید  
نگاهی ژرف باید تا عیان بینی جوانی را  
فضای آسمان آبی، درخشان چشمه خورشید  
بیا بشنو نوای مرغ و شور نغمه خوانی را  
نه بیدادی، نه صیادی، نه تشویشی، نه نیرنگی  
نه در قبله به خود بسته پلشتی پاسبانی را  
زچین تا مسجد الاقصی زمین پاک از پلیدی ها  
شریفان وارثان خاک و در خور کامرانی را  
سواری منتقم تا زنده بر اسبی سپید از دور  
فرود آرد به فرق ظالمان تیغ یمانی را  
هم اکنون در افق دیدم سوارانی غبار آلود  
و هم آن پیشتاز لشکر صاحب زمانی را  
که می تازد ز پشت باره بر خیل ستمکاران  
چنان بادی که ریزد بر زمین برگ خزانی را  
من اینک اولیائی خوب می بینم بهارانرا  
و هم آن خط شکن را هم فروغی آسمانی را

### نسیم پیروزی

بوی عطر بهار می آید	مژدگانی که یار می آید
سرخوش از باده، ظفرمندی	ارتش با وقار می آید
سوسن و هم شکوفه و نرگس	عسندلیب و هزار می آید
طرف بستان پرگل و لاله	نخل عزت به بار می آید
شاد و خندان زمین و خرم شهر	شادی از هر کنار می آید
پر خروش است و پرتلاطم رود	وه چسان خوشگوار می آید
از افق با طلایع خورشید	گوئیا آن نگار می آید
آری، آری، به یاری باری	نصرتی آشکار می آید
اولیائی نسیم پیروزی	بوی عطر بهار می آید

### نزدیک است

صبح شبهای تار نزدیک است	نو بهار ای هزار نزدیک است
از شواهد چنین توان دانست	و عده کردگار نزدیک است
آن دقایق که پیک پیروزی	رسد از هر کنار نزدیک است
بامدادی که مهر فتح و ظفر	سرزند آشکار نزدیک است
دست حق ز استین مهدی دین	بر کشد ذوالفقار نزدیک است
اولیائی به یاری باری	صبح شب های تار نزدیک است

### آشکار خواهد شد

جوانه هایی پس از این باردار خواهد شد

جهان منور از آن گلغذار خواهد شد

نه جای شبیه که آن آفتاب نور افشان

ز پشت ابر زمان آشکار خواهد شد

نشانه های ظهور آشکارا پیداست و تردیدی نیست که بزودی آفتاب می آید به امید آن

روز تابناک شعر ذیل تقدیم می شود:

آفتاب می آید

افول بدر خمینی جهان دنیا را

خبر ز مقدم خورشید می دهد ما را

به ویژه آنکه کنون سید خراسانی

ولی امر خدا گشته دین آبا را

بسیج شو تو برادر طلوع خورشید است

افق اشاره بود آن خجسته سیما را

ستاره سحری سید خراسانی است

همین دلیل کفایت کند تو دانا را

طلوع فجر عیان مدتی است می گذرد

شفق نشانه بود آفتاب یکتا را

دراین سپیده دم عشق ای سپاهی نور

همیشه گوش به تک آن ستوده آوا را

که هر کسش بتواند شنید در هر جا

به پای خیز و تو بنگر قیام و غوغا را

بسیج همسفران ای جنود رحمانی

بگوش و جان به کف آماده امر مولا را

گمان برم که بود میر ما علمدارش

در آن زمان که دهد حکم قتل اعدارا

در آن ظهور مقدس گر اولیائی بود

سگ سرای بود قبله گاه دل ها را

دکتر باقری - مهری  
عضو هیأت علمی دانشگاه تبریز

## جلوه‌هایی از سیمای اهل بیت در آینه خیال شاعران

سخن‌دانی و شاعری یکی از صناعات مهم و قابل توجه ایرانیان در اعصار پس از اسلام بوده است. همچنانکه نظامی عروضی در مجمع‌النوادر خود موسوم به چهارمقاله که در شرح شرایط مخصوصه چهار طایفه تحریر کرده، با اختصاص دادن مقاله دوم به شعر و شاعری، این صنعت را همراه با سه صنعت دبیری، پزشکی و نجوم، در عداد مهمترین و ضروری‌ترین نیازهای علمی و فرهنگی جامعه معدود کرده است. وی شاعری را مسبب "امور عظام در نظام عالم" به شمار آورده<sup>(۱)</sup> کوشیده است تا شیوه‌های ممارست و مهارت در این فن را به طالبان آن بیاموزد.

به سخنی ساده، آنچه شعر را دلنشین و گوشنواز و مطلوب طبع آدمیان می‌سازد در وهله اول آهنگین و موزون بودن آنست و سپس کاربرد واژه‌ها به گونه‌ای که در زبان، حادثه بیافریند و ذهن را برای دریافت مفهوم مستتر در عبارات آن به تلاش و تفکر وا دارد و مفهومی جدید از کاربردهای رایج زبانی ارائه دهد.

ظاهراً چنین به نظر می‌رسد که یکی از دلایل مقبولیت شعر، همانا خرسندی انسان از یافتن روابط منطقی و معنایی واژه هاست. زیرا فرد پس از دقت و ملحوظ داشتن قراین معنوی موفق به دریافت معنی دقیق شعر و نکته ظریف و پیام مستتر در آن می‌شود؛ از اینرو علاوه بر انبساط خاطر تاثیر کلام را نیز چندین برابر میکند.

در عرصه فراخ شعر و شاعری، روشهای برهم زننده نظم جاری و عادی و در نتیجه حادثه آفرین در زبان فنون متعدد ادبی و صنایع عدیده بدیعی و لفظی را پدید آورده است که رایج‌ترین آنها به کار بردن واژه در غیر معنای معمول و مرسوم آنست و انواع آن از قبیل: مجاز، کنایه، تشبیه و استعاره کتب ادبیه و دواوین شعرای ما را مشحون از این هنر سخنوری

کرده است.

یکی از مضامین و موضوعاتی که به قدرت نمایی ذهنی و زبانی شاعران افزوده با کاربرد این صنعت ادبی به میدان جولان فکری و تخیل و تصور آنان فراخی بخشیده و در نتیجه دفاتر ادبی این مرز و بوم را وزین تر و آراسته تر نموده است، ولایت و اهل بیت است. این مضمون در گفتار سخنوران به گونه‌های مختلفی تجلی یافته است. گاه برخی از این اشارات که به صورت نمادها و تمثیلهایی در قالب یک مصراع یا یک بیت بیان شده نیاز به چندین ورق تفسیر و تعبیر دارد و حسن آن نیز همانست که مفهوم این اشارات بر اغیار آشکار نیست و سخن آشنا به آن دقایق و حقایق را فقط "آشنا" در می‌یابد.

این نمادها که جلوه‌هایی از سیمای اهل بیت در آینه خیال شاعران و ادیبان است، از قدیم‌ترین اثر کلاسیک و جاودان دوره جدید یعنی شاهنامه تا جدیدترین نوشته ادبی معاصر را زینت بخشیده است.

اینک برخی از آن نمادها را ضمن آوردن شواهد شعریشان برمی‌شماریم:

۱ - شیر، در پاره‌ای از موارد این نماد به صورتهای: شیر خدا، شیر نر، شیر دین، شیر عرین، غضنفر، اسد و حیدر نیز آمده است.

مر علی را در مثالی شیر خوانند

شیر مثل او نباشد گر چه راند<sup>(۱)</sup>

شیری مبارزی که سرشته ست کردگار

اندر دل مبارز مردان محبتش<sup>(۲)</sup>

تیره گشت از روبهان ماوی شیری کز شرف

کمترین جای سگانش چشم آهوی ختاست<sup>(۳)</sup>

یکی ازدها بود در چنگ شیر

به دست علی ذوالفقار علی<sup>(۴)</sup>

۱- مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت ۱۹۴۱

۲- دیوان ناصر خسرو، ص ۱۸۰

۳- دیوان محتشم کاشانی، ص ۳۰۰

۴- دیوان ناصر خسرو، ص ۱۸۵

من بدیشان شکرَم جاهل بی حرمت را  
 که خران را حکما نیز به شیران شکرند<sup>(۱)</sup>  
 به سایه اسدی رو که گرگ مردم خوار  
 ز بیم او نتواند شدن غنیم غنم<sup>(۲)</sup>  
 عرین بود دین محمد و لیکن  
 علی بود شیر عرین محمد<sup>(۳)</sup>  
 علی شیر نر بود لیکن نبود  
 مگر حربگه مرغزار علی<sup>(۴)</sup>  
 چون گریزی از علی کو شیر دین ایزداست  
 گر نگشته‌ستی به دین اندر حمار، ای ناصبی<sup>(۵)</sup>  
 چو مادر بدیدش غضنفر نهاد  
 از آن صورتش نام حیدر نهاد<sup>(۶)</sup>  
 بودند همه گنگ و علی گنج سخن بود  
 بودند همه چون خر او بود غضنفر<sup>(۷)</sup>  
 حبل ایزد حیدر است او را بگیر  
 وز فلان و بر فلان بگسل حبال<sup>(۸)</sup>  
 احمد مختار شمس و حیدر کرار نور  
 آن بی این موجود نی و این بی آن انوار نیست  
 همچنان کاندلر سخن جز قول احمد نور نیست  
 تیز تیغی جز که میر حیدر نار نیست<sup>(۹)</sup>

۱- همان ، ص ۶۶

۲- دیوان محتشم کاشانی، ص ۱۴۴

۳- همان ، ص ۱۸۵

۴- حبیب السیر، ج ۱، ص ۵۲۰

۵- همان ، ۵۳۹

۶- دیوان ناصر خسرو، ص ۱۳۲

۷- دیوان ناصر خسرو، ص ۳۱۳

۸- همان ، ص ۷۴

میوه باغ احمد مختار  
 لاله راغ حیدر کرار<sup>(۱)</sup>  
 برین زادم و هم برین بگذرم  
 چنان دان که خاک پی حیدرم<sup>(۲)</sup>  
 شیر خدای و صفدر میدان و بحر جود  
 جانبخش در نماز و جهانسوز در وغا<sup>(۳)</sup>  
 از علی میراث داری ذوالفقار  
 بازوی شیر خدا هستت بیار<sup>(۴)</sup>  
 نوبت باولیا چو رسید آسمان طپید  
 زان ضربتی که بر سر شیر خدا زدند<sup>(۵)</sup>  
 به صدق شو سگ آن آستان که محترمند  
 سگان شیر خدا همچو آهوان حرم<sup>(۶)</sup>  
 چون ز رویش مرتضی شد درفشان  
 گشت او شیر خدا در مرج جان<sup>(۷)</sup>  
 شیر خدای را چو مخالف شود کسی  
 هرگز مکن مگر به خری هیچ تهمت<sup>(۸)</sup>  
 شیر خدای بود علی، ناصبی خروست  
 زیرا همیشه خر برمد ز هیبتش<sup>(۹)</sup>  
 توبه آواز چرا می رمی از شیر خدا  
 چون پی شیر نگیری و نباشی نخجیر<sup>(۱۰)</sup>

۱- جامی

۲- فردوسی

۳- کلیات سعدی، ص ۵۲۰

۴- مثنوی، دفتر ۵، بیت ۲۵۰۵

۵- دیوان محتشم کاشانی، ص ۲۸۱

۶- مثنوی، دفتر ۲، بیت ۹۲۵

۷- همان، ص ۱۴۴

۸- دیوان ناصر خسرو، ص ۱۸۰

۹- همان، ص ۱۸۰

۱۰- دیوان ناصر خسرو، ص ۲۲۰

یارب به علی بن ابیطالب و آل

آن شیر خداوند جهان جل جلال<sup>(۱)</sup>

شیر دادار جهان بود پدرشان نشگفت

گر ازیشان برمند این که یکایک حمزند<sup>(۲)</sup>

چون شیر ایزد بوالحسن، در روز گرد انگبختن

چون جد خود شمشیر زن، ابر بلا اندر و غی<sup>(۳)</sup>

آن شیر یزدان روز جنگ، آتش به روز نام و ننگ

آفاق ازو بر کفر تنگ، از حلمش آمخته درنگ<sup>(۴)</sup>

گفت پیغمبر علی را کای علی

شیر حقی پهلوانی پر دلی<sup>(۵)</sup>

از علی آموز اخلاص عمل

شیر حق را دان منزه از دغل<sup>(۶)</sup>

شیر حقم نیستم شیر هوی

فعل من بر دین من باشد گوا<sup>(۷)</sup>

در شجاعت شیر رئانستی

در مروت خود که داند کیستی<sup>(۸)</sup>

۲- سپر:

سپس آن پسران رو، پسرا زانکه ترا پسران علی و فاطمه ز آتش سپرند

سپری کرد توانند ترا ز آتش تیز چون همی زیر قدم گردن کیوان سپرند<sup>(۹)</sup>

۱- خواجه عبدالله انصاری

۲- دیوان ناصر خسرو، ص ۶۶

۳- همان، ص ۵۵۰

۴- همان، ص ۵۴۹

۵- مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۵۹

۶- همان، دفتر ۲، بیت ۳۷۲۱

۷- همان، دفتر ۲، بیت ۳۷۸۸

۸- همان، دفتر ۲، بیت ۳۷۲۲

۹- دیوان ناصر خسرو، ص ۶۶



۳- حبل و حبل ایزد:

غیر از آن عروه و ثقی و از آن حبل متین

نیست چیز دگرش در دو جهان مستمسک<sup>(۱)</sup>

حبل ایزد حیدر است او را بگیر

وز فلان و برفلان بگسل حبال<sup>(۲)</sup>

آل رسول خدای حبل خدایند

چونش گرفتی ز چاه جهل برآیی<sup>(۳)</sup>

۴- دُرّ و گوهر:

شد او در و بیت الحرامش صدف

کسی را میسر نشد این شبرف<sup>(۴)</sup>

در گوش خرد دُرّ خوشابست علی

فرمود نبی که بوتراست علی<sup>(۵)</sup>

این دُرّ رخشنده گوهر کاین مقامش مخزنست

دره التاج شه دین تاجدار هل اتی است<sup>(۶)</sup>

من غلام موج آن دریای نور

که چنین گوهر برآرد در ظهور<sup>(۷)</sup>

۵- ابر، گاهی به صورتهای: ابر عطا، ابر موسی، و غیره نیز آمده است:

رشحه‌ای گر ریزی ای ابر عطا بر بندگان نخل آزادی برآرد سر زبستان همه<sup>(۸)</sup>

در مروت ابر موسی به تپه کامد از وی خوان و نان بی شبیه

ابر موسی پر رحمت بر گشاد پخته و شیرین بی زحمت بداد<sup>(۹)</sup>

۶- روشنی و نور که به صورتهای گوناگونی همچون: آفتاب، خورشید، نور، دریای نور،

۱- دیوان محتشم کاشانی، ص ۲۰۵

۲- دیوان ناصر خسرو، ص ۷۴

۳- همان ص ۹۲

۴- حبیب السیر، ج ۱، ص ۵۲۰

۵- خواجه عبدالله انصاری

۶- دیوان محتشم کاشانی، ص ۲۹۹

۷- مثنوی، دفتر ۱، بیت ۳۹۸۴

۸- دیوان محتشم کاشانی، ص ۳۰۷

۹- مثنوی، دفتر ۱، ابیات ۳۷۳۵، ۳۷۳۳

فروغ شمع و چراغ آمده است.

بر چرخ حقیقت آفتابست علی

مفتاح کلید فتح بابست علی<sup>(۱)</sup>

آفتاب بی‌زوال آسمان داد و دین

نوربخش هفتمین اختر امام هشتمین<sup>(۲)</sup>

آفتاب دین و دولت کامیاب بحر و بر

پاسبان ملک و ملت قهرمان ماء و طین<sup>(۳)</sup>

خورشید آسمان و زمین نور مشرقین

پسرورده کنار رسول خدا، حسین<sup>(۴)</sup>

او چو نورست و خرد جبریل اوست

آن ولیّ کم ازو قنندیل اوست<sup>(۵)</sup>

احمد مختار شمس و حیدر کرار نور

آن بی‌این موجود نیّ و این بی‌آن انوار نیست<sup>(۶)</sup>

تو تبار و اصل و خویشم بوده‌ای

تو فروغ شمع و کیشم بوده‌ای<sup>(۷)</sup>

من غلام آن چراغ چشم جو

که چراغت روشنی پذیرفت از او<sup>(۸)</sup>

من غلام موج آن دریای نور

که چنین گوهر برآرد در ظهور<sup>(۹)</sup>

۱- خواجه عبدالله انصاری

۲- دیوان محتشم کاشانی، ص ۳۰۵

۳- همان، ص ۲۸۶

۴- همان، ص ۲۸۰

۵- مثنوی، دفتر ۲، بیت ۸۱۹

۶- دیوان ناصر خسروی، ص ۳۱۳

۷- مثنوی، دفتر ۱، بیت ۳۹۸۲

۸- مثنوی، دفتر ۱، بیت ۳۹۸۳

۹- مثنوی، دفتر ۱، بیت ۳۹۸۴

۷- ماه:

این مه فرخنده طاعت کاین زمینش مهبط است

قصر العین علی چشم و چراغ اوصیاست (۱)

۸- ستاره (نجم):

بر سپهر دولت آن نجمی که روشن گشته است

صد چراغ از پرتوت در دودمان مصطفی (۲)

۹- باب رحمت:

بارگاه ماله کفوا احد (۳)

باز باش ای باب رحمت تا ابد

۱۰- عقل و دیده:

شمه ای واگو از آنچه دیده ای (۴)

ای علی که جمله عقل و دیده ای

۱۱- گنج سخن:

بودند همه چون خراو بود غضنفر (۵)

بودند همه گنگ و علی گنج سخن بود

۱۲- افسر:

بر تارک سادات جهان یکسره افسر (۶)

بودند همه موزه و نعلین، علی بود

۱۳- کوه:

شکسیبا، دل بردبار علی (۷)

به روز هزاهز یکی کوه بود

۱۴- عیب اسرار:

روی سوی عیب اسرار کن (۸)

عیب اسرار نبی بد علی

۱۵- بحر جود:

جانبخش در نماز و جهانسوز در وغان (۹)

شیر خدای و صفدر میدان و بحر جود

۱- دیوان محتشم کاشانی، ص ۲۹۹

۲- همان، ص ۳۰۳

۳- مثنوی، دفتر ۱، بیت ۳۷۶۵

۴- همان، ص ۱۳۲

۵- دیوان ناصر خسرو، ص ۱۳۲

۶- همان، دفتر ۱، بیت ۳۷۲۵

۷- کلیات سعدی، ص ۵۲۰

۸- همان، ص ۲۱۴

۹- همان، ص ۱۸۵

۱۶ - معدن علم:

معدن علم علی بود به تاویل و به تیغ مایه جنگ و بلا بود و جدال و پرخاش<sup>(۱)</sup>  
۱۷ - آینه:

در زمان سبق عالم و آدم بوده حق سخنگوی و تو آینه و آدم طوطک<sup>(۲)</sup>  
۱۸ - مفتاح کلید:

بر چرخ حقیقت آفتابست علی مفتاح کلید فتح بابست علی<sup>(۳)</sup>  
۱۹ - ترازو و زیانه ترازو:

تو ترازوی احد خو بوده‌ای بل زیانه هر ترازو بوده‌ای<sup>(۴)</sup>  
۲۰ - ماهی:

این ماهی فتاده به دریای خون که هست

زخم از ستاره بر تنش افزون حسین تست<sup>(۵)</sup>

۲۱ - دیباجه مروت، لشکرکش فتوت و سلطان معرفت:

دیباجه مروت و سلطان معرفت لشکرکش فتوت و سردار اتقیا<sup>(۶)</sup>

۲۲ - در شهر علم:

در بسود مر مدینه علم رسول را زیرا جز او نبودسزای امانتش  
گر علم بایدت به در شهر علم شو تا بردلت بتابد نور سعادتش<sup>(۷)</sup>  
چون تو بایی آن مدینه علم را چون شعاعی آفتاب حلم را  
باز باش ای باب بر جویای باب تا رسد از تو قشور اندر لباب<sup>(۸)</sup>  
شهر علوم آنکه در او علیست مسکن مسکین و مآب مثاب<sup>(۹)</sup>  
که من شهر علمم علیم در است درست این سخن گفت پیغمبر است<sup>(۱۰)</sup>  
ذات او دروازه شهر علوم زیر فرمانش حجاز و چین و روم<sup>(۱۱)</sup>

۱- دیوان ناصر خسروی ص ۲۷۶  
۲- دیوان محشم کاشانی، ص ۲۰۴  
۳- خواجه عبدالله انصاری  
۴- مثنوی، دفتر ۱، بیت ۳۹۸۱  
۵- دیوان محشم کاشانی، ص ۲۸۳  
۶- کلیات سعدی، ص ۵۲۰  
۷- دیوان ناصر خسروی ص ۱۸۰  
۸- مثنوی، دفتر ۱، بیت ۳۷۶۳  
۹- دیوان ناصر خسروی ص ۱۲۲  
۱۰- شاهنامه  
۱۱- دیوان ابوال لاهوری، ص ۱۱۵

- ای تو شهر علم را در، آنکه در عالم نکرد سجده در پایت نبوسید آستان مصطفی (۱)
- ۲۳ - نخل، سرو و شمشاد:  
این نخل ترکز آتش جانسوز تشنگی
- دود از زمین رسانده به گردون حسین تست (۲)
- اینک اینک زیر گل سرو گلستان رسول
- کز غم نخل بلندش قامت گردون دوتاست (۳)
- در ریاض عصمت آن نخلی که از پیوند تست
- میوه‌های جنت اندر بوستان مصطفی (۴)
- بهر خسی که بار درخت شقاوتست
- در باغ دین چه با گل و شمشاد کرده‌ای (۵)
- این سهی سرو گزین کز پشت زین افتاده‌است
- جانشین شاه مردان شهسوار لافتی‌است (۶)
- ۲۴ - گل، گلین، لاله، غنچه، میوه و باغ:  
پس از رسول به از وی گلی نداد برون
- قدیم گلین گلبار بوستان قدم (۷)
- نگرفت دست دهر گلابی به غیر اشک
- زان گل که شد شکفته به بوستان کربلا (۸)
- اینک اینک خفته در خون گلین باغ بتول
- کز شکست او چو گل پیراهن حورا قباست (۹)
- بهر خسی که بار درخت شقاوتست
- در باغ دین چه با گل و شمشاد کرده‌ای (۱۰)

---

۱- دیوان محتشم کاشانی، ص ۳۰۳	۲- دیوان محتشم کاشانی، ص ۲۸۳	۳- همان، ص ۲۹۹
۴- همان، ص ۳۰۳	۵- همان، ص ۲۸۳	۶- همان، ص ۲۹۹
۷- همان، ص ۱۴۵	۸- همان، ص ۲۸۰	۹- همان، ص ۲۹۹
۱۰- همان، ص ۲۸۳		

میوه باغ احمد مختار

لاله راغ جیدر کرار<sup>(۱)</sup>

قرۃالعین سیدالشهدا است

غنچه شاخ دوحه زهراست<sup>(۲)</sup>

در ریاض عصمت آن نخلی که از پیوند تست

میوه‌های جنت اندر بوستان مصطفی<sup>(۳)</sup>

۲۵ - درخت :

درختی است عالی پر از بار حکمت  
میمون شجری بود پر از شاخ شجاعت  
برگش همه خیرات و ثمارش همه حکمت  
او بود درختی که همه بیعت کردند  
دانش ثمر درخت دیبست  
تا میوه جانفزای یابی  
شجر حکمت پیغمبر ما بود و برو  
قرۃالعین سیدالشهدا است

که باندیشه بایدت خوردن ثمارش<sup>(۴)</sup>  
بیخش به زمین شاخش برگنبد اخضر  
زان برگ همی بوی و از آن بار همی خور<sup>(۵)</sup>  
زیرش گه پیغمبر با خالق اکبر<sup>(۶)</sup>  
بسر شوبه درخت مصطفائی  
در سایه برگ مرتضائی<sup>(۷)</sup>  
هر یک از عترت او نیز درختی ببرند<sup>(۸)</sup>  
غنچه شاخ دوحه زهراست<sup>(۹)</sup>

۲۶ - باز و ترکیباتی نظیر: باز عنقاگیر، باز پرافروخته و باز عرش خوش شکار:

بازگو ای باز عرش خوش شکار  
باز گو ای باز پرافروخته  
بازگو ای باز عنقاگر شاه  
امت وحدی یکی و صد هزار

تا چه دیدی این زمان از کردگار<sup>(۱۰)</sup>  
باشه و با ساعدش آموخته  
ای سپاه اشکن به خود نی با سپاه  
بازگو ای بنده بازت را شکار<sup>(۱۱)</sup>

۳- دیوان محتشم کاشانی، ص ۲۰۳

۶- همان، ص ۱۳۲

۹- جامی، ص ۱۴۲

۲- جامی، ص ۱۴۲

۵- همان، ص ۱۳۲

۸- همان، ص ۶۶

۱۱- مثنوی، دفتر ۱، ابیات ۸۵ - ۲۷۸۳

۱- جامی، ص ۱۴۲

۴- دیوان ناصر خسروی، ص ۳۳۷

۷- همان، ص ۲۶۲

۱۰- مثنوی، دفتر ۱، بیت ۲۷۵۰

۲۷- کشتی و زورق:

کاش آنزمان که کشتی آل نبی شکست  
در بحر ضلال کشتی نیست  
ای غرقه شده به آب طوفان  
غرقه شده‌ای به پیش کشتی  
فردوسی نیز همین مفهوم را چنین گفته است:

عالم تمام غرقه دریای خون شدی <sup>(۱)</sup>  
جز حب علی به قول مطلق  
بسنگر که به پیش تست زورق  
گر نیستی بغایت احمق <sup>(۲)</sup>

برانگیخته موج ازو گرد باد  
همه بادبانها برافراخته  
بیاراسته همچو چشم خروس  
همان اهل بیت نبی و وصی

حکیم این جهان را چو دریا نهاد  
چو هفتاد کشتی برو ساخته  
یکی پهن کشتی بسان عروس  
محمد بدو اندرون با علی

۲- دیوان ناصر خوری ص ۲۵۱

۱- دیوان محتشم کاشانی، ص ۲۸۱

## منابع و مأخذ

- ۱ - اقبال لاهوری، کلیات اشعار فارسی، تصحیح م. درویشی، چاپ دوم، انتشارات جاویدان، تهران، ۱۳۶۱
- ۲ - جامی، مثنوی هفت اورنگ، تصحیح مرتضی مدرس گیلانی، چاپ پنجم، تهران، ۱۳۶۸
- ۳ - خواند میر، حبیب السیر، تصحیح دبیر سیاقی، تهران، ۱۳۵۳.
- ۴ - سعدی، کلیات، به کوشش عباس اقبال آشتیانی، چاپ سوم، تهران، ۱۳۷۰.
- ۵ - فردوسی، شاهنامه، چاپ مسکو، جلد اول.
- ۶ - محتشم کاشانی، دیوان اشعار، به کوشش مهر علی گرگانی، انتشارات محمودی.
- ۷ - مولوی، مثنوی معنوی، تصحیح رینولد نیکلسون، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- ۸ - ناصر خسرو قبادیانی، دیوان اشعار، جلد اول، به اهتمام مجتبی مینوی، مهدی محقق، تهران، ۱۳۵۷.
- ۹ - نظامی عروضی سمرقندی، چهارمقاله، به کوشش دکتر محمد معین، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۳۳



## امام علی بن ابی طالب (ع) در اشعار صوفیه

کس را چه زور و زهره که وصف علی کند جبار در مناقب او گفت هل اتی  
با این بضاعت مزجاة، سخن گفتن درباره مولا، بی نهایت دشوار است که:

ما را هنوز اهلیت شنیدن نیست چه رسد به اهلیت گفتن

و به تعبیری "دیدن بزرگیش را چشم کوچک من بسنده نیست".

اما به حکم علاقه قلبی به ساحت مقدس حضرت و به مصداق "لست من الصالحین و  
لکن احب الصالحین" سطوری هر چند ناقص "تحت عنوان امام علی بن ابی طالب (ع) در  
شعر صوفیه عرضه می شود، امید است که مقبول افتد."

مولا علی، تنها در چهارچوب یک فرقه ارزیابی نمی شود، بلکه هراتسانی که به مفاهیم  
انسانی معتقد است به حضرت علی (ع) اعتقاد دارد. جرج جرداق - طبیب مسیحی می گوید:  
ای روزگار کاش می توانستی همه قدرتهایت را - وای طبیعت کاش می توانستی همه  
استعدادهایت را - در خلق یک انسان بزرگ، نبوغ بزرگ و قهرمان بزرگ جمع می کردی و  
یک بار دیگر به جهان مایک علی دیگر می دادی<sup>(۱)</sup>

شاعران بزرگ صوفی و عارف نیز، اعم از شیعه و سنی، علاقه و تولای فوق العاده خود  
را در آثارشان، نسبت به حضرت نشان داده اند، در این مقال، اشعاری که سه  
شاعر بزرگ (حکیم سنایی غزنوی، عطارنیشابوری، جلال الدین مولوی) در مناقب و فضایل  
حضرت علی با استفاده از احادیث و روایات علی (ع) و کلمات منسوب به آن حضرت و  
اقوال مأثور ایشان، سروده اند، بطور مختصر بررسی می شود.

الف - حکیم سنایی غزنوی - شاعر شیعه و از دوستان اران علی و خاندان او - در  
مثنوی معروف "حدیقه الحقیقه" و در دیوان خود به مناسبتهایی، به فضایل حضرت

۱- علی (ع)، مجموعه آثار ۲۶، دکتر علی شریعتی ص ۱۲۸.

اشارتی دارند و در حق مولا تولا و محبت فوق‌العاده‌ای نشان می‌دهند.

در قسمتی از "حدیقه" در تفسیر حدیث معروف "لا صلوه الا بحضور القلب" در بیان اخلاص عبادت حضرت علی و نماز همراه با حضور قلب حضرت، به داستان زخمی شدن ایشان در یکی از جنگ‌های اشارتی دارد: که در جنگ "احد" تیری به حضرت اصابت نموده و راستخوانش مانده بود، معالجان حضرت بعد از تلاش زیاد موفق به بیرون آوردن پیکان نشده و توصیه کرده بودند تا گوشت و پوست بردارند، پیکان جدا نمی‌شود. بزرگان و فرزندان حضرت می‌فرمایند در این صورت باید صبرکنیم تا حضرت مشغول نماز شوند زیرا در نماز ایشان را چنان مستغرق می‌بینیم که گویی ویرا از این جهان خبر نیست مرد معالج به همان طریق پیشنهادی به معالجت می‌پردازد، حضرت بعد از نماز می‌فرمایند دردم آسانتر شده است وقتی ماجرا را برایش تعریف می‌کنند، حضرت می‌فرمایند: موقعی که مشغول راز و نیاز با خدا باشم اگر جهان زیور و شود و سنان بر من زنند، من از لذت مناجاتی که با خدا دارم درد تن را احساس نمی‌کنم.<sup>(۱)</sup>

بی‌مناسبت نیست ابیاتی را از حدیقه در این زمینه بیاوریم:

در احد میرحیدر کرار	یافت زخمی قوی در آن پیکار
ماند پیکان تیر در پایش	اقتضا کرد آنزمان رایش
که برون آرد از قدم پیکان	که همان بود مرور ادرمان
زود مرد جراحی‌چو بدید	گفت باید به تیغ بازبرید
چون شد اندر نماز، حجامش	ببرید آن لطیف اندامش
جمله پیکان از او برون آورد	و او شده بی‌خبر ز ناله و درد
این چنین کن نماز و شرح بدان	ور نه برخیز و ریش ملان <sup>(۲)</sup>

همینطور در قسمت دیگر حدیقه، حکیم سنایی، ابیاتی را به ستایش حضرت

۱- تعلیقات حدیقه الحقیقه ص ۲۲۲-۲۲۳ بطور خلاصه

۲- حدیقه الحقیقه ص ۱۳۰-۱۳۱

اختصاص داده است. شاعر در طی اشعار خود می گوید: علی کسی است که پیامبر(ص) درباره ایشان فرموده اند: من احب علیاً فقد استمسک بالعروة الوثقی. او کسی است که حق تعالی درباره او آیه شریفه "انما ولیکم الله ورسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوه و یؤتون الزکوه و هم راکعون"<sup>(۱)</sup> را فرستاده و باز خداوند تعالی در آیه ۷ سوره مبارکه الدهر در مورد حضرت فرموده: "و یطعمون الطعام علی حبه مسکیناً و یتیمأ و اسیراً"<sup>(۲)</sup> مولا علی(ع)، صفت علم و دانش و شجاعت و دلیری را با هم و در حد کمال داشته است

حضرت علی(ع)، تنها فردی بود که به روایتی وقتی در جنگ احد، همه فرار کرده بودند، بغیر از ایشان کسی نمانده بود. حضرت با دشمنان رسول خدا(ص) جنگ می کرد و به هر طرف که حمله می نمود کفار را به خاک خواری و هلاکت می انداخت، در آن گیرودار شمشیر علی(ع) بشکست پیغمبر ذوالفقار به ایشان مرحمت فرمودند حضرت با آن به دفع دشمنان پرداختند و در آن روزاز زمین و آسمان صدای "لافتی الا علی لاسیف الا ذوالفقار" بگوش می رسید.

علی(ع) همان شخصی است که حضرت رسول (ص) در موردش فرموده اند: "من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه". آری، علی(ع) همان کسی است که بروایت بعضی از اصحاب، شب هنگام که پرده های تاریکی شب گسترده می شد در جای نماز می ایستاد و ریش خود را در دست می گرفت و مانند مارگزیده ها بخود می پیچید و همراه با گریه، درباره دنیا می فرمود:

"یا دنیا عژی غیری لا حاجه لی فیک قد طلقک ثلاثاً لارجعه فیها"

ای دنیا از من بگذر آیا برای فریب خود را بر من عرضه می داری و به من مشتاق گشته ای دنیا دیگری را بفریب که مرا به تو نیازی نیست ترا سه بار طلاق گفته ام که در آن بازگشت نیست.<sup>(۳)</sup>

۱- قرآن کریم، سوره مائده، آیه ۵۴. ۲- قرآن کریم، سوره دهر، آیه ۸

۳- تعلیقات حدیقه الحقیقه، ص ۳۶۴ تا ۳۸۶ (با اندکی تصرف)

بی مناسبت نیست برخی از ابیات حدیقه را در رابطه با مسائلی که به اجمال اشاره شد،  
بیآوریم:

آن ز فضل آفت سرای فضول	آنکه در شرع تاج دین او بود
شرف چرخ تیزگرد او بود	هرگز از خشم هیچ سرنبرید
بهر او گفته مصطفی باله	خیبر از تیغ او خراب شده
کرده از دشمنان دین چون سحاب	دست و تیغش چو پای کفر بست
روز او بت شکن ز روز ازل	دیگری را فریب ای رعنا
مر نبی را وصی و هم داماد	کس ندیده برزم در پشتش
هر که دیدی حسام او مسلول	هر که تن دشمنست و یزدان دوست
از پی سائلی بیک دور غیف	در خیبر بکنند شوی بتول
در قیام و قعود عود او کرد	او توانست خصم را مالید
خشم با رای خویش یار نکرد	نایب کردگار حیدر بود

آن علمدار و علم دار رسول  
و آنکه تاراج کفر و کین او بود  
در حدیث و حدید مرد او بود  
جزبه فرمان حسام برنکشید  
کای خداوند وال من والاه  
سر آتش همه سراب شده  
خامه ریگ رابه خون سیراب  
هیبتش گردن عدو بشکست  
دست او تیغ زن بر اوج زحل  
نیستی تو سزا و در خور ما  
جان پیغمبر از جمالش شاد  
منهزم شرک از یک انگشتش  
نفی گشتی برو طریق حلول  
داند الراسخون فی العلم اوست  
سورت هل اتی و را تشریف  
در دین را بدو سپرد رسول  
در رکوع و سجود جود او کرد  
لیک خصمش بدو همی نالید  
جز بدستوری ایچ کار نکرد  
صاحب ذولفقار حیدر بود<sup>(۱)</sup>

۱- حدیقه الحقیقه، ص ۲۲۲ - ۲۵۲

نایب کردگار حیدر بود      صاحب ذولفقار حیدر بود<sup>(۱)</sup>

ب - حکیم سنائی در دیوان خود نیز در ضمن قصیده اشعاری را در بیان فضایل و مناقب حضرت سروده است. شاعر در این قصیده به برخی از روایات که در مورد حضرت و با اندک تغییری در مآخذ مختلف آمده است، اشارتی دارد. با الهام از حدیث مشهور "انا مدینه العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیات الباب" حضرت علی را در علم معرفی می‌کند و می‌گوید هر که بدان پناه آورد از هر گونه شر و بدی در امان است.

سنایی عالم را به منزله دریایی پر از کشتی تصویر می‌کند که در گرداب مخوف گرفتار آمده‌اند و حضرت را مانند کشتی نوح می‌بیند که بدون آن کشتی نمی‌توان از آن دریای خوفناک عبور کرد البته به حدیث مشهور "مثل اهل بیتی کمثل السفینه نوح ... عنها غرق" که در مآخذ مختلف آمده‌اند، نظری دارد شاعر در این قصیده به موضوع کوثر و ساقی کوثر نیز اشارتی دارند که بعضی از فرقه‌های ساقی آن حوض را ابوبکر و عمر و حضرت علی می‌دانند اما سنایی با الهام از عقیده شیعه، تنها مولا علی بن ابی طالب (ع) را ساقی کوثر می‌دانند و مطالب دیگری نیز در این قصیده بیان می‌دارند که بهتر است از زبان اشعارش بشنویم:

کار عقل نیست در دل مهر دلبر داشتن

جان نگین مهر مهر شاخ بی برداشتن

هر که چون کرکس بمرداری فرو آورد سر

کی تواند همچو طوطی طعم شکر داشتن

ای به دریای ضلالت در گرفتار آمده

زین برادر یک سخن بایست معبر داشتن

من سلامت خانه نوح نبی بنمایم

تا توانی خویشتن را ایمن از شر داشتن

۱- حدیقه الحقیقه، ص ۲۲۴ - ۲۵۳

شو مدینه علم را در جوی و پس در وی خرام  
 تا کی آخر خویشتن چون حلقه بر در داشتن  
 چون همی دانی که شهر علم را حیدر در است  
 خوب نبود جز که حیدر میر و مهتر داشتن  
 کی روا باشد به ناموس و حیل در راه دین  
 دیو را بر مستند قاضی اکبر داشتن  
 من چگویم چون تو دانی مختصر عقلی بود  
 قدر خاک افزونتر از گوگرد احمر داشتن  
 از تو خود چون می‌پسندد عقل نابینای تو  
 پزارگین را قابل تسنیم و کوثر داشتن  
 آنکه او را بر سر حیدر همی خوانی امیر  
 کافر مگر می‌تواند کفش قنبر داشتن  
 ج - شیخ فریدالدین عطار نیشابوری در جای جای بعضی از آثار خود به مناسبت‌های به  
 مناقب و فضایل حضرت اشارتی دارند. ایشان در مقدمه اثر مشهور خود، منطق‌الطیر، بعد  
 از، ابوبکر و عمر و عثمان اشعاری را به مناقب حضرت علی اختصاص داده‌اند و حضرت را  
 به عنوان پیشوای راستین، دریای علم، شیر خدا و ساقی کوثر معرفی می‌کنند. شیخ  
 فریدالدین در ضمن اشعار برخی فضایل دیگر حضرت را نیز می‌آورند و به عبارت "سلونی  
 قبل ان تفقدونی فلا نا بطرق السماء اعلم منی بطرق الارض"<sup>(۱)</sup> اشارتی دارند.  
 ایشان در مناقب امیرالمومنین علی(ع) می‌گویند:

خواجه حق پیشوای راستین	کان علم و بحر حلم و قطب دین
ساقی کوثر، امام رهنما	ابن عم مصطفی، شیر خدا
مرتضای مجتبی، جفت بتول	خواجه معصوم و داماد رسول
در بیان رهنمونی آمده	صاحب سر سلونی آمده

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۸۹.

مقتدای دین بااستحقاق اوست      مفتی مطلق علی الاطلاق اوست

شیخ عطار، در دنباله اشعار خود در منطق الطیر اشعاری را در ذم تعصب می‌آوردند.<sup>(۱)</sup> ایشان توصیه می‌کنند که در رابطه با امر خلافت و جانشینی حضرت رسول نباید تعصب داشت و احتمالاً به جنگ و درگیری‌هایی که در آن روزگاران بین فرقه‌های مختلف مسلمان در این رابطه بوقوع می‌پیوست نظر داشته‌است و عقیده صوفیان و عارفان را نیز بیان می‌کنند که به وحدت فرقه‌های مختلف تاکید داشتند و از هر گونه تعصب و سختگیری منع می‌نمودند.

شیخ فریدالدین در قسمت دیگر منطق الطیر اشاره به روایتی دارند که مولا علی(ع) اسرار حق را با نااهل نمی‌گفت و اگر شنونده‌یی نمی‌یافت، سر در درون چاهی می‌کرد و آنها را بر زبان می‌آورد.<sup>(۲)</sup>

مصطفی جانی فرود آمد براه	گفت آب آرید لشکر را ز چاه
رفت مردی باز آمد با شتاب	گفت پر خون است چاه و نیست آب
گفت پندارم ز درد کار خویش	مرتضی در چاه گفت اسرار خویش
آنکه در جانش چنین شوری بود	در دلش کسی کینه موری بود <sup>(۳)</sup>

احتمالاً شاعر دچار اشتباه تاریخی شده است و چون این مساله بعد از حیات حضرت رسول(ص) اتفاق افتاده است یکی از بزرگان این مطلب را بسیار عالی بیان نموده است و با اینکه بارها آنرا شنیده‌ایم بی‌مورد نیست عباراتی از آن دوباره در اینجا نقل شود.

علی(ع) که عمری در راه اسلام شمشیر زده، جنگها کرده، فداکاریها نموده و جامعه‌ای را با قدرت و جهادش پی‌ریخته و بوجود آورده است، در هنگامی که این نهضت پیروز شده، او در میان جمع یارانش تنهاست و بعد می‌بینیم که نیمه شبهای خاموش مدینه را ترک میکند و سر در حلقوم چاه می‌نالد.

آنهمه یاران، آنهمه هم‌زمان، آنهمه نشست و برخاست با اصحاب پیغمبر - هیچکدام -

۲- مثنوی شرح استعلامی، ج ۴، ص ۳۱۲

۱- منطق الطیر، ص ۲۹

۳- منطق الطیر، ص ۳۴

برای علی(ع) تفاهمی بوجود نیاورده است، در سطح هیچکدام از آنها نیست، می خواهد دردش را بگوید، حرفش را بزند، گوشی نیست، دلی نیست، تجانسی نیست.

در یرب، یعنی شهری و جامعه‌ای که به شمشیر او و سخن او پی‌ریخته شده هیچ آشنا نمی‌بیند و نیمه شب به نخلستان پیرامون شهر می‌رود و در دل تاریک و هراسناک شب به اطرافش نگاه می‌کند که کسی متوجه او نشود و بقول یکی از نویسندگان، روزها شیر نمی‌نالد.

در برابر نگاه روباهان، در برابر نگاه گرگها و در برابر نگاه جانواران شیر نمی‌نالد. سکوت و وقار و عظمت خویش را بر سر شکنجه‌آمیزترین دردها حفظ می‌کند. اما تنها در شبها است که شیر می‌گیرد.<sup>(۱)</sup>

د - مولانا جلال الدین رومی نیز در عین تسنن، در حق حضرت علی(ع) تولا و محبت فوق العاده‌ای نشان می‌دهد. مولوی، در مثنوی معنوی، تعداد قابل ملاحظه‌ای از کلمات منسوب به حضرت عبارات و کلمات نهج البلاغه را اخذ و نقل نموده است و به تعبیر استاد دکتر زرین کوب "از دوران کودکی به جستجو و مطالعه اشعار و کلمات منسوب به آن حضرت مشغول بوده‌اند."<sup>(۲)</sup>

در دفتر چهارم مثنوی با اشاره به روایت نگفتن اسرار حق با ناهلان که در سطور پیشین آمده است، می‌گویند:

چون علی تو آه اندر چاه کن	نیست وقت مشورت هین راه کن
شبرو و پنهان روی کن چو عسس	محررم آن آه کم یابست بس
بحر جو و ترک این گرداب گیر <sup>(۳)</sup>	سوی دریا عزم کن زین آبگیر

در بخش دیگر مثنوی با الهام از حدیث "من کنت مولاة فهذا علی مولاة اللهم وال من والاه و عاد من عاداه" در مورد حضرت می‌فرمایند:

۲- سرنی، ج ۱، ص ۲۴۵

۱- علی(ع)، دکتر شریعتی، ص ۱۲۷ - ۱۲۸

۳- مثنوی، دفتر ۴، ب ۲۲۳۲ - ۲۲۳۴



زین سبب پیغمبر با اجتهاد  
 نام خود وان علی مولا نهاد  
 گفت هر کس را منم مولا و دوست  
 ابن عم من علی، مولای اوست  
 جلال‌الدین مولوی در دفتر اول مثنوی در بیان اخلاص عمل مولا و رهایی حضرت از  
 هرگونه تمایلات مادی و تعلقات جسمانی و شرح سیر و سلوک روحانی ایشان داستان  
 خدو انداختن خصم بر روی مبارک حضرت و شمشیر از دست انداختن آن حضرت را آورده  
 است.

از علی آموز اخلاص عمل	شیر حق را دان منزه از دغل
در شجاعت شیر ربانیستی	در مروت خود که داند کیستی
ای علی که جمله عقل و دیده‌ای	شمه‌ای واگو از آنچه دیده‌ای
تیغ حلمت جان ما را چاک کرد	آب علمت خاک ما را پاک کرد
چشم تو ادراک غیب آموخته	چشمهای حاضران بردوخته <sup>(۱)</sup>

در پایان این مقال جهت پرهیز از اطاله کلام، از آوردن ابیاتی که مولانا با الهام از اشعار  
 منسوب به حضرت و کلام منسوب ایشان سروده‌اند، خودداری می‌شود تنها ابیاتی از اشعار  
 منسوب به مولوی که در فضایل و مناقب حضرت علی(ع) سروده شده به عنوان حسن  
 ختام آورده می‌شود.

تا صورت پیوند جهان بود علی بود	تا نقش زمین بود و زمان بود علی بود
آن قلعه گشائی که در قلعه خیبر	برکند بیک حمله و بگشود علی بود
آن گرد سرافراز که اندر ره اسلام	تا کار نشد راست نیاسود علی بود
آن شیر دلاور که برای طمع نفس	بر خوان جهان پنجه نیالود علی بود
این کفر نباشد سخن کفر نه این است	تا هست علی باشد و تا بود علی بود
شاهی که ولی بود و وصی بود علی بود	سلطان سخا و کرم و جود علی بود
چندانکه در آفاق نظر کردم و دیدم	از روی یقین در همه موجود علی بود
خاتم که در انگشت سلیمان نبی بود	آن نور خدائی که بر او بود علی بود

۱- دفتر اول مثنوی، ص ۲۲۹ - ۲۳۰

آن شاه سرافراز که اندر شب معراج      با احمد مختار یکی بود علی بود  
آن کاشف قرآن که خدا در همه قرآن      کردش صفت عصمت و بستود علی بود<sup>(۱)</sup>

---

۱- علی در شعر و ستایش فارسی، ص ۸۷ - ۸۸

## گزیده منابع و مأخذ

- ۱- مولوی، جلال‌الدین محمد، مثنوی معنوی، تحقیق نیکلسون، ج ۱ و ۲ و ۴
- ۲- زرین کوب، عبدالحسین، سرنی، ج ۱ و ۲
- ۳- سنایی، مجدود بن آدم، حدیقه‌الحقیقه، تصحیح مدرس رضوی، تهران ۱۳۵۹
- ۴- دیوان سنایی به اهتمام مدرس رضوی، تهران کتابخانه سنایی، ۱۳۵۴
- ۵- مدرس رضوی، تعلیقات حدیقه‌الحقیقه، موسسه مطبوعاتی
- ۶- عطار، فریدالدین، منطق‌الطیر به تصحیح محمد جواد مشکور، انتشارات الهام
- ۷- شریعتی، علی، علی (ع) مجموعه آثار ۲۶، نشر آزمون، تهران
- ۸- جواهر وجدی، علی در شعر و ستایش فارسی، انتشارات بوعلی

تقی‌زاده طوسی - فریدون  
مجتمع آموزش عالی شهید هاشمی نژاد - مشهد

نگاهی به: یک منظومه یادگار از سوگنامه‌های ماندگار در فرهنگ اسلامی

سر برآر از گلشن تحقیق تا در کوی دین  
کشندگان زنده بینی انجمن در انجمن  
درد دین خود بوالعجب در دیست کاندرو وی چو شمع  
چون شوی بیمار خوشتر گردی از گردن زدن  
هر خسی از رنگ گفتاری بدین ره کی رسد

درد باید مرد سوز و مرد باید گامزن<sup>(۱)</sup>

پس از جاودان نامه حماسی استاد طوس و ظهور حماسه‌های ملی، گویندگانی به سرودن حماسه‌های تاریخی و دینی دست یازیدند و طبع آزمایی کردند که هم اکنون سروده‌هایشان را پیش رو داریم و باید با بازخوانی علمی و چاپی منقح به نشر آنها همت گماریم. از میان چند حماسه دینی، نویسنده این سطور برآن شد تا منظومه‌ای را معرفی و مورد تحلیل قرار دهد که کمتر از آن سخن رفته<sup>(۲)</sup> و در بوته فراموشی سپرده شده است.

کتاب حمله راجی به قولی حمله حیدری سروده یکی از گویندگان قرن سیزدهم هجری است به نام ملا بمانعلی متخلص به راجی از مردم سرزمین کرمان. هدایت می‌نویسد: "نامش بمانی و اصلش از زردشتیان ایران ساکن کرمان بود. بواسطه سعادت فطری، ذوق اسلام یافت و به خدمت علمای کرمان شتافت. بمانعلی نامش نهادند و دیده‌جانش به نور ولایت شاه اولیا گشادند. غزوات حضرت رسول (ص) و وصی حقیقی آن حضرت را منظوم کرد و زیاده از بیست هزار بیت به نظم آورد به نام ظهیرالدوله ابراهیم خان قاجار بنی عم خاقان صاحبقران، و مورد لطف واقع شد و چون در گذشت و نواب شجاع‌السلطنه،

حسنعلی میرزا به ایالت کرمان رسید وقتی به حسب تقدیر اشعار او را شنید به جمع آن راغب شد.<sup>(۳)</sup>

کتاب با تحمیدیه‌ای در ستایش از پروردگار آغاز و سپس با مکالمه رسول خدا(ص) با فاطمه بنت اسد(س) و تولد علی بن ابی طالب(ع) در بیت الله الحرام و بیان بعضی از حالات پیامبر اسلام(ص) و ازدواج او با خدیجه و بعثت و ... می‌پردازد. گفتنی است که حدود یکصد و پنجاه سال قبل از راجی کرمانی، شخص دیگری به نام میرزا محمد رفیع خان باذل مشهدی منظومه‌ای با نام "حملة حیدری" سروده است که مضمونش حمد خداوند و نعت پیامبر(ص) و علی(ع) و ائمه اثنی عشر و غزوات علی(ع) است و پایانش خلافت و ضریح خوردن و وفات حضرت علی(ع) می‌باشد که آن را از کتاب معارج النبوة و مدارج الفتوة تالیف معین بن حاجی محمد فراهی به نظم کشیده است و این کتاب را نباید با اثر مورد نظر یعنی منظومه راجی کرمانی اشتباه کرد.

مرحوم علامه قزوینی در یادداشتهای خود می‌نویسند: "دو تا حمله حیدری هست: یکی از آن "باذل" و دیگری از بمانعلی کرمانی متخلص به راجی از معاصرین فتحلی شاه قاجار که سابق زردشتی بوده. هرچه در فهرست نسخ برلین گوید که اشپرنگر در فهرست کتابخانه شهر عوض(هند) گوید که وی(یعنی بمانعلی) چند سالی است که وفات کرده است. اشپرنگر آلمانی متولد در سال ۱۸۱۳ م و متوفی در سال ۱۸۹۳ کاتالگ مزبور را در سنه ۱۸۵۴ م برابر ۱۲۷۱ هجری قمری تالیف کرده بوده است. پس از این قرار حدود سال ۱۲۷۱ چند سال بوده که بمانعلی مزبور وفات کرده بوده است، به تصریح اشپرنگر، بنابراین وفات بمانعلی در حدود ۱۲۶۰ - ۱۲۷۰ هجری قمری بوده است به احتمال قوی."<sup>(۴)</sup>

استاد ذبیح‌الله صفا می‌نویسند: "این منظومه دو بار در ایران به سال ۱۲۶۴ و ۱۲۷۰ هجری چاپ شد و نسخه چاپی (۱۲۷۰) که به نظر نگارنده رسید حدود سی هزار بیت دارد و از این رو منظومه مفصلی است که به تفصیل از حمله حیدری باذل، نیز در می‌گذرد. در این کتاب بعضی از تصورات ملی ایرانیان نیز اثر کرده از آن جمله است داستان دیوی که به

خدمت پیامبر(ص) آمده قبول اسلام کرد و اگر این کتاب را با حمله حیدری باذل مقایسه کنیم از لحاظ استحکام الفاظ و زیبایی ابیات بهتر می‌یابیم.<sup>(۵)</sup>

مرحوم شیخ آقابزرگ تهرانی دستنویسی را از این کتاب بشماره ۲۰۵۰ در دانشگاه تهران معرفی می‌کند و ضمن ذکر مشخصات ناظم، ابیاتی از این منظومه را در مجمع الفصحا، ج ۲ ص ۱۴۸ یادآور می‌شود.<sup>(۶)</sup> یکی از جنبه‌های درخشان شعر فارسی به تصویر کشیدن تعارض حق و باطل است. انسان اگر چه به قول پاسگال(فیلسوف فرانسوی) در برابر طبیعت نبی بیش نیست ولی نبی است اندیشه‌ور و همین اندیشیدن، مزیت بزرگ اوست که نه تنها با جهان در می‌افتد بلکه بر آن تسلط می‌یابد.<sup>(۷)</sup> او خرد و حکمت را دستمایه رستگاری می‌داند و در نگرش بهر کلیتی، به دلیل خود را در بستر اندیشه دینی قرار می‌دهد، به آزادگی روی می‌نهد و می‌خواهد که سرانگشت بدی روانش را لمس نسازد و تا در منظومه هستی، آغاز و انجامی روشن داشته باشد. شعر واقعی برای تجلی خویش، روح جوان را طلب می‌کند. یک نشان شعر خوب آن است که در شنیدن و خواندنش احساس کند آنچه شاعر می‌گوید درد یا اندیشه‌یی است شناخته و آشنا که فقط بیان هنرمندانه است که آن را در شعر روح داده است و جلوه. ناچار شعر هر قدر بیشتر در بین مردم همدرد پیدا کند، نشان آن است که بیشتر با انسان سروکار دارد و با دردهای واقعی او. شاعری که درد ندارد یا از دردی مجهول صحبت می‌کند در نزد مردم همدلی و همدردی واقعی نخواهد یافت.<sup>(۸)</sup>

این که نظری و گذری کوتاه بر این کتاب بنماییم در یکصد صفحه آغازین آن، به ارزیابی اجمالی و موضوعی می‌پردازیم. سراینده این حماسه دینی(راجی) سخن را با ستایش معبود بی‌چون آغاز می‌کند و اعجاز او را در نقش آفرینی جهان خلقت می‌ستاید و سپس اشاره‌ای به سرور کاینات و وصی او می‌نماید:

به نام خداوند دانای خرد      که از خاک آدم پدیدار کرد  
ز صلصال ناچیز آدم کنند      به بزم قبولش مکرم کند

یکی گوهر تابناک آورد  
 کند در رحم نقشی از آب و گل  
 یکی قطره از ابر لطفش چکید  
 دمش چون بخاک سیه دم دمید  
 بسی خلق از آتش و آب کرد  
 چنان کرد آن خاک را صیقلی  
 چنان روح در جسم پنهان کند  
 زهی خاک فرخنده این مشت خاک  
 وزان پس یکی صورت از خاک ساخت  
 پسندید و بگزیدش از ممکنات  
 و زمانی که به آفتاب روشنی بخش حقیقت دست می‌یابد، اندیشه بارورش سر تعظیم  
 برآستان او می‌ساید که:

چه گویم که بار اندر آرد زبان  
 که راه شب فکرتم باز ماند  
 مرآن به که بندم از این گفته لب  
 کزین گفته گفتار باشد عجب (ص ۱۰۰)  
 مهر و دوستی علی (ع) سراینده این مثنوی را به عرش خدایی می‌برد و جلال ملکوتی را  
 در برابر دیدگانش هویدا می‌سازد:

جوانی که خوانی تو او را علی  
 به سر علی عقل را راه نیست  
 ز سر علی دیده‌ای اندکی  
 به دیدار او عقل را راه نیست  
 یکی عرش دیدم چو عرش خدا  
 از آن لب سخن از لب یار گفت  
 بود راز او راز رب جلی  
 به غیر از خداوند آگاه نیست  
 ندیدی تو از صد هزاران یکی  
 کسی را به او روی دیدار نیست  
 علی اندر آن تخت گه کرده جا  
 به این بنده راز جهاندار گفت

از آن لب شنیدم کلام خدا      شد آواز یزدان مرا رهنما  
 از آن صوت دانایی آموختم      از آن نغمه دانشوری توختم  
 ز رویش هویدا جلال خدا      نمایان از او سطوت کبریا (ص ۱۷)

پیامبر (ص) به علی (ع) فرمود: ای علی جز آن که میلادی پاک دارد تو را دوست نخواهد داشت و آن که تو را دشمن می‌دارد نیز میلادی آلوده دارد. پیامبر (ص) گفت: دوستان اهل بیت باید خداوند را بر نخستین نعمت سپاسگزار باشند. پرسیدند نخستین نعمت کدام است؟ فرمود: پاکی ولادت. (۱۰)

کنون داستانی ز نو سر کنم      حکایت ز کار غضنفر کنم  
 چو سال جهاندار بر شد ز هشت      دو گیتی ز رویش پر آواز گشت  
 از او گشت کار پیمبر درست      پیمبر ز نیروش امداد جست  
 کسی با نبی غیر او در نماز      نمی‌گفت با داور پاک راز  
 نبی را ز رخسار او شاد داشت      ز رویش خداوند را یاد داشت  
 بجز دیدنش آرزویی نداشت      بجز رو به او رو به سویی نداشت  
 در افتاد بر بت پرستان شکست      ز غیرت برآمد بهم بت پرست  
 ز آیین و دین رسول خدای      دل کفر کیشان برآمد ز جای  
 علی با نبی چون که دمساز گشت      لوای نبی از ثریا گذشت (ص ۱۸)

بورکهارت هنرشناس اسلامی، به نکته بس لطیفی توجه کرده است، وی می‌گوید: دیده‌اید سر در مساجد و مدارس اسلامی چقدر زیبا و باشکوه است و گاه کتیبه‌ای بر آن نقش و نوشته شده است که: "انا مدینه العلم و علی بابها" در مدرسه، که مدرسه شهر علم است، نمادی از علی (ع) است و معمار و هنرمندان اسلامی کوشیده‌اند "در" را هر چه پرشکوه‌تر بسازند. (۱۱)

پیامبر (ص) علی (ع) را یار و دوست و دانای راز خود می‌دانست. ابن عباس می‌گوید که: پیامبر (ص) گفت: صاحب سری علی بن ابی طالب (ع)، یعنی علی (ع) دانای راز من است. (۱۲)



نمایان از او فر فرماندهی  
 ز نوری که از رویش افروختی  
 به دین محمد پرستار بود  
 ز آسیب او شیر اندر هراس  
 نمودار از او رایت کوردگار  
 نبی را بهر کار همراه بود  
 خروش از زمین رفت بر آسمان  
 که یار نبی شد علی علا  
 که گیتی نمودیش کمتر رهی  
 از آن آسمان روشنی توختی  
 به گفتار با مصطفی یار بود (ص ۱۲)  
 ز رخسار او خلق یزدان شناس  
 از او بسود راز نهمان آشکار  
 بهر کار با او هواخواه بود  
 پر آواز گردید کون و مکان  
 عیان گشت اسرار قالوا بلی (ص ۲۸)<sup>(۱۳)</sup>

آنگاه که از شعب ابوطالب، باریتعالی بنده خویش را از مسجد مکه به مسجدالاقصی و از آن جا به سدره المنتهی برد تا کمال محبت و امانت را به عبدش بنماید<sup>(۱۴)</sup> و او اسرار و کنوز فضل و عدل و رضا را بنگرد و برکاتش به انبیاء و اولیاء برسد و سرانجام امتش را به بهشت بشارت دهد و دلهایشان به جلوه‌ای از حکمت خداوندی آرام گیرد، در این باب می‌گوید:

قضا را شبی همچو روز وصال  
 شبی مخزن نور پروردگار  
 چه شب عرش یزدان از او پر ز نور  
 از آن شب پر از نور، افلاک و خاک  
 در آن شب رسول خدای کریم  
 زده تکیه بر رختخواب آن جناب  
 دو چشمش به راه و رخ افروخته  
 ز شش سوی بد هر زمان دل نگر  
 که ناگه دو گیتی پر از نور شد  
 ملایک ز بالا فرود آمدند  
 نمودار شد آنچه بد در خیال  
 شبی روشن از روی او روزگار  
 چه شب نور بخشای سینای طور  
 نمایان در آن نور یزدان پاک  
 به کاشانه ام‌هانی مقیم  
 دو چشمش در آن شب نمی‌شد به خواب  
 به دل مهر دلدار اندوخته  
 که ایسنگ ز دلدار آید خیر  
 پر آواز راز شب طور شد  
 بسوی نبی با درود آمدند

فرود آمد از عرش روح الامین  
 نبی را ز جان آفرین مژده داد  
 که ای از تو خشنود یزدان پاک  
 ملایک همه بنده رای تو  
 تو بنشین بر این راه پیما براق  
 ترا پاک یزدان بر خویش خواند  
 ببالید از چرخ هفتم گذشت  
 چو سوی صف کبریا شد خیر  
 همه از سر ذکر برخاستند  
 صفی نو ز کروبیان فلک  
 یکی فرش گسترد بر لامکان  
 زبان را به تعریف او یار نیست  
 ز اوصاف او راه گفتار نیست (ص ۳۱)

به زعم فارسیان، دیو نوعی از شیاطین گمراه و کج اندیش و سرکش است که آن را  
 اهریمن هم گفته‌اند.<sup>(۱۵)</sup> بخشی از این جستارها را که مبتنی بر سنت اندیشه‌ای و اسطوره‌ای  
 قوم ایرانی است باید در خلال همین حماسه‌های و دانشنامه‌های ملی دینی جست و دید.  
 راجی کرمانی، سراینده این مثنوی، پندارهای خود را به گونه زیر به تصویر کشیده است:

یکی زشت پتیاره دید او نژند  
 گذشته سرش از سپهر بلند  
 به بالای و پهنای آن زشت دیو  
 بد از رویت او جهان پر غریو

و از زبان او می‌گوید:

تو گفתי بجز من جهانی نبود  
 همه آفرینش ز من در هراس  
 ز آسب و چنگال و چنگم ستوه  
 بخورشید تا بنده بفراشتم  
 به غیر از مکان لامکانی نبود  
 ز کارم جهان آفرین ناسپاس

چو از تف خورشید بریان شدی      مرا کمترین طعمه خوان شدی (ص ۱۲)  
 در آغاز سی و دومین ماه هجرت، سه هزار تن از مشرکان به فرماندهی ابوسفیان بن  
 حرب به خونخواهی کشتگان بدر (که یکسال قبل روی داده بود) با رسول خدا (ص) به نبرد  
 پرداختند و سی تن بیشتر نبودند که از برای جاودانگی اسلام از مال و جان ایثار می‌کردند و  
 آیه شریفه و معروف " و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی " در این باره نازل گشت و اغلب  
 مسلمانان به هزیمت شده، رسول خدا (ص) را با علی (ع) تنها گذاشتند. (۱۶) از این واقعه،  
 شاعر اندیشه و برداشت خود را در قالب نظم این گونه ارائه می‌دهد:

پیمبر به میدان صف آرای شد	زمین از صفش عرش فرسای شد
بلرزید از بیم عرش برین	خجل گشت در عرش روح الامین
خرد را ز حیرت ز سر رفت هوش	به هفتم فلک گشت گریان سروش
ملک ذکر خود را فراموش کرد	فلک ترک دین و دل و هوش کرد
پر آرم شد چهره ما و مهر	خوش شرم بگرفت روی سپهر
برون کرده از غرفه‌ها قدسیان	سر از فکر غیرت ز باغ جنان
ز غیرت رسید از سما بر سمک	خروش مسیحا ز جارم فلک
فکندند روحانیان سر به پیش	دل قدسیان گشت از درد ریش

و به امر ابوسفیان، مشرکین هم صف‌آرایی کردند:

وز آن سوی سفیان بی‌کیش و دین	صف لشکر آراست در دشت کین
تو گفتی جهان شد پر از اهرمن	بسپوشید پر کین و خفتان کفن
زمین و زمان شد ز لشکر سیاه	بلرزید خورشید و مه ز آن سپاه
ز ماهی فرو رفت بر ماه آه	به ماهی رسید اشک خونین ز ماه
غریب خروش آمد از لامکان	تن پاک با خاک شد هم عنان (ص ۹۶)
و دو سپاه حق و باطل بر یکدیگر شوریدند:	
بهر گوشه فرعون دونی عیان	به جنگ خداوند بسته میان

بهر جای نمرود گشته عیان  
 بهر سوی اهریمنی رزمجوی  
 جهان روس شسته ز آرم و شرم  
 زمین گشت مانند دریای نیل  
 فلک مهر و آرمش از یاد رفت  
 شده دیده روشن دهر کور  
 ملایک در افلاک گریان و زار  
 نبی را در این رزمگه یار باش  
 به پیچید از آن درد بر هم زمین  
 ابوبکر سوی نبی کرد رو  
 ابو حفص ز آن گفته آمد ز جا  
 پیمبر چو بشنید گفتار او  
 در این رزم دل را چه داری نژند  
 سرانجام ماییم فیروز و شاد  
 نبی بود با انجمن در سخن  
 نمایان از او رایت سرمدی  
 رخس روشنی بخش نه آسمان  
 وزان پس غضنفر زبان برگشاد  
 یکی آرزو دارم اندر جهان  
 برآری در این رزم اگر کام من  
 پراز مهر بگرفت تنگش ببر  
 از آن ذات شد بر نبی آشکار

بقصد خدا کرده بر زه کمان  
 سوی داور پاک آورده روی  
 شده با جهاندار پیکار گرم  
 خروشان در او اژدر و دیو و پیل  
 زمین از پی جور و بیداد رفت  
 به ظلمت فرورفته تا حشر نور  
 شده دیده قدسیان اشکبار  
 از این دیو او را نگهدار باش  
 ز گردش برافتاد چرخ برین  
 که گشتیم بیچاره از چهار سو  
 روان شد بسوی رسول خدا  
 به پاسخ چنین گفت کای نامجو  
 نباشد چنین مردم هوشمند  
 بن و بیخ کفار آمد بباد  
 که آمد علی نزد آن انجمن  
 فروزان از او آیت احمدی  
 ز سیمای او کبریای عیان  
 که جان غضنفر فدای تو باد  
 که دانی تو کردگار جهان  
 به عرش برین آوری نام من  
 زدش بوسه بسیار بر چشم و سر  
 جلال جهان داور کردگار (ص ۹۸ - ۹۹)

گاه برای تعدیل احساس شاعرانه و بیان خلاقیت شعری، سراینده این حماسه دینی به سرودن "ساقی نامه" پرداخته است. در ادب فارسی نظامی در اسکندرنامه و آنگاه خواجه

شیراز در دیوان و دیگر گویندگان شعر فارسی، ساقی‌نامه و مغنی‌نامه را در قالب مثنوی به دستداران خود عرضه داشته‌اند\* و هر یک در مبانی جمال‌شناسی و موسیقایی، کمال هنری خویش را به تجربه کشانیده‌اند و در قلمرو عرفان و کلیات جهان‌بینی، معیاری از توان خود را برآزموده‌اند، و گفتنی است که در سراسر منظومه حمله حیدری، جای جای آنگاه که قصد اعتذار داشته و از پروردگار طلب‌آمزش و بخشایش نموده، به ساقی‌نامه روی آورده است:

و هر یک در مبانی جمال‌شناسی و موسیقایی، کمال هنری خویش را به تجربه کشانیده‌اند و در قلمرو عرفان و کلیات جهان‌بینی، معیاری از توان خود را برآزموده‌اند، و گفتنی است که در سراسر منظومه حمله حیدری، جای جای آنگاه که قصد اعتذار داشته و از پروردگار طلب‌آمزش و بخشایش نموده، به ساقی‌نامه روی آورده است:

مغنی بزن عود و بنواز چنگ	که شد نوش پیدا و پنهان شرنگ
که زین خاک دارنده بنمود رو	نمودار از آن خاک شد روی او
مغنی سراسیمه از جا برای	به میخانه با جام مینا برای
که با جام می ساقی می پرست	درآمد به دیر خرابات مست
که ساقی برافکند از رخ نقاب	شب تیره بنمود رخ آفتاب
مغنی ز رخ پرده برداشت یار	عیان روی دلدار شد آشکار
چه خوش گفت گنجور گنج سخن	“که در گنجه شد در سخن رایزن”
سفالینه جامی که می جان اوست	سفال زمین خاک ریحان اوست
به دامان پیر خرابات دست	برآویزم و شویم از هر چه هست
نیوشم ز پیر خرابات پند	که آن پند باشد مرا سودمند
جهان را پر از در و گوهر کنم	سخن را ز مه پایه برترکنم (ص ۵)

لیلة‌المبیت هم در زندگی پیامبر(ص) از ویژگی خاصی برخوردار است و از برای علی(ع) آن مظهر حق و عدالت و برگزیده خدا در همین شب، این آیه شریفه نازل گشت

\* مجله سخن، دوره یازدهم، ص ۶۹، دکتر محبوب، ساقی‌نامه، مغنی‌نامه.

که: "در میان مردم کسانی هستند که در جستجوی رضای خدا از جان خویش می‌گذرند و خدا نسبت به بندگانش مهربان است" (سوره بقره آیه ۲۰۷). در اولین ماه ربیع در سال چهاردهم بعثت، رسول خدا(ص) از مکه بیرون رفت و در همان شب علی(ع) در بستر رسول خدا بیتوته کرد و پس از سه روز که در غار ثور ماندند، راه مدینه را پیش گرفتند. واقدی روایت کرده که خداوند عنکبوتی را فرستاد تا بر در غار تنید. قریش که در جستجوی ایشان سخت به تکاپو افتاده بودند، آرزوی خود را نقش بر آب می‌دیدند، کسی از آنان گفت: این تار عنکبوت پیش از میلاد محمد بر در غار تنیده شده. تا این که رسول خدا(ص) و همسفران از غار ثور به مدینه رفتند.<sup>(۱۷)</sup>

راجی کرمانی این پدیده تاریخی را این گونه می‌سراید که:

شب تیره گردید دامن کشان	چو خورشید شد در سیاهی نهران
گشوده بهر گوشه دیوی کمین	شبی ظلمت اندوز و وحشت قرین
که در شب سوی خان آن شهریار	بدینگونه کردند تدبیر کار
بریزند آن جایگه خون او	در آینه ناگه همه کینه جو
به قتل پیمبر برون تاختند	همه تیر و شمشیر کین آختند
بیامد بسوی نبی جبرئیل	که از نزد پروردگار جلیل
به رفتن دوال کمر سخت کن	که از خوابگه جای پر دخت کن
که کس نیست رو جانشین تو به	علی را تو در جایگه جای ده
ترا جان ز جان علی در تن است	علی در جهان جانشین من است
چو او کس به نیروی و فرهنگ نیست	ترا همچو او یار یکرنگ نیست
سوی داور داوران بنگرید	پیمبر چو پیغام یزدان شنید
همه شوکت کردگار جلی	بر او شد نمایان ز روی علی
زیانش از آن گفته آرم داشت	ولی دل از آن راز پر شم داشت
به زیر سر تیغ ماوای کن	که گوید تو بر جای من جای کن

علی گفت خندان به بانگ بلند	پیمبر چو ز آن راز بگشاد بند
به زردم خنجر و گرز و تیغ	بسخوایم در آن جایگه بسی دریغ
خداوند را این گزین آمده است	که فرمان یزدان چنین آمده است
همی خواستم من ز داور خدا	بسجای تو جان را نمودن فدا
برآمد از این آرزو کام من (ص ۳۹)	کنون گشت نیکو سرانجام من

آنکه که علی (ع) در کعبه چشم به جهان می‌گشاید، پیامبر (ص) از این رویداد، روانش جانی تازه می‌یابد و این نشانه و نمادی از عشق آتشین اوست به یگانه یار و یاورش. مجموعه‌ی دریافت باورهای دینی و ایمانی مذهبی شاعر از این همایش در تصاویر زیر منعکس می‌شود

که خورشید رخشان نتابد به شب	از این راز بهتر که بنسیم لب
سوی خانه آمد رسول خدا	خدا خانه را شد در آن خانه جا
از آن روی آرایش تن کنند	که از روی او دیده روشن کنند
از آن روی روی خداوند دید	پیمبر به رخسار او بنگرید
به شکرانه‌اش سجده شکر کرد	رخ آورد بر سوی دادار فرد
سراسر همه نقش ما نقش بست	ز ما کرد پیدا همه هر چه هست
بکامت شد گردش روزگار	ترا داور پاک گردید یار
به گیتی شود کفر و پندار خوار (ص ۹)	شود دین تو شهره روزگار

و در پرده‌ای دیگر:

پدیدار گردید رخسار یار	نگار پس پرده شد آشکار
عیان شد رخ داور بسی بدل	برافکنند برقع جمال ازل
همه کبریای خدا شد به دید	همه شوکت کبریا شد پدید
در این پرده بسی پرده شد آشکار	جمال و جلال خداوندگار
به تنها روانش روان پرور است	پدیدار شد آن که جان پرور است
بسوی جهان آفرین بنگرید	چو رخسار پر نور او را بدید

که ای ذات تو بی نظیر و مثال      مثال تو غیر از تو باشد محال  
 بگفت این و می کرد حیران نگاه      بر آن مهد همواره بیگانه و گاه  
 به چشم خدایین بر او بنگرید      بدیدش ز سیمای او آنچه دید (ص ۱۰)

این است که پیامبر(ص) فرمود: ای علی، اگر انسانی، همچون نوح به نماز و عبادت و قیام ایستد، به اندازه کوهستان احد طلا در راه خداوند بخشد و آنچنان عمرش دراز شود که هزار حج به جای آورد آنگاه در میان صفا و مروه شهید شود، و او تو را دوست نداشته باشد، بوی بشه به مشام او نمی رسد و به بهشت وارد نمی شود.<sup>(۱۸)</sup>

ام المومنین نخستین زنی است که به رسول خدا(ص) ایمان آورده است و نه تنها از زبان غلام خود میسر در سفرهای شام و غیره، صلابت و صداقت و شجاعت پیامبر(ص) را شنیده که خود در آستانه چهل سالگی به درستی، فضیلت را از نقصان و شک را از یقین و حق را از باطل تمییز می داده است و در این شرایط بوده که خدیجه برای ازدواج، کسی را نزد حضرت فرستاده است. خدیجه دختر خویلد بن اسد، بدینسان بیست و پنج سال با ایشان زندگی کرده است.<sup>(۱۹)</sup> در توصیف چنین مجلسی که در هاله‌ای از نور سرمه‌ی فرورفته و بزرگان عرب حاضرند، شاعر کلماتی را برمی‌گزیند که آن واژه‌ها آینه‌ای است که تصویرش را بخود او باز می‌گرداند و روح کلام را به خواننده می‌دمد و در سایه معانی کلمات، به کلمات، وحدت بیان و استقلال می‌بخشد.<sup>(۲۰)</sup> در توصیف بیرونی این ابیات بحق "عفت اشراق" بر دوش شاعر ریخته شده است، چون شعر شاخه اشراقی ادراک آدمی است و چون شعر نسبت به دانش از پاکی بیشتری برخوردار است، میتوان از عفت آن، نیالودگی آن دم زد. شعر همزاد خوشرنگ و زیبای انسان است.<sup>(۲۱)</sup> قطعه‌ی زیر حاصل تکامل هنری و تلفیقی از رویارویی نبوغ شاعری و ایمان راستین اوست که با گوهر جانش آمیخته شده است.

چو عرمان بیاراست آن بزمگاه

در آن بزم شد شمع خورشید و ما



فرود آمد از آسمان مشتری  
 در آن بزم از بهر رامشگری  
 زحل بدکمین نقش درگاه او  
 سپهر برین عکس خورگاه او  
 بفرمود پس بانوی بانوان  
 که در ساحت بزم از هرکران  
 نهادند بس کرسی زرنگار  
 در آن بزمگه از یمین و یسار  
 بگسترد فرشی بهر تختگاه  
 بر هر کسی درخور پایگاه  
 همه پایه کرسی از سیم و زر  
 مکمل به یاقوت و در و گهر  
 یکی تخت بر صدر بنمود جا  
 فروزان و رخشان چو عرش خدا  
 از آن پایه تخت نوری بتافت  
 کز آن تخت عرش برین نور یافت  
 هزاران غلام قریشی نسب  
 که کم بود مانندشان در عرب  
 کمربند پر گوهر شاهوار  
 به خدمت کمر بسته خدمتگزار  
 مغنی دف و چنگ را ساز کن  
 به آواز این بزم آغاز کن  
 سرودی بخوان از لب جبرئیل  
 مبارک ز قول خدای جلیل

به جبرئیل گو تا کند هدهدی  
 به پیرامن خلوت سردی  
 بسزرگان بسطحا فرود آمدند  
 بریشان به دل آفرین خواندند  
 یکی بزم دیدند مینو سرشت  
 تو گفتی که رضوان گل و لاله کشت  
 فروزان در آن بزم نور خدا  
 خداوند جان آفرین خود نما  
 چو خلوتگه کبریایی به راز  
 صف قدسیان هر طرف در نماز  
 رسیدند چون قوم به روزگار  
 به درگاه آن مجلس شاهوار  
 بلرزید بر خود به مانند بید  
 چو بوجهل آن بزم را بستگرید  
 یکی نفزکری چو عرش برین  
 تو گفتی که بد عرش جان آفرین  
 کسی می ندانست آن، جای کیست

سزاوار آن تخت گه پای کیست (ص ۲۲- ۲۳- ۲۴)

و سه سال پیش از هجرت، آنگاه که خدیجه در سن شصت و پنج سالگی بود، چشم از جهان فرو بست و در رثای او سرود که:

چو بگذشت چندی بر این روزگار	قضا را بیک بار برگشت کار
خدیجه که بد بانوی بانوان	روان شد سوی جنت جاودان
چو آن ماه از این جهان در گذشت	شب و روز بی ماه و خورشید گشت
چو شد خال از روی او روزگار	رسول خدا گشت بی جفت و یار

چو آن مه ز خورشید شد برکنار      بسپوشید خور دیده از روزگار  
بجز سوک و اندوه نوایی نبود      بجز بانگ ماتم صدایی نبود  
به ماتم همه دیدگان اشکیار      پر از ناله و گریه بد روزگار (ص ۳۴)

یگانه دخت پیامبر، فاطمه (س) همسر حضرت علی (ع) بیست و سه بهار را بیش ندید، زیرا که چهل شب و به قولی هفتاد شب پس از وفات رسول اکرم (ص) از عالم خاک به جهان افلاک رفت و به زنان ریاکاری که در کنار بسترش گردآمده بودند و می‌گفتند: چگونه‌ای؟ گفت: اجدنی کاره‌ ل‌دینا کن، مسروره ل‌فراقکن، القی الله و رسوله بحسرات منکن، فما حفظ لی الحق، و لارعیت منی الذمه، و لا قبلت الوصیه، و لاعرفت الحرمة. (۳۲)

ترجمه: "خود را از دنیای شما بیزار و از جدایی شما شادمان می‌بینم، با فسوسهایی از شما خدا و پیامبرش را دیدار میکنم، چه حق من نگهداشته نشد، و پیمان من رعایت نگردید، و وصیت پذیرفته نگشت، و حرمت ناشناخته ماند." و راجی کرمانی، تصویری هنرمندانه با الهام از حوزه اندیشه و در قلمرو ایهام ارائه می‌دهد و می‌گوید:

جو زهرا بسپمود بالای ده      گذر کرد رخسارش از مهر و مه  
ز بالاش بالای احمد پدید      ز دیدارش روی محمد پدید  
نگار آفرین تا کشیده نگار      نبسته چنان نقش در روزگار  
زمین روشن از نور سیمای او      فلک مسح روی دل‌آرای او  
به یزدان دل او هواخواه بود      دو گیتی ز پیشش کم از گاه بود  
همه هر چه از مادرش ماند باز      به مسکین ببخشید آن بی‌نیاز  
ز بس سیم و بس زر به دشمن فشاند      به دستش از آن سیم چیزی نماند  
همه قدسیان لب پر از ذکر او      وز آن ذکر کسرو بیان رازگو  
همه رخ ز ذکرش برافروختند      ز ذکرش همه ذکر آموختند (ص ۳۴-۳۵)

چهار صد سال است فارسی زبانان شیعه مذهب در مراسم سوگواری سرور شهیدان، حسین بن علی (ع) در ماه محرم، عواطف و احساسات مذهبی و همدردی خود را از خلال

دوازده بند مشهور محتشم کاشانی (م. ۹۹۶ هجری قمری) بر زبان می‌آورند و ابیات او را در عزاداریها می‌خوانند و بر در و دیوار مسجدها و تکیه‌ها می‌نویسند و کمتر شعر است که چنین در میان عامه مردم رواج و شهرت یافته باشد:

باز این چه شورش است که در خلق عالم است؟

باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است؟

البته درون مایه شعر او یعنی شهادت دلیرانه امام حسین (ع) - که در راه حق و آزادی و ستیز با ستم و بیدادگری جان خویش را نثار کرد - چنان پر جاذبه و شورانگیز است که تاثیرش جاودانه است و به هر شعر و اثری که در این زمینه باشد فروغ و گیرایی می‌بخشد زیرا، به تعبیر ناپلئون بناپارت، انگیزه و هدف است که شهید را بوجود می‌آورد نه مرگ که همگانی است. حسین بن علی (ع) راه آزادی و شرف و حق و عدالت را برگزید و هر چند خود او و همه بستگانش در این راه جان سپردند آرمان بزرگ وی جاودانه مانده و الهام بخش آزادگان و حق پرستان است.<sup>(۱۳)</sup> گوینده این منظومه حماسی دینی، با سخنی از ژرفای دل برخاسته، قامت قاسم بن حسن بن علی (ع) را - که سرانجام بدست سعد بن عمرو بن نفیل از دی شهید می‌شود<sup>(۱۴)</sup> - با مضامینی لطیف و تعبیری پر معنی و نکته آموز، آنگاه که در میدان نبرد از عم خود اجازه جهاد می‌خواهد، در برابر ما این ابیات جانسوز را قرار می‌دهد که:

نهانی ز باغ نبی خاسته	که طویی از او دل بیاراسته
هنوزش نبد سایه بر آفتاب	هنوزش نه بر ماه مشکین نقاب
پی یاری عم بشوق و شعف	دل آگنده و جان نهاده به کف
شهنشه چو آن روی و آن موی دید	زمانی به آن روی و مو بنگرید
بسه گفتار با او زبان برگشود	بدینگونه آن نوجوان را ستود
که ای نوگل بوستان نبی	گل گلبنی و گلستان علی
ترا خیرمقدم در این رزمگاه	که کردی در این دم سوی من نگاه

خوشا آن که در ساعت آخرین  
تماشای این قد و قامت کند  
به روی و به رخسار تو جان دهد  
ز دلبر چو بشنید دلداده راز  
دمی از کرم سوی من دارگوش  
سلاح پدر ساز زیب تنم  
کله خود خود بر سرم تاج کن  
نه من زاده سبط پیغمبرم؟  
منم یار دلبنده شیر خدا  
ز خون دامن نینوا گل کنم  
دهی گر مرا اذن این کارزار  
کنون ای گرامی تو بدرود باش

ببیند رخت دردم واپسین  
از آن برگ روز قیامت کند  
ترا بیند و جان به جانان دهد  
بگریید و پاسخ چنین داد باز  
برم را به درع پیمبر بپوش  
بدان جوشن آرا تن روشنم  
سرو پیکرم رشک معراج کن  
نه من دوده گلشن حیدرم؟  
بیک حمله این لشکر آرم ز جا  
همه کاکفار باطل کنم  
از این کفر کیشان برآرم دمار  
ز کار خداوند خشنود باش (ص ۶۵)

و آنگاه که حضرت اباعبدالله (ع) بر سر نعلش قاسم می آیند:

خوش آن که کشته‌ای کو در آن کشته‌زار  
به بالین او گر دمی بگذری  
مرا آنچه بد آرزو یافتم  
یکی آرزویسی دگر هست و بس  
از این رزمگه زود بیرون برم  
بگفت این و آن دم همی جان سپرد  
به رخ برنهادش رخ خویش شاه  
پس آن کشته از خاک و خون برگرفت  
چو اهل حرم آگهی یافتند  
خدا را به رخسار او بنگرید  
چو شب باد روز تو ای روزگار

تو آری مرا او را به بالین گذار  
ز خشونش روان جاودان آوری  
چه گویم که سوی که بشتافتم  
که او را یارد به غیر از تو کس  
که خولی نبرد سر از پیکرم  
به جانان همه راز دل گفت و مرد  
سوی آسمان کرد یکسر نگاه  
ز غم دست اندیشه بر سرگرفت  
خروشان سوی شاه بشتافتند  
خدا را به آن روی و مو بنگرید  
ترا واژگون با دلیل و نهار (ص ۷۶ - ۷۷)

و این هم بخشی از وصایای حضرت قاسم است به همسرش فاطمه(س):  
 یکی راز دارم بـتو آشکار  
 که دانم من و پاک پرو  
 چو من کشته گردم تو گردی اسیر  
 بدین گونه گردید این چرخ  
 تو از سیلی شمر بتدی نگار  
 کند دشمن از گوش تو گوش  
 درآزند از حجله گه بی درنگ  
 بسان اسیران روم و فرزند  
 تو با اهل بیت رسول انام  
 بسان اسیران روی سوی شـ  
 تو در راه گردی به من هم عنان  
 ببینی سرم برفراز سنا  
 سر بی تنم زیب آغوش کن  
 تن بی سرم زینت دوش کن  
 در آن دم بنه بر رخم روی خویش  
 که دارم من این آرزو از تو بیش  
 هزاران اگر در تنم جان بدی  
 کمین هدیه تو مرا آن بدی  
 خوش آن تن که جان را به راه تو داد

خوش آن سر که بر پای تو سر نهاد(ص ۶۹)  
 و سرانجام دو سخن باقیست: یکی آن که در همین یکصد صفحه، عناوینی به چشم  
 می خورد که به سبب ضیق وقت و تناسب مقاله، از آن درگذشته ام مانند: ذکر روانه شدن  
 حضرت رسول(ص) به جانب غار ثور، ذکر رسیدن حضرت به شهر یثرب، ذکر رفتن

ابوسفیان به شام، ذکر رسیدن پیامبر(ص) بر سر چاه بدر، ذکر توصیف ابوسفیان حضرت  
علی(ع) را، ذکر اذان گفتن بلال و ...

و دیگر این که برخی از ارزشهای ادبی و هنری این کتاب را که سرشار از تصویرهای  
تمثیلی، تشبیهی و استعاری است و همگی مناسب جو حماسی دینی این مجموعه  
می باشد، باز هم بسبب اطاله کلام، به آینده سپرده ام تا اگر از روزگار خط امانی گیرم به  
جبراننش پردازم، والسلام.

## یادداشتها

- ۱ - دیوان سنایی غزنوی، به اهتمام مدرس رضوی، کتابخانه سنایی، بدون تاریخ انتشار.
- ۲ - بطور مثال در فهرست استوری، فهرست میکروفیلمهای کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران (۳ جلد) یا تاریخ ادبیات ایران تألیف آقای دکتر صفا هم نیامده است.
- ۳ - مجمع الفصحا، رضا قلی خان هدایت، امیرکبیر، تهران ۱۳۳۹، ج ۴، ص ۳۳۲.
- ۴ - یادداشتهای قزوینی، به کوشش ایرج افشار، دانشگاه تهران ۱۳۳۷، ج ۴، ص ۱۶۴.
- ۵ - حماسه سرایی در ایران، دکتر ذبیح الله صفا، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۳، ص ۳۸۵۰.
- ۶ - الذریعه، شیخ آقا بزرگ تهرانی، دارالاضراء بیروت، الجزء السابع، ص ۹۱ ایضا الجزء التاسع عشر، صص ۱۶۲ - ۱۶۳۰.
- ۷ - اشاره است به کتاب اندیشه‌ها.
- ۸ - شعر بی دروغ، شعر بی نقاب، دکتر عبدالحسین زرین کوب، انتشارات علمی، تهران ۱۳۴۶، ص ۲۵۰.
- ۹ - آنچه در ذیل می آید به نقل از نسخه اهدایی مرحوم استاد محمود فرخ است به کتابخانه دانشکده ادبیات مشهد، چاپ سری تهران.
- ۱۰ - بحارالانوار، ج ۲۷، ص ۱۴۵.
- ۱۱ - به نقل از کتاب حماسه فردوسی، سید عطاء الله مهاجرانی، انتشارات اطلاعات، تهران ۱۳۷۲، ج ۱، صص ۱۵۱ - ۱۵۲۰.
- ۱۲ - بحارالانوار، ج ۳۸، ص ۳۰۰.
- ۱۳ - ناظر است بر آیه شریفه قرآن (۷/۱۷۲) که بعضی آن را به میثاق توحید و برخی بر فطرت اسلام و عده‌ای بر اکمال عقل و شعر عباد و امثال آن تعبیر و تفسیر می‌کنند. برای اطلاع بر کیفیت میثاق و تعبیرات آن رک: مفاتیح الغیب، ج ۴، ص ۳۰۹، تفسیر ابوالفتح رازی ج ۷، ص ۴۸۳.
- ۱۴ - قصص الانبیاء، تصحیح نویسنده این سطور، انتشارات باران، ۱۳۶۳، ص ۳۰۸ به بعد.



- و نیز: تفسیر کشف الاسرار ۷ ج ۵، ص ۴۷۸ به بعد، طبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۱۳.
- ۱۵ - گاته‌ها(گاتا)، ج ۲، ص ۳۸ و ۸۴، یشتها، ج ۱، ص ۲۸.
- ۱۶ - مغازی، محمدبن عمر واقدی، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۱۴۵ به بعد.
- ۱۷ - البدء و التاریخ (آفرینش و تاریخ)، مطهرین طاهر مقدسی، ترجمه دکتر شفیعی کدکنی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۵۰، ج ۴، ص ۱۴۶ به بعد.
- ۱۸ - بحارالانوار، ج ۳۹، ص ۲۵۶.
- ۱۹ - التنبیه و الاشراف، الوالحسن علی بن حسین مسعودی، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۶۵، ص ۲۱۰.
- ۲۰ - ادبیات چیست؟، ژان پل سارتر، ترجمه ابوالحسن نجفی - مصطفی رحیمی، انتشارات زمان، صص ۱۸ - ۲۲.
- ۲۱ - درآمدی بر سبک شناسی ساختاری، دکتر محمد تقی غیائی، انتشارات اندیشه، تهران ۱۳۶۸، ص ۵۲.
- ۲۲ - بلاغات النساء، احمد بن ابی طاهر بغدادی، نجف، ۱۳۶۱ هجری، ص ۱۹.
- ۲۳ - چشمه روشن، دکتر غلامحسین یوسفی، انتشارات علمی، ص ۲۷۹ به بعد.
- ۲۴ - تاریخ الطبری، محمدبن جریر طبری، لیدن ۱۸۷۹ م، ج ۴، ص ۳۵۹.

## سیمای محمد (ص) و اهل بیت (ع) در آثار سعدی

بخش اول - کلیات: (گلستان، بوستان، قصاید و غزلیات)

۱ - ویژگیهای سخن سعدی:

بزرگترین نویسنده و شاعر قرن هفتم، سعدی شیرازی است. از او چند رساله به اضافه گلستان به نثر فارسی باقی مانده که از همه مهمتر کتاب گلستان است که کتابی است تربیتی و اجتماعی مخلوط از نظم و نثر. در این کتاب، سعدی، روش خاص و مشهور خود را که در سبک میان نثر مرسل و نثر مصنوع است به کار برده و از صنایع لفظی تا آنجا که مخل فصاحت نباشد، استفاده کرده است.

این ویژگی در نثر او که در عین توجه به بعضی از صنایع لفظی ساده و روشن و خالی از تکلفات دور از ذوق بلکه بسیار لطیف و دلپسند و مطبوع است او را در ردیف بهترین نویسندگان فارسی زبان در آورد، به طوری که مدتها، کتاب گلستان او در شمار کتاب درسی مدارس و مکاتب ایران بوده است و هنوز هم سرمشق فصاحت شمرده می شود. کلیات آثار سعدی که حاوی چند رساله و گلستان (نثر) و بوستان (سعدی نامه) و قصاید و غزلیات سایر اشعار دیگر است، زبانه خاص و عام ایرانیان و سایر اقوام دیگر است.

شعر فارسی در قرن هفتم با شدتی بیش از پیش از بدبینی و ناخشنودی از اوضاع روزگار و ناپایداری جهان و دعوت خلق به ترک دنیا و زهد و نظایر این افکار منشون است. علت آن، وضع سخت و دشواری است که با حمله مغول آغاز شده و با جور و ظلم عمال دوره آنان و با خونریزیها و بی ثباتی اوضاع در دوره فترت بعد از ایلخانان ادامه یافته و محیط اجتماعی ایران را با دشوارترین شرایطی مقرون ساخته بود. همین وضع، موجب توجه شدید غالب شعرا به مسائل دینی و خیالات تند صوفیانه و درویشانه و در نتیجه تصورات باریک و دقیق شده است.

قدرت او در غزل سرایی و بیان مضامین عالی لطیف عاشقانه و گاه عارفانه در کلام

فصیح و روان که غالباً در روانی و فصاحت به حد اعجاز می‌رسد بی‌سابقه بود. علاوه بر این، سعدی در ذکر مواعظ و اندرز و حکمت و بیان امثال و قصص اخلاقی با زبانی شیرین و شیوا و موثر، گوی سبقت از همه گویندگان فارسی زبان ربوده است.

## ۲- ذکر اهل بیت در آثار سعدی:

الف: کلیات سعدی در سه بخش تحت عنوان سیمای محمد(ص) و اهل بیت (ع) به شرح زیر و به طور جداگانه مورد تحقیق قرار گرفته است:

۱- سیمای محمد(ص) و اهل بیت(ع) در گلستان

۲- " " در بوستان

۳- " " در قصاید

۴- " " در غزلیات

پس از ذکر مطالب، اشعار و شرح و بیان مختصر در هر بخش موضوع مورد تحقیق، کلیه منابع و مآخذ را در فصلهای جداگانه مورد معرفی قرار داده و مشخصات صفحات آثار و شماره ابیات را در آنجا یکایک ذکر نموده‌ام.

در این تحقیق، کلیه سطور و ابیات گلستان، بوستان، قصاید و غزلیات سعدی با دقت مورد مطالعه قرار گرفته، تا آنجا که می‌توان ادعا کرد، تحقیقی متقن در این زمینه است.

سیمای محمد(ص) و اهل بیت (ع) در گلستان (بخش دوم تحقیق):

شیخ اجل در دیباجه گلستان خود، حضرت محمد(ص) را با ذکر بیان ترکیباتی نظیر: سرور کائنات، مفخر موجودات، رحمت عالیمان، صفوت آدمیان، تتمه دور زمان، محمد مصطفی(ص)، (۶ مورد) ستوده است و در ذکر مناقبش، صفاتی مانند: شفیع، مطاع، نبی، کریم، قسیم، جسیم، نسیم و وسیم را (۸ مورد) آورده است. یک بار، او را نوح کشتیبان و سه بار او را خواجه عالم دانسته و در دو مورد فقط لفظ پیغمبر آورده است.

در جاهای دیگر، از راز خلوت داری، بنای محبتها، راز تندرستی، نیکی و بدی، دشمنی نفس، فقر و بی‌چیزی، کفر و بالاخره زندگی دنیوی از اقوال پیغمبر به نحوی سخن رانده

است. در این بخش، تنها یک بار از حضرت علی(ع) نام می‌برد، آن هم برای وصف شجاعتش.

بخش سوم: سیمای محمد(ص) و اهل بیت(ع) در بوستان:

بسامد القاب، ترکیبات، اسامی صفتی و ... که به عنوان حضرت محمد(ص) در این کتاب آمده است به شرح زیر است: پیغمبر(۴ مورد)، مصطفی(۳)، سید(۲)، رسول(۴)، پیغمبر(۳)، نبی(۱)، و نبی الوری(۱). در ۱۹ بیت دیباچه بوستان(ابیات ۶۹ تا ۸۷ مندرج در صفحات ۴۷ تا ۵۱) به بیش از ۴۰ صفت از اوصاف و کمالات پیغمبر اکرم(ص) اشاره کرده است و ترکیباتی نظیر: کریم السجایا، جمیل الشیم، نبی البرایا، شفیع الامم، امام رسل، پیشوای سبیل، امین خدا، مهبط جبرئیل، شفیع الوری، خواجه بعث و نشر، امام الهدای، صدر دیوان حشر، شفیع، مطاع، نبی، کریم، قسیم، جسیم، نسیم، و سیم، کلیم، سالاریت الحرام و... که در ۵ بیت اول، صفات برجسته پیغمبر(ص) را برمی‌شمرد. پس از آن به معجزه پیغمبر، شق القمر، انقراض ساسانیان و شکستن بتها، منسوخ کردن ادیان دیگر، معجزه معراج، امید شفاعت داشتن از پیغمبر(ص) می‌پردازد و سرانجام، سعدی عجز خود را در منقبت پیغمبر(ص) نشان می‌دهد و با ذکر بیت ۱۹ با درود فرستادن بر محمد(ص) و یاران و پیروانش به شعر خاتمه می‌دهد.

صفحات ۵۲ و ۵۳ بوستان(ابیات ۹۲ تا ۹۹) نکات بارزی در خصوص پیغمبر(ص) دارد. وی در این اشعار، نخست به عظمت رسول خدا پرداخته و نیاز خلق را بدان حضرت بیان کرده و پس از آن به ذکر آیات و احادیث نبوی و قدسی همت گماشته است. دو لقب از القاب پیغمبر(ص) یعنی "طه و یس" را ذکر نموده و در بیت آخر(بیت ۸) خود را در برابر رسول الله، فاقد کمال خوانده و با سلام و درود بر پیغمبر خدا، شعر را به پایان رسانیده است. در این بخش، سعدی حکایت‌وار در یک جا، اشارتهایی به گوشه‌ای از تاریخ اسلام کرده و در مورد اسارت دختر حاتم طایی و دیگر افراد قبیله "طی" و رهایی آنان به وسیله پیغمبر(ص) به نقل سخن پرداخته است. در مواردی از قبیل: کار خیر، صدقه، زهد و عبادت، پاکی و درستکاری، پستی دونان، رفتار و کردار، راه رستگاری به تمثیلات و استشهاداتی متوسل گردیده و در این باره، اقوال رسول خدا را ضمن ذکر ابیاتی بیان کرده است. او در ضمن گفتار خود، خدا را همه جا ناظر اعمال، اقوال و رفتارها دانسته است.

شیخ شیراز، در این بخش، طی بیتی از خدا درخواست کرده و به حق نبی فاطمه (س) سوگند یاد کرده است که در واپسین دم حیاتش بتواند شهادتین را بر زبان جاری کند. پس از آن، با ذکر دو بیت شعر، مردانگی، جوانمردی، کرامت، ابر مردی، ولی بودن علی (ع) را ستوده است. در حکایتی دیگر، صفات ویژه آن رادمرد عالم بشریت را عرضه داشته و "اباالحسن" (لقب مولا علی (ع)) را مشکل‌گشای، امیر عدویند کشورگشای، صاحب علم و رای، حیدر نامجوی، شاه مردان خطاب کرده است. در بخش چهارم (قسمت قصاید) در قصاید فارسی خود، ۱۵ بار رسول گرامی خدا را زینت بخش اشعارش نموده و در ذکر فضیلت، حکمت، قیامت و مناقب پیغمبر (ص) سخن رانده است.

شیخ اجل در قصیده‌ای (صفحه ۷۱۴، آیات ۱ تا ۱۱) جمال، کمال و وصال محمد (ص) را مورد ستایش قرار داده و جهان را به وجود مبارکش وابسته دانسته است.

و با کلمات و ترکیباتی نظیر مصطفی (۶ مورد)، رسول (۴)، پیغمبر (۲)، احمد (۱)، سید (۱)، سید مرسل (۱)، خواجه (۱)، خواجه زسل (۱)، وجود مبارک پیغمبر (ص) را وصف کرده است.

در قصیده عربی، حضرت محمد (ص) را (۱) بار و در مجالس پنجگانه هم، نبی مصطفی (ص) را (۱) بار ذکر نموده و از خاتم الانبیایی و شناخت آن بزرگوار، سر دفتر خدای پرستان، قضیه غار، برترین آفریده‌ها و ... سخن رانده است و از دولت و اقبال، گذشت دنیا، پا برجایی دین، جهان بعد از پیغمبر (ص)، امید رحمت بدو بستن با ایمانی کامل اشاره کرده است.

در این قسمت، علی (ع) را طی سه بیت و با ذکر پنج بخش، در قصیده‌ای ضمن آوردن بیتی، به حضرت فاطمه (س) و اولاد مطهرش و به خون پاک شهیدان کربلا سوگند خورده است.

در قسمت غزلیات (بخش چهارم) فقط تحت دو بیت به ذکر پیغمبر (ص) (با کلمات مصطفی و محمد (ص)) همت گماشته و محمد مصطفی را شفاعتگر جانها و سرور جمله انبیاء دانسته است.

## ب - بخش دوم: گلستان

پیامبر(ص) و اهل بیت(ع) در گلستان<sup>(۱)</sup>

۱ - سعدی، در دیباچه گلستان، پیغمبر(ص) خدا را با بیان ۵ ترکیب، پیش از آوردن نام و لقب آن حضرت با عالی‌ترین وجه مود ذکر قرار داده و از آن مقام عالی هستی، روایت کرده است. بلافاصله ۸ صفت ویژه او را در بیتی جمع نموده است: "در خبر<sup>(۲)</sup> است از سرور کائنات و مفخر موجودات و رحمت عالمیان و صفوت آدمیان و تتمه دور زمان، محمد مصطفی(ص)"

شفیع<sup>(۳)</sup> مطاع نبی کریم      قسیم، جسیم، نسیم، وسیم<sup>(۴)</sup>  
هر چند که محمد(ص) از جهت جمال و کمال بر سایر انبیای الهی از جمله حضرت نوح(ع) برتری دارد ولی شاید نظر سعدی منطبق بر این گفته است که "هر چه خوبان همه دارند، تو (او) تنها داری(دارد)" می‌باشد.  
چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشستیان

چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیان<sup>(۵)</sup>  
بلغ<sup>(۶)</sup> العلی بکماله، کشف الدجی بجماله  
حسنّت جمیع خصاله صلوا علیه و آله<sup>(۷)</sup>

۲ - راز خلوت داری پیغمبر(ص) با خدای یگانه:  
"خواجه عالم<sup>(۸)</sup> علیه السلام گفت: "لی مع الله وقت لا یسعی فیہ ملک مقرب و لا نبی مرسل<sup>(۹)</sup> و نگفت، علی الدوام<sup>(۱۰)</sup> و وقتی چنین فرمود که به جبرئیل و میکائیل نپرداختی و دیگر وقت با حفصه<sup>(۱۱)</sup> و زینب<sup>(۱۲)</sup> درساختی." مشاهده الابرار بین التجلی و الاستتار<sup>(۱۳)</sup>. می‌نمایند<sup>(۱۴)</sup> و می‌ریایند<sup>(۱۵)</sup>

- ۳ - بنای محبتها و با دیدارهای مدام غیر ضرور خلل پذیر شود: "ابوهریره،<sup>(۱۶)</sup> هر روز به خدمت محمد مصطفی (ص) آمدی. گفت: یا اباهریره از رنی<sup>(۱۷)</sup> غبا<sup>(۱۸)</sup> تزدد حبا<sup>(۱۸)</sup>.
- ۴ - اسیر بند شکم از سلامت به دور است: "یکی از ملوک عجم، طیبی حاذق به خدمت مصطفی (ص) فرستاد. سالی در دیار عرب بود و کسی تجربتی پیش او نیاورده و معالجتی از وی درنخواست. پیش پیغمبر آمد و گله کرد که مرا برای معالجت اصحاب فرستاده‌اند و در این مدت، کسی التفاتی نکرد تا خدمتی که بربنده معین است به جای آورد. رسول علیه‌السلام فرمود: این طایفه را طریقتی است که تا اشتهای غالب نشود، نخورند و هنوز اشتهای باقی باشد که دست از طعام بدارند. حکیم گفت: این است موجب تندرستی، زمین بیوسید و برفت."<sup>(۱۹)</sup>
- ۵ - نیکان را به بهشت می‌برند و بدان را به جهنم: "در خبر است از خواجه عالم (ص) که گفت: بزرگترین حسرتی، روز قیامت آن بود که بنده صالح را به بهشت برند و خواجه فاسق را به دوزخ."<sup>(۲۰)</sup>
- ۶ - نفس تو، بدترین دشمن توست: "بزرگی را پرسیدم در معنی این حدیث که: اعدی عدوک نفسک التی بین جنیبک"<sup>(۲۱)</sup> گفت: به حکم آن که هر آن دشمنی را که با وی احسان کنی، دوست گردد مگر نفس را که چندان که مدارا بیش کنی، مخالفت زیادت کند."<sup>(۲۲)</sup>
- ۷ - فقر، سبب بدبختی در دو عالم است: "... و در خیر است: "الفقر سواد الوجه فی الدارین"<sup>(۲۳)</sup> گفتا نشنیدی که پیغمبر علیه‌السلام گفت: "الفقر فخری"<sup>(۲۴)</sup> گفتم: خاموش که اشارت خواجه عالم علیه‌السلام به فقر طایفه‌ای است که مرد میدان رضاند<sup>(۲۵)</sup> و تسلیم تیر قضا،<sup>(۲۶)</sup> نه اینان که خرقه ابرار<sup>(۲۷)</sup> پوشند و لقمه ادرار<sup>(۲۸)</sup> فروشند<sup>(۲۹)</sup>.
- ۸ - فقر، ممکن است به کفر انجامد: درویش بی معرفت نیارآمد تا فقرش به کفر انجامد<sup>(۳۰)</sup>:  
 "کاد الفقر ان یکون کفرا"<sup>(۳۱)</sup>

- ۹- اسلام، ریاضت در زندگانی دنیا را جایز نمی‌داند: "لارهبانیه" (۳۲) فی السلام" (۳۳)
- ۱۰- ذکر نام علی (ع) فقط یک بار در دیباچه آمده است، آن هم به پاس شجاعتش: "... و خلاف راه صواب است و نقض رای اولوالالباب، ذوالفقار (۳۴) علی در نیام و زبان سعدی در کام" (۳۵)



## بخش سوم: بوستان

پیامبر(ص) و اهل بیت(ع) در بوستان<sup>(۳۶)</sup>

۱ - بدون پیروی از پیغمبر(ص) کسی به سرمنزل مقصود نمی‌رسد:

خلاف پیغمبر کسی ره گزید      که هرگز به منزل نخواهد رسید<sup>(۳۷)</sup>

۲ - طریق مصطفی(ص) نمودار راه صفاست:

مپندار سعدی که راه صفا      توان رفت جز بر پی مصطفی<sup>(۳۸)</sup>

۳ - سعدی در ۱۹ بیت زیر که در قالب مثنوی است به بیش از ۴۰ صفت از اوصاف و کمالات پیغمبر اشاره کرده است:

- |                                  |                                |
|----------------------------------|--------------------------------|
| ۱ - کریم السجایا جمیل الشیم      | نبی البرایا شفیع الامم         |
| ۲ - امام رسل پیشوای سبیل         | امین خدا مهبط جبرئیل           |
| ۳ - شفیع الوری خواجه بعث و نشر   | امام الهدی، صدر دیوان حشر      |
| ۴ - کلیمی که چرخ فلک طور اوست    | همه نورها پرتو نور اوست        |
| ۵ - شفیع مطاع نبی کریم           | قسیم جسیم نسیم وسیم            |
| ۶ - یتیمی که ناکرده قرآن درست    | کتب خانه چند ملت بشست          |
| ۷ - چو عزمش برآهیخت شمشیر بیم    | به معجز میان قمر زد دو نیم     |
| ۸ - چو صیتش در افواه دنیا فتاد   | تزلزل در ایوان کسری فتاد       |
| ۹ - به لاقامت لات بشکست خرد      | به اعزاز دین آب عزری ببرد      |
| ۱۰ - نه از لات و عزری برآورد گرد | که تورات و انجیل منسوخ کرد     |
| ۱۱ - شبی برنشست از فلک برگذشت    | به تکمین و جاه از ملک درگذشت   |
| ۱۲ - چنان گرم در تیه قریت براند  | که بر سدره جبریل از او بازماند |
| ۱۳ - بدو گفت سالار بیت الحرام    | که ای حامل وحی برتر خرام       |
| ۱۴ - چو در دوستی مخلصم یافتی     | عنانم ز صحبت چرا تافتی         |
| ۱۵ - بگفتا فراتر مجالم نماند     | بماندم که نیروی بالم نماند     |

- ۱۶ - اگر یک سر موی برتر پرّم فروغ تجلی بسوزد پرّم  
 ۱۷ - نماند به عصیان کسی در گرو که دارد چنین سیدی پیشرو  
 ۱۸ - چه نعمت پسندیده گویم ترا علیک السلام ای نبی الوری  
 ۱۹ - درود ملک بر روان تو باد بر اصحاب و بر پیروان تو باد<sup>(۳۹)</sup>

در ۵ بیت اول: صفات برجسته‌ای از پیامبر(ص) برمی‌شمرد.  
 در بیت ۶ منسوخ شدن دیگر ادیان را پس از ظهور اسلام بیان می‌دارد.  
 در بیت ۷ به معجزه شق القمر که به دست مبارک پیامبر(ص) اتفاق افتاد، اشارتی دارد.  
 در ۳ بیت بعد، انقراض ساسانیان و شکستن بتها و منسوخ کردن ادیان دیگر نشان می‌دهد.  
 در ۶ بیت بعد، به معجزه معراج پیغمبر(ص) اشاره می‌کند.  
 در بیت ۱۷ می‌نمایاند که با پیشوایی حضرت محمد(ص) می‌توان امید شفاعت داشت.  
 کلمه "سید" در این بیت از حدیث شریف آن حضرت "انا سید ولد آدم و لافخر" اقتباس شده است (من بی آن که تفاخر کنم، در روز قیامت، سرور فرزندان آدم هستم). در بیت ۱۸ سعدی، عجز خود را در ستایش پیامبر ملت محمدی ابراز می‌دارد. بیت ۱۹ را با درود خدا بر محمد و یاران و پیروانش خاتمه می‌دهد.  
 ۴ - ضمن ستودن زهد و خردمندی عثمان، علی(ع) را رمز مردانگی و شجاعت دانسته است:

- خردمند عثمان شب زنده‌دار      چهارم، علی شاه دلدل سوار  
 ۵ - سعدی، پس از توسل به خدا، به فرزندان عزیز زهرا(س) سوگند یاد کرده است:  
 خدایا به حق بنی فاطمه      که بر قول ایمان<sup>(۴۰)</sup> کنم خاتمه  
 اگر دعوتم رد کنی و رقبول      من و دست و دامان آل رسول<sup>(۴۱)</sup>

۶ - سعدی در ابیات زیر، به نکات بارزی در خصوص پیغمبر(ص) می‌پردازد:

- ۱ - چه کم گردد ای صدر فرخنده پی<sup>(۳۲)</sup>
  - ۲ - که باشند مشتی گدایان خیل
  - ۳ - خدایت ثنا گفت و تبجیل کرد
  - ۴ - بلند آسمان پیش قدرت خجل
  - ۵ - تو اصل<sup>(۳۵)</sup> وجود آمدی از نخست
  - ۶ - ندانم کدامین سخن گویمت
  - ۷ - ترا عز لولاک تمکین بس است
  - ۸ - چه وصفت کند سعدی ناتمام
- ز قدر رفیعت به درگاه حی<sup>(۳۳)</sup>  
 به مهمان دارالسلامت<sup>(۳۴)</sup> طفیل  
 زمین بوسه قدر تو جبریل کرد  
 تو مخلوق و آدم هنوز آب و گل  
 دگر هر چه موجود شد فرع توست  
 که والاتری زان چه من گویمت  
 ثنای توطه و یس بس است  
 علیک الصلوة ای نبی والسلام<sup>(۳۶)</sup>

در دو بیت اول: عظمت پیامبر(ص) و نیاز خلق را به آن حضرت بیان می‌کند.

در بیت ۳ به آیاتی اشاره دارد که در وصف آن حضرت است مانند آیه ۲۹ سوره فتح که چنین آغاز می‌شود: "محمد رسول الله و الذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم..." و نیز آیه ۴ از سوره قلم: "وانک لعلی خلق عظیم"

بیت ۴ به این حدیث شریف پیامبر(ص) اشاره دارد: "کنت نورا و آدم بین الماء والطين".

در بیت ۵ به این حدیث معروف پیامبر(ص) اشاره دارد: "اول ما خلق الله نوری"

در بیت ۶ سعدی عجز خود را در ستودن حضرت محمد(ص) ابراز داشته است.

مصراع اول بیت ۷ به این حدیث قدسی اشاره دارد: "لولاک لما خلقت الافلاک"

و مصراع دوم آن اشاره دارد به دو لقب از القاب پیغمبر(ص) یعنی طه(ای پیغمبر برگزیده) و یس(ای سید عالم).<sup>(۳۷)</sup>

سعدی در بیت آخر(بیت ۸) خود را فاقد کمال خوانده و با سلام و درود بر پیغمبر خدا شعر را به پایان رسانیده است.

۷ - سعدی در بیت زیر، کلمه "سید" را به جای نام پیغمبر(ص) ذکر کرده است:

سزد گر به دورش بنازم چنان      که سید به دوران نوشین روان<sup>(۳۸)</sup>

۸ - ویژگیهایی همچون: جوانمردی، ولایت، کرامت و ابرمردی را برای شاه مردان(علی علیه السلام) در بیتی فراهم آورده است:

جوانمرد اگر راست خواهی ولیست

کرم پیشه شاه مردان علیست<sup>(۴۹)</sup>

۹- کار خیر، آمرزش به همراه دارد:

خبر داد پیغمبر از حال مرد<sup>(۵۰)</sup>

که داور گناهان او عفو کرد<sup>(۵۱)</sup>

۱۰- اشعار زیر: اشارتهایی به رویدادی در تاریخ اسلام دارد و حکایتی است در مورد اسارت دختر حاتم طایی و دیگر افراد قبیله "طی" توسط مسلمانان و آزادی و رهایی همه آنان توسط پیغمبر اسلام(ص)

شنیدم که طی در زمان رسول

نکردند منشور ایمان قبول

فرستاد لشکر بشیر نذیر

گرفتند از ایشان گروهی اسیر

بفرمود کشتن به شمشیر کین

که ناپاک بودند و ناپاک دین

زنی گفت من دختر حاتم

بخواهید از این نامور حاکم

کرم کن به جان من ای محترم

که مولای من بود زاهل کرم

به فرمان پیغمبر نیک رای

گشادند زنجیرش از دست و پای

در آن قوم باغی نهادند تیغ

که رانند سیلاب خون بی دریغ

به زاری به شمشیر زن گفت زن

مرا نیز با جمله گردن بزن

مروت نیبم رهایی ز بند

به تنها و یارانم اندر کمند

همی گفت و گریان بر احوال طی

به سمع رسول آمد آواز وی

بسبخشود آن قوم و دیگر عطا

که هرگز نکرد اصل گوهر خطا<sup>(۵۲)</sup>

۱۱- صدقه، آدم را از بلا دور نگه می‌دارد:

جوی باز دارد بلایی درشت

عصایی شنیدی که عوجی بکشت

حدیث درست آخر از مصطفی است

که بخشایش و خیر، دفع بلاست<sup>(۵۳)</sup>

به این حدیث نبوی اشاره دارد: "الصدقه تدفع البلاء"

۱۲- پیمبر(ص) سایه خدا بر زمین است و برای دو عالم، مایه برکت است:

تویی سایه لطف حق بر زمین

پیمبر صفت رحمة العالمین<sup>(۵۴)</sup>

مصراع دوم به صفتی از صفات پیامبر(ص) یعنی "رحمت للعالمین" بودن آن حضرت اشاره دارد. و ما ارسلناک الراحمة للعالمین" سوره انبیاء، آیه ۱۰۷

۱۳ - به زهد و عبادت پرداز و پاک و درستکار باش:

به زهد و ورع کوش و صدق و صفا      ولیکن میفزای بر مصطفی<sup>(۵۵)</sup>

۱۴ - هیچ کس، حتی پیغمبر(ص) از دست دونان در امان نیست:

که یارد به کنج سلامت نشست      که پیغمبر از خبث مردم نرست<sup>(۵۶)</sup>

به گفتار نابخردانی اشاره دارد که وحی بر پیغمبر(ص) را القاء سلمان معرفی می کردند. و نیز او را سرزنش می نمودند که ابتر و بلاعقب است.

۱۵ - بزرگان شریعت محمدی را مورد خطاب قرار داده است:

بگفت ای صنا دید شرع رسول      به ابلاغ تنزیل و فقه و اصول<sup>(۵۷)</sup>

۱۶ - گواه قرار دادن خدا و پیغمبر(ص) بر رفتار و کردار:

گوا کرد بر خود خدای و رسول      که دیگر نگرده به گرد فضول<sup>(۵۸)</sup>

۱۷ - هرکس به طریق پیغمبر است رستگار است:

پیمبر کسی را شفاعتگر است      که بر جاده شرع پیغمبر است<sup>(۵۹)</sup>

۱۸ - مکه و مدینه را مورد عنایت قرار داده است:

به لیبیک حجاج بیت الحرام      به مدفون یثرب علیه السلام<sup>(۶۰)</sup>

در مصراع دوم به مدفن پیامبر گرانقدر اسلام که شهر مدینه است، اشاره دارد.

۱۹ - مسلمان به عهد خود وفادار است:

خداوند از آن بنده خرسند نیست      که راضی به قسم خداوند نیست<sup>(۶۱)</sup>

اشاره دارد به این سخن علی(ع) "ارض بما قسم لک تکن مسلماً".

۲۰ - حکایتی است درباره حضرت علی(ع) که سعدی طی گفتارش، صفات ویژه آن رادمرد عالم را عرضه داشته است:

کسی مشکلی برد پیش علی      مگر مشکلیش را کند منجلی<sup>(۶۲)</sup>

امسیر عدوبند ککشورگشای      جوابش بگفت از سر علم و رای

شنیدم که شخصی در آن انجمن  
نرنجید از آن حیدر نامجوی  
بگفت آنچه دانست و بایسته گفت  
پسندید از او شاه مردان جواب

بگفتا چنین نیست یا بالحسن<sup>(۶۳)</sup>  
بگفت ار تو دانی از این به بگوی<sup>(۶۴)</sup>  
به گل چشمه خور نشاند نهفت  
که من بر خطا بودم او بر صواب<sup>(۶۵)</sup>

ج - بخش چهارم - سیمای پیغمبر (ص) در قصاید و غزلیات سعدی

الف - سیمای پیغمبر (ص) در قصاید سعدی<sup>(۶۶)</sup>

سعدی در قصاید خود، ۱۵ بار نام محمد (ص) را به عنوان رسول گرامی خدا، زینت بخش اشعار خود نموده است:

۱ - در ذکر فضیلت محمد (ص):

محمد کز ثنای فضل او پر خاک هر خاطر

که بارد قطره‌ای در حال، دریای نعم گردد<sup>(۶۷)</sup>

۲ - در ذکر حکمت محمد (ص):

اگر تو حکمت آموزی به دیوان محمد رو

که بوجهل آن بود کو خود به دانش بوالحکم گردد<sup>(۶۸)</sup>

۳ - ای محمد با قیام خود قیامت را ببین:

ای محمد گر قیامت می‌برآری سر ز خاک سر برآور وین قیامت در میان خلق بین<sup>(۶۹)</sup>

۴ - سعدی در ۱۱ بیت زیر، جمال، کمال و وصال محمد (ص) را مورد ستایش قرار داده و جهان آفرینش را به وجود مبارکش وابسته می‌داند، پیغمبران، رسولان و انبیای الهی را در سایه‌اش قرار می‌دهد. زمین، آسمان و افلاک را در برابر عظمتش ناچیز می‌شمرد. سرانجام آن که دلش لبریز از عشق محمد (ص) است رستگار و جاودان می‌داند:

۱ - ماه فروماند از جمال محمد (ص) سرو نباشد به اعتدال محمد (ص)

۲ - قدر فلک را کمال و منزلتی نیست در نظر قدر با کمال محمد

۳ - وعده دیدار هر کسی به قیامت لیله اسری<sup>(۷۰)</sup>، شب وصال محمد

۴ - آدم و نوح و خلیل و موسی و عیسی آمده مجموع در ظلال محمد

۵ - عرصه گیتی مجال همت او نیست روز قیامت نگر جمال محمد

- ۶ - وآن همه پیرایه بسته جنت فردوس  
 ۷ - همچو زمین خواهد آسمان که بیفتد  
 ۸ - شمس و قمر در زمین حشر نتابد  
 ۹ - شاید اگر آفتاب و ماه نتابد  
 ۱۰ - چشم مرا تا به خواب دید جمالش  
 ۱۱ - سعدی اگر عاشقی کنی و جوانی  
 ۱۲ - در مطلع دوم قصیده مدحیه، در ستایش محمد جوینی، دین اسلام را دین محمد مختار نامیده است.

محمد بن محمد که یمن همت اوست معین و مظهر دین محمد مختار<sup>(۷۳)</sup>  
 مصطفی، سعدی در ۶ بیت زیر لقب "مصطفی" را به جای نام پیغمبر ذکر کرده است:  
 ۱ - به عنوان آخرین پیغمبر:

چندین هزار سکه پیغمبری زده اول به نام آدم و آخر به مصطفی<sup>(۷۴)</sup>  
 ۲ - دولت و اقبال در ذکر مصطفی (ص) است:  
 چو دولت بایدم تحمید ذات مصطفی گویم

که در دربوزه صوفی گرد اصحاب کرم گردد<sup>(۷۵)</sup>  
 ۳ - دنیا، محل گذر است:

دنیا که جز آخرتش خواند مصطفی جای نشست نیست بیاید گذار کرد<sup>(۷۶)</sup>  
 ۴ - در قصیده مدحیه (در ستایش قاضی رکن الدین) از مصطفی یاد می‌کند و می‌گوید:  
 جمال محفل و مجلس، امام شرع، رکن الدین

که دین از قوت رایش به عهد مصطفی ماند<sup>(۷۷)</sup>  
 ۵ - در شناخت مصطفی، فهم را جای نیست:

چو مصطفی که عبارت به فهم وی نرسد ولی مسالغه خویش میکند حسان<sup>(۷۸)</sup>  
 ۶ - از فرزندان عم مصطفی چنین یاد کرده است:



خون فرزندان عم مصطفی شر ریخته

هم بر آن خاکی که سلطانان نهادندی جبین<sup>(۷۹)</sup>

رسول - در ۴ بیت زیر، رسول را جای گزین نام محمد(ص) کرده است:

۱ - آب دهان رسول، شفای دردهاست:

ترباق در دهان رسول آفریده حق صدیق را چه غم بود از زهر جان گزا<sup>(۸۰)</sup>

۲ - رسول(ص) سردفتر خدای پرستان است:

سالار خیل خانه دین، صاحب رسول سردفتر خدای پرستان بی‌ریا<sup>(۸۱)</sup>

۳ - تاجهان پا برجاست، یاران رسول(ص) را افزونی است:

پناه ملت حق تا چنین بزرگانند هنوز هست رسول خدای را انصار<sup>(۸۲)</sup>

۴ - غم فراق رسول(ص) دل انصار و مهاجرین را غمین ساخت:

همین جراحت و غم بود کز فراق رسول به روزگار مهاجر رسید و انصارش<sup>(۸۳)</sup>

پیغمبر - در ۲ بیت واژه پیغمبر، به جای نام مبارک محمد قرار گرفته است:

پیغمبر آفتاب منیر است در جهان وینان ستارگان بزرگند و مقتدا<sup>(۸۴)</sup>

۲ - ضمن ایراد ترجیع‌بندی در مرثیه "سعدبن‌زنگی" پیغمبر را مورد عنایت خاص قرار داده

است:

جزای تشنه مردن در غریبی شراب از دست پیغمبر ستاناد<sup>(۸۵)</sup>

احمد(نام دیگر محمد(ص))

سعدی فقط یک بار این نام را در قصاید خود ذکر کرده است:

۱ - در ستایش اتابک محمد، دین احمد(دین اسلام) آورده است:

مغیث زمان ناصر اهل ایمان گزین احد یاور دین احمد<sup>(۸۶)</sup>

سید،(به جای محمد(ص))، تنها یک بار بکار رفته است:

۱ - موضوع پنهان شدن در غار است به همراهی ابوبکر صدیق:

ای یار غار سید و صدیق نامور مجموعه فضایل و گنجینه صفا<sup>(۸۷)</sup>

سید مرسل (نبی محترم)، یکبار.

۱ - امید رحمت بدو بستن:

امید رحمت آری خصوص آن که در خاطر ثنای سید مرسل نبی محترم گردد<sup>(۸۸)</sup>

خواجه (درمعنای پیغمبر(ص))، یکبار.

خورشید و ماه، یارای برابری با او را ندارند:

یعنی وجود خواجه سر از خاک بیرکند خورشید و ماه را نبود آن زمان ضیاء<sup>(۸۹)</sup>

خواجه رسل (پیغمبر(ص))، یکبار.

۱ - در ذکر عظمت او:

دیگر عمر که لایق پیغمبری بدی گر خواجه رسل نبدی ختم انبیاء<sup>(۹۰)</sup>

سعدی در قصیده عربی (در مرثیه امیرالمومنین المعتصم بالله و ذکر واقعه بغداد) نام

محمد(ص) را یک بار ذکر کرده است:

۱ - وفي الخير المروى دين محمد يعود غريبا مثل مبتدا الامر<sup>(۹۱)</sup>

ذکر "نبی مصطفی" در مجلس اول از مجالس پنجگانه، یکبار:

۱ - نعت النبى المصطفى لما عفى رسم الصفا

تهدى به اوصافنا بر شاده لاعلم<sup>(۹۲)</sup>

سعدی در قصایدش، طی (۳) بیت "جداگانه" علی(ع) را به وصف کشانیده است:

۱ - وصف علی کردن جرات و شجاعت می خواهد:

کس را چه زور و زهره که وصف علی کند جبار در مناقب او گفته<sup>(۹۳)</sup> "هل اتى"<sup>(۹۴)</sup>

۲ - در بیت زیر، ۵ صفت ویژه را برای مولا علی(ع) یادآور شده است:

شیر خدای و صفدر میدان و بحر جود جان بخش در نماز و جهان سوز در و غا<sup>(۹۵)</sup>

۳ - مرتضای معصوم (علی(ع)) شفیع آخرت ماست:

فردا که هر کسی به شفیعی زنند دست ماییم و دست و دامن معصوم مرتضی<sup>(۹۶)</sup>

ذکر نام حضرت فاطمه (س) و اولاد او، سرور شهیدان کربلا (امام حسین (ع))، در قصیده‌ای، طی یک بیت به حضرت فاطمه (س) و اولاد مطهرش سوگند یاد کرده است:

یارب به نسل طاهر اولاد فاطمه      یارب به خون پاک شهیدان کربلا<sup>(۹۷)</sup>

ب - سیمای محمد (ص) در غزلیات سعدی<sup>(۹۸)</sup>

در غزلیات سعدی، در خصوص اهل بیت، تنها دو بیت آن هم به شرح زیر در مورد پیغمبر (ص) آمده است:

۱ - روان مصطفی شفاعتگر جانهاست:

خدایا گر تو سعدی را برانی      شفیع آرد روان مصطفی را<sup>(۹۹)</sup>

۲ - محمد (ص) چشمه روشن و سرور جمله انبیاء است:

محمد سید سادات عالم      چراغ و چشم جمله انبیاء را<sup>(۱۰۰)</sup>

ب - بخش دوم: منابع و مأخذ: (گلستان)

- ۱ - کلیات سعدی، گلستان، تصحیح محمدعلی فروغی.
- ۲ - خبر، روایت، حدیث، گفتار پیغمبر (ص) و امامان (ع).
- ۳ - اوست شفاعت کننده، فرمانروا، پیامبر خدا، راد و بزرگوار، صاحب جمال، خوش اندام، بويا، زیبا چهره و به مهر پیامبری نشان کرده.
- ۴ - دیباچه، صفحه ۷۲.
- ۵ - نوح کشتییان: اشاره است به سرگذشت نوح (ع) از پیغمبران الوالعزم که سالها قوم خود را به راه راست دعوت کرد، اما آنان از گمراهی دست نکشیدند و دچار طوفانی عظیم شدند، کشتی ساخت و پیروان خویش و انبوهی از جانداران را نجات داد (رک: سوره عنکبوت ۲۹ آیه‌های ۱۴ - ۱۵)
- ۶ - به واسطه کمال خود به بلندپایگی رسید. به نور جمال خویش، تاریکی را برطرف کرد. همه خوبیها و صفات او نیکوست. بر او و بر خاندانش درود فرستید. (قسمت اخیر، مبتنی است بر این جزء از آیه شریفه: "یا ایها الذین امنوا صلوا علیه... سوره احزاب ۳۳ آیه ۵۶: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بر او "پیغمبر" درود بفرستید). نقل از ص ۱۸۹ گزیده گلستان سعدی، دکتر یوسفی).
- ۷ - دیباچه، صفحه ۷۲.
- ۸ - خواجه عالم، پیغمبر (ص).
- ۹ - مرا با خداوند تعالی، وقتی است که اندران ننگند، هیچ ملک مقرب و نه پیغامبر مرسل (کشف المحجوب هجویری، ص ۳۶۵) مقصود: آن که یک سر مجذوب خدایم، حدیثی است که صوفیه بدان استناد می‌کنند.
- ۱۰ - علی الدوام، پیوسته، دائم.
- ۱۱ - حفصه، نام زوجه پیغمبر (ص) دختر عمر بن خطاب.
- ۱۲ - زینب، نام دو زوجه پیغمبر (ص) یکی دختر خزیمه و دیگری دختر جحش.
- ۱۳ - دیدار نیکان، حالتی است میان آشکار او پوشیدگی.
- ۱۴ - جلوه‌ای از پرتو جمال حق بر عارف آشکار می‌شود و دل از او می‌رباید، از این روگاه

سرشار از شادی دیدار است و گاه در غم دوری رفتار. "دیدار می‌نمایی" مطلع غزلی است از سعدی، یعنی روی خود را نشان می‌دهی و در عین حال، از ما دوری می‌جویی. بدین ترتیب بازار زیبایی خود را گرم و آتش اشتیاق ما را برافروخته می‌کنی.

(رک: توضیحات ص ۲۸۶ گزیده گلستان، دکتر غلامحسین یوسفی) مطلع غزل، این است:

دیدار می‌نمایی و پرهیز می‌کنی      بازار خویش و آتش ما تیز می‌کنی

(همان، باب دوم: در اخلاق درویشان، ص ۷۲، حکایت ۹).

۱۵ - گلستان، باب دوم، ص ۱۱۳، حکایت ۹

۱۶ - ابوهریره، کنیه یکی از اصحاب پیغمبر (ص) که به سال ۵۷ - ۵۸ یا ۵۹ هجری قمری در گذشت. وی چون گربه دوست بود و روزی پیغمبر او را دید که بچه گربه‌ای در دامن دارد، فرمود: "انت ابوهریره" تو پدر بچه گربه‌ای و او به این کنیه معروف شد. ابوهریره، همیشه در خدمت پیغمبر بود و چون حافظه‌ای قوی داشت، حدیث‌های بسیاری از او روایت کرده‌اند. او در غزوه خیبر، مسلمان شد و در آن غزوه حضور یافت. در خلافت عمر، ولایت بحرین داشت و به روزگار عثمان، قضای مکه بدو واگذار شد و در زمان معاویه چندی حکومت مدینه داشت.

۱۷ - هر روز به زیارت می‌اتا محبت زیادت شود.

۱۸ - همان، باب دوم، ص ۱۲۲، حکایت ۳۰.

۱۹ - " باب سوم، ص ۱۳۴، حکایت ۲.

۲۰ - " باب هفتم، ص ۱۸۵، حکایت ۱۶.

۲۱ - سخت‌ترین دشمن تو، نفس توست که در میان دو پهلوی توست. "رک: کنوز الحقایق،

حاشیه الجامع الصغیر ۴۰/۱.

۲۲ - همان، ص ۱۸۷، حکایت ۱۹.

۲۳ - فقر، سبب سیاه‌رویی در دو جهان است. (این حدیث در سفینه بحار بنا به روایت عامه نقل شده و مراد از آن گدا منشی و حرص و خواهندگی است. شرح گلستان: دکتر خزائلی، ص ۶۲۵). پیداست که فقر در این جمله به معنی تهیدستی و خواهندگی است نه به معنای نیازمندی به حق که مقتبس از آیه ۱۵ سوره فاطر "۳۵" است و در تصوف پسندیده است. (رک: گزیده گلستان، دکتر یوسفی، ص ۴۱۹)

۲۴ - متن حدیث را به این صورت ضبط کرده‌اند: "الفقر فخری و به افتخر" نیازمندی به حق، مایه افتخار من است و به آن فخر می‌کنم.

۲۵ - رضا: خشنودی، خرسندی، در تصوف، مقام رضا خشنودی دل است به طور مداوم بر آن چه خداوند برای بنده خواهد پسندد.

۲۶ - قضا: در این جا به معنی فرمان و حکم خدا.

۲۷ - ابرار: جمع بر، نیکان، نیکوکاران.

۲۸ - ادرار: مقرری، مستمری. در مورد معنی "لقمه ادرار فروشند" که ضبط برخی نسخه‌ها و چاپها نیز هست، در شرح سودی آمده است: (لقمه وظیفه به طمع دنیا فروشند. حاصل این که از کمال حرص نمی‌خورند، می‌فروشند) در ترجمه‌های انگلیسی "... حصه غذا که به عنوان صدقه به آنان داده می‌شود، می‌فروشند. در ترجمه فرانسوی ... و ترجمه عربی ... ترجمه لفظ متن گلستان (فروشند) آمده است. شادروان دکتر خزائلی نوشته است: "با در یوزگی و استفاده از وقف و صدقات، امرار معاش کنند". (شرح گلستان، ص ۶۲۶، آقای دکتر خطیب رهبر. ضبط بعضی نسخه‌ها: "لقمه ادرار نوشند" را ترجیح داده... و به معنی "خوردن" دانسته است... (رک: برای توضیح مفصل: شرح گزیده گلستان، دکتر یوسفی، ص ۴۲۰)

۲۹ - همان، ص ۱۸۸، حکایت ۲۰.

۳۰ - همان.

۳۱ - فقر، ممکن است به کفر منجر شود.

۳۲ - متن حدیث چنین است: لارهبانیه و لاتبتل فی الاسلام (اجادیت مشنوی ۱۸۹)، ریاضت راهبان ترسا و بریدن از دنیا در اسلام نیست. "رهبانیه" هم به فتح اول و هم به ضم اول در لغت آمده است.

۳۳ - همان.

۳۴ - ذوالفقار: شمشیر علی (ع). فقار، مهره‌های پشت. نام شمشیر منبیه بن حجاج، (عاص بن منبیه) که چون بر پشت آن شیارها و خراشهایی بود، چنین نامیده شد. صاحب شمشیر در جنگ بدر کشته شد. پیغمبر اکرم (ص) آن شمشیر را برداشت و در برداشت و در جنگ احد به علی (ع) بخشید علی (ع) علاوه بر دیگر فضایل به شجاعت و مردانگی مشهور و بدین

سبب، شمشیر او معروف بوده است.

۳۵ - دیباچه، ص ۷۵.

ب - بخش سوم: منابع و مأخذ (بوستان)

۳۶ - شرح بوستان، دکتر محمد خزائلی

۳۷ - دیباچه، ص ۴۷ - ب ۶۷

۳۸ - همان، ص ۴۷ - ب ۶۸

۳۹ - همان، ص ۵۱ - ۴۷، ابیات ۶۹ تا ۸۷

۴۰ - دلدل: استری بوده است سپید مایل به سیاه که حاکم اسکندریه برای حضرت رسول (ص) فرستاده بود و به روایت شیعیان، حضرت، آن را به علی بن ابی طالب (ع) بخشید. (رک: شرح گزیده بوستان، دکتر یوسفی، ص ۳۸۴)

۴۱ - همان، ص ۵۱ ب ۸۹

۴۲ - قول ایمان: بر زبان آوردن شهادتین است: لا اله الا الله، محمد رسول الله... تا واپسین دم حیات، زبان مرا به اظهار ایمان و بیان شهادتین، گویا گردان.

۴۳ - همان، ص ۵۲، بیت ۹۰ و ۹۱

۴۴ - مخاطب: پیغمبر اسلام است

۴۵ - در این جا مقصود، خداست

۴۶ - دارالسلام: کنایه از بهشت

۴۷ - تبجیل کردن: احترام کردن و بزرگ داشتن، (سوره قلم، ۶۸، آیه های ۳ و ۴ / آل عمران آیه/۱۵۹).

۴۸ - اشاره است به حدیث نبوی: کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین: در آن وقت که آدم هنوز در میان آب و گل بود، من پیغمبر بودم (در مورد منابع حدیث مذکور، رک: دکتر علی فاضل، تعلیمات انس التابعین، احمد جام (ژنده پیل)، تهران ۱۳۵۰، ص ۳۴۱ - ۳۴۲).

۴۹ - در شرح تعرف، چاپ لکنه ۱۳۲۸ - ۱۳۳۰، ج ۲ ص ۴۶ این حدیث نقل شده است: ... اگر محمد نبود من دنیا و آخرت و آسمانها و زمین و عرش و کرسی و لوح و قلم و

- بهشت و دوزخ را نمی آفریدم و ... (رک: سعدی نامه دکتر یوسفی، ص ۲۱۷)
- ۵۰- همان، ص ۵۲ و ۵۳، ابیات ۹۲ تا ۹۹
- ۵۱- رک: سعدی نامه، ص ۲۱۸
- ۵۲- همان، ص ۵۷، ب ۴
- ۵۳- همان، باب دوم، ص ۱۷۱، حکایت ۶ ب ۸
- ۵۴- در مورد خبر دادن پیامبر اسلام (ص) از بخشوده شدن گناهان مردی است که سگی تشنه را در بیابان آب داد.
- ۵۵- همان، باب دوم، ص ۱۷۵، حکایت ۱۰ ب ۴
- ۵۶- همان، ص ۹۰، حکایت ۱۸
- ۵۷- همان، باب دوم، ص ۲۰۰، حکایت ۲۴، ابیات ۲۰ و ۲۱
- ۵۸- " " " " بیت ۲۵.
- ۵۹- باب چهارم، ص ۲۴۳، حکایت ۴ ب ۴۷
- ۶۰- باب هفتم، ص ۳۳۶، حکایت ۲۰ ب ۶۸
- ۶۱- صناید جمع صندید: سروران - مردان بزرگ - دلاوران.
- ۶۲- باب چهارم، ص ۲۴۴، حکایت ۵ ب ۱۶.
- ۶۳- باب هفتم، ص ۳۳۱، حکایت ۱۹ ب ۵.
- ۶۴- باب نهم، ص ۳۷۰، حکایت ۱۱ ب ۱۴.
- ۶۵- باب دهم، ص ۳۷۸، ب ۲۹.
- ۶۶- باب ششم، ص ۳۰۴، حکایت ۹ ب ۶.
- ۶۷- منجلی: آشکار، جلوه گر، روشن
- ۶۸- بوالحسن: سه تن از ۱۲ امام مکنی به ابوالحسن می باشند، آنان عبارتند از:  
حضرت علی (ع) امام موسی کاظم (ع) امام رضا (ع)، در این بیت، کنیه  
حضرت علی (ع) می باشند.
- ۶۹- باب چهارم، ص ۲۷۳ و ۲۷۴، حکایت ۲۵، ابیات ۱ تا ۶.



منابع و مأخذ (سیمای پیغمبر(ص) در قصاید سعدی)

- ۷۰- کلیات سعدی، به کوشش محمد علی فروغی، قسمت قصاید
- ۷۱- قصاید، ص ۷۱۱ ب ۱۸
- ۷۲- قصاید، ص ۷۱۱ ب ۲۱
- ۷۳- قصاید، ص ۷۶۴ ب ۲
- ۷۴- ليله اسرى: شب معراج، اشاره است به رفتن پیامبر گرامی در یک شب از مسجد الحرام در مکه به مسجد الاقصی در بیت المقدس. در قرآن مجید آمده: "سبحان الذی اسرى بعبده لیلًا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله لئریه من آیاتنا(سوره ۱۷)، اسراء آیه ۱) یعنی منزه و پاک است خدایی که بنده خود را شبانه از مسجد حرام تا مسجد اقصی که پیرامون آن از همین آیه گرفته شده است. (گزیده قصاید سعدی، دکتر جعفر شعار، ص ۱۰۸)
- ۷۵- بلال: ابن رباح حبشی(ف ۲۰ یا ۱۸ هجری قمری) مؤذن پیغمبر و خازن و یار صمیمی او.
- ۷۶- قصاید، ص ۷۱۴، آیات ۱ تا ۱۱
- ۷۷- همان، ص ۷۲۳، ب ۱۱
- ۷۸- همان، ص ۷۰۲، ب ۲
- ۷۹- همان، ص ۷۱۱، ب ۱۹
- ۸۰- همان، ص ۷۱۲، ب ۱۹
- ۸۱- همان، ص ۷۱۵، ب ۱۲
- ۸۲- همان، ص ۷۴۰، ب ۱۴
- ۸۳- همان، ص ۷۶۴، ب ۶
- ۸۴- صدیق، مقصود ابوبکر است.
- ۸۵- قصاید، ص ۷۰۲، ب ۱۱
- ۸۶- همان، ص ۷۰۲، ب ۱۶
- ۸۷- همان، ص ۷۲۳، ب ۱۷

- ۸۸ - قصاید ص ۷۶۳، ب ۱۷
- ۸۹ - همان، ص ۷۰۲، ب ۲۷
- ۹۰ - همان، ص ۷۵۹، ب ۲۰
- ۹۱ - همان، ص ۷۱۳، ب ۲
- ۹۲ - همان، ص ۷۰۲، ب ۱۲
- ۹۳ - همان، ص ۷۱۱، ب ۱۷
- ۹۴ - همان، ص ۷۰۲، ب ۶
- ۹۵ - همان، ص ۷۰۲، ب ۱۵
- ۹۶ - قصاید عربی، ص ۷۶۷، ب ۶
- ۹۷ - مجالس پنجگانه، ص ۸۹۵، ب ۱۱
- ۹۸ - هل اتی بخشی از نخستین آیه سوره الدهر و نیز آیه هشتم سوره: "و يطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیمًا و اسیرًا" که درباره امام علی و خانواده اش نازل شد به مناسبت آن که سه شام پیایی هنگام افطار طعام خود را بخشیدند.
- ۹۹ - قصاید، ص ۷۰۲، ب ۲۱
- ۱۰۰ - همان، ص ۷۰۲، ب ۲۴
- ۱۰۱ - همان، ص ۷۰۲، ب ۲۶
- ۱۰۲ - همان، ص ۷۰۲، ب ۲۸

منابع و مأخذ (سیمای محمد در غزلیات سعدی)

- ۱۰۳ - غزلیات سعدی، به کوشش دکتر خطیب رهبر (۲ جلد)
- ۱۰۴ - همان، ص ۷۹۲۹، ب ۱۳
- ۱۰۵ - همان، ب ۱۴

دکتر رحیم نژاد سلیم  
دانشگاه شهید باهنر کرمان

### استمرار نبوت در ولایت

در آفاق پر اشراق عرفان ناب قرآنی محمدی، عرفای عالیمقام برآنند که حق تعالی بذات خود و از حیث ذاتش مستغنی از جهان و جهانیان است و او را با اشیاء که کثرات جهان است؛ ارتباطی نیست، ارتباطش با عالم و ارتباط عالم با او با اسماء و صفات است، اسم در عرف عرفا، ذات و حقیقت وجود با تعینی از تعینات و باعتبار ملاحظه آن با صفتی از صفات است اسمای نامتناهی حق تعالی مقتضی آنکه هر یک مظهری داشته باشند تا اثر آن اسم در آن مظهر بظهور پیوندند و همه اسماء در حیطه اسم (الله) است که اسم اعظم است و اعظم اسماء در مقام تجلی است که همه اسماء را در بر دارد، نبی ختمی (ص) مظهر اسم اعظم جامع است، اسماء الهی میان اعیان ثابتة و حقیقت حق رابطاند، بین حق و اسماء او، حضرت اسم اعظم، واسطه ارتباط است که هر اسم را بمظهر خود پیوسته می‌سازد و فیض و کمالات را از اسم (الله) بـمـاسوای آن میرساند، پس اسم اعظم در همه اسماء جلوه‌گری می‌کند. چه، هر اسمی از اسماء عبارتست از ذات مسمی باعتبار صفتی مانند علیم باعتبار علم و قدیر باعتبار قدرت با این قیاس سایر اسماء، اما الله، ذات مسمی باعتبار همه صفات است و اسم اعظم است و مظهرش رسول الله است.

مرتبہ نبوت و ولایت از شوون اسماء الهی محسوب می‌گردد و نبوت و ولایت مطلقه را مظهر اسم اعظم جامع الله داراست که حقیقت محمدیه است. در این مقال، شعاعی از خورشید حقیقت محمدی انعکاس می‌یابد و قلم را به زیبانگاری می‌گمارد و این نکته چهره می‌گشاید که حضرت نبی ختمی کاملترین انبیاء است، چه، مظهر نبوت مطلقه است، همه انبیاء دیگر از مشکوة نبوت او فیض نور و فروغ نبوت می‌گیرند و پرتو نبوت بر آنان از دریای نور نبوت خاتم انبیاء فیضان می‌کند، بر همه انبیاء و اولیاء کامل، شعاع نبوت و ولایت از خورشید تابان جلیل حقیقت محمدی می‌تابد.

## مقام ذات خلوت بی‌نشان هستی

در هستی خانه و سرای وجود، موجود حقیقی یکی بیش نیست و او وجود حق و هستی مطلق است، اما مراتب بسیار در بردارد و دارای شوون و مظاهر و درجات است، حقیقت وجود که حقیقت حق است؛ در مرتبه غیب ذات و در مقام بی‌نشانی تعیین برانداز و تقیه سوز است و هیچ اعتبار و قید را بدو راه نیست حتی از قید اطلاق نیز عاری است، لابلشرط مقسمی است، در این مرتبه او را اسمی و رسمی نیست، آری حضرت هویت، مرتبه لاتعین و ملاحظه ذات بی‌هیچ قید و اعتبار است، باعتبار غیب هویت و جویبی الهی اش بی‌نشان است و در کمال عز خود استغراق دارد، از نسبت نعمت و صفت نیز در این مقام بری است و خبر از او میسر نیست. اسماء و صفات و نسب و اضافات مضمحل در ذات است، حکم ظهور در بطون و واحدیت در احدیت نهفته است هر دو در سطوت وحدت رنگ باخته و در او پیوسته است، نام عینیت و غیریت و اسم و رسم و نعت و صفت و ظهور و بطون و کثرت و وحدت و وجوب و امکان منتفی است و نشان ظاهری و باطنیت و اولیت و آخریت در پرده اختفاست، تخیلات و اوهام را بر پیرامون جلالت این حضرت گذری نیست و مرغان ادراکات و افهام در بال گشایی و پرواز بدان مقام بال و پرشکسته است الفاظ و لغات در دلالت بدان ذات، آتش بجان دارد و درمانده است و زبان عبارات در بیان آن هویت شعله‌ناک و بریده است و وجود بحث محض است، این کمال ذاتی غنای مطلق را در بردارد، معنی غنای مطلق اینست که شوون و احوال و اعتبارات ذات با احکام و لوازمش بطور کلی و جملگی در وحدت ذات مندرجند.

ان الله لغنی عن العالمین<sup>(۱)</sup>

دامان غنای عشق پاک آمد پاک      ز آلودگی نیاز با مشتی خاک  
چون جلوه گر و نظارگی جمله خود اوست      گرما و تو در میان نباشیم چه بباک<sup>(۲)</sup>  
عقل سرگشته و نوان و در اشاره بکنه کمالش او را نیست توان، از کشف و شهود بهره‌وران،  
از ادراک حقیقتش محجوبند و علم‌ورزان در معرفتش درمانده و متحیر، منتهای نشان از او

بی‌نشانی است و اوج عرفان وی حیرانی.

ای در تو عیانها و نهانها همه هیچ  
از ذات تو مطلقا نشان نتوان داد  
چند از این الفاظ و اضممار و مجاز  
آتشی از عشق در جان برفروز

پندار یقینها و گمانها همه هیچ  
کآنجا که توئی بود نشانها همه هیچ<sup>(۱)</sup>  
سوز خواهم سوز با آن سوز، ساز  
سر بسر فکر و عبارت را بسوز<sup>(۲)</sup>

عبدالرحمن جامی، آن عارف و عالم و شاعر نامی با شم عارفانه و ذوق شاعرانه برای

تجسم معانی و تقریب آن باذهان از مقام ذات، چنین تابلوپردازی و زیبانگاری می‌کند  
در آن خلوت که هستی بی‌نشان بود  
وجودی بود از نقش دوئی دور  
وجود مطلق از قید مظاهر  
دلآرا شاهدی در حجله غیب  
نه با آئینه رویش در میانه  
صبا از طره‌اش نگسسته تاری  
نگشته با گلش همسایه سنبل  
رخش ساده ز هر خطی و خالی  
نوای دلبری با خویش می‌ساخت

بکنج نیستی عالم نهان بود  
زگفت و گوی مائی و توئی دور  
بنور خویش هم برخویش ظاهر  
مبرا دامنش از تهمت عیب  
نه زلفش را کشیده دست شانه  
ندیده چشمش از سرمه غباری  
نه بسته سبزه‌اش پیرایه گل  
ندیده هیچ چشمی زو خیالی  
قمار عاشقی با خویش می‌باخت

در عرف عرفا و درون‌پروران و اهل دل، از مقام ذات، با القاب و عناوینی تعبیر می‌رود  
مانند(عناء مغرب)(غیب الغیوب)(غیب هویت)(هویت مطلقه و مغریه)(مقام لاسم له و  
لارسم له)(هویت غیبی)(غیب مطلق)و از این قبیل، حافظ لسان الغیب چه عارفانه  
می‌سراید:

عناقا شکار کس نشود دام بازچین  
کانجا، همیشه باد بدست است دام را

تعین اول (تجلی الهی احدی ذاتی)

نکنه‌ها چون تیغ پولادست تیز  
پیش این الماس بی‌اسپر میا  
گر نداری تو سپر واپس‌گریز  
کز بریدن تیغ را نبود حیا<sup>(۱)</sup>

تعین اول: تجلی و ظهور ذات برای ذات است که همه اسماء و صفات نهفته در ذاتند، تمیز ذات را در هر مرتبه‌ای از مراتب "تعین" و "تجلی" و "تنزل" گویند. این تعین اول تالی غیب هویت و لاتعین است، شاهد خلوتخانه غیب هویت خود بخود بر خود جلوه نمود نخستین جلوه‌ای که کرد بصفه وحدت است، تعین اول که از غیب هویت پدید آمد، وحدتی است که اصل همه قابلیت است و ظهور و بطونش مساوی است، باعتبار آنکه قابل ظهور و بطون است؛ احدیت و واحدیت از وی چهره می‌گشایند، پس وحدت حقیقیه که عین تعین اول است سر منشاء احدیت و واحدیت است و دو اعتبار دارد، یکی سقوط همه اعتبارات است که ذات را با این اعتبار (احد) نامند متعلقش بطون ذات و اطلاق و ازلیتش است بنابر این نسبت اسم (احد) بسلب شایسته‌تر آمد تا به ثبوت و ایجاب، دیگری ثبوت اعتبارات نامتناهی برای آنست با اندراجش در آن در اول رتبه ذات، ذات را با این اعتبار (واحد) نامند، متعلق این اعتبار، ظهور ذات و وجود و ابدیتش است، پس تعین اول، تنها یک تعین است و آن ظهور و تجلی ذات برای ذات است که همه اسماء و صفات در ذات نهفته‌اند ذات با این تعین با مرتبه لاتعین و غیب الغیوب متمایز میگردد.

احدیت و واحدیت دو ذاتی‌اند که از وحدت ذات سرچشمه می‌گیرند، که اصل الاصول قابلیت است عرفا و اهل کشف و شهود از مرتبه تعین اول و حضرت احدیت ذاتی با القاب و عناوینی چون (مقام جمع الجمع) (اصل الجمع) (حقیقه الحقایق) (برزخ البرازخ الاکبر) (محتدالتعینات) (حقیقت محمدیه) (طامه کبری) (مقام اودانی) (افق اعلی) تعبیر می‌آورند. در این مرتبه حق تعالی ذاتش را با ذات خود نظاره‌گر است و کمالات ذاتش را بتبع شهود ذاتش با شهود احدی جمعی بسیط میرا از کثرت تعینات و تعدد مفاهیم اسماء و صفات، مشاهده می‌کند که علم عنائی ذاتی قبل از ایجاد است، چون همه هستی‌های

ممکنات، آثار و افعال ذات مقدس حضرت حق‌اند، آن ذات بری از هر عیب و نقص، مفیض همه عوالم وجود امکانی است و عین قدرت و صرف سایر کمالات است، کمالش با ذاتش تغایر ندارد، هیچ نقص و حجاب و غبار حد و ماهیتی را بآن ذات مقدس راهی نیست. علمش بذات خود و ذاتش مصداق قدرتش، علم بقدرت و مقدوراتش عین علم بذاتش است، چه، مناط علم، حضور است و برای ماده حضوری نیست، و مناط علم، تجرد از ماده است و مجرد از همه جهات، حضرت حق است و بس که همه مراتب تجرد را واجد است، در مرتبه ذاتش عاقلی بجز او نیست او عاقل بذاتش است، پس از شهود ذات و کمالات ذاتش عالم و شاهد است بهمه آنچه از ذات مقدسش به صدور می‌پیوندد بر سبیل شرح و تفصیل و در عین یگانگی و بساطت آن ذات پاک، این علم برحسب وجود، عین ذات حق و کمال آن جمیل علی‌الاطلاق است، علم اجمالی در عین کشف تفصیلی است. پس تعین اول و مقام احدیت، تجلی ذات حق برای ذات خود است و همه حقایق و کثرات، در این مقام مضمحل و مستهلک‌اند حقیقت حق تعالی همه آن حقایق را بنحو کثرت دروحدت شهود می‌کند و این مرتبه علم را "شهود مفصل در محمل" گویند، یعنی علم اجمالی در عین کشف تفصیلی. این مقام، مقام علم احدی ذاتی جمعی قضائی است که بوحدت حقه حقیقی‌اش عقل بسیط اجمالی قرآنی برای حق تعالی نسبت بهمه حقایق الهی و اسمائی و صفاتی و مظاهر امکانی آن‌ها و رقابق اکوانی شان جلوه می‌کند، اجمال: بمعنی بساطت و وحدت در مقام شامخ و اعلاست و تفصیل در مقامات نازل ادنی، و این اجمال، عین تفصیل بشمار میرود. حق تعالی، عالم است بهمه کلیات و جزئیات، هم بر نحو کلی و هم بنحو جزئی، پس علم بسیط اجمالی در عین کشف تفصیلی است. از نظرگاه هر محقق ژرف‌نگر برخوردار از بصیرت، اسم الله اعظم و تجلیات و ظهوراتش از احدیت ذاتی سر منشاء می‌گیرد و احدیت ذاتی عینا مرتبه انسان کامل ختمی (ص) و اوصیاء اوست چه، ولایت کلیه محمدیه باطن الهیت است، برای اینکه مظهر تجلی ذاتی است و هیچ یک از انبیاء از این منصب برخوردار نیست، زیرا سایر انبیاء مظاهر تجلیات اسمائی و صفاتی است، مقام ایشان مقام ولایت مطلقه است که بر همه اشیاء احاطه دارد، از همه موجودات

عالم امکان؛ چه ابداعی باشند یا تکوینی، نزولی باشند یا صعودی، اقوی و اکمل است. ذات مقدسش مرتبه جمیع همه حقایق هستی‌ها و موجودات عالم امکان جلوه‌گری می‌کند، حقیقت محمدی باعتبار تعیین اول ذات احدیت است و مظهر جامع اسم الله، همه مراتب موجودات که مظاهر اسماء الهی‌اند، مظهر حقیقت محمدی‌اند. و حقیقت محمدی، مظهر حقیقی احد است که واسطه ظهور همه خیرات و برکات و سرمنشاء تحقق عوالم جبروت و ملکوت و عالم شهادت‌اند.

تعیین ثانی (حضرت و احدیت)

تعیین ثانی بعد از تعیین اول است که مرتبه دوم ذات بحساب آید، تجلی حق تعالی با فیض اقدس است که با این تجلی، اعیان ثابت و حقایق علمی از خفاء مطلق و کثر مخفی بمقام تقدیر و تفصیل علمی برآمدند یعنی از حضرت احدیت و بطون ذات در حضرت واحدیت و مقام جلاء بظهور پیوستند و تمیز علمی یافتند نه عینی، آری با تجلی حق بفیض اقدس اعیان ثابت و استعدادهای اصلی آن‌ها در علم حق بحصول می‌پیوندد، حضرت واحدیت؛ تجلی علمی حق تعالی است که از آن بفیض اقدس تعبیر می‌رود و آن، ظهور حق بر خودش در حضرت علم، بصور اعیان و قابلیت و استعدادهای ایشان است، اعیان ثابت پیش از فیض اقدس در مقام احدیت وجود علمی و عینی ندارند، با تجلی فیض اقدس وجود علمی می‌یابند، در این مرتبه مفاهیم اسماء و صفات و رقائق آن‌ها مسمی بماهیات و اعیان ثابت ظاهر می‌گردد و حق تعالی ذاتش را بصور اسماء و صفاتش با شهود علمی قدری تفصیلی احاطی بهمه چیز، مشاهده می‌نماید که آنرا شهود مفصل در مفصل نامند در این مرتبه اسماء و صفات از هم تمیز دارند و لوازم و رقائق آن‌ها نیز که اعیان ثابت‌اند از یکدیگر ممتازند بتمایز علمی، تعیین دوم، تعیین ذات در کسوت همه اسماء و صفات و ظهور هر موجودی بتفصیل در مقام واحدیت است. با توجه باینکه حق تعالی همه زیبایی و حسن کل است و عین علم بذات خود، با علم حضوری اشراقی بذات خویش همه اوصاف حسنش بر خود حاضر و بجمال خویش نظاره‌گر است و بنابر این حسن کامل و زیبایی تمام نزدش حضور دارد. حضور حسن کامل، ابتهاج کامل است و آن منشاء عشق



کامل بلکه عین عشق است، چه حقیقت عشق ابتهاج بحضور حسن کامل است و شهودکمال حسن، مبدء اعلى و حق عز و جل مبتهيج بذات و عاشق و معشوق و محب و محبوب ذات خویش اند، عشق و حب تام کامل و ابتهاج بذات، مستلزم حب و عشق بکمالات و شوون و آثار ذات است، حق تعالی با علم ذاتی احدی در کمال ذاتی اطلاقی کمال نهفته مستحجن دیگری را که کمال اسمائی است شهود می نماید، بموجب خیر قدسی "كنت كنزا مخفيا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لكي اعرف" از آن جا که پیری رو تاب مستوری ندارد بین آن دو کمال ذاتی و اسمائی در حضرت احدیت ذاتی رقیقه عشقی حبی دیگری منبعث می گردد و تجلی حبی رخ می دهد، اثر آن بحقایق و شوون و کمالات و آثار نهفته و مکتوم در بطون و غیب ذات می رسد، باعث طلب خروج از سایه خفا و نهانگاه بعرضه ظهور و منصفه بروز از آنچه ذات اقدس حق مشاهده فرموده می گردد، پس ذات باری با همه شوون و اسماء و صفات و حقایق فاعلی الهی خود و با تمام مظاهر و رقایق آنها که اعیان ثابته قابل هستند تجلی میکند و حقایق و رقایق مزبور با فیض اقدس در حضرت واحدیت بظهور می پیوندد و از تمیز و تفصیل مفهومی و کثرت علمی برخوردار می گردد، که از آن، بحب بذات و حب بمعرفیت اسماء و صفات تعبیر می رود

شیخ الرئیس بوعلی در کتاب شفا در مبحث اراده (الهیات بالمعنی الاخص) بعد از آنکه با ثبات اراده در حق می پردازد که اراده حق ابتهاج بذات و ابتهاج بنظام وجود است؛ چنین زیبانگاری می کند. "انه تعالی اعظم عاشق و اعظم معشوق". صدر المتالهین حکیمانه و عارفانه بیان میدارد: هستی عین عشق است و ماهیات، ظهورات عشق، و هر موجودی عاشق و عشق و هر عشقی وجود و موجود است، منتهای امر، عشق در ذات احدیت حدث کل الوجود است، او را عشق کامل اکمل بجمال اتم احسن خویش است و عشق او به آثار و مخلوقات خود، پرتو عشق بخود و تابع محبت ذاتی بحسن پر تمام خویش است، او حق تعالی چنانکه هستی مطلق است، عاشق و عشق و معشوق مطلق و حسن مطلق و حیات مطلق است، پس حق تعالی عشق کامل تر و عالی ترین درجات حسن و زیبایی نامتناهی است، و جمیل علی الاطلاق بجز حق تعالی نیست، هر جمال و کمال که در همه مراتب

جلوه دارد؛ پرتو جمال و کمال اوست که آنجا تافته و شعاع در افکنده است، پس از آن در مراتب وجود برحسب الاشرف فالاشرف در هر چه وجود کاملتر، حسن و عشق و حیات جلوه اش بیشتر است. در عرف عارفان حضرت واحدیت و تعین ثانی را (حضرت اسماء و صفات) (لاهورت) (علم تفصیلی) (نشأة اعیان ثابته) (مقام جمع) (مقام قاب قوسین) (حقیقت محمدیه بیضائیه) (مرتبۀ الوهیت) (عالم معانی) (حضرت ارتسام) (حضرت علم ازلی) (مرتبۀ ثانیه) (مرتبۀ امکان) نامند. از آن رقیقه عشقی حبی بمشیت ذاتی و از فیض و تجلی منبعث از آن فیض اقدس تعبیر می‌رود، فیض اقدس را از این جهت فیض اقدس گویند که اقدس است از اینکه مغایر با مفیض باشد.

تجلی ایجاد (فیض مقدس):

فیض مقدس تجلی ایجاد حق تعالی است با این تجلی که تجلی شهودی وجودی است، اشیاء از علم بعین و مقام استجلاء در می‌آیند و استعدادهای اعیان ثابته آن چه را که اقتضا می‌کرد متحقق می‌گردد، نور وجود بر هیكل های قوایل ممکنات تابیدن می‌گیرد، ظلمت عدم عینی از اعیان ثابته طرد می‌شود، حق تعالی بصور اسماء و صفاتش تجلی عینی خارجی می‌کند، در مقام ظهورش با فیض مقدس سماوات ارواح و اراضی اشباح نور باران می‌گردد، افاضه این فیض الهی نوری بر هیكل های ماهیات برحسب قابلیت اعیان ثابته است، چه، عطیات برحسب قابلیت است، اعطاء وجود بهر شیء برحسب استعداد آن شیء صورت می‌پذیرد بهر کس هر چه لایق بود دادند در موطن علم ربوبی هر یک از اعیان ثابته بلسان استعداد، وجود عینی می‌طلبند که از خفای علم و ممکن جلاء بمنصه ظهور و استجلاء درآیند، حق تعالی با فیض مقدس تجلی می‌کند بتبع این تجلی و ظهور، ماهیات و حقایق اشیاء از علم بعین در می‌آیند و به بروز و استجلاء می‌پیوندند، و بوجود خاص خارجی خود که مظهر احکام و آثار آنهاست جلوه‌گری می‌کنند، فیض مقدس، ذات فیض و ربط است و مفاض و مرتبط به نیست. بنفس ذاتش مجعول است و اشیاء بجعل او مجعول‌اند. چنانکه در حدیث مشهور چهره می‌گشاید خلق الله الاشیاء بالمشیه و المشیه بنفسها سرمنشاء ظهور اسماء در اعیان و مبدء تعین اسماء بصور و تعینات اعیان ثابته،

فیض اقدس است که بواسطه آن فیض از باطن ذات حق از اسماء باعیان میرسد، فیض اقدس، روح و باطن فیض مقدس است و فیض مقدس تعیین فیض اقدس. چون ظهور خارجی اعیان بعد از ظهور علمی آنهاست، از اینرو صحیح است که گفته آید عطاء حق تعالی در قابلیت متوقف نیست بلکه او جواد محض و وهاب مطلق است. با فیض مقدس، حقایق امکانی و شوون الهی و مکنونات اسمائی چهره می‌کشایند. مراد از اسم در اصطلاح اهل معرفت، ذات است با تعینی از تعینات ذات احدیت با هر صورتی و تعینی از صور علمیه نسبت خاصی دارد که آنرا نسب اسمائیه می‌گویند. چه هر نسبتی و تعینی، صفتی است و ذات حق را با هر یک از صفات اسمی است از این جهت می‌گویند: اسم عین مسمی است در اصطلاح عرفا اسم ذات مسمی است باعتبار صفتی از صفات، خواه صفت وجودی باشد مثل علیم که ذات با صفت علم است، یا صفت سلبی، همچون قدوس که ذات با صفت قدس است یعنی منزّه از عیب، هر یک از اسماء یا صفات مظاهر خاصی را اقتضا میکند، پس مظاهر بتبعیت اسماء و صفات بحصول می‌پیوندد عرفا مظاهر را چه کلی باشند چه جزئی "اعیان ثابتة" گویند اما حکماء برای کلیات آنها (ماهیات) و برای جزئیات (هویات) اطلاق می‌کنند.

حضرت علمیه، حضرت اعیان ثابتة است که مظاهر اسماء و صفاتند، از اینرو اعیان بمثابه ابدان اسماء و صفاتند باعتبار آنکه صور اسماء الهیه، و اسماء و صفات بمنزله ارواح آنهاست، چنانکه بدن قائم با روح است، همه موجودات قائم با اسماء الهیه‌اند و حقیقت همه اشیاء اسماء است، همچنین اعیان خارجی بمثابه ابدان اعیان ثابتة‌اند و اعیان ثابتة، جان و روان آنها، پس همه اسماء مظاهر ذاتند، همه اشیاء مظاهر اسماء. فیض مقدس را در عرف عرفا حقیقت محمدیه، نفس رحمانی، حیات ساری در دراری و ذراری، رحمت عامه امتنانی و جوبی، کلمه کن وجودی، مشیت ساری، رحمت واسعه، حق مخلوق به، وجود منبسط، مشیت فعلیه، مرتبه استجلاء، هباء منشور، رق منشور "والصبح اذا تنفس" گویند. حقیقت محمدیه، صادر اول، فیض مقدس

عرفای عرش نگر کشف و شهود پرور و گروهی از حکمای بلند نظر برآنند که صادر اول

از حق تعالی حقیقت محمدی و نور مبین احمدی است که فیض مقدس و وجود منبسط است، بصدور او هر معلولی صادر و هر مستوری چهره می‌گشاید و از او بوجود مطلق و رحمت واسعه بر همه اشیاء تعبیر می‌کنند، پیدائی و چهره‌گشایی مراتب موجودات از مراتب تجلی و فیوضات اوست از این‌روی خدای سبحان فرمود: "و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین" با دیگر سخن، حقیقت محمدی که صورت وجودی قلم اعلی و صورت معلومیت ذات با تعین اول است با شمس ذات احدیت، محاذات تام و مقابله کامل دارد، بی‌هیچ واسطه، استفاضه نور و سایر کمالات هستی از آفتاب ذات احدیت می‌نماید اما حقایق و اعیان دیگر که تاریک نشینان ظلمات عدمند؛ از او نور وجود و پرتو فعلیت و ظهور می‌گیرند، اصل حقیقت هستی و عین هر شاهد و نفس هر مشهود، اول اوائل موجودات و محکمترین دلائل بر هستی ذات مبدء انوار مجرد ازلی متتهای معارج کمالی خود، چنانکه مبدء المبادی است، غایة الغایات است که هر نشاء از نشات متعین بتعین مخصوصی است و مثل اعلای الهی است، انسان کامل مکمل محمدی، جامع الجوامع است چنانکه فرمود: او تیت جوامع الکلم، آئینه تمام‌نمای همه اسمای حسنی و صفات عالیه است، پرتو شمس حقیقت، وجود منبسط است که از ماهیات و اعیان ثابت، ظلمت عدم را می‌زداید و آنها را از لوث عدم تطهیر می‌کند، بقول حکیم سبزواری حیات مطهر حقیقی است که چون مفارقت کند از حیواناتی که نفس سناثله دارند، نجس می‌شوند، موجودات امکانی تجلی‌گاه نور او هستند. اول تجلیات حق تعالی و وجود عام منبسط در دو موطن علم و عین است و فیض اقدس و مقدس است که با فیض اقدس، اسماء و صفات و اعیان ثابت از حضرت هاهوت و مقام احدیت و تعین اول که مقام کنز مخفی و اختفاء کامل است بحضرت لاهوت و واحدیت و جلاء درمی‌آیند و با فیض مقدس، اعیان از ممکن خفاء و موطن علمی بظهور عینی خارجی و استجلاء می‌پیوندند. حقیقت محمدی، اعظم معلومات معقول و اشرف موجودات ممکن علمی و عینی از حیث صورت و معنی و مرتبه و مقام است و کتاب نازل بر وی که قرآن کریم است؛ اعظم کتابهای آسمانی حق تعالی و اشرف آنهاست از آن وجود مقدس گاهی بنور تعبیر میرود چنانکه می‌فرماید:

"اول ما خلق الله تعالى نوری" و گاهی بعقل "اول ما خلق الله العقل" گاهی بقلم و گاهی بلوح، همچنین از او بام الکتاب و کتاب مبین و تعین اول و روح اعظم، و حقیقه الحقایق و آدم حقیقی و انسان کلی و قطب الاقطاب و صورت حق و ظل الله و مرات حقیقی و مظهر اعظم و خلیفه و امثال آنها تعبیر رفته است. چون حق تعالی از ذات خود بذات خود تجلی فرمود، همه اسماء و صفاتش را در ذاتش مشاهده کرد و خواست تا همه اسماء و صفات خود را در حقیقتی مانند آینه نظاره گر باشد، حقیقت محمدی را که انسان کامل است در حضرت علم خود ایجاد کرد و با نظر لطف در وی نگریست و حقایق عالم را بطریق اجمال شهود فرمود و باز در حضرت عین که عالم شهود است او را و آنچه تبع وجود او بود از حقایق عالم، هستی مفصل عطا کرد پس جمله اعیان ثابت گشتند، وجود محمد (ص) عین اول است که انسان کامل همچون انسان عین آمد که همه بدو مشاهده گردید و او سبب وجود همه گشت، حقیقت مقدس محمدی مظهر الله و مجلای این اسم عظیم اعظم و آینه این مقام اتم است. شخص پیامبر دو جنبه توأمان دارد: جنبه نبوت (تبلیغ) جنبه ولایت (اتصال با حقیقت الهیه) حقیقت محمدیه، ولایت مطلقه الهیه است که با اوصاف کمال و نعوت جمالش بظهور پیوسته است، ولایت صفت الهی و شانی از شوون ذاتی است که اقتضای ظهور دارد (و هو الولی الحمید) و حکمش در همه اشیاء چه واجب و چه ممکن ظاهر میگردد و ملازم وجود است و با وجود می چرخد، این صفت نسبت بماسوی الله عام است و صورت شامل بهمه ما سوی الله بجز عین ثابت محمدی نیست، صورت آن اسم حقیقت محمدیه است که صورت اسم الله جامع است اسم ولی باطن اسم الله است، پس ولایت باطن الهیت سر مستتر است، الهیت باطن حقیقت محمدیه است، پس ولایت باطن حقیقت محمدیه است و این حقیقت، ظاهر و صورت الهیت و ولایت است که ظاهر عین باطن و باطن عین ظاهر است، نبی و ولی در مقام (لی مع الله) اتحاد دارند، ولی غیر نبی، انوار ولایت و کمال از نبی میگیرد، گر چه مبده نبوت نبی ولایت است یعنی ولایت خودش، چه ولایت نبی افضل از نبوت اوست، اما مبده ولایت ولی غیر نبی، نبوت است. نسبت میان نبی و ولی عموم و خصوص مطلق است، چه، هر نبی البته باید ولی باشد، اما

لازم نیست هر ولی نبی گردد مثل اولیاء امت محمد(ص) که ولایت بدون نبوت دارند و مبدء ولایت آنها نبوت است، نبوت واسطه و برزخ میان ولایت و رسالت، محسوب می‌گردد چون نبوت اخبار است از حقایق الهی یعنی معرفت ذات و صفات و اسماء و احکام الهی، این اخبار دو نوع جلوه‌گر می‌آید، یکی اخبار است از معرفت ذات و صفات و اسماء که بولایت اختصاص دارد، خواه از نبی جلوه‌گر آید و خواه از ولی، دیگری اینست که آن اخبار با تبلیغ احکام شرعی و تادیب باخلاق و قیام سیاست توأم باشد که بر رسالت مختص است و این را نبوت تشریحی می‌نامند و اول را نبوت تعریفی، نبوت تشریحی بحضرت رسالت محمد ختم گشته است، اما تعریفی که لازمه ولایت است باقی است و ولایت اعم از نبوت و رسالت است و نبوت اعم از رسالت، و اخص از ولایت. ولایت، فلک محیط عام است و اخبار عام دارد و هرگز انقطاع نمی‌پذیرد، اما نبوت تشریح و رسالت که جهت خلقی است منقطع میگردد، و تداوم نبوت در ولایت جلوه می‌کند، خورشید ولایت کلیه که مشتمل بر ولایت عامه و خاصه و مطلقه و مقیده است، ائمه اطهار است از مولا علی (ع) تا حضرت مهدی (عج) که خاتم ولایت است، تابش دارد چه، ولایت از صفات کلیه الهیه است و کلمه الله العلیا جلوه میکند و هرگز پایان نمی‌پذیرد، گر چه نبوت تشریح منقطع میگردد، وظیفه پیغمبر اسلام تاسیس دین و تبلیغ و راهنمایی خلایق بسوی خداپرستی است و مقام ولایت که مظهر کامل آن دوازده تن جانشینان پیامبر اسلامند به تکمیل توحید بشر و تفسیر قانون آسمانی قرآن و بحفظ آن از اغراض و مقاصد پلید ماموریت دارند پس از رحلت خاتم انبیاء (ص) که "قوه موسسه و مقننه" است، خلق به نیروی ولایت که (نیروی مبقیه) است بیشتر نیاز دارند. بقول مولوی:

آزمایش تا قیامت دائم است

پس بهر دوری ولیی قائم است

## منابع و مأخذ

- ۱ - شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم، تالیف سید جلال الدین آشتیانی، مرکز انتشارات تبلیغات اسلامی، پاییز ۱۳۶۵.
- تعلیق بر شرح منظومه منطق سبزواری: مهدی آشتیانی، مکتب اعلام اسلامی.
- شرح فصوص الحکم: خواجه محمد پارسا، تصحیح دکتر جلیل مسگرنژاد، نشر دانشگاهی ۱۳۶۶ هجری شمسی.
- نص النصوص: سید حیدر آملی.
- اساس التوحید: مهدی آشتیانی ۱۳۳۰ هجری شمسی چاپخانه دانشگاه تهران.
- هستی از نظر فلسفه و عرفان: سید جلال الدین آشتیانی، نهضت زنان مسلمان.
- نقدالنصوص جامی با تصحیح و تعلیقات ویلیام چیتیک با پیشگفتار سیدجلال الدین آشتیانی.
- زندگانی حضرت علی بن موسی الرضا: احمد خوشنویس (عماد) موسسه مطبوعاتی عطائی ۱۳۵۹ هجری شمسی.
- اسرار الحکم، حاج ملاهادی سبزواری انتشارات مولا.
- انوار جلیه: ملاعبداله زنوزی با تصحیح و مقدمه سیدجلال الدین آشتیانی.
- رسائل قیصری با حواشی آقا محمد رضا قمشهی بتصحیح و مقدمه سیدجلال الدین آشتیانی.
- حکمت الهی: محیی الدین الهی قمشه چاپ ششم انتشارات اسلامی ۱۳۶۳ هجری شمسی.
- المظاهر الالهیه، صدرالدین محمد شیرازی با مقدمه و تعلیق سیدجلال الدین آشتیانی.
- شرح مناقب محیی الدین عربی: سید محمد صالح بن محمد موسوی خلخالی تهرانی
- انتشارات تکیه خاک. تعلیق بر شرح منظومه حکمت سبزواری: میرزا مهدی آشتیانی
- باهتمام عبدالجواد فلاطوری، مهدی محقق با مقدمه انگلیسی پروفیسور اینزوتسو.

رحیمی - امین

عضو هیأت علمی دانشگاه تربیت معلم اراک

### سیمای علی (ع) در دیوان ناصر خسرو

حکیم ابو معین ناصر خسرو قبادیانی در سال ۳۹۴ (ق) در قبادیان از نواحی بلخ دیده به دنیا گشود و در سال ۴۸۱ به سن ۸۷ سالگی دریمگان چشم از جهان فرو بست. وی از طفولیت به فراگیری علوم زمان خود مشغول شد و جوانی را در درگاه سلاطین و امرا گذرانید. تا حدود چهل سال از عمرش گذشته بود که به سبب خوابی حالش دگرگون شد و به عزم خانه خدا، وطن و مشاغل دنیوی را ترک گفت و هفت سال از عمر خود را در این سفر گذرانید. گردش و سیر و سیاحت در نقاط مختلف دنیای اسلام، ملاقات دانشمندان و فضلا، مشاهده عادات و رسوم مردمان واقوام گوناگون او را به سمت واقع بینی، بیشتر نزدیک کرد تا اینکه از قضا، بامبلغان مذهب فاطمی در مصر آشنا گشت و سرانجام به سوی آن مذهب گرایش حاصل نمود و چون در ادب فارسی، عربی و علوم مختلف زمان خود مهارت فوق العاده‌ای داشت، از طرف خلیفه فاطمی با عنوان "حجّت" برای تبلیغ عازم ایران شد و با بیان و سخن نیرومند و استوار خود مبارزه‌ای ریشه‌دار علیه خلفا، سلاطین و امراء زمان خود آغاز نمود.

او ضمن مدح و ستایش رسول گرامی اسلام (ص) و اهل بیت پاک آن حضرت نسبت به مولای متقیان علی بن ابی طالب (ع) اقبال خاصی از خود نشان داده است و این عشق و علاقه به انحاء مختلف در اشعار او متجلی است. گاهی آشکارا بدون هیچ پوشش و حجابی از او سخن می گوید؛ زمانی با آوردن سخنانش این محبت را ابراز میکند و بعضی مواقع با تلمیح، اشاره و کنایه به تمجید و تحمید او می پردازد و با نفی دشمنان و مخالفین برای اثبات حق بودن او و فرزندان او اصرار دارد. در این گفتار که بنا، بر ایجاز و اختصار است، اشعار مورد نظر - اشعاری که سیمای علی (ع) را نشان می دهد - در چند دسته تقسیم بندی شده، به ترتیب ذکر می گردد. لازم به توضیح است که مقابل هر بیت (ق) نشانه قصیده و



(ص) بیانگر صفحه است با توجه به دیوان اشعار ناصر خسرو، به تصحیح مجتبی مینوی، مهدی محقق، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۸.

الف - اشاره مستقیم به صورت ذکر نام یا القاب آن حضرت:

حکیم ناصر خسرو در حدود ۶۱ بیت از آن بزرگوار فقط با نام مبارک "علی" یاد می کند. مضاف بر اینکه قصیده ۸۵ دیوان به طور کلی در مدح آن حضرت و با ردیف "علی" است. علاوه بر آن حدود ۵۶ بار نیز دیوانش را با کلمه "حیدر" مزین کرده است و لفظ "مرتضی" نیز ۵ بار در دیوانش مذکور است. همچنین القابی نظیر "امیرالمؤمنین" و کنایه هایی نظیر "بوتراب" را نیز می توان در دیوان پیدا کرد.

حال اگر بخواهیم تمام این موارد را ذکر کنیم، سخن به اطناب خواهد انجامید. پس بناچار ایبانی به عنوان نمونه آورده می شود:

بهار دل دوستار علی	همیشه پر است از نگار علی
بچن هین گل ای شیعت و خسته کن	دل ناصبی رابه خار علی
از امت سزای بزرگی و فخر	کسی نیست جز دوستار علی
ازیرا کنز ابلیس ایمن شده است	دل شیعت اندر حصار علی
به صد سال اگر مدح گوید کسی	نگوید یکی از هزار علی
علی شیر نر بود لیکن نبود	مگر حریگه مرغزار علی
نبودی در این سهمگین مرغزار	مگر عمرو و عتر شکار علی
یکی ازدها بود در چنگ شیر	به دست علی ذوالفقار علی

(ق ۸۵)

در قصیده ۳۱ می گوید:

شجر حکمت، پیمبر ما بود و بر او	هر یک از عترت او نیز درختی به برند
پسران علی امروز مرو را به سزا	پسرانند چو مر دختر او را پسرند
پسران علی آنها که امامان حقند	به جلالت به جهان در، چو پدر مشتهرند
سپس آن پسران روپسر از آنکه ترا	پسران علی و فاطمه ز آتش سپرند

در قصیده ۵۸ می گوید:

چو تیغ علی داد یاری قران را      علی بود بی شک معین محمد  
چو هارون زموسی علی بود در دین      هم انباز و هم نشین محمد  
به محشر ببوسند هارون و موسی      ردای علی و آستین محمد

ناصر خسرو در قصیده ۱۰۲ اینگونه از ایشان سخن میگوید:

علی آن یافت ز تشریف که زو روز غدیر  
شد چو خورشید درفشنده در آفاق شهیر  
گر به نزد تو به پیریست بزرگی، سوی من  
جز علی نیست بنایت نه حکیم و نه کبیر  
با علی یاران بودند بلی پیرولیک  
به میان دو سخن گستر فرقت کثیر  
معنی از قول علی داد و آواز جز از  
مرد باید که ز تقصیر بداند توفیر  
اکنون چند بیت که با نام "حیدر" آراسته شده است، ذکر می گردد:

دلم دید سزای که بنمود از اول      به حیدر دل پیش بین محمد  
ز فرزند زهرا و حیدر گرفتم      من این سیرت راستین محمد

(ق ۵۸)

بر سر نباشد گر نباشد حبّ حیدر افسرش

فخرست روز حشر ما در گردن جان چنبرش

دستش نگیرد حیدرم، دستش نگیرد عمرش

رفتم پس آبشخورم رو گوپس آبشخورش

(ق ۶۲)

و همچنین ابیاتی که "مرتضی" و "ابوتراب" زینت بخش آن است:

احرار روزگار رضا جوی من شدند  
چون من گزیده علی مرتضی شدم  
(ق ۶۲)

که شود سخت زود دیو لعین  
زیر نعلین بو تراب، تراب  
(ق ۱۳)

ب - علی و قرآن :

ابو معین در اشعار خود علی و قرآن را جدا ناشدنی می داند و آیاتی را که در قرآن طبق اقوال مفسرین شأن نزولش به مولی الموحدین برمی گردد، ذکر می کند. مثلاً:  
آنکه با علم و شجاعت چو قوی داد عطاش

به رکوع اندر بفرود سوم فضل سنخاش

(ق ۱۲۹)

آنچه علی داد در رکوع فزون بود  
زآنکه به عمری بداد حاتم طایی

(ق ۴۲)

که اشاره دارد به آیه "أئما وليکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یوتون الزکوة و هم راکعون."<sup>(۱)</sup>

آن را که در رکوع غنی کرد بی سؤال  
درویش را به پیش پیمبر سخاوتش

(ق ۸۲)

و همچنین اشاره به آیه تطهیر<sup>(۲)</sup> (احزاب / ۳۳) تحت عنوان آل عبا و...

اهل عبا یکسره لوای خدایند  
سوی تو گر دوستدار اهل عبایی

(ق ۴۲)

ناصر خسرو می گوید: "تأویل قرآن را باید از علی و فرزندان او گرفت."  
به تنزیل از خسر ره جوی و تأویل  
ز فرزندان او یابی و داماد

۱- قرآن کریم، مائده آیه ۵۵

۲- همان، احزاب آیه ۳۳

از آن داماد کایزد هدیه دادش      دل دانا و صمصام و کف راد  
دل سندان از او گر بد سگالد      فرو ریزد دل سندان و پیولاد

(ق ۲۹)

شمشیر علی همراه قرآن بود و حافظ قرآن و احکام آن :

قرآن بود و شمشیر پاکیزه حیدر      دو بنیاد دین متین محمد

(ق ۵۸)

پشت احکام قرآن بود به شمشیر خدای      بهتر از تیغ، سخن را نبود هیچ ظهیر

(ق ۱۰۲)

ج - علی (ع) در سخنان پیامبر (ص):

۱- انا مدینه العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیأت الباب<sup>(۱)</sup>

در بود مر مدینه علم رسول را      زیرا جز او نبود سزای امانتش  
گر علم بایدت به در شهر علم شو      تا بر دلت بتابد نور سعادتش

(ق ۸۲)

هر خردمند بداند که بدین حال و صفت      باب علم نبی و باب شبیر و شیر است .

(ق ۱۴۸)

پیمبر بد شهر همه علم و بر آن شهر      شایسته دری بود و قوی حیدر کرار

(ق ۱۸۰)

۲- علی منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی<sup>(۲)</sup>

به هارون ما داد موسی قرآن را      نبوده است دستی یر آن سامری را

(ق ۶۴)

۲- رسول الله لعلی: انت قسیم الجنة و النار<sup>(۳)</sup>

۳- بحار الانوار ۹ ص ۳۸۹

۲- جامع الصغیر ج ۲ ص ۱۴۰

۱- بحار الانوار، ج ۹ ص ۳۷۳

کی شناسی به جز او پدر نسل رسول

کی شناسی به جز او قاسم جنات و سعیر؟

(ق ۱۰۲)

قسمت نشد به خلق درون، دوزخ و بهشت

بر کافر و مسلمان الا به قسمتش

(ق ۸۲)

۳- واللّه لا عظیمینّ رایة غدأ رجلاً یحبّه اللّهُ و رسوله و هو یحب اللّهُ و رسوله کراراً غیر قرار<sup>(۱)</sup>.

آن را که مصطفیٰ چو همه عاجز آمدند در حرب روز بدر داد بدو داد رایتش

(ق ۸۲)

همچنان در قهر جباران به تیغ ذوالفقار هیچ کس انباز و یار حیدر کرار نیست

(ق ۱۴۷)

حدیث غدیر: من کنت مولاه فهذا علی مولاه که اشعار مربوط به آن را در مبحثی مجزا ذکر خواهیم کرد.

د- سخنان علی (ع) در اشعار ناصر خسرو:

ناصر چون مبلغ مذهب و حجّت فاطمیان در خراسان بوده است، به اخبار و احادیث -

خاصه آنچه مربوط به امامت و ولایت حضرت علی (ع) و تعظیم و تکریم فرزندان اوست -

احاطه فراوانی داشته است و از سخنان گهربار سرور پرهیزگاران نیز در اشعار خود بسیار

اقتباس کرده و یا در بعضی موارد اشاره نموده است:

قیمت هر کس به قدر علم اوست هم چنین گفته است امیرالمؤمنین

(ق ۵۳)

که اشعار به حدیث "قیمة کل امرء ما یحسنه" دارد.

۱- تحلیل اشعار ناصر خسرو/ص ۸۲

برخوی ملک باشد بر شهر رعیت پیغمبر گفت این سخن و حیدر کزار  
(ق ۷۶)

”الناس علی دین ملوکهم“  
ای پسر مشغول این دنیاست خلق چون به مردار است مشغولی کلاب  
(ق ۱۹۳)

اشاره به حدیث: ”الدنيا جيفة فان رضيت بها فأصبر علی مقارنة الكلاب .  
چون طلاقی ندهی این زن رعنا را چون که چون مردان کاری نکنی کاری؟  
(ق ۳۵)

حدیث ”یا دنیا قد طَلقتک ثلاثاً لا رجعة فیها“ مورد نظر است. (۱)  
بررس به کارها به شکیبایی زیرا که نصرت است شکیبای را  
(ق ۷۷)

که به حدیث ”لا یعدم الصبور الظفر و ان طال الزمان به“ اشاره دارد.  
با باد جنوبی سوی جنوبی با باد شمالی سوی شمالی  
(ق ۲۲۴)

و همچنین بیت:  
بر طریق راست رو چون نال گردنده مباش  
گاه با باد شمال و گاه با باد صبا  
(ق ۲۳۶)

به سخن آن حضرت مبنی بر: ”اتباع کل ناعق یمیلون مع کل ریح“ اشاره دارد.  
مرا بر سخن پادشاهی و امر ز من نیست بل کز رسولست و آل  
(ق ۱۱۶)

”أنا لا مرء الکلام“

۱- نهج البلاغه، المعجم الموضوعی

چون گوهر خویش ندانستی

مر خالق خویش را کجا دانی؟

(ق ۲۸)

”من عرف نفسه فقد عرف ربه“

از من، چو شناختم ترا بگذار

آنکه بفریب هر که را خواهی

(ق ۴۷)

یا دنیا! یا دنیا هیهات... غری غیری<sup>(۱)</sup>

هد علی (ع) و جانشینی پیامبر (ص):

بنگر که خلق را به که داد و چگونه گفت

روزی که خطبه کرد نبی بر سر غدیر

(ق ۴۶)

جبل ایزد حیدر است او را بگیر

وز فلان و بو فلان بگسل حبال

(ق ۳۴)

آنکه نه ای مگر که پیمبر که را سپرد

روز غدیر خم ز منبر ولایتش؟

آنرا سپرد کایزد مردین و خلق را

اندر کتاب خویش بدو کرد اشارتش

آن را که چون چراغ بدی پیش آفتاب

از کافران شجاعت پیش شجاعتش

آن را که همچو سنگ سرمره روز بدر

در حرب همچو موم شد از بیم ضربتش

آن را که در رکوع غنی کرد بی سئوال

درویش را به پیش پیمبر سخاوتش

۱- لازم به توضیح است که احادیث بدون مأخذ از کتاب تحلیل اشعار ناصر خسرو گرفته شده است.

آن را که کس به جای پیامبر جز او نخفت

با دشمنان صعب به هنگام هجرتش  
(ق ۸۲)

علی آن یافت ز تشریف که زو روز غدیر

شد چو خورشید درخشنده در آفاق شهیر  
(ق ۱۰۲)

ناصر خسرو کسی را در جانشینی از او بهتر نمی داند و احدی براو ارجح نیست:

چرا گویم که بهتر بود در عالم ز آن کس

که بر اعدای دین بر، تیغ محنت بود یارانش

از آن سید که از فرمان رب العرش، پیامبر

وصی کردش در آن معدن که منبر بود پالانش

کسی کو دیگری را برگزیند بر چنین خوری

بپرسد روز حشر ایزد ز تن بسی روی بهتانش

(ق ۱۰۸)

ناصر خسرو وصی بحق پیامبر را اینگونه توصیف می کند:

آنکه بود از دگران بیش به شمشیر و به علم

و آنکه بگزید و وصی کرد نبی بر سرماش

آنکه معروف بدو شد به جهان روز غدیر

وز خداوند ظفر خواست پیامبر به دعاش

مایه خوف و رجاء را به علی داد خدای

تیغ و تاویل علی بود همه خوف و رجاش

(ق ۱۲۹)

یا در جایی دیگر می گوید:



لات و عزى و منات اگر ولى‌اند

هر سه ترا ممراست على ولى

(ق ۱۳۵)

او سزا بُد که وصى بود نبى را در خلق

که برادرش بد و بن عم و داماد و وزير

(ق ۱۰۲)

جز که على را پس از رسول کرا بود

آنکه خلافت بدو رسيد ز بنياد

همچو يکى يار زى رسول کرا بود

آنکه برادرش بود و بن عم و داماد

(ق ۱۴۵)

ره سرّ يزدان که دانند؟ پيمبر

پيمبر سپرده‌است اين سرّ به حيدر

(ق ۱۴۵)

سوى آن بايد رفتت که از امر خداى

بر خزينهٔ خرد و علم خداوند دراست

(ق ۱۴۸)

دين پيامبر تنها ارث اوست و هيچ شخصى با وجود اقربين نمى تواند ميراث را به كسى ديگر ببخشد:

گويند که پيغمبر ما اُمّت و دين را چون رفت ز عالم به فلان داد و به بهمان

با دختر و داماد و نبيره به جهان در ميراث به همسايه دهد هيچ مسلمان؟

(ق ۲۳۲)

و - علم على (ع):

علم على (ع) در يتيم است و مایهٔ تقويت دين و روشنى دل که همانا آب حيات زير سخنهای خوب است:

علم على نه قال و مقال است عن فلان بل علم او چو در يتيم است بسى نظير

اقرار کن بدو و بياموز علم او تا پشت دل قوى کنى و چشم دل قرير

آب حيات زير سخنهای خوب اوست آب حيات را بخور و جاودان ممير

(ق ۴۶)

علم على ين ابى طالب متصل به علم حق است و تا با او ارتباط برقرار نباشد، علم خدايى

چهره نشان نمی دهد:

تا نبودم من به حیدر متصل      علم حق با من نمی کرد اتصال  
چون به من برتافت نور علم او      روی دین را خالم اکنون، خوب خال  
علم را از جایگاه او بجوی      سر بتاب از عمرو وزید و قال و قال

(ق ۳۴)

لازم به ذکر است که حدیث مذکور: «انا مدینه العلم و علی بابها» خود گواهی بسیار واثق بر دانش آن ابر مرد تاریخ است:

شهر علوم آنکه در او علی است      مسکن مسکین مآب مثاب

(ق ۶۳)

گر علم بایدت به در شهر علم شو      تا بر دلت بتابد نور سعادتش

(ق ۸۲)

او علمش را از پیامبر گرفته است:

پیمبر بدان داد مر علم حق را      که شایسته دیدش مر این مهتری را

(ق ۶۴)

محمد بدان داد گنج و دفینش      که او بود در خور قرین محمد

(ق ۵۸)

شرف و بزرگی به علم است نه به سال و این موضوع را ناصر برای فضل علی (ع) بر سایر اصحاب ذکر می کند:

نه ز مردی ز دگر یاران او بود فزون؟

شرف نسبت وجود و شرف علم مگیر

ای که بر خیره همی دعوی بیهوده کنی

که فلان بوده است از یاران دیرینه و پیر

شرف مرد به علم است شرف نیست به سال چه درآیی

سخن یافه همی خیره به خیر؟

(ق ۱۰۲)

برسر گنجی که یزدان در دل احمد نهاد

جز علی گنجور نی و جز علی بندار نیست

وآنکه یزدان بر زبان او گشاید فضل علم

جز علی المرتضی اندر جهان دیار نیست

(ق ۱۴۷)

علی در خزینه خرد و علم خداوند است:

بر خزینه خرد و علم خداوند دراست

سوی آن باید رفتنت که از امر خدای

(ق ۱۴۸)

ز - دلآوری و شجاعت یکه تاز عرب:

در این قسمت ناصر خسرو به جنگها و رشادتهای یعسوب الدین اشاره می کند و هر جا

نامی از شمشیر او می آید، هدفش بیان دلآوری بی نظیر اوست:

دریا به پیش خاطر او فرغر

شیران ز بیم خنجر او حیران

تیغش مکان و معدن شور و شر

قولش مقرر و مایه نور دل

نامش علی شناس و لقب کوثر

ایزد عطاش داد محمد را

(ق ۲۲)

شخص عدو روز گیرودار خیار است

پیش عدو خوار ذوالفقار خداوند

(ق ۲۳)

به هر حربی که بر یمین محمد

که استاد با ذوالفقار مجرد

به حب علی و آفرین محمد

جهان آفرین، آفرین کرد بر من

(ق ۵۸)

بر منافق شب و بر شیعه نهار آید

من تولا به علی دارم کز تیغش

دین سرایی است برآورده پیمبر  
تا همه خلق بدو در به فرار آید  
علی و عترت او یست مر آن را در  
خنک آنکس که در این ساخته دار آید  
(ق ۷۴)

شجاعت کافران در مقابل دلاوری او چون چراغ در مقابل خورشید است :

آن را که چون چراغ بدی پیش آفتاب  
از کافران شجاعت پیش شجاعتش  
(ق ۸۲)

ذوالفقار، ایزد سوی که فرستاد به بدر؟  
زن و فرزند که را بود چو زهرا و شبیر؟  
(ق ۱۰۲)

همچنان در قهر جباران به تیغ ذوالفقار  
هیچ کس انباز و یار حیدر کرار نیست  
اصل اسلام این دو چیز آمد قرآن و ذوالفقار  
نه مسلمان و نه مشرک را در این پیکار نیست  
همچنان کاندلر سخن جز قول احمد نور نیست  
تیز تیغی جز که تیغ میر حیدر نار نیست  
احمد مختار شمس و حیدر کرار نور  
آن بی این موجودئی و این بی آن انوار نیست  
(ق ۱۴۷)

در جایی دیگر این آواره یمگان به زیبایی شجاعت او را می ستاید:

علی آنکه چون مور شد عمرو و عتتر  
ز بیم قوی نیزه مار ساراش  
خطیبان همه عاجز اندر خطابش  
هزیران همه روبه اندر غبارش  
علی بود مردم، که او خفت آن شب  
به جای نبی بر فراش و دثارش  
(ق ۱۵۹)

ح - دوستی علی (ع) و خاندان او

حکیم قبادیان و جهانگرد دانا آل رسول را ریسمان الهی و مایه نجات و دوستی علی (ع) را باعث دور شدن عذاب الهی می داند:

هر که نتابد ز علی روی خویش      بی شک ازو روی بتابد عذاب

(ق ۶۳)

آل رسول خدای حبل خدایند      چو نش گرفتگی ز چاه جهل برآیی

(ق ۴۲)

حبل ایزد حیدر است او را بگیر      وز فلان و بو فلان بگسل حبال

(ق ۳۴)

پیمان دوستی علی همچون سپری است که آدمی را در مقابل آتش دوزخ محافظت می کند: گریبترسی همی از آتش دوزخ بگریز

سوی پیماننش که پیماننش از آتش سپر است

(ق ۱۴۸)

اثر دوستی علی و اولادش تا قیامت باقی است و خشنودی آنها همانا خشنودی حق تعالی و موجب رحمت حضرت سبحان جل جلاله می باشد:

سوی او باید رفتنت که از امر خدای      بر خزینه خرد و علم خداوند در است

آنکه زی اهل خرد دوستی عترت او      با کریمی نسبش، تا به قیامت اثر است

(ق ۱۴۸)

من رهی را جز به خشنودی تو و اولاد تو

روز محشر هیچ امید رحمت جبار نیست

(ق ۱۴۷)

به زنهار یزدان درون جای یابی      اگر جای جوئی تو در زینهارش

(ق ۱۵۹)

(به احتمال زیاد این بیت اشاره به حدیث "ولایة علی بن ابی طالب حصنی فمن دخل فی

حصنی امن من عذابی " دارد.)

حب و دوستی علی بدون شک سفینه ای است برای نجات در دریای ضلال و گمراهی  
، مایه امید به شفاعت و موجب نور دل:

در بحر ضلال کشتی نیست      جز حب علی به قول مطلق

(ق ۲۱۶)

امیدوار به احسان کردگار بزرگ      پس از شفاعت احمد به حب بوالحسنم

(ملحق ۵)

دوستی تو و فرزندان تو      مرا نور دل و سایه سراسر است

(ق ۱۶)

ط - میدان جدال و تحدی:

حجت

خراسان بامخالفین عقیده خود بسیار مجادله و محاکات دارد. او ناصبیان، دشمنان علی و  
خاندانش، را سخت مورد حمله قرار می دهد و حتی در قصیده ای با ردیف "ای ناصبی" بر  
آنها بشدت می تازد و در اکثر ابیات ضمن بر شمردن اعمال زشت آنها و کژ رویهایشان به نقد  
آراء و عقاید آن گروه می پردازد:

ای ناصبی اگر تو مقری بدین سخن      حیدر امام تست و شیر و آنگهی شبیر  
ور منکری وصیت او را به جهل خویش      پس خود پس از رسول نباید ترا سفیر  
علم علی نه قال و مقال است عن فلان      بل علم او چو در یتیم است بی نظیر  
اقرار کسن بدو و بیاموز علم او      تا پشت دین قوی کنی و چشم دل قریر

(ق ۴۶)

ورنه در دل کفر داری چون شود رویت سیاه

چون حدیث از حیدر و از شیعه حیدر کنی؟

شرم ناید مر تو را نادان که پیش ذوالفقار

ژاف را شمشیر سازی وز کدو مغفر کنی؟

چون پیمبر را برادر بود حیدر سوی خلق

گر بنازم من بدو، چون روی خویش اصر کنی؟

(ق ۲۱۷)

ناصر پس از ناامیدی از برخورد مردم و حکومت با او زبان به گله می‌گشاید و می‌گوید که قدرت حاکمه برای جهودان و غیره احترام قائل است در حالیکه اهل اسلام، خصوصاً شیعیان، در سخت‌ترین وضع به سر می‌برند و سرانجام بوسیلهٔ قصیده‌ای با ردیف "ای رسول" شکوه‌ای با پیامبر بزرگوار اسلام دارد:

حرمت امروز مر جهودان راست	اهل اسلام و دین حق خوارند
خاصه تر این گروه کز دل پاک	شیعت مرتضای کسرارند

(ق ۲۲۸)

در پایان چند بیت از شکوه‌اش را با رسول خدا می‌آوریم. امید است که خداوند این ناچیز را از ما نیز بپذیرد و از محبتان علی و خاندان پاک و طاهر او قرار دهد. بی‌گمان چون بر وصی و اولاد او دشمن شدند

بر تو ای خیرالبشر پس بی‌گمانندای رسول

چون وصی را رد کرده ستند امت بیشتر

از پس بهمان و شاگرد فلانند ای رسول

لفظ بی‌معنی چه باشد؟ شخص بی‌جان از قیاس

اهل بیت شخص دین را پاک جانند ای رسول

(ملحق ۳)

## فهرست منابع و مأخذ:

- ۱- اصول کافی، شیخ کلینی، ترجمه و شرح سید جواد مصطفوی، انتشارات علمیّه اسلامیّه
- ۲- بحارالانوار، علامه مجلسی، چاپ تهران، ۲۶ جلد، سال ۱۳۰۱ هجری قمری)
- ۳- تاریخ ادبیات ایران، دکتر ذبیح‌اله صفا، تهران، ج ۱
- ۴- تحلیل اشعار ناصر خسرو، مهدی محقق، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ پنجم، ۱۳۶۸ (لازم به ذکر است که اکثر احادیث بدون آدرس از این کتاب ذکر شده است).
- ۵- جامع الصغیر، جلال‌الدین سیوطی، قاهره، ۱۳۲۵ ق.
- ۶- دیوان ناصر خسرو، به تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۸
- ۷- سفرنامه ناصر خسرو، دکتر محمد دبیر سیاقی، زوار، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۳
- ۸- فرهنگ فارسی معین، دکتر محمد معین، ۶ جلد، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۴
- ۹- قرآن کریم، ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای
- ۱۰- المعجم الموضوعی لنهج البلاغه، اویس کریم محمد، آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۴۰۸ ق
- ۱۱- المعجم المفهرس لالفاظ القرآن‌الکریم، محمد فؤادعبدالباقی، مصر، قاهره
- ۱۲- نگرشی نو بر اندیشه‌های اسلامی، علامه سید محمد تقی مدرس، ترجمه حمید رضا آژیر، آستان قدس، مشهد، ۱۳۷۰
- ۱۳- نهج البلاغه، ترجمه و شرح فیض‌الاسلام.



## ولایت اهل بیت عصمت (ع) در آثار مشهورترین نویسنده مظلوم معاصر "شادروان دکتر علی شریعتی"

با توجه به مفهوم کلمه "ولایت" که در فرهنگهای معتبر به معنی "دوستی، فرمانروائی، امارت، سرپرستی و متکفل کار کسی شدن"<sup>(۱)</sup> آمده است، همچنین واژه "ولی" که از همین لغت مشتق است و در معانی "دوستدار، محب صدیق، یار و مددکارو..."<sup>(۲)</sup> استعمال شده و در آیه مبارکه "انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یوتون الزکوة و هم راکعون"<sup>(۳)</sup> این دوستی و سرپرستی و امارت، به عنوان ولایت مطلقه‌ای معرفی گردیده است، که مسلمانان باید بدان ایمان داشته باشند. و بنابر این کلام الهی "یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم"<sup>(۴)</sup> ... "مومنان موظفند از خداوند و نبی اکرم (ص) و جانشین بلافصل او، امام علی بن ابی طالب و یازده فرزند آن حضرت علیهم السلام که اولیای آنان هستند، اطاعت و پیروی کنند؛ مشخص می شود که مقصود از "ولایت اهل بیت در گستره ادب فارسی، درونمایه و محتوای آثاری از نظم و نثر است که موضوعشان، دوستی پیامبر اسلام (ص) و خاندان گرامی او، همراه با مطاع دانستن فرمانها و سنتهای سنیته ایشان و ایمان داشتن به امارت و رهبری آن بزرگواران است و نگارنده این سطور در مقاله حاضر بر آن است تا با یاری خداوند متعال، جلوه‌هایی از این مفاهیم مقدس را در آثار باقیمانده از مشهورترین نویسنده ایران اسلامی در دوره معاصر - که ضمناً مظلوم است و از نظر گروه‌هایی مطرود - مورد بررسی قرار دهد و ارادت و احترام عمیق او را به خاندان عصمت (ع)، در محدوده این نوشتار بشناسد و بشناساند.

اما قبل از پرداختن به موضوع مورد بحث، لازم می‌داند در مورد دو

صفت: "مشهورترین" و "مظلوم" که در عنوان مقاله حاضر برای زنده یاد دکتر علی شریعتی آورده است، توضیحاتی مختصر را به عرض خوانندگان گرامی برساند:

او از این لحاظ "مشهورترین و نامورترین" نویسنده عصر حاضر در ایران اسلامی است، که تعداد کتابهای بی نظیرش که افزون بر سی و چند جلد میشود، تاکنون نه تنها به کرات در ایران به زبان فارسی طبع و نشر شده و از جهت تیراژ و فروش نسخه‌های فراوانشان - مخصوصا در سالهای اول انقلاب اسلامی، هیچ کتابی در کشورمان به پایه نفوذ آن آثار در طبقات مختلف مردم، و اعتبار اجتماعی آنها نمی‌رسد، بلکه نوشته‌های او اغلب به زبانهای زنده دنیا ترجمه شده و شهرتشان شرق و غرب عالم را فرا گرفته است و در حال حاضر قشر عظیمی از تحصیلکرده‌های دانشگاهی و طلاب و استادان فاضل حوزه‌های علمیه در داخل و خارج ایران هوادار آراء و افکار او هستند و چنانکه مشاهده می‌شود هم اکنون در بیشتر شهرهای کشورمان به نام او، خیابانها، مدارس، بیمارستانها، دانشکده‌ها، میدانهایی را نامگذاری کرده‌اند و هر ساله در سالگرد وفات آن بزرگمرد، مجالس شکوهمند در دانشگاهها و محافل فرهنگی - در ایران و سایر کشورهای اسلامی - بر پا می‌گردد و رسانه‌های گروهی، مطبوعات و صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، ذکر جمیل او را پیوسته زنده نگه می‌دارند و اهل اندیشه و قلم در بزرگداشتش می‌کوشند.

و "مظلوم" از آن جهت است که گویا سرنوشت این محقق فرزانه و نویسنده پرشور و عاشق پاک باخته اهل بیت عصمت و طهارت (ع) و پاسدار با وفای ارزشهای تشیع علوی، از لحاظی مشابه مولای بزرگوارش علی بن ابی طالب است که گاهی به دلیل بلندی قدر آن امام همام، از شدت ارادت به ساحت مقدسش، پایگاه معنوی او را تا حد الوهیت بالا برده و بر عکس کسانی هم به خاطر عدم درک قدر والایش موضع گیریهای نادرست و ناشایستی نسبت به او داشته‌اند.

البته شرح خدمات دینی این نویسنده، به نسل تحصیلکرده دانشگاهی و سهم موثری که در شکوفائی انقلاب اسلامی ایران داشته، همچنین رد اتهامات ناجوانمردانه‌ای که از طرف مخالفانش به او وارد شده و ظلمهایی که تاکنون بر وی روا داشته شده است، خود به مقالتی

جداگانه و مجال و فرصتی مناسب نیاز دارد و چون از حوصله و موضوع نوشتار مقاله حاضر، خارج می‌باشد؛ ناگزیر از آن می‌گذریم و خوانندگان فضیلت جوی ظلم ستیز را به مطالعه آثاری که در این مورد - تاکنون - نگاشته شده است<sup>(۵)</sup> احواله می‌دهیم و در نوشتار حاضر نیز قبل از آن که به تحلیل و توجیه میزان دوستی و شوق و ایمان او به اهل بیت عصمت (ع) بپردازیم و شواهدی را در این باره از آثار وی ارائه کنیم، شاید بی‌مناسبت نباشد که شخصیت علمی، ادبی و مذهبی‌اش را در آینه ذهن دوستان و ارادتمنداناش که خوشبختانه همه رهبران و اغلب دولتمردان جمهوری اسلامی ایران از زمره این گروه‌اند، مشاهده کنیم و ناگزیر - به منظور پرهیز از طولانی نشدن نوشتار حاضر از میان آراء و نظریات مختلفی که در بلندی قدر و ارزش خدمات زنده یاد دکتر شریعتی از طرف شخصیت‌های مختلف اظهار شده است، ذیلاً به نقل جملات کوتاهی از بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، رهبر معظم انقلاب و رئیس جمهور محترممان که درباره او بیان گردیده است، اکتفا می‌کنیم:

نظر حضرت امام خمینی رضوان الله تعالی علیه، در مورد آراء و آثار شادروان دکتر شریعتی این است که "تعالیم شریعتی برخی بحثها و اختلافات را در میان علماء برانگیخته است ولی در عین حال نقش بزرگی در هدایت جوانان و روشنفکران به سوی اسلام ایفا کرده است."<sup>(۶)</sup>

و اعتقاد رهبر معظم انقلاب درباره وی این گونه است که او آغازگر طرح جدیدترین مسائل کشف شده اسلام مترقی بود به صورتی که برای آن نسل، پاسخ دهنده به سوالها و روشن کننده نقاط ابهام و تاریک بود"<sup>(۷)</sup>

و نظر رئیس جمهور محترممان درباره او این است که اظهار داشته‌اند: "... در مجموع، من معتقدم که ایشان خدمت مفید و موثری نموده‌است و ما بایستی از خدمات ایشان قدردانی کنیم و به آنها ارج می‌نهیم"<sup>(۸)</sup>

مقام والاّی را که زنده یاد دکتر علی شریعتی به برکت دوستی محمد و آل محمد (ص) و دفاع از حریم پاک اهل بیت عصمت و طهارت، در گستره ادب معاصر به دست آورده

است، آن اندازه رفیع و در خور تحسین می‌باشد که مشهورترین شاعران متعهد دوره انقلاب، چهره علمی و مبارزاتی او را در مجموعه‌هایی نظیر "خورشید کویر"<sup>(۹)</sup> که ابیات ذیل مشتھایی است از خروار آن ستایشها - وصف کرده و در بزرگداشتش برآمده‌اند:

داشت نیش خامه تیزش تراش از ذوالفقار

زان به تیغ خامه نقش کفر از دلها سترد

در شریعت چون که از نام علی(ع) شد نامدار

لاجرم عیش جهان را کم گرفت و کم شمرد

وآن شهید فکر و حریت که بی‌پروای غیر

در جهاد امر حق جان داد و پا در ره فشرد<sup>(۱۰)</sup>

یا:

تا رفت گفته‌های دلارا داشت  
آزاده‌ای پیام به دنیا داشت  
شمعی به دست در شب یلدا داشت  
ز اوهام قرن میرا داشت  
از فضل بی‌کرانه مولا داشت<sup>(۱۱)</sup>

تا بود خامه هنر افزا داشت  
فرزانه‌ای رهاگر خلق از بند  
در این محیط تیره ز آثارش  
شادان شریعتی که شریعت را  
اندیشه‌ای بزرگتر از تاریخ

و:

آن زمان کاین همه بودند خموش  
چون علی(ع) با همه، اما تنها  
بی‌خود از عشق محمد(ص) بودی  
در سرت شور ز سودای علی(ع)  
در رگت خون تشیع جاری  
سخنت خون به رگ ایمان کرد  
مردگان را به دمی احیا کرد  
شاهد جمعی و در عشق شهید

ای وجودت همه فریاد و خروش  
ای علی! ای نی از بیشه جدا  
عاشق جلوه سرمد بودی  
مستیت بود ز صهای علی(ع)  
ای تو خنیاگر هر بیداری  
خون تو کاخ ستم ویران کرد  
سخنت کار دم عیسا کرد  
شهدالله که تو ای شمع امید

...تا بر این خاک قعود است و قیام بر تو و تربت پاک تو سلام (۱۲)

بی‌گمان از میان نویسندگان و شاعران توانایی که تاکنون در گستره هزار ساله ادب فارسی - از قدیمترین ازمته تاکنون - هنر خود را در خدمت نشر حقایق اسلامی و بیان ولایت اهل بیت عصمت و طهارت به کار گرفته‌اند و آثار ارزنده‌ای را در این زمینه به رشته تحریر در آورده یا به سلک نظم کشیده‌اند، شادروان دکتر علی شریعتی از انگشت شمار شخصیت‌هایی است که شور و شوق زائیده از عشق حقیقی و بی‌شائبه خود را نسبت به محمد و آل محمد (ص) با زیباترین تعبیرات و بلیغترین جملات بیان داشته و در مجموع، آثاری که خردمندی و ذوق و عواطف لطیف از عناصر اصلی آن هستند، همراه با تحلیلهایی دقیق و مستدل و توجیحات منطقی در اثبات حقانیت مکتب اسلام و راه و روش پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین و ولایت اهل بیت عصمت فراهم آورده است و نوشته‌هایی را که هر کدام در نوع خود بدیع و بی‌نظیر است، از خویش بر جای گذارده.

به اعتقاد دکتر شریعتی، ولایت راستین اهل بیت عصمت، "وابستگی و وفاداری به شیوه حکومت سیاسی و مکتب فکری و رهبری اجتماعی و روش زندگی ائمه هدی است. در حالی که به آنان عشق ورزیدن و بر ایشان ابراز احساسات کردن و آنگاه در جامعه، در اندیشه و در جهت‌گیریهای اجتماعی و در رفتار و روش زندگی، با آنان بیگانه بودن و یا با شامیان شبیه شدن، نوعی نفاق است، آن هم عمیق‌ترین و مصیبت‌بارترین نفاق" (۱۳) و از دید او ولایت در تشیع علوی: "تنها دوستی و رهبری و حکومت علی (ع) و علی وار را پذیرفتن است و لاغیر. چرا دوستی علی؟ زیرا امام علی، نمونه عالی بندگی خداست. رهبری‌اش چون چراغ هدایت است. او رائد راستین قبیله بشریت بوده و تاریخ انسان آرزوی عدل و آزادی و برابری او را در پنج سال حکومتش دارد و ملتها همه بدان نیازمندند" (۱۴)

و موضوع شفاعت که خود منبعث از عقیده ولایت و دوستی است و - از آنجا که در زندگی، هر گروهی دنباله رو کسی است و تیبی را ایده‌آل خویش گرفته و در تلاش آن است تا خود را با او جور کند - لذا کسانی که ادعای دوستی اهل بیت را می‌کنند و شفاعت امام علی (ع) و یا حضرت فاطمه (ع) را خواستارند و از میانه این زنها و مردها که در طول زمان و

پهنه زمین، نمونه و مراد و الگو و امام جمعی شده‌اند، آنان که در جستجوی این هستند که خود را با علی(ع) جور کنند و همدم و همگام و همساز آنها گردند، و در تمامی ابعاد وجودیشان، در آرمانشان و عملشان، در جبهه‌گیری و جهتشان، و در طریق رفتن و در کیفیت شدنشان و در موضع بودنشان می‌خواهند که با ایشان یار شوند، با آنها که طاق و فردند با خود که تنه‌ایند زوجهای انسانی تشکیل دهند، باید بدانند که کسی که فی‌المثل در رمضان بر سر سفره افطار اشراف، پنجه در سینه مرغ فرو میبرد و نگاهش در میان دهها خوراک رنگارنگ سرگردان می‌ماند و سپس پای منبر می‌نشیند و از مناقب علی(ع) یاد می‌کند که او با آب و نان سبوس ناگرفته جو و نمک افطار می‌کرد، یا سه روز پیاپی خود و خانواده‌اش افطاریشان را به گرسنه‌ای بخشیدند، و خود گرسنه ماندند؛ چنین کسی در عقیده علوی است و در رفتار اموی.

و آنکه شفاعت امام حسین(ع) را می‌طلبد و ولایت علی(ع) را معتقد است، اما در زندگی از ترس یا طمع یا هر صاحب قدرتی و مقامی و مکتبی جفت می‌شود، و با هر نظام در والی جوش می‌خورد، در عقیده حسینی و در احساس ولایتی است ولی در رفتار یزیدی است و در عمل معاویه‌ای. کار بسیار سخت و لغزنده و حساس است.<sup>۱۵</sup> چه آن کس که با جان و دل به اهل بیت عصمت عشق می‌ورزد و مدح آنان را بر زبان می‌آورد و شفاعتشان را انتظار دارد اما در عمل، پیرو ایشان نیست، او در عقیده و به ظاهر دوستدار این اسوه‌های تقوی و فضیلت است، اما در رفتار، دشمن آنان محسوب می‌شود. و یا به تعبیری دیگر: ایمان چنین کسی کامل نیست، زیرا ایمان واقعی و درست، اعتقاد به قلب و اقرار به لسان و عمل به ارکان است.

ارادت عمیق توأم با شور و شوق زنده یاد دکتر شریعتی نسبت به همه اعضای اهل بیت عصمت، بویژه به پیشوای بزرگ اسلام حضرت محمد(ص) و امام علی(ع) و حضرت زهرا(س) و حسنین(ع)، موضوعی است که در سراسر آثار مایه و ر او چونان امواج پرتلاطم و زیبای دریای خروشان احساس می‌شود، که ضمن حرکت و خیزش خود، مرواریدهایی شاهوار را نظیر فرازهایی که ذیلاً از بعضی از نوشته‌های او نقل می‌شود، از ژرفای اندیشه و

احساسش به ساحل آرامش بخش و سلامت زای کتابهای خود می‌افکنند، و به عنوان ارمغانهایی گرانبها تقدیم خوانندگان فضیلت خواه خویش و دوستداران اهل بیت عصمت و طهارت میکنند.

ما در این جا عباراتی را که از برخی کتابهای او که به ترتیب درباره رسالت انبیاء الهی و مقام والای نبی اکرم(ص) و جانشین بلافصل خاتم پیامبران - امام علی بن ابی طالب(ع) و دخت گرامیش حضرت فاطمه زهرا علیها سلام و امام حسن و امام حسین علیهما سلام، یا کلا در مناقب پنج تن آل عباست، همراه با توضیحاتی نقل می‌کنیم و نوشته حاضر را با جملاتی از اثر ارزنده - انتظار، مذهب اعتراض - که درباره مهدویت و موضوع غیبت و ظهور امام زمان(عج) نوشته است، حسن ختام می‌بخشیم. با این امید که در پیشگاه ارادتمندان به اهل بیت عصمت - بویژه مسئولان محترم برگزاری کنگره ولایت و اهل بیت در گستره ادب فارسی - که هدفشان از تشکیل این کنگره، تجلیل از مقام رفیع خاندان پیامبر اکرم(ص) و معرفی گنجینه‌های علم و حکمت آنان در قلمرو ادبیات فارسی است - مورد قبول واقع گردد.

مرحوم دکتر شریعتی در اغلب کتابهای خود، مخصوصا در دو مقاله زیبای "شناخت محمد(ص)" و "سیمای محمد(ص)" که در کتاب اسلام شناسی اش به زور طبع آراسته شده است - ضمن بحث متع و جالبی پیرامون رسالت انبیاء الهی - با چنین جملات نغز و آموزنده‌ای از آنها یاد کرده است:

پیغمبران، فرمانروایان بی‌رقیب قلبها، خنگ وحشی و سرکش تاریخ را در زیر ران دارند و زمام آن را در دست و با شلاق ناپیدایی که چنین ضربه‌هایش هنوز در زیر این آسمان می‌پیچد و به گوش می‌رسد، می‌رمانند و می‌رانند و کاروانهای عظیم بشری را در پی خویش پیش می‌برند. تاریخ حکایت می‌کند که هرگاه کاروانی راه گم کرده و یا از رفتن باز ایستاده است، یکی از این سواران، ناگاه از گوشه نامعلومی ظاهر شده و قوم را به حرکت آورده یا راهی تازه پیش پایشان گشوده است. اینان سیمایی دوست داشتنی دارند، در رفتارشان صداقت و صمیمیت بیشتر از ابهت و قدرت پیداست. از پیشانیان پرتو مرموزی

که چشمها را خیره می‌دارد ساطع است. پرتوی که همچون لبخند سپیده دم محسوس است اما همچون راز غیب مجهول، ساده‌ترین نگاهها آن را به سادگی می‌بینند، اما پیچیده‌ترین نبوغها به دشواری می‌توانند یافت. روحهایی که در برابر زیبایی و معنی و راز حساسند، گرما و روشنایی و رمز شگفت آن را همچون گرمای یک عشق، برق یک امید و لطیفه پیدا و پنهان زیبایی حس می‌کنند و آن را در پرتو مرموز سیمایشان، راز پر جذبه نگاهشان و طنین دامنگستر آوایشان، عطر مستی بخش اندیشه‌شان، راه رفتنشان، نشستنشان، سخنشان، سکوتشان و زندگی کردنشان می‌بینند می‌یابند، لمس می‌کنند و به روانی شگفت الهام، در درونشان جریان می‌یابد و از آن پرو سرشار و لبریز می‌شوند و بیتاب، و این است که هرگاه بر بلندی تاریخ برآیم، انسانها را همیشه و همه جا در پی این چهره‌های ساده اما شگفت می‌بینیم که عاشقانه چشم در آنان دوخته‌اند...<sup>(۱۶)</sup>

به مقتضای حال و مقام سخن، از مقام والای نبی اکرم(ص) و شخصیت عظیم و چند بعدی این شمع جمع آفرینش و حبیب خداوند، با ستایشی در خور تمجید، این گونه یاد نموده است: "محمد(ص) ترکیبی از موسی و عیسی است. گاه او را در صحنه‌های مرگبار جنگ می‌بینیم که از شمشیرش خون می‌چکد و پیشاپیش یارانش که برای کشتن یا کشته شدن بی‌قراری می‌کنند و بر روی مرکبهای بی‌تاب خویش، در برابر دعوت خون به سختی می‌توان آرامشان ساخت، می‌تازد مشتی خاک برمی‌گیرد و به خشم بر چهره خصم می‌باشد و فریاد می‌زند "شدوا" و بی‌درنگ شمشیرها به رقص می‌آیند... و گاه او را می‌بینیم که هر روز در رهگذرش یهودی از بام خانه‌اش، خاکستر بر سرش می‌ریزد و او نرمتر از مسیح، همچون بایزید روی درهم نمی‌کشد و یک روز که از کنار خانه وی می‌گذرد و از خاکستر مرد خبری نمی‌شود، با لحن یک صوفی پر صفا می‌پرسد: رفیق ما امروز به سراغ ما نیامد؟ و چون می‌شنود که بیمار شده است، به عیادتش می‌رود.

در اوج قدرت، در آن لحظه که سپاهیانش مکه را - شهری که بیست سال او و یاران او را شکنجه داده و آواره کرده است - اشغال کرده‌اند؛ بر مسند قدرت سزار اما در سیمای مهربان مسیح، کنار کعبه می‌ایستد و در حالی که ده هزار شمشیر تشنه انتقام از قریش در پیرامونش



برق می‌زنند، و بر ابوسفیان و هند - خورنده جگر حمزه - و عکرمه فرزند کینه توز ابو جهل و دیگر قیافه‌هایی که یادآور شکنجه‌ها و توطئه‌ها و تبعیدها و مرگهای جانخراش عزیزان اویند، دندان می‌نمایند می‌پرسد: ای قریش! فکر می‌کنید با شما چه خواهیم کرد؟ قریش که سیمای مسیح را در این موسایی که اکنون سرنوشتشان را در دم شمشیر خویش دارد، خوب می‌شناسند و به چشم می‌بینند، پاسخ می‌دهند: که تو برادری بزرگوار و برادرزاده‌ای بزرگواری. و آنگاه با آهنگی که از گذشت و مهربانی گرم شده است، می‌گویند: بروید، همگی آزادید:

یا چه کسی به سادگی باور می‌کند که مردی که در نیمه شبی خاموش، خانه و شهر را ترک کرده‌است و در قبرستان بقیع سر در گریبان لطیف‌ترین احساسهای عارفانه خود فروبرده و با لحنی که گویی از اعماق روح یک راهبر بزرگ، مردی که عمر را در خلوت انزوای تأملات عمیق خویش به سر آورده و بوی مرگ و وصال معشوق، آتش در جانش افکنده است و اکنون با قبرهای خاموش که در پرتو انوار اسرار آمیز مهتاب صحرا باوی از سرنوشت مرموز حیات سخن می‌گوید، درد دل می‌کند و با ساکنان ساکت گورها از مردم و از زندگی شکایت دارد، همان کسی است که او را در بازار مدینه می‌بینیم که کنار گودالهای عمیق و وحشتناکی که به دستور وی کنده‌اند، نشسته و دسته دسته یهودیان بنی قریظه را - که هر چند تن به یک زنجیرشان بسته‌اند - می‌آورند و در برابر وی پیایی سر می‌برند و در گودال می‌ریزند و او با چشمان سرد و خشک و آرامی که گویی به دو نگین شبنم بدل شده‌اند، آنها را تماشا می‌کند. نه لب می‌جنباند و نه پلک می‌زند، گویی نمایش سرد بی‌مزه‌ای را می‌نگرد. و آنگاه که آخرین نفر از این صف هفتصد نفری را ذبح کردند و در سیاه چالها افکندند، در حالی که به دستور وی بر اجساد گرمشان خاک می‌ریزند، برمی‌خیزد و به کارهای دیگرش می‌پردازد.

...شگفتا آیا می‌توان باور کرد که مردی که در مدتی کمتر از ده سال، شصت و پنج لشکرکشی داشته است، مردی که رهبانیت مذهب خویش را جنگ می‌داند، و حتی گوشه خلوت آرام معبدش را محراب (رزمگاه) نام می‌نهد، و در دلش روحی با عمق

معنوی "بودا" در مغزش اندیشه‌هایی به لطافت "اوپانیشادها" در منطقتش خردی به استحکام خرد "ارسطو" و در چشمش نگاهی به ظرافت و زیبایی پرچدبه به نگاه "لو" شاعر توانا و نازک خیال چین باستان نیز هست<sup>(۱۷)</sup>

و در جایی دیگر، از حضرت محمد(ص) که درود خداوند بر او و خاندانش باد در مقایسه با دیگر پیامبران اولوالعزم چنین هنرمندانه به وصف ستایش آن نبی رحمت دست یازیده است: "...ابراهیم بت شکن، موسای قهرمان و نجات بخش و عاصی، و عیسی دوست داشتنی و پاک که لطافت یک عشق را دارد و زیبایی یک روح را."

و محمد(ص) مردی که در قلبش، قلب عیسی می‌تپد و در دستش شمشیر خون آلود سزار را دارد. و نجات بشریت اسیر، به این هر دو نیازمند است که قیصر، تنها خون می‌ریزد و عیسی تنها دوست می‌دارد، و این دو، بی‌هم، هیچ نمی‌ارزند.<sup>(۱۸)</sup> ارادت زنده یاد دکتر شریعتی نسبت به امیرمؤمنان امام علی بن ابی‌طالب علیه السلام، را از گزارش خردمندانه‌ی او که از چگونگی بازگشت نبی اکرم(ص) از سفر حجةالوداع در سال دهم هجرت و رویداد غدیر خم به دست داده است میتوان شناخت. او در این گزارش تاریخی که هنرمندانه به تحلیل نگرانی حضرت محمد(ص) از آینده اسلام - در ارتباط با موضوع خلافت - پرداخته است و سیمای باطنی "عشره مبشره" یا نزدیکترین صحابه را - با تمام نقطه‌های قوت و ضعفشان - همچون تابلویی زیبا و روشن ترسیم کرده و هیچ کدام از آنان را از دیدگاه پیامبر - بجز امام علی(ع) - لایق جانشینی و رهبری دنیای اسلام ندیده است، شخصیت این امام همام یا شهسوار یگانه اسلام و فارس میدانهای علم و تقوی و عمل و شجاعت و بلاغت و جانشین بلافصل نبی اکرم(ص) را این گونه مخلصانه توصیف نموده است:

"علی، مرد شمشیر و سخن و سیاست است. احساسی به رقت یک عارف دارد و اندیشه‌ای به استحکام یک حکیم، در تقوی و عدل چندان شدید است که او را در جمع یاران و حتی در چشم برادرش - عقیل - تحمل ناپذیر ساخته است. آشنایی دقیق و شاملش با قرآن قولی است که جملگی برآنند. شرایط زندگی خصوصیش، زندگی اجتماعی و سیاسیش و پیوندش با پیغمبر، و بویژه سرشت روح و اندیشه‌اش، همه عواملی است که او

را با روح حقیقی اسلام و معنای عمیقی که در زیر احکام و عقائد و شعائر یک دین نهفته است - و غالباً از چشمهای ظاهریین پنهان می ماند - از نزدیک آشنا کرده است، و احساسش و بینشش با آن عجین شده است. وی یک وجدان اسلامی دارد و این جز اعتقاد به اسلام است. در طول بیست و سه سالی که محمد(ص) نهضت خویش را در صحنه روح و جامعه آغاز کرده، علی همواره درخشیده است، همواره در آغوش خطرهای زیسته است و یک بار تلغزیده است. یک بار کمترین ضعفی از خود نشان نداده است.

آنچه در علی سخت ارجمند است، روح چند بعدی اوست، روحی که در همه ابعاد گوناگون و حتی ناهمانند، قهرمان است، قهرمان اندیشیدن و جنگیدن و عشق ورزیدن. مرد محراب و مردم. مرد تنهایی و سیاست، و دشمن خطرناک همه پستی هایی که انسانیت همواره از آن رنج می برد، و مجسمه همه آرزوهایی که انسانیت همواره در دل می پرورد. اما پیدا است که در اجتماعی که بیش از ده سال با جاهلیت بدوی قبایلی فاصله ندارد، چنین کس تا کجا تنها است. غریب است، مجهول است، این یک داستان غم انگیز تاریخ است، و سرگذشت علی (ع) غم انگیزترین است، چه هرگز فاصله مردی با جامعه اش تا این همه نبوده است.

بی شک پیغمبر(ص) به شدت به علی می اندیشد، قرائن بسیاری در حیاتش نشان میدهد که در علی به چشمی خاص می نگرد، اما می داند که رجال قوم، هرگز به این جوان سی و اند ساله ای که جز محمد(ص) در جامعه پناهی و جز جانبازیهایش در اسلام، سرمایه ای ندارد، میدان نخواهد داد و رهبری او را به سادگی عمل نخواهند کرد.<sup>(۱۹)</sup>

و در جایی دیگر از امیر مؤمنان این گونه به بزرگی یاد کرده است: "و علی، چه کسی می تواند سیمای او را نقاشی کند؟ روح شگفتی با چندین بعد، مردی که در همه چهره هایش به عظمت خدایان اساطیر است، انسانی که در همه استعدادهای متفاوت و متناقض روح و زندگی، قهرمان است. قهرمان شمشیر و سخن، خردمندی و عشق، جانبازی و صبر، ایمان و منطق، حقیقت و سیاست، هوشیاری و تقوی، خشونت و مهر، انتقام و گذشت، غرور و تواضع، انزوای اجتماع، سادگی و عظمت ... انسانی که هست، از آن گونه که باید باشد، و نیست.

در معرکه‌های خونین نبرد، شمشیر پرآوازه‌اش صفوف دشمن را به بازی می‌گیرد، سپاه خصم همچون کشتزار گندم‌های رسیده، در دم تیغ دو دمش بر روی هم می‌خوابد. و در دل شبهای ساکت مدینه، همچون یک روح تنها و دردمند که از خفقان زیستن بی‌طاقت شده است و از بودن به ستوه آمده، بستر آرامش را رها می‌کند و در پناه شب - که با علی سخت مانوس و محرم است - از سایه روشن‌های آشنای نخلستان‌های ساکت حومه شهر، خاموش می‌گذرد و سر در حلقوم چاه می‌برد و غریبانه می‌نالد. زندانی بزرگ خاک، عظمتی که در زیستن نمی‌گنجد. روح آزادی که سقف سنگین و کوتاه آسمان بر سینه‌اش افتاده است و دم زدن را بر او دشوار کرده است.

او که از شمشیرش مرگ می‌بارد و از زبانش شعر. هم زیبایی دانش را می‌شناسد و هم زیبایی خدا را. هم پروازهای اندیشیدن را و هم تپشهای دوست داشتن را. خونریز خشمگین صحنه پیکار، سوخته خاموش خلوت محراب. و پرژیل دانه است، رستم فردوسی است و شمس مولای روم و... چه می‌گویم مگر با کلمات میتوان از علی سخن گفت؟ باید سکوت گوش فرا داد تا از او چه‌ها می‌گویید؟ چه او با علی آشناتر است!

علی خود محمد دیگری است، و شگفت‌تو آن که، در سیمای علی، محمد را نمایان‌تر می‌توان دید.<sup>(۲۱)</sup>

و نظر ژرف و ولایتمدار دکتر شریعتی درباره حضرت فاطمه (ع) دخت گرامی رسول خدا (ص) از جای جای همه آثار او، بخصوص از سراسر کتاب بی‌همالش، فاطمه فاطمه است که با این عبارات ارزنده پایان می‌پذیرد، هویدا است:

"...از شخصیت فاطمه سخن گفتن بسیار دشوار است. فاطمه یک زن بود آنچنان که اسلام میخواهد که زن باشد و تصویر سیمای او را پیامبر (ص) خود رسم کرده و او را در کوره‌های سختی و فقر و مبارزه و آموزشهای عمیق و شگفت‌انسانی خویش پرورده و ناب ساخته است. وی در همه ابعاد گوناگون زن بودن نمونه شده است. مظهر یک دختر در برابر پدرش. مظهر یک همسر در برابر شویش. مظهر یک مادر در برابر فرزندانش. مظهر یک زن مبارز و مسئول در برابر زمانش و سرنوشت جامعه‌اش.

فاطمه خود یک امام است. یعنی نمونه مثالی یک تیپ ایده‌آل برای زن. یک اسوه، یک شاهد، برای هر زنی که می‌خواهد شدن خویش را خود انتخاب کند. او با طفولیت شگفتش، با مبارزه مدامش در دو جبهه خارجی و داخلی، در خانه پدرش، خانه همسرش، در جامعه‌اش، در اندیشه و رفتار و زندگیش "چگونه بودن" را به "زن" پاسخ داد.

نمی‌دانم چه بگویم؟ بسیار گفتم و بسیار ناگفته ماند. در میان همه جلوه‌های خیره‌کننده روح بزرگ فاطمه، آنچه بیش از همه برای من شگفت‌انگیز است، این است که فاطمه همسفر، همگام و هم پرواز روح عظیم علی (ع) است.

"... خواستم از "بوسونه" خطیب نامور فرانسه تقلید کنم که روزی در مجلس با حضور "لوئی" از مریم سخن می‌گفت.

گفت: هزار و هفتصد سال است که همه سخنوران عالم دریاره مریم داده سخن داده‌اند. هزار و هفتصد سال است که همه فیلسوفان و متفکران ملتها - در شرق و غرب - ارزشهای مریم را بیان کرده‌اند. هزار و هفتصد سال است که شاعران جهان در ستایش مریم، همه ذوق و قدرت خلاقه شان را به کار گرفته‌اند، هزار و هفتصد سال است که همه هنرمندان، چهره‌نگاران، پیکره‌سازان بشر، در نشان دادن سیما و حالات مریم هنرمندی‌های اعجازگر کرده‌اند. اما مجموعه گفته‌ها و اندیشه‌ها و کوششها و هنرمندیهای همه در طول این قرنهای بسیار، به اندازه این کلمه نتوانسته‌اند عظمت‌های مریم را بازگویند که:

مریم مادر عیسی است.

و من خواستم با چنین شیوه‌ای از فاطمه بگویم، باز در ماندم.

خواستم بگویم، فاطمه دختر خدیجه بزرگ است، دیدم فاطمه نیست.

خواستم بگویم که فاطمه دختر محمد (ص) است، دیدم که فاطمه نیست.

خواستم بگویم که فاطمه همسر علی (ع) است، دیدم که فاطمه نیست.

خواستم بگویم که فاطمه مادر حسنین است، دیدم که فاطمه نیست.

خواستم بگویم که فاطمه مادر زینب است، باز دیدم که فاطمه نیست

نه اینها همه هست و این همه فاطمه نیست، فاطمه فاطمه است.<sup>(۲۱)</sup>

و درباره حضرت امام حسن مجتبی (ع) - دومین اختر آسمان ولایت و امامت - و نقش حیاتی که این امام مظلوم در سخت‌ترین شرایط اجتماعی و سیاسی دنیای اسلام - پس از شهادت پدرش - امیرمومنان - ایفا میکند و با صلح موثرتر از جنگ خود موجب نجات دین جد خویش از دست دشمنان قسم خورده اسلام - خاصه معاویه و دارو دسته‌اش، میگردد، برداشت منطقی توأم با ارادت و اخلاص دکتر شریعتی این است که:

" امام حسن (ع) به عنوان مظهر آخرین تلاش و صمیمی‌ترین و آگاه‌ترین و مترقی‌ترین یاران نهضت جدید اسلامی در برابر جبهه نفاق با دشمنان داخلی، هر روز ضعیف‌تر می‌شود تا لحظه دردناک و فاجعه آمیزی که آخرین تلاش و مقاومت "اسلام عدالت" در برابر "اسلام اشرافیت" پایان می‌گیرد و صلح با دشمن داخلی - تنها راه چاره - را ناچار می‌پذیرد یا صلح بر او تحمیل می‌شود. امام حسن (ع) که در مدینه به عنوان رهبر و مظهر تلاش روح انقلاب در برابر "جاهلیت جان گرفته جدید" نشسته است، اکنون به صورت یک فرد عادی خلع سلاح شده درآمده است... و قدرت او به عنوان نیرویی که به نام اسلام هنوز دارد مقاومت می‌کند به اندازه‌ای است که وقتی مسموم و شهید می‌شود، در خود مدینه که شهر جدش و پدر و مادرش است و شهر خانواده اوست، و شهر مهاجرین و انصار پیامبر (ص) است، امکان این را که در جایی که خودش می‌خواهد دفن شود، ندارد. ناگزیر در قبرستان عمومی شهر دفنش می‌کنند. سرنوشت امام حسن (ع) که مظهر تنهایی و غربت در جامعه اسلامی است، حتی در مدینه پیغمبر، نشان می‌دهد که جبهه حق طلبی در اسلام به کلی درهم شکسته است و ارتجاع، کاملاً بر همه جا و همه کس مسلط شده است و همه صحنه‌ها را فتح کرده است و اکنون نوبت حسین بن علی (ع) است."<sup>(۲۲)</sup>

در همه آثار زنده یاد دکتر شریعتی، مخصوصاً در کتاب ارزنده او "حسین وارث آدم" ارادتی فوق العاده و شور و شوقی برخاسته از عشقی پاک و آتشین، نسبت به کرامت انسانی و سجایای اخلاقی چون شجاعت، ظلم ستیزی، مناعت طبع و عزت نفس و جوانمردی دیده می‌شود، صفاتی که همه آنها را در وجود حضرت سیدالشهداء حسین بن علی

علیهماالسلام جمع می‌بیند و مالا به ستایش شخصیتی می‌پردازد که وارث آدم و دیگر انبیای اولوالعزم است و او، خون خداست و قیام وی مظهر همه بزرگیها و درهم شکننده همه پستی‌ها و رذالت‌هایی است که جهان‌خوران زورمند زرمدرار مزور به آن آلوده‌اند. در این اثر نفیس و دیگر نوشته‌های دکتر، چنین تحلیل‌های ستایش آمیزی را از سالار شهیدان و خواهر بزرگوارش زینب کبری(ع) و دیگر یاران با وفایش در حماسه خونین کربلا مشاهده می‌کنیم:

” برای حسین (ع) زندگی: ” عقیده و جهاد” است. انسان زنده مسئول است و از حسین زنده تر کیست؟ در تاریخ ما کیست که به اندازه او حق داشته باشد که زندگی کند و شایسته باشد که زنده بماند؟ نفس انسان بودن، آگاه بودن، ایمان داشتن، زندگی کردن، آدمی را مسئول جهاد میکند و حسین(ع) مثل اعلای انسانیت زنده عاشق و آگاه است.

توانستن یا نتوانستن، ضعف یا قدرت، تنهایی یا جمعیت، فقط شکل انجام رسالت و چگونگی تحقق مسئولیت را تعیین میکند، نه وجود آن را. باید جنگید، اما سلاح جنگیدن ندارد. با این همه باز هم وظیفه دارد که بجنگد. حسین فتوی می‌دهد، تنها اوست که فتوای می‌دهد، آری او از مدینه، خانه خویش بیرون آمده است تا به مکه آید و هنگام حج، کنار کعبه - خانه مردم - در پاسخشان بگوید: آری او از مکه اکنون شتابان و حج نیمه تمام، خارج می‌شود، تا به روزگار نشان بدهد که چگونه؟ اکنون سال ۶۷ هجری است، پنجاه سال پس از مرگ پیغمبر، همه چیز از دست رفته است. علی(ع) رفته، حسن(ع) رفته، ابوذر رفته، عمار رفته و در نسل دوم حُجر رفته و یارانش قتل عام شده‌اند.

و دیگر دارها را برچیده و خونها را شسته‌اند، و افکار و اندیشه‌ها به یاس و نابودی و انحراف دچار شده، ظلمت و سکوت و هراس بر همه جا حکومت می‌کند.

...اکنون زمان، منتظر یک تن است، همه چیز در انتظار یک فرد است. فردی که تجسم همه ارزشهایی است که دارد نابود می‌شود، و مجسمه همه ایده‌آلهایی است که بی‌یاور و بی‌حامی مانده و مظهر عقیده و ایمانی است که بهترین پاسدارانش به خدمت دشمن رفته‌اند. آری اکنون در انتظار این است که یک مرد چه می‌کند؟

...مردی از خانه فاطمه(ع) بیرون آمده است که بار سنگین همه این مسئولیتها بر دوش او سنگینی می‌کند. او وارث رنج بزرگ انسان است. تنها وارث آدم، تنها وارث ابراهیم و ...تنها وارث محمد(ص) و...

مردی تنها! اما نه، دوشادوش او زنی نیز از خانه فاطمه(ع) بیرون آمده است. گام به گام او، نیمی از بار سنگین رسالت برادر را او به دوش خود گرفته است.

مردی از خانه فاطمه(ع) بیرون آمده است، تنها و بی‌کس. با دستهای خالی، یک تنه بر روزگار وحشت و ظلمت و آهن، یورش برده است. جز مرگ سلاحی ندارد. اما او فرزند خانواده‌ای است که "هنر خوب مردن" را در مکتب حیات خوب آموخته است...آموزگار بزرگ شهادت، اکنون برخاسته است تا به همه آنها که "جهاد" را تنها در "توانستن" می‌فهمند و به همه آنها که پیروزی بر خصم را تنها در غلبه می‌دانند بیاموزد که "شهادت" نه یک باختن که یک "انتخاب" است. انتخابی که در آن مجاهد با قربانی کردن خویش، در آستانه معبد آزادی و محراب عشق، پیروز می‌شود.

و حسین(ع) وارث آدم که به بنی آدم زیستن داد، و وارث پیامبران بزرگ که به انسان چگونه باید زیستن را آموختند، اکنون آمده است تا در این روزگار، به فرزندان آدم چگونه باید مردن را بیاموزد.

حسین(ع) آموخت که "مرگ سیاه" سرنوشت شوم مردم زبونی است که به هر ننگی تن می‌دهند تا "زنده" بمانند. چه، کسانی که گستاخی آن را ندارند که "شهادت" را انتخاب کنند، "مرگ" آنان را انتخاب خواهد کرد. (۲۳)

"در فرهنگ ما، شهادت مرگی نیست که دشمن ما بر مجاهد تحمیل کند. شهادت مرگ دلخواهی است که مجاهد با همه آگاهی و همه منطق و شعور و بیداری و بینایی خویش، خود انتخاب می‌کند.

و حسین(ع) از شهر خویش بیرون می‌آید، زندگیش را رها میکند و برمی‌خیزد تا بمیرد! زیرا جز این سلاحی برای مبارزه خویش برای رسوا کردن دشمن و برای دریدن این پرده‌های فریبی که بر آن قیافه کریمه نظام حاکم زده‌اند، ندارد. برای این که اگر نمی‌تواند دشمن را



بشکنند، لااقل به این وسیله رسوا کند... اگر نمی‌تواند قدرت حاکم را مغلوب سازد، آن را محکوم کند. و برای این که در اندام مرده این نسل - نسل دوم انقلاب محمد(ص) - خون تازه حیات و جهاد تزریق کند، او که یک انسان تنهای بی‌سلاح بی‌توان است و در عین حال مسئول جهاد، و جز انتخاب مرگ سرخ خویش، سلاحی و چاره‌ای ندارد. و "حسین بودن" به او مسئولیت جهاد با این همه پلیدی و قساوت را داده است و چون برای "جهاد" جز "بودن" چیز دیگری ندارد، آن را برمی‌گیرد و از خانه به قتلگاه می‌آید.<sup>(۲۳)</sup> این است که می‌بینیم "کربلا" تنها تصادمی که بین امام حسین(ع) و یزید انجام شده، نیست و تنها یزید به خاطر این که از نظر شخصی آدم فاسدی بوده، محکوم قیام حسین(ع) نمی‌شود و امام حسین(ع) تنها برای غاصب بودن یزید و فقط و فقط در محدوده حق خودش یا حق امام حسن و امام علی علیهماالسلام که غصب کرده بودند، قیام نمی‌کند. حسین(ع) برای این قیام میکند، تا پرچمی را که از آغاز تاریخ بشری، در دست یکایک بنیانگذاران توحید بوده و از آدم به انبیاء بزرگ حق به ارث رسیده و در پایان به پرچمدار آخرین این نهضت - پیغمبر اسلام (ص) و بعد به علی(ع) و حسن(ع) رسیده است، به اهتزاز در آورد.<sup>(۲۵)</sup>

و این عبارات آکنده در اعتقاد و صفا و دوستی آن زنده یاد نسبت به حضرت سیدالشهداء(ع) و خواهرگرامی او - شیرزن کربلا - زینب کبری علیهاالسلام نیز در خور تأمل و توجه است: "کسانی که معتقد به انقلاب امام حسین(ع) و معتقد به مذهبی هستند که حسین(ع) برای احیاء و ماندن آن مذهب، شهادت را انتخاب کرد و معتقد به آن پیام هستند و اعتقاد دارند که این مکتب، جامعه بشری را نجات می‌بخشد و جامعه پیرو آن را عزت می‌دهد، باید بدانند که یک مکتب، یک انقلاب و یک مذهب دو چهره دارد: "خون" و "پیام" بنابراین حسین(ع) مظهر نخستین و زینب علیهاالسلام مظهر دومین است. این است که آنهایی که با حسین و در راه حسین رفته‌اند، کاری حسینی کرده‌اند و آنهایی که مانده‌اند باید کار زینبی کنند، و گرنه یزیدی‌اند."<sup>(۲۶)</sup>

اعتقاد راسخ و احساس لطیف و برداشت عمیق مرحوم دکتر شریعتی درباره سایر ائمه هدی علیهم السلام مشابه است با آنچه که در مباحث گذشته پیرامون پنج تن از آل عبا(ع)

ارائه گردید، و شاید تذکر این نکته در بحث حاضر بی‌مناسبت نباشد که اگر در بعضی از آثار او مشاهده می‌شود که بر برخی از مطالب کتابهایی نظیر بحارالانوار علامه مجلسی انتقاداتی دارد و کسانی به اشتباه، این انتقادات درست را به حساب مخالفت آن زنده یاد با علمای تشیع گذارده‌اند، و اخیراً اتهام حمایت از "تزو اسلام منهای روحانیت" را به او نسبت داده‌اند، بی‌گمان انتقادات مذکور تنها به منظور دفاع از مقام ولایت و امامت معصومانی چون امام سجاد(ع) و حضرت موسی بن جعفر(ع) و امام رضا(ع) انجام گرفته است و بس. زیرا درد آن زنده یاد این است که چرا در آن کتاب داستانهایی مجعول و به دور از شان ائمه معصومین باشد که شخصیت آنها را خدشه‌دار کند و بهانه به دست دشمنان تشیع بدهد.<sup>(۲۷)</sup> و اینک مقاله حاضر یا موضوع "ولایت اهل بیت عصمت و طهارت(ع)" را در آثار دکتر شریعتی، با نقل فراهایی از کتاب مستطابش "انتظار، مذهب اعتراض" که مبین ارادت او به خاتم سلسله امامت در تشیع علوی و عرض ادب به ساحت مقدس حضرت مهدی امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است، حسن ختام می‌بخشیم:

"...منتظر، انسان آماده‌ای است که هر لحظه احتمال می‌دهد، شیپور انقلاب نهایی نواخته می‌شود و او خود را مسئول شرکت در این جهاد که براساس قوانین جبری الهی قطعاً آغاز خواهد شد، میداند و خود بخود هم، آماده است و هم، متعهد و هم، مجهز و شیعه به امید شنیدن آواز امام زمان (عج) هر شب سر بریستر می‌نهد...

و اما چرا در تشیع، این منجی باید فرزند امام حسن عسکری(ع) باشد - و به هنگام ظهور و قیام، زره پیامبر(ص) را بر تن و پرچم بدر را در دست و شمشیر امام علی(ع) را بر کمر داشته و مرکز فرمانرواییش کوفه باشد؟ چرا در رکابش ۳۱۳ تن شمشیر زنند که از جمله آنها عیسی مسیح باشد؟ به این دلایل که اگر منجی - در تشیع - این قید فرزند امام حسن(ع) بودن را نمی‌داشت، و شخص مشخصی نمی‌بود، هر قلدر ماجراجویی که موعود استعمار یا مولود استبداد و مزدور استثمار است می‌تواند خود را به عنوان موعود تاریخ و هم موعود ملل و مجری حق و عدالت جا بزند. و از همه نیروی منتظرین برای سوار شدن برگرده خلق کمک بگیرد. چنان که خیلی‌ها با تاویلات و مغالطه‌هایشان گرفتند... مثلاً در

قرن نوزدهم دیدیم که ظرف ۷ سال از شمال آفریقا تا خلیج فارس ۱۷ امام زمان روید. و در سالهای ۱۸۶۰ تا ۱۸۷۰ که نهضت عدالت و آزادیخواهی و مبارزات کارگری در فرانسه و آلمان و انگلستان شروع شده بود، در تمام کشورهای اسلامی از چین و شمال و غرب آفریقا تا ایران، امام زمان سازی درست شده بود. و مدعیان مهدویت ظهور کردند. بنابراین، وقتی که نجات بخش و رهبر به این قید مقید گردد که از عرب و قریش و بنی هاشم و از احفاد پیغمبر و از پدر و مادر معین و دارای نام و لقب و کنیه مخصوص است، راه را بر هر ادعای دروغی می بندد و باعث می شود که آنها هرگز نتوانند نقشی را جز یک داستان موقتی و یک حادثه سازی در تاریخ بازی کنند. در کشورهای اسلامی که مثل شیعه چنین قیدی ندارند، برای دیکتاتورها و سلاطین چون آتاتورک و فواد اول و غیره، عده‌ای از متملقین لقب باز و شجره ساز حرفه‌ای، کوشیدند یک چهره مهدی موعود بسازند.

از این مهمتر، این که، این قید که جزء توجیه فلسفی و بینش مکتب ما است، می خواهد ثابت کند "که تسلسل پیوسته‌ای از اول آدم و هابیل تا آخرالزمان در یک جبهه به رهبری پیامبران و پیشوایان مذهبی در پیشاپیش توده‌های ستم‌دیده در برابر نظام ظلم و زور و فریب وجود دارد".

مبارزه به خاطر آزادی و عدالت، مثل یک رودخانه در بستر زمان جریان دارد. ابراهیم است، موسی است، عیسی است، محمد (ص) است، علی (ع) است، حسن و حسین علیهما السلام هستند و همین طور تا آخرالزمان که این نهضت، پیروزی جهانی پیدا میکند، ادامه دارد.

اعتقاد به این که این منجی نهایی تاریخ بشر دنباله ائمه شیعه، و دوازدهمین امام است، به این معنی است که آن انقلاب جهانی و پیروزی آخرین، دنباله و نتیجه یک نهضت بزرگ عدالتخواهی علیه ظلم در جهان است و در طول زمان، نهضتی که در یک دوره، نبوت رهبریش کرده و بعد از خاتمیت، امامت و سپس در دوره طولانی غیبت، علم، سرانجام آن نهضت به دست امام زمان (عج) به کمال می‌رسد و برای اتصال تاریخ، نجات دهنده انسان و پایدار کننده نظام عدالت در جهان، باید زره پیغمبر اسلام را برتن داشته باشد، چون ادامه

دهنده راه اوست. و از این رو باید پرچم بدر را در دست گیرد تا نشان دهد نهضت و جنگی که در انتهای تاریخ برای استقرار عدالت آغاز می‌شود، درست همانند جنگ بدر است که در اسلام برای استقرار شریعت و حقیقت آغاز شد. و همچنان که در بدر اولین پیروزی را اسلام - که آخرین نهضت نبوت - به دست آورد، این انقلاب هم که آخرین نهضت عدالت است، جنگ بدر دومی است که به پیروزی بزرگ عدالت در سطح جهانی منجر خواهد شد. و این انقلاب به آن انقلاب پیوسته است و در واقع دو حادثه نیست، بلکه یک جنگ است در دو جبهه.

و چون مجاهدانی که پیروزی بزرگ را در بدر به دست آوردند و برای اولین بار شرک و جنایت و اشرافیت را شکستند، ۳۱۳ نفر بودند؛ کسانی هم که در اولین گام با فریاد دعوت امام برمی‌خیزند، ۳۱۳ تن خواهند بود. زیرا این انقلاب، نتیجه نهایی آن جهاد و پیروزی نهایی آن مجاهدان است، یعنی بدر یک جنگ موقت در گذشته نبود که بعد در تاریخ گم شود و دنباله‌اش قطع گردد و آن پیروزی در شکستهای بعدی از میان برود.

و امام زمان (عج) شمشیر علی (ع) را در دست دارد، تا شیعه و معتقد به علی (ع) و معتقد به آزادی و حقیقت نپندارند که علی (ع) در کوفه کشته شد و آن خون به خاک ریخت و همه چیز پایان پذیرفت. تاریخ باز دوباره این خون را احیا می‌کند و علی (ع) - یعنی آن حقیقتی که در آنجا شکسته شد، دوباره پیروز می‌شود و بشریت برای همیشه به حکومت علی (ع) می‌رسد. و این که چرا مسیح در رکاب امام زمان است و بعد رجعت است؟ برای آن که تمام راهبران و پیشوایان عدالت و حقیقت، باز می‌گردند و این بدان معنی است که نظام محکوم در تاریخ که حقیقت بود و رهبران آزادی و عدالت و انسانیت که همه به شمشیر ستم و زور فرو شکسته شدند و نتوانستند رهبری جهان و بشریت را به دست گیرند، پس از آن انقلاب جهانی و نابودی نظامهای سفیانی و دجالی دوباره احیا می‌شوند که "للباطل جولة وللحق دولة" و اعتقاد به انتظار، اعتقاد به این است که وعده خداوند در قرآن برای مسلمانان و همچنین ایده‌ال هراسان ستم‌دیده و آرزوی همه توده‌های محروم تحقق پیدا خواهد کرد و جامعه بی‌طبقه بی‌ستم بی‌تزویر، و اجتماعی که در آن انسان، عدالت، قسط و حقیقت برای

همیشه حاکم خواهد بود و هرگز بازچه ستمکاران و فریبکاران نخواهد شد، علیرغم همه عاملان نیرومند مسلح فساد و ظلم، پیروز می‌شود.<sup>(۲۸)</sup> زیرا خداوند خود وعده داده و فرموده است: "و نريد ان نمن على الذين استضعفوا فى الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثين."<sup>(۲۹)</sup>

مأخذ و پى نوشتها:

- ۱ و ۲- لغت نامه دهخدا، ذیل واژه‌های "ولایت" و "ولی".
- ۳- قرآن کریم سوره مائده آیه ۶۰.
- ۴- همان سوره نساء آیه ۵۹.
- ۵- ر.ک. به کتابهایی نظیر: نقدی بر کتاب: "شهید مطهری افشاگر توطئه... و "میعادی با علی" نوشته حسن یوسفی اشکوری و مقالات استاد عبدالکریم سروش از جمله مقاله "شریعتی و جامعه شناسی دین" در شماره ۱۳ سال سوم مجله کیان. و مقاله "سهم و نقش دکتر شریعتی در ادبیات" نوشته: دکتر حسین رزمجو، کیهان فرهنگی ویژه اندیشه، ادبیات و هنر انقلاب سال نهم شماره ۹۳ بهمن ماه ۱۳۷۱. و آثاری مانند: دکتر شریعتی از دیدگاه شخصیتها تألیف حجت الاسلام جعفر سعیدی، و "شریعتی در جهان" تدوین ترجمه حمید احمدی و ...
- \* نگارنده این سطور تاکنون چند مقاله و دو کتاب به نامهای "استاد و فرزند برومنداو" و "پوستین وارونه" در دفاع از مظلومیت شادروان دکتر علی شریعتی نگاشته و چاپ و منتشر کرده است. کتاب اخیر که نقد و نقضی است بر مقاله "شریعتی و تز اسلام منهای روحانیت" نوشته: سید حمید روحانی در جلد سوم کتاب نهضت امام خمینی، در حال حاضر آخرین مراحل چاپ را پشت سرگذاشته و بزودی در دسترس علاقه‌مندان قرار خواهد گرفت.
- ۶- ر.ک: شریعتی در جهان، تدوین و ترجمه: حمید احمدی، چاپ تهران ۱۳۶۶ ش، انتشارات شرکت سهامی انتشار، ص ۱۹۴.
- ۷ و ۸- ر.ک: شریعتی از دیدگاه شخصیتها، تألیف حجة الاسلام جعفر پژدم (سعیدی) چاپ

- پنجم، تهران، ۱۳۷۰، انتشارات نشر اشرافیه، صفحات ۶۴ و ۵۸.
- ۹ - خورشید کویریا "شریعتی در سرود شاعران" مجموعه‌ای است از اشعار حدود ۷۰ تن شاعر متعهد و مسئول انقلاب که در میانشان چهره‌های مشهوری چون شادروانان: امیری فیروزکوهی، غلامرضا قدوسی، سپیده کاشانی و گویندگان ناموری نظیر، حمید سبزواری، محمود شاهرخی، علی معلم، حجة الاسلام جواد محدثی، علی موسوی گرمارودی، طاهره صفارزاده، نصرالله مردانی و ... دیده می‌شوند. این مجموعه در تابستان ۱۳۷۱ شمسی به اهتمام حجة الاسلام جعفر سعیدی توسط انتشارات صحف در تهران چاپ و منتشر شده است.
- ۱۰ - سروده مرحوم امیری فیروزکوهی. رک: خورشید کویر - همان - صفحات ۲۴ و ۲۵.
- ۱۱ - از شادروان غلامرضا قدوسی است. رک: ماخذ پیشین، صفحات ۱۱۶ و ۱۱۷.
- ۱۲ - سروده محمود شاهرخی (جذبہ)، همین ماخذ، صفحات ۷۶ و ۷۷.
- ۱۳ - شریعتی، دکتر علی - انسان - مجموعه آثار (۲۴) چاپ تهران ۱۳۶۱ شمسی، انتشارات الهام، صفحه ۱۶۲.
- ۱۴ - شریعتی، دکتر علی - تشیع علوی و تشیع صفوی - چاپ دوم، تهران (بی‌تا) از انتشارات دفتر تدوین و تنظیم مجموعه آثار او، ص ۲۵۱.
- ۱۵ - رک: انسان، همان، ص ۱۶۳.
- ۱۶ و ۱۷ - شریعتی، دکتر علی، اسلام شناسی (درسهای دانشگاه مشهد) - مجموعه آثار (۳۰) تهران ۱۳۶۳، انتشارات دفتر تدوین و تنظیم مجموعه آثار معلم شهید دکتر شریعتی، صفحات ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۸۳ تا ۵۸۶.
- ۱۸ - شریعتی، دکتر علی - کویر - چاپ مشهد ۱۳۴۹ شمسی، انتشارات چاپخانه طوس، ص ۱۰۲.
- ۱۹ و ۲۰ - رک: اسلام شناسی، همان، صفحات ۴۳۳، ۴۳۴ و ۵۸۶، ۵۸۷.
- ۲۱ - شریعتی، دکتر علی - زن - بخش: فاطمه فاطمه است، مجموعه آثار (۲۰)، تهران ۱۳۶۰ شمسی، انتشارات سبز، صفحات ۲۰۲ تا ۲۰۵.

- ۲۲ - شریعتی، دکتر علی - حسین وارث آدم - مجموعه آثار (۱۹) تهران ۱۳۶۱ شمسی ، انتشارات قلم، صفحات ۱۳۴ و ۱۳۵.
- ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ - ماخذ پیشین، صفحات ۱۶۴ تا ۱۷۱، ۱۹۲، ۱۹۳ و ۲۵۰ و ۲۵۱.
- ۲۶ - شریعتی، دکتر علی - اسلام شناسی - (درسهای ارشاد) مجموعه آثار (۱۶)، تهران ۱۳۶۱ شمسی، انتشارات قلم، ج ۱، ص ۳۸۷.
- ۲۷ - این موضوع را نگارنده این سطور در کتاب "پوستین وارونه" به تفصیل شرح داده و بی‌گناهی دکتر و میرا بودن او را از اتهام هواداری "تذ اسلام منهای روحانیت" که اخیراً در جلد سوم کتاب نهضت امام خمینی "به وی نسبت داده‌اند، استدلال کرده است.
- ۲۸ - شریعتی، دکتر علی - انتظار، مذهب اعتراض - مجموعه آثار (۱۹)، همان، صفحات ۲۹۶ تا ۳۰۱.
- ۲۹ - قرآن کریم سوره قصص آیه ۴.

## " استمرار نبوت در ولایت "

### پیشگفتار

چنانکه بر اهل فن پوشیده نیست، موضوع فوق از ابعاد مختلفی قابل بحث و بررسی می‌باشد. بحثهای پیرامون نبوت و ارتباط آن با مسئله امامت و ولایت از بعد تفسیری، روایی، فلسفی، تاریخی، اجتماعی، کلامی و اخلاقی، می‌تواند مورد فحص و پژوهش واقع شود، لیک در این مجال اندک باید تنها به گوشه‌ای از آن مباحث بیحد و حصر پرداخت و از آن اقیانوس بیکران قسطراتی چند از بهر چشیدن برگرفت. چه:

آب دریا را اگر نتوان کشید      هم به قدر تشنگی باید چشید

در این و جیزه سعی شده است بهر دو زبان عقل و نقل سخن به میان آید و با استمداد از برهان و قرآن (صامت و ناطق) نکاتی عرضه شود. حدیث ولایت، حدیث عشق است، حدیث انسان کامل که به همه حقایق قرآن عالم و خبیر است، حدیث مفسر پیام غیب است و مبلغ آن، حدیث روحی است مملو از اعتقاد کامل و مزین به گوهر یقین و کلام طیب و قلبی که از طهارت خاص برخوردار است که: "الیه یصعد الکلم الطیب"<sup>(۱)</sup> و "انه لقرآن کریم فی کتاب مکتون لایمسه الا المطهرون تنزیل من رب العالمین"<sup>(۲)</sup>.

یعنی مقام جمعی قرآن که همان ام الکتاب است و مهیمن بر همه کتابهای نازل می‌باشد آنچنان پوشیده از اغیار است که جز بندگان مطهر احدی را به آن کوی راه نیست و این بندگان مطهر تنها فرشتگان حامل وحی نیستند بلکه انسانهای کامل نیز همانند اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) مشمول اطلاق آیه خواهند بود.<sup>(۳)</sup>

لذا انسان کامل که خود کلمه طوبی است و روحش از هر تعلقی طاهر است مساس

۲- قرآن مجید، سوره واقعه، ۸۰

۱- قرآن مجید، سوره فاطر، ۱۰

۳- ضحیر المیزان، ج ۱۹، ص ۱۵۶



علمی با مقام جمعی قرآن داشته و آنرا در ام الكتاب مشاهده می‌نماید، بنابراین اهل بیت پیامبر (ص) که به استناد آیه تطهیر<sup>(۱)</sup> نه تنها هرگونه رجسی از آنها بدور است، بلکه آنان از آثار هرگونه رجسی هر چند ضعیف مطهرند، شاهد مقام جمعی قرآن که همان لوح محفوظ یا بالاتر از آن است، می‌باشند<sup>(۲)</sup>

حدیث ولایت حدیث ائمه معصومین است که از علوم تکوینی قرآن و مشاهدات باطنی آن بهره برده به همه مراحل آن (اعم از ظاهر و باطن) آگاهند:

«قال الباقر(ع): " ما يستطيع احد ان يدعى انه جمع القرآن كله ظاهرة و باطنه غير الاوصياء." <sup>(۳)</sup> چه اینکه تمام قرآن از مبدء غیبی تنزل یافت و به روح پاک پیامبر اکرم (ص) رسید و آن حضرت به تمام مراتب قرآن واقف گشت که "نزل به الروح الامین علی قلبک لتکون من المنذرين" <sup>(۴)</sup> و همچنین روح مطهر رسول اکرم (ص) تمام آیات را با ترقی به مقام عقل محض از نزد خدای سبحان تلقی نمود، که "انک لتلقى القرآن من لدن حکیم علیم" <sup>(۵)</sup> و پس از او و در راستای حرکت آن حضرت، اولیاء الهی یعنی جانشینان و اوصیاء پیامبر گرامی اند که راسخین در علم<sup>(۶)</sup> الهی بوده و به تاویل آیات قرآنی مطلع و آگاهند و به قول صدرا در تفسیر خود: <sup>(۷)</sup> راسخین در اثر نیل به مقام شامخ فناء ذاتی از تاویل قرآن مطلع اند خواه از لحاظ قرائت آیه ۷ سوره آل عمران، کلمه "راسخون" را استیفاء قرار دهیم تا در برابر "الذین فی قلوبهم زغ..." واقع گردد یا آنکه عطف بر کلمه "الله" نماییم تا جزء مستثنی قرار بگیرد زیرا طبق ادله دیگر راسخین در علم، تاویل قرآن را به علم الهی عالم اند و در حقیقت علم آنها جدای از علم خدای سبحان به تاویل قرآن نخواهد بود چون در مقام فنای ذاتی تمام آثار از آن منفی فیه است نه فانی و اسناد علم تاویل قرآن به راسخین در پرتو علم خدای سبحان به تاویل است که بالاصاله و بالذات می باشد و قهرا با حصر علم تاویل قرآن به خدای سبحان مناقات ندارد.

و به فرمایش امیرالمومنین، علی علیه السلام، که خویشتن را این چنین معرفی

۱- قرآن مجید، سوره احزاب، ۳۳ - ۲- تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۱۵ - ۱۴ - ۳- بصائر الدرجات، ص ۱۹۳

۴- قرآن مجید، سوره شوره، ۱۹۳ - ۵- قرآن مجید، سوره نمل، ۶

۶- اشاره به آیه ۷ سوره آل عمران که می‌فرماید: "... و ما یعلم تأویلہ الا الله و الراسخون فی العلم یقولون اما به کل من عند ربنا و ما یدکر الا اولوالالباب."

۷- تفسیر ملاصدرا، ج ۱، ص ۳۰ به نقل از کتاب وحی و رهبری آیتا... جوادی آملی

می فرماید: "انما مثلی بینکم مثل السراج فی الظلمة لیستضی به من ولجها، فاسمعوا ایها الناس وعوا، واحضروا اذان قلوبکم تفهموا"<sup>(۱)</sup>

مثل من در میان شما مثل چراغی است در تاریکی که هر که در آن داخل شود از آن روشنی می طلبد، پس ای مردم (اندرز مرا) بشنوید و حفظ کنید، و گوشهای دلها تان را مهیا و آماده سازید تا سخنانم را بفهمید. و یا در جای دیگر می فرماید: "فهم کرائم القرآن، و هم کنوز الرحمن، ان نطقوا صدقوا، و ان صمتوا لم یسبقوا، فلیصدقوا رائد اهلہ و لیحضر عقله و لیکن من ابناء الاخرة..."<sup>(۲)</sup>

آیات قرآن آنچه در مدح و منقبت علم و هدایت است درباره ایشان (اهل بیت علیهم السلام) نازل شده است و آنان گنجهای خداوند بخشنده هستند (حق تعالی تمام گوهرهای گرانبها یعنی جمیع صفات پسندیده از قبیل علم و حلم و جود و شجاعت، فصاحت و بلاغت، عصمت و طهارت و مانند آنها را در ایشان قرار داده، پس از این جهت است که) اگر به گفتار لب گشایند راست گویند، و اگر خاموش باشند دیگری بر آنان پیشی نگرفته (زیرا سکوتشان از روی حکمت و مصلحت است، نه از روی عجز و ناتوانی که دیگری بر آنان سبقت گرفته، سخن گوید) پس باید پیشرو هر قومی به آنان (به پیروان خود) راست گوید و باید عقل خود را متوجه سازد (سخنان آنها را با فکر و اندیشه بشنود تا به درستی آنچه می گویند پی ببرد) و باید از فرزندان آخرت باشد....

بدینسان باید گفت که بحث امامت از زنده ترین بحثهای معارف اسلامی است و اهمیت آن تا بدان پایه است که رسول اکرم (ص) فرمود: "من مات و لایعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة"<sup>(۳)</sup>

و از آنجا که مرگ عصاره حیات است پس در همه شئون تابع زندگی خواهد بود و اگر مرگ فرد یا گروهی در اثر نشناختن امام زمان خود، مردار جاهلی باشد، معلوم میشود زندگی آنها نیز خزیدن جاهلی است، و مرگ فرد یا گروه امام شناس، ارتحال معقول است، چون زندگی آنان حیات عقلی است.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۱۵۳

۱- نهج البلاغه (بیض الاسلام) ج ۲، ص ۷۵۶

۳- اصول کالی، ج ۳، کتاب الایمان و الکفر باب دعائم الاسلام، حدیث ۹.

و همانطوریکه شناخت خداوند به معرفت الوهیت و شناخت رسول به معرفت رسالت است، شناخت امام نیز به معرفت امامت خواهد بود، لذا امیرالمومنین علی علیه السلام فرمود: «اعرفوا الله بالله و الرسول بالرساله و اولی الامر بالامر بالمعروف و العدل و الاحسان.»<sup>(۱)</sup>

الف: ضرورت تداوم رهبری و هدایت امت، در همه اعصار و در میان همه اقوام و ملل به لحاظ نقلی:

قرآن کریم مسئله هدایت و رهبری مردم را از امور مستمر و جاری در بستر تاریخ معرفی می‌نماید و به عبارت دیگر قضیه موجه کلیه "ولکل قوم هاد"<sup>(۲)</sup> قضیه حقیقیه‌ای است که بر ضرورت امامت در هر عصر و هر زمان و در میان هر نسل و هر مکان، دلالت دارد. همینطور رد رجای دیگر فرماید: «انا ارسلناک بالحق بشیرا و نذیرا و ان من امة الاخلا فیها نذیر.»<sup>(۳)</sup>

همانا ما ترا بحق بسوی خلق فرستادیم تا (خویان را) بشارت داده (بدان را) بترسانی. و هیچ امتی نبود مگر آنکه در میانشان ترساننده و راهنمایی بوده است. از این آیات و آیاتی دیگر نظیر آن بخوبی استنباط می‌گردد که رهبری آسمانی تداوم دارد.

به لحاظ عقلی:

در علم کلام اسلامی و بویژه در کلام شیعی، متکلمین کوشیده‌اند مسئله نبوت و بدنای آن مسئله امامت را با ادله عقلی اثبات کنند که ذکر همه دلایل در این مقال که بنایش بر اختصار می‌باشد اطناب ممل است، لذا بطور گذرا و فهرست وار نکاتی را متذکر می‌شویم: تامین سعادت بشری تنها در پرتو کلام وحی میسر است، چه عقل در بسیاری از موارد قاصر و نارساست و از همه ابعاد وجودی (روحی و جسمی، فردی و اجتماعی) انسان و از آینده‌های دور دست او و از عواقب و فرجام او در جهان دیگر و از میزان تاثیر اعمال و عقاید و افکار او در سرنوشت محتوم آینده او و... ناآگاه و بیخبر است و بویژه در بعد اجتماعی سخت نیازمند به وجود قانونی است که در سایه آن قسط و عدل در اجتماع او

۱- اصول کالی، ج ۱، باب: انه لا یعرف الا به.

۲- قرآن کریم، سوره رعد ۷

۳- قرآن کریم، سوره لاطر، ۲۴

حاکم گردد، لذا، اینکه باید عدالت اجتماعی برقرار گردد، حکم عقل سلیم است و اما اینکه راه رسیدن به عدالت اجتماعی چیست؟

در میان اندیشمندان اختلاف نظر است و متفکرین اسلامی در جای خود میرهن نموده‌اند که عمل به دستورات و قوانینی که خدا نازل فرموده است تنها راه است و به گفته خواجه نصیرالدین طوسی در تجرید الاعتقاد تکالیف شرعی و دینی لطفند در تکالیف عقلی<sup>(۱)</sup>

چه، انسان، تنها در بعد مادی فردی محصور نیست تا با علوم تجربی و حسی خویش به مقاصد خود دست یابد و بل موجودی است چند بعدی و از آنجا که تنها قانون الهی و مکتب جامع اسلام است که توان تدبیر و اداره امور فرد و جامعه را دارد، پس بعثت انبیا و در راستای ان امامت اولیای خدا، ضرورت عقلی دارد.

امامت و نبوت :

منظور از امامت، همانا مقام منبع رهبری جوامع بشری با استمداد از وحی الهی است لذا رسالت پیامبر اکرم (ص) را نیز شامل خواهد شد<sup>(۲)</sup> و آن حضرت با حفظ شئون نبوت و رسالت دارای سمت والای امامت هم بوده است، زیرا از امام صادق (علیه السلام) درباره دعائم اسلام در کتاب کافی چنین رسیده است که: "شهادة ان لا اله الا الله و الايمان بان محمدا رسول الله (ص) و الاقرار بما جاء به من عند الله و حق في الاموال الزكوة و الولايه التي امر الله عزوجل بها و لايه آل محمد (ص)..."<sup>(۳)</sup>

بنابر این این امامت به معنای عام شامل رهبری پیامبر گرامی (ص) نیز خواهد شد و طبق همین حدیث، امام در عصر رسول اکرم (ص) نیز خود آن حضرت بوده است.

اصولا مطابق آنچه از آیات و روایات بدست آمده، شان نبوت، شان کسی است که خدا از درونش به او خبر (نباء) می دهد و او تلقی کننده آن خبر (وحی) است و شان رسالت، شان ماموریت برای تبلیغ کلام خداست و شان امامت، شان رهبری و هدایت ظاهری و باطنی مردم است، بگونه‌ای که پیروان او در کارهای خود و گفتار و سلوک خود و بالاخره در افکار و عقاید و اخلاق و ملکات خود از او تبعیت نمایند، او را مقتدا دانسته طبق آثار او حرکت

۱- شرح تجرید الاعتقاد (کشف المراد) ص ۳۴۸.

۲- وحی و رهبری، ص ۱۱۴.

۳- اصول کافی، ج ۲، باب دعائم الاسلام.

نموده، در تمام شتون از سکون و حرکت، خواب و بیداری، ظاهر و باطن و... خود از او پیروی کنند.

در حالیکه لازمه نبوت وحی آسمانی است و بدون آن، منصب نبوت صورت نمی‌گیرد و مطاع بودن وی و اطاعت و قبول مردم از آنها از لوازم رسالت و نبوت محسوب می‌گردد مع الوصف، منصب امامت اشرف از منصب نبوت است، چنانکه با رجوع به قرآن کریم در می‌یابیم که امامتی را که خدا به حضرت ابراهیم داد، پس از منصب نبوت او، در زمان پیری آن حضرت بعد از پیروزی در امتحانات مکرر و سخت و مشقت باری بود که در صحنه‌های مختلف زندگی پشت سر نهاده بود و مهمترین امتحانات او جریان ذبح اسماعیل فرزند دلبنده آن حضرت بود که خداوند در سنین کهنسالی به ایشان ارزانی فرمود.<sup>(۱)</sup>

ولایت تکوینی امام:

قرآن کریم هر جا سخن از امامت به میان می‌آورد به دنبال آن مسئله "هدایت" را مطرح می‌کند چنانکه در سوره انبیاء آیه ۷۳ فرمود: "و هبنا له اسحق و یعقوب نافله و کلا جعلنا صالحین و جعلنا هم ائمة یتهدون بامرنا" همچنین در سوره سجده، آیه ۲۴ فرمود:

"و جعلنا منهم ائمة یتهدون بامرنا لما صبروا و کانوا بایاتنا یوقنون"

ملاحظه می‌شود که در آیات فوق الذکر با ائمه یک صفت ملازم ذکر فرموده است و عبارت دیگر جمله "یتهدون بامرنا" مانند جمله تفسیریه است برای "ائمه" پس در امامت باید اولاً؛ عنوان هدایت باشد.

ثانیاً؛ این هدایت باید "بامرالله" بوده باشد.

نتیجه اینکه: امام کسی است که به امر خدا مردم را هدایت کند و مراد از امر خدا همانست که حقیقتش را در آیات ذیل معین فرمود: "انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیئی و الیه ترجعون"<sup>(۲)</sup>

این است و جز این نیست امر خدا آنست، زمانیکه اراده خلقت چیزی را کند به او می‌گوید: هست شو، پس هست می‌شود، پس منزّه و مقدس آن خدایی که ملکوت هر

۲- قرآن کریم، سوره یس، ۸۲

۱- یا استفاده از تفسیر العیزان ج ۱، ص ۲۷۴، ذیل آیه ۱۲۴ سوره البقره

موجودی در دست اوست و بازگشت مردم بسوی او. و نیز در آیه: "و ما امرنا الا واحده کلمح بالبصر"<sup>(۱)</sup>

در این دو آیه "امر الهی" تعدد ندارد، از سنخ موجود است مجرد از تغییر و تدریج و زمان و مکان و از سنخ عالم ملکوت و مفاد کلمه "کن" وجودی، معرفی شده است. بعلاوه امر الهی همان جنبه ثبات موجودات است در مقابل خلق که جنبه تغییر و زوال و کون و فساد است، چنانکه فرمود: "الا له الخلق و الامر تبارک الله رب العالمین" بنابراین امام هدایت کننده‌ای است که با امر ملکوتی که همیشه ملازم و همراه موجودات، رهبری می‌کند یعنی با ملکوت موجودات سروکار داشته و هر موجودی را از جنبه امری او نه تنها از جنبه خلقی او به سوی خدا هدایت می‌کند و به کمال می‌رساند. وظیفه امام صرف ارائه طریق (که شان نبی و رسول است)، نبوده بلکه امام به حسب باطن ولایت مردم را در اعمالشان بر عهده گرفته، آنها را به سر منزل مقصود می‌رساند<sup>(۲)</sup> و این معنای ولایت تکوینی امام است.

و این در حقیقت ولایتی است بر ارواح و قلوب موجودات، نظیر ولایتی که هر یک از افراد بشر از راه باطن و قلب خود نسبت به اعمال خود دارد. بدین ترتیب قلب موجودات در دست امام است و از نقطه نظر سیطره بر قلب، آنان را به سوی خدا هدایت می‌کند.<sup>(۳)</sup> قرآن کریم بیان می‌دارد که خداوند ملکوت آسمانها و زمین را به ابراهیم (ع) نشان داد<sup>(۴)</sup> و برای آنکه از صاحبان یقین بوده باشد.

و این آیه می‌رساند که نشان دادن ملکوت آسمان و زمین مقدمه افاضه یقین بر قلب ابراهیم بوده است و با عنایت به آیه ۱۲۴ سوره بقره (که بحث آن گذشت)، امامت آن حضرت پس از این تحقق می‌پذیرد یعنی پس از مشاهده انوار ملکوتیه و دریافت یقین. و این مطلب نیز گواهی است بر آن مدعا.

بعلاوه از این آیات بخوبی بر می‌آید که همه اعمال و نیات ما و باطن و حقیقت آن در

۱- قرآن کریم، سوره قمر، ۵۰

۲- با استفاده از تفسیر شریف المیزان ج ۱، ص ۲۷۵ و امام شناسی، آیه‌الله سید محمد حسین حسینی تهران، ج ۱، ص ۱۳۳.

۳- همان

۴- قرآن کریم، سوره انعام، ۷۵، "و کذالک نری ابراهیم ملکوت السموات و الارض و لیكون من الموقنین"

دست امام بوده و وجهه ملکوتی و امری آن در مشهد امام حاضر است و لحظه‌ای از او غایب نخواهد بود.<sup>(۱)</sup>

### مسئله تلازم میان امامت و نبوت:

بار دیگر به مقتضای موضوع مقاله، در مقام مقایسه میان نبی و امام یادآوری می‌گردد که نبی و امام هر دو هادیان بشریتند به سوی خدا، بدین صورت که: نبی هادی است از حیث اینکه از معارف غیبی خبر می‌دهد و یا وحی و کتابی را که بر او نازل شده است تبلیغ می‌کند و امام (علاوه بر جنبه ولایت تکوینی او بر امت خود) بر حسب کتاب و سنت و دین به راهنمایی و ارشاد مردم پرداخته، احکام دین را بر ایشان تبیین نموده، حافظ و پاسدار شریعت است. لذا در میان انبیای الهی، (چنانکه گفته شد) بوده‌اند پیامبرانی که علاوه بر منصب نبوت، منصب امامت را نیز واجد بوده‌اند پس می‌تواند این دو مقام در یک فرد جمع شود ولی هر یک از دو مقام از حیثیت خاص خودش برخوردار است

علاوه بر اوصاف مذکور برای منصب امامت باید به منصب زمامداری و حکومت او اشاره نمود و در این خصوص نیز یادآوری می‌شود که میان متفکران و صاحب‌نظران اسلامی اختلاف نظر است، بعضی از صاحب‌نظران امامیه برآنند همانطوری که عصمت بر پیامبر لازم است امامت و زمامداری جامعه نیز برای وی لازم است، یعنی باید هر پیامبری مسئولیت تشکیل حکومت به معنای وسیع آن در قلمرو رسالت خود نیز پذیرا باشد و گروهی دیگر از متفکران امامیه برآنند که امامت و زمامداری شرط رسالت نیست و لذا ممکن است کسی پیامبر باشد و اصلاً مسئول رهبری جامعه به معنای تاسیس نظام حکومتی از جهاد و اقامه حدود و تعزیر و... نباشد.

بسیاری از علما و امامیه طرفدار طرز تفکر دوم‌اند و مرحوم شیخ طوسی که خود از این اندیشه جانبداری میکند رساله مخصوصی در بیان انفکاک این دو سمت (رسالت و امامت) از یکدیگر نوشت و به جد تلازم را انکار نمود: "و من اوجب هذا فی النبی من حیث کان نبیا فقد ابعد و قال مالا حجة له علیه... و ان من قال احدهما تقتضی الاخری علی کل حال فبعید من الصواب"<sup>(۲)</sup>

۱- مدارک سابق الذکر (با تلخیص و تصرف).

۲- رساله فرق بین نبی و امام، خواجه نصیرالدین طوسی، ص ۱۱۲ و کتاب الرسائل البشر، ص ۱۱۴.

و از جمله مرحوم امین الاسلام طبرسی در تفسیر شریف مجمع البیان ذیل تفسیر آیه ۱۲۴ سوره بقره مسئله تلازم را نفی نموده و در خصوص آیه شریفه "انی جاعلک للناس اماماً" اظهار می‌دارد:

اسم فاعل (جاعل) اگر بمعنای فعل ماضی باشد عمل نمی‌کند و چون در آیه مزبور عمل کرده است و کلمه "اماماً" را نصب داده است پس معلوم می‌شود به معنای حال یا استقبال است و از اینجا معلوم می‌گردد که حضرت ابراهیم (ع) که قبلاً پیامبر بود امام به معنای زمامدار نبود و بعداً امام شد.<sup>(۱)</sup>

یعنی پس از آنکه خداوند ابراهیم را به کلمات (امتحانات) آزمود و آن حضرت از عهده برآمد، خدا او را زمامدار مردم در امور دفاع از قلمرو دین و جهاد با کفار و محاربه با اعدا، و تدبیر امور امت و تادیب آشوبگران و اقامه حدود و قصاص و تعزیرات و تمام امور قضاء و... قرار دارد<sup>(۲)</sup>

پس ایشان نیز از میان دو قول که یکی می‌گوید هیچ پیامبری نبوده مگر اینکه دارای سمت امامت نیز بوده است و قول دیگر که لازم نیست هر پیامبری، امام نیز باشد و تنها تعدادی از انبیای عظام از جمله حضرت ابراهیم و موسی و داوود و سلیمان و پیامبر گرامی اسلام حضرت محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله و سلم) دارای هر دو مقام و منصب بوده‌اند، قول دوم را برگزیده است.

برای تحقیق بیشتر در این مسئله باید دید جریان تلازم یا انفکاک مقام امامت از نبوت به کدامیک از دو قضیه خارجی و حقیقه تعبیر می‌گردد، اگر به نحو قضیه خارجی مطرح شود البته حق با گروهی است که می‌گوید در تاریخ انبیا، پیامبرانی که تنها مقام نبوت را داشته و منصب امامت را نداشته‌اند فراوانند، ولو اینکه، به دلیل عدم پذیرش مردم از اعمال مقام حکومت و زمامداری معذور بوده باشند.

لیکن چنانچه به نحو قضیه حقیقه مطرح گردد حق با گروهی است که قائل است به عدم انفکاک مقام امامت از نبوت، چون برهان عقلی برای ضرورت نبوت عامه پیامبران همانا تأمین نظام حکومتی جامعه می‌باشد و این دلیل مضاف بر سایر ادله عقلی فلسفه نبوت

۱- تفسیر مجمع البیان، امین الاسلام طبرسی، ج ۱، ۳۸۰.

۲- همان



است و باید نظر مرحوم خواجه طوسی را (که قائل به انفکاک بود) حمل بر اثبات به نحو قضیه خارجیّه نمود و البته این خلاف منطق است چون در برهان عقلی لازم است که از قضایای حقیقیّه استفاده شده باشد تا واجد شرایط صحت برهان بوده باشد. در غیر این صورت باید گفت میان سخن خواجه نصیر طوسی در کتاب تجرید الاعتقاد در مبحث نبوت که فرمود: "البعثه حسنه لا شتمالها علی فوائد... و حفظ النوع الانسانی و ...<sup>(۱)</sup> با آنچه در رساله فرق میان نبی و امام بیان داشته، تعارض است و این دو مطلب به یکدیگر قابل جمع نمی باشد. پس با این تحلیل باین نتیجه می رسیم که منطقا و بطور قضیه حقیقیّه می توان گفت: "امامت و مقام ولایت استمرار مقام نبوت است".

ولی به نحو قضیه خارجیّه جمله مذکور را نمی توان در غیر انبیا این که علاوه بر سمت نبوت امام نیز بوده اند، تعمیم داد و اثبات نمود.

البته لازم به توضیح نیست که طرف دیگر این قضیه، یعنی انفکاک نبوت از سمت امامت هیچ محذور عقلی ندارد، زیرا چنانکه گفته شد، امام انسان معصومی است که بر اساس شریعت الهی جامعه بشری را در همه شئون آن اداره نموده و به تعلیم و تربیت و تکمیل نفوس پیروان خود می پردازد و لازمه این وظایف چنین نیست که مستقیما وحی نیز برایشان نازل گردد.

### اهل بیت (علیهم السلام) در آینه روایات:

جهت تکمیل این بحث از رهگذر نقل نیز نگریسته و پس از ذکر تنها یک آیه از قرآن کریم، برخی از مجموعه روایات فراوانی که در مجامع روایی شیعه و سنی در خصوص امامت امیرالمومنین علی علیه السلام رسیده است، ذکر می نماییم: "قال الله تعالی فی کتابه الکریم: قل لا اسئلكم علیه اجرا الا الموده فی القری (۲)"

از جمله آنها روایتی است که بحرانی در کتاب غایه المرآم<sup>(۳)</sup> و در مناقب صغیر<sup>(۴)</sup> خود از رسول خدا (ص) نقل کرده است که ذیل حدیث چنین است: "...قال: انک تبلیغ رسالتی من بعدی و تودی عنی و تسمع الناس صوتی و تعلم الناس من کتاب الله ما لا یعلمون،"

یعنی: پیامبر اکرم (ص) خطاب به حضرت علی (ع) فرمود: همانا تو پس از من رسالت

۱- کشف المراد (فی شرح تجرید الاعتقاد) ص ۳۳۶، المقصد الرابع فی النبوه.

۲- قرآن کریم، سوره شوری، ۲۲.

۳- مناقب صغیر به نام علی و السنه، ص ۶۴.

۴- فایه المرآم، ص ۱۹، حدیث بیست و هشتم.

و ماموریت الهی را تبلیغ نموده، عهد و دیون را اداء می‌کنی و صدای (و پیام الهی) مرا به مردم ابلاغ و به مردم از کتاب خدا تعلیم می‌دهی آنچه را بدان علم ندارند. چنانکه معلوم است این حدیث و احادیثی که به دنبال می‌آید، همه دلالت دارد بر مقام وصایت آن حضرت در جمیع شئون نبوت طبق وصایت اوصیای پیغمبران گذشته و از آنها نیز اعلی و اشرف است.

همچنین بحرانی به همین مضمون در غایه المرام<sup>(۱)</sup> و در کتاب مناقب صغیر<sup>(۲)</sup> خود با اسناد از مناقب ابن مردویه از انس روایت میکند که رسول خدا(ص) خطاب به آن حضرت فرمود: "انت اخی و وزیری و خیر من اخلفته بعدی تقضی دینی و تنجز موعدی و تبیین لهم ما اختلفوا فیه بعدی و تعلمهم من تاویل القرآن مالم یعلموا و تجاهدهم علی التاویل کما جاهدتهم تحل التنزیل"

یعنی علاوه بر وظایف فوق الذکر، وظیفه تبیین اختلافات و مشاجرات مردم (و نهایتاً حل و عقد مراعات و گرفتاریهای مردم) و تاویل قرآن و تعلیم آن به مردم و... نیز برعهده امام وا گذاشته شده است همچنین بر حسب روایتی که در کتاب یتابع الموده<sup>(۳)</sup> ذکر شده است، حضرت امام صادق علیه السلام از پدران بزرگوار خود از امیرالمومنین علی علیه السلام روایت میکند که رسول خدا فرمود: "خداوند هیچ پیغمبری را بعد از حیات در دنیا به سوی خود نبرد مگر آنکه به او امر کرد که از ارحام پدری خود بهترین و با فضیلت ترین آنها را وصی خود قرار دهد و به من نیز امر نمود که پسر عموی خود علی(ع) را وصی خود گردانم" خداوند فرمود: "من این حقیقت را در کتب پیغمبران گذشته آورده‌ام و در آنها وصایت علی(ع) را برای خلافت تو نوشته‌ام و بر این مطب از جمیع آفریدگان و از همه پیغمبران و رسل خود عهد و میثاق گرفته‌ام. من از همه برای ربوبیت خودم و برای نبوت تو ای محمد(ص) و برای ولایت و وصایت علی بن ابی طالب پیمان گرفته‌ام و از جمله بیانات گهر بار مولای متقیان امیر مومنان علی علیه السلام که در نهج البلاغه در وصف اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام و همچنین در معرفی خویشان ایراد فرموده است همگی حاکی از این مطلب است که طلوع آفتاب ولایت، جانهای فسرده را حیاتی تازه بخشیده،

۳- یتابع الموده، ص ۸۲

۲- مناقب صغیر، ص ۶۶

۱- غایه المرام بحرانی، ص ۲۰

نفوس را به جنبش انداخته، راه سعادت بشریت را روشن، استعدادات و عقول نهفته را به منصه ظهور و به مرحله فعلیت رسانیده، محبین را از رحمت الهی بهره‌مند و مبغضین و دشمنان را به خشم و عذاب خدا گرفتار می‌سازد. از آن جمله قسمتی از خطبه ۱۰۸ نهج البلاغه<sup>(۱)</sup> به قرار زیر است: نحن شجرة النبوة و محط الرسالة و مختلف الملائكة و معادن العلم و ينابيع الحكمة، ناصرنا و محبنا ينتظر الرحمة و عدونا و مبغضنا ينتظر السطوة.

یعنی: ما (اثمه اثنی عشر علیهم السلام) از شجره نبوت هستیم، و از خاندانی می‌باشیم که رسالت و پیغام الهی در آنجا فرود آمده و رفت و آمد فرشتگان در آنجا بوده و ما، کانهای معرفت و دانش و چشمه های حکمت می‌باشیم، یاران و دوستان ما، در، انتظار رحمت الهی بوده، و دشمن و بدخواه ما غضب و خشم الهی را انتظار می‌کشد. همچنین فرمود: الا ان مثل آل محمد (ص) کمثل نجوم السماء، اذا هوی نجم، طلع نجم، فکانکم قد تکاملت من الیه فیکم الصنائع و اراکم ما کتتم تاملون.<sup>(۲)</sup>

یعنی: آگاه باشید که مثل آل محمد (ص) (اثمه علیهم السلام) مانند ستارگان آسمان است که هر زمان ستاره‌ای ناپدید شد ستاره‌ای آشکار می‌گردد (چون یکی از آنها دنیا را بدرود گوید دیگری به جای او بنشیند، و هیچگاه زمین از وجود آنها خالی نماند) پس چنان است که نعمتهای خداوند در شما کامل گشته و آنچه آرزو دارید به شما ارائه داده است) یعنی بطور قطع آن حضرت را خواهید دریافت و به آرزوی خود که دیدن زمان دولت حق است فرا خواهید رسید) انشاء... تعالی.

با امید روزی که وجود مقدسش ظهور نموده و با تمدن عظیمی که از نو پی‌ریزی می‌کند، جهان را اصلاح و مشتاقان و منتظران واقعی خود را به فیض کامل برساند، این مقاله مختصر را به پایان برده و از همه شیعیان مخلص اهل بیت عصمت و طهارت (ع) ملتمس دعای خیر می‌باشیم.

۱- نهج البلاغه (فیض الاسلام) خطبه ۱۰۸، ص ۳۳۷ و صبحی صالح خ ۱۰۹، ص ۱۶۲.

۲- نهج البلاغه (فیض الاسلام)، خطبه ۹۹، ص ۲۹۵، و (صبحی صالح) خ ۱۰۰، ص ۱۶۶.

## منابع و مأخذ

- ۱ - قرآن کریم.
- ۲ - نهج البلاغه (فیض الاسلام)
- ۳ - کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، خواجه نصیرالدین طوسی و شارح علامه حلی.
- ۴ - اصول کافی، ج ۳ و ۴، کتاب ایمان و کفر و باب دعائم فی الاسلام.
- ۵ - تفسیر المیزان، علامه سید محمد حسین طباطبائی، ج ۱ و ۲ و ۱۳ و ۱۹.
- ۶ - امامت از دیدگاه تشیع، محمد حسین مظفر.
- ۷ - امام شناسی ج ۱ و ۲، آیه... سید محمد حسین حسینی طهرانی.
- ۸ - امام درعینیت جامعه، محمد رضا حکیمی.
- ۹ - حکومت اسلامی و ولایت فقیه، آیه... محمد تقی مصباح.
- ۱۰ - غایه المرام، علامه بحرانی.
- ۱۱ - بصائر الدرجات.
- ۱۲ - مناقب صغیره (علی و السنه)، علامه بحرانی.
- ۱۳ - ینابیع الموده.

دکتر ستوده - غلامرضا  
عضو هیأت علمی دانشگاه تهران

## آرزو در ترازو

همیشه تا نتوان در ترازوی اعمال      متاع طاعت و عصیان به وزن یکسان یافت  
کلیم (ص ۱۳)

تا ترازو در دعای دولت شاه جهان      گه نهد رو بر زمین، گه سر سوی بالا کند  
کلیم (ص ۲۸)

تا بهره ترازو از قسمت ازل      گه سنگ و گه زر و گهروگاه آهن است  
کلیم (ص ۳۹)

روش شاعران در سرودن قصیده معمولاً چنین بوده است که در آخر بیتها، قصیده را به  
دعایی مزین می داشتند و دعا را به شریطه‌ای مؤکد می نمودند و آن را همچون آرزویی ابدی  
به ممدوح خود عرضه می کرده اند.

به عبارت دیگر "شاعر آرزوی دوام و بقای ممدوح را معمولاً در لباس شرط و جزا فرا  
می نماید و خلود و جاودانی او را مثلاً تا طلوع و غروب ستارگان و تتابع شب و روز باقی  
است امید می دارد."<sup>(۱)</sup>

"در بیشتر این قصاید، شاعران، نخست مظاهر طبیعت را از بهار و خزان و صبح و شب  
و ابر و رود توصیف می کردند سپس به مناسبت از سلطان یا وزیر یا امیر وی یاد می کردند.  
بزرگیها و بزرگواریهای ممدوح را باز می گفتند، از بخت و دولت و رادی و دانش و دلآوری او  
با بیانی بسیار مبالغه‌آمیز سخن می گفتند، و در آخر او را دعا - دعایی پر از نیاز و خواهش -

۱- بدیع و نالی، ص ۲۷

می‌کردند و در بعضی موارد هم بصراحت یا بکنایت از او درخواست صلح می‌کردند... اما مقدمه قصیده هر چه بود نتیجه آن همواره ستایش ممدوح و دعای دولت او قرار می‌گرفت<sup>(۱)</sup> اعتقادات و باورهای دینی و علمی و اجتماعی شاعران را معمولاً در بیان لوازم شریطه‌ها می‌توان در یافت و عناصری که هویت آرزوی شاعر را تشکیل می‌دهد از همین اعتقادات و باورها و بینش قصیده‌سرایان مایه می‌گیرد.

این آرزوها گاهی امور ساده و مادی و زودگذر است و گاه امور معنوی و دیر پای. شریطه و دعا در قصاید شاعرانی که به مدح شاهان و امیران پرداخته‌اند بویژه در قصاید شاعران قرنهای چهارم و پنجم هجری (سبک خراسانی) از نوع طبیعی و مربوط به زندگی مادی و این جهانی ممدوح است، ولی ماهیت آرزوها در قصیده‌هایی که اغلب شاعران قرن دهم تا دوازدهم هجری (سبک هندی) سروده‌اند دگرگونی یافته و بیشتر بر بیان امور معنوی استوار شده‌است.

در این مقاله، تطور و دگرگونی آرزوها با ذکر شواهدی از چند شاعر دوره اول و دوم شعر فارسی و شاعرانی از دوره سوم (عصر صفوی) مورد مطالعه قرار می‌گیرد. دعا در قصاید فرخی سیستانی (معاصر مسعود غزنوی - متوفی ۴۲۹ هجری قمری): فرخی و منوچهری دو شاعر سبک خراسانی‌اند که عنصر طبیعت در شعر هر دو تجلی و ظهور تمام دارد به نحوی که منوچهری را شاعر طبیعت نام داده‌اند<sup>(۲)</sup>، و فرخی نیز در این زمینه با منوچهری مشابهتی تام دارد. و چون تعداد قصاید فرخی که حاوی شریطه و دعاست از منوچهری بیشتر است، ابتدا نمونه‌هایی از شریطه‌ها و دعا‌هایی که صرفاً جنبه مادی دارد از فرخی می‌آوریم.

درباره فرخی و شعر او در کتاب با کاروان حله چنین آمده است:

"فرخی شاعر ساده دل و جهانجوی سگزی نیز که به بوی نام و نان به غزنه آمده بود ناچار رنگ محیط خویش را یافت و عجب نیست که رنگ این محیط را در سخن او تا بدین حد بتوان یافت. در واقع نه فقط مجلس سلطان در این اشعار منعکس است توطئه‌ها و جزر

و مد‌های امیران و وزیران نیز در این اشعار جلوه دارد.

از این اشعار به خوبی پیداست که شاعر نه فقط در بزم انس سلطان شعر می‌خواند و  
احیاناً رود می‌نوازد بلکه در شکار و در جنگ نیز به بوی نعمت و غنیمت مثل غبار دنبال  
موکب سلطان می‌افتد... آنچه بیشتر در شعر فرخی بارز است روح عاشقی و کامرانی و  
شادخواریست که رنگ عصر و محیط او را نشان می‌دهد<sup>(۱)</sup>

در مدح سلطان محمود غزنوی گوید:

همی تا در شب تاری ستاره تابد از گردون

چو بر دیبای فیروزه فشانده لؤلؤ لالا

گهی چون آینه چینی نماید ماه دو هفته

گهی چون مهره سیمین نماید زهره زهرا

عدیل شادکامی باش و جفت ملک باقی

قرین کامکاری باش و یار دولت برنا

میان مجلس شادی می روشن ستان دائم

که از دست بت خلخ، که از دست بت یغما<sup>(۲)</sup>

در مدح برادر سلطان محمود آرد:

کف از شراب و کنار از نگار و دل ز طرب

تهی مباد سه چیز تو جاودان ز سه چیز

بروی غالیه زلفان یاسمن غیغ<sup>(۳)</sup>

چو باغ پر شگفته مجلس تو خرم باد

تا بود کش برابر نخشب

تا بود سسیستان برابر بست

تا به گردون برست رأس و دنب

تا به بحر اندر است وال و نهنگ

بسه عدو باز دار رنج و تعب<sup>(۴)</sup>

شادمانه زی و تن آسان باش

در مدح خواجه عبدالرزاق گوید:

تا به دی ماه سرد گردد باد

تا به مرداد گرم گردد آب

۳- همان، ص ۱۰

۲- دیوان فرخی، ص ۲

۱- باکاریان حله، ص ۳۱ و ۳۲

۴- همان، ص ۱۴

تا به وقت خزان چو دشت شود  
باغهای چو بستکده نوشاد  
با دل شاد باد چو شیرین  
دشمنش مستمند چون فرهاد  
روزگارش خجسته باد براو  
مهرگان فرخ و همایون باد<sup>(۱)</sup>

به طوری که ملاحظه می شود تمام عناصر موجود در شریطه و دعا ناظر به امور مادی و طبیعی است و حداکثر از تابش ماه و ستارگان در شب تاریک فراتر نمی رود. و جز ادامه عیش این جهانی و کامروایی و کامرانی، دعا چیز دیگری در بر ندارد.  
در قصیده های فرخی بندرت می توان شریطه از نوعی که درین مدح سلطان محمود غزنوی سروده است ملاحظه نمود:

همیشه تا به سر خطبه ها بود تحمید  
همیشه تا زیرنامه ها بود عنوان  
همیشه تا بود اندر زمین ما اسلام  
همیشه تا بود اندر میان ما فرقان  
معهدا آرزویی که بدنبال این شریطه مطرح شده باز هم متوجه امور دنیوی زودگذراست:  
جهان، تو دار و جهانیان تو باش و فتح تو کن

ظفر تو یاب و ولایت تو گیر و کام تو ران  
مخالفان را یک یک ببند و چاه افکن

موافقان را نونو به تخت و تاج رسان<sup>(۲)</sup>

دعا در قصاید منوچهری (متوفی ۴۳۲ هجری قمری):

"منوچهری مرد خانقاه نیست. مرد عشرت است... ازین روست که دنیای باطن برای او هیچ نیست. آنچه دوست داشتنی و دریافتنی است دنیای ظاهر است. دنیای زیبایهای محسوس و مجرد است"<sup>(۳)</sup>

درست است که برای او همه چیز یادآور عشق است، ابر و باد و مرغ و جویبار همه با این راز زندگی آشنایی دارند، لیکن عشق او یک عشق مجازی و جسمانی بیش نیست. آن بی تابی ها و آن شکوه های دردناکی که در عشقهای افلاطون مشهود است در اینجا هیچ به

۳- باکاریان حله، ص ۲۵

۲- همان، ص ۲۵۲

۱- دیوان فرخی، ص ۴۳



نظر نمی رسد.<sup>(۱)</sup>

وقتی شاعر [منوچهری] از گذرگاه نیازها و دردها می گذرد، غبار درد و رنج را بر سر و روی خویش احساس می کند. گویی همه خواستها و کامهای او را برای همیشه در غبار درد و رنج مدفون می کنند شکست امیدها و آرزو ها او را به بی اعتباری جهان متوجه می کند، جهانی که شاعر درباره آن می گوید:

به هر کار کردم تو را آزمایش  
سراسر فریبی سراسر زیبایی  
وگر آزمایشت صد بار دیگر  
همانی همانی همانی همانی<sup>(۲)</sup>

بیشترین آرزوهای منوچهری برای ممدوح در این چند بیت در قصیده ای که در مدح خواجه احمد وزیر سلطان محمود غزنوی سروده است خلاصه می شود:

تا همی دولت بماند، بر سر دولت بمان  
تا همی ملکت بپاید بر سر ملکت بنواز  
گنج نه، گوهر فشان، صهباکش و دستان شنو  
بارده، قصه ستان، توقیع زن، تدبیر ساز  
روی بین و زلف ژول و خار و خط بجوی  
کف گشای و دل فروز و جان ریای و سر فراز  
جز به گرد گل مگرد و جز به راه مل مپوی  
جز به نایی دم مزن و ز نرد جز بامی میاز<sup>(۳)</sup>

و نیز در این ابیات:

زیادی خرم و خرم زیادی	میان مجلس شمشاد و سوسن
انوشه خور، طرب کن، جاودان زی	درم ده، دوست خوان، دشمن پراکن
به چشم بخت روی ملک بنگر	بدست سعد پای نحس بشکن
به دولت چهره نعمت بیارای	به نعمت خانه همت بیاکن
همه ساله به دلبر دل همی ده	همه ماهه به گُرد دَن همی دَن

۱- همان، ص ۵۰

۲- با کاروان حله، ص ۴۳ و ۴۴

۳- دیوان منوچهری، ص ۴۴

همه روزه دو چشمت سوی معشوق همه وقته دو گوشت سوی ارغن<sup>(۱)</sup>  
 در برخی موارد که منوچهری از خدای متعال در برآوردن آرزوهای خود استمداد می‌کند  
 باز هم عمر طولانی با عزت و سلامت و مصونیت ممدوح و خانمان و یاران او را از  
 گزند حوادث روزگار آرزو می‌دارد و سخنی از رستگاری اخروی و جلب رضای باری تعالی  
 در میان نیست. نمونه‌ای از این قبیل دعاها چنین است:

یا رب هزار سال ملک را بقا دهی در غزو در سلامت و در یمن و در یسار  
 در زینهار خویش بداری و بند خویش او را و خانمان و منش را ز روزگار  
 از روی او و همه اولیای او مکروه باز داری، ای ذوالجلال بار<sup>(۲)</sup>  
 و نیز می‌گوید:

بخت ازلی باد و بقایت ابدی باد ایزد مرساند بروی تو مکاره<sup>(۳)</sup>  
 در اینجا نیز منوچهری امن عیش این جهانی را برای ممدوح آرزو کرده است.  
 و یا در این مصراع: وز کید جهان حافظ تو باد جهاندار<sup>(۴)</sup>  
 و یا در این مصراع: مرساند خداوند به رویش تعبی<sup>(۵)</sup>

نیز

ایزد کرده است وعده با ملک ما کش برساند به هر مراد دل امسال<sup>(۶)</sup>  
 این آیات:

تا گوش خوبرویان با گوشوار باشد تا جنگ و تا تعصب با ذوالفقار باشد  
 تا کان و چشمه باشد، تا کوهسار باشد تا بوستان و سبزی، تا کامکار باشد  
 تا بیقرار گردون کس را قرار باشد و ندر مدار گردون کس را قرار باشد  
 تا سعد و نحس باشد، با اختیار باشد چونانکه اختیارش بی اضطرار باشد  
 دلش نهفته باشد عز آشکار باشد و ندر پناه ایزد، در زینهار باشد<sup>(۷)</sup>

۱- همان، ص ۶۶

۲- دیوان منوچهری، ص ۳۲

۳- همان، ص ۱۵۶

۴- همان، ص ۱۶۷

۵- همان، ص ۱۶۳

۶- همان، ص ۲۲

از نوادر ابیاتی است که منوچهری در شریطه و دعا بکار برده و در آن عناصر مادی و معنوی را در هم آمیخته و بودن ممدوح را در پناه ایزد آرزو کرده است.

نیز ابیات زیر از منوچهری از موارد نادری است که عناصری همچون فرشته و فلک در آن آمده و شاعر دوام عمر ممدوح را در لوازم شریطه از خداوند خواستار شده است:

تا ملک را در حجاب آسمان باشد سکون  
تا فلک را در غبار آسمان باشد مدار  
این کمال ملک او جوید او جوید به سعد از اختران  
وان دوام صمر او خواهد به خیر از کردگار<sup>(۱)</sup>

در اینجا نیز دوام عمر برای ادامه کامرانی و کامروایی ممدوح آرزو شده است.

نیز از معدود موارد است این دعای منوچهری در حق خواجه ابوالعباس:

خدای عزوجل از تنش بگرداناد مکاره دو جهان و وساوس خناس<sup>(۲)</sup>  
گاهی منوچهری در ترکیب لوازم دعا بخت و دهر و چرخ و سعد و نحس را بکار می برد و زندگی بی حس ممدوح را در این جهان آرزو می کند:

باد عمرت بی زوال و باد عزت بی کران  
باد سعادت بی نحوست، باد شهادت بی شرنگ  
بخت بی تقصیر و محنت، روز بی مکروه و غم  
دهر بی تلبیس و تنبل، چرخ بی نیرنگ و رنگ<sup>(۳)</sup>

نیز گوید:

تا همی باد بهاری باغ را رنگین کند تا همی ابر بهاری راغ را برنا کند  
قدر تو پیشی کند، کردار تو پیشی کند بخت تو خویشی کند، گفتار تو بالا کند<sup>(۴)</sup>  
این ابیات نمونه ای است از آمیختگی عناصر مادی در شریطه با عناصر معنوی همچون قدر و بخت در دعا.

۱- همان، ص ۵۳

۲- همان، ص ۲۵

۳- دیوان منوچهری، ص ۲۹

۴- همان، ص ۲۶

منوچهری حتی آنجا که از ایزد گشادگی طبع می طلبد برای این است که در سرودن  
مدیحه زبانی گویاتر داشته باشد:

دهاد ایزد مرا در نظم شعرت      دل بشار و طبع این مقبل<sup>(۱)</sup>

دعا در قصاید مسعود سعد سلمان (متوفی ۵۱۵ هجری قمری):

و اما شریطه و دعا در برخی از قصیده های مسعود سعد سلمان شاید به علت زجرو  
عذایی که در زندانها متحمل شده قدری از امور مادی فاصله گرفته و به امور معنوی متوجه  
شده است. اینک چند نمونه: در مدح طاهرین علی گوید:

تا از فلک گردان وز اختر تابان

بی کاهکشان سمت ره کاهکشانست

هر گفته و هر کرده تو دولت و دین را

بر جاه دلیست و بر اقبال نشانست

امکان تو با تمکین همچون تن و جان باد

تا جان و تن از کون مکین است و مکانست

چون کوه متین بادی تا کوه متین است

با بخت قرین بادی تا دور قرانست<sup>(۲)</sup>

در مدح سلطان محمود آرد:

تا جان خلق در کنف تن بود عزیز      جان و تن تو در کنف کردگار باد<sup>(۳)</sup>

در مدح سلطان ابراهیم گوید:

همیشه تا بدمد بر فلک ز مهر ضیا      همیشه تا بچکد بر زمین زابر مطر

بر آسمان جلالت بتاب چون خورشید      بسبوستان عدالت بتاب چون عرعر

نگاهبان تنت باد عدل چون جوشن      نگاهبان سرت باد داد چون مغفر<sup>(۴)</sup>

زمین ز عدل تو مانند باغ تو چو بهشت      جهان ز عدل تو مانند قصر تو چو حریم<sup>(۵)</sup>

۱- همان، ص ۶۷

۲- دیوان مسعود سعد سلمان، ص ۵۹

۳- همان، ص ۶۷

۴- همان، ص ۳۳۱

۵- همان، ص ۱۹۱

به کامکاری بر پیشگاه ملک نشین      به بختیاری اندر سرای عدل خرام<sup>(۱)</sup>  
شده با فتح رایت تو قرین      کرده با عدل دولت تو قرآن<sup>(۲)</sup>

در مدح عمدة الملک رشیدالدین چنین آمده است:

تا بفروزد زمین چشمه گیتی فروز      تا بنگارد جهان چرخ زمانه نگار  
دست به رادی گشای طبع به شادی زدای      روز بدولت شمر عمر به رأفت گذار<sup>(۳)</sup>  
شاعر ضمن آرزوی شادمانی همیشگی برای ممدوح او را به رادی رأفت نیز فرامی  
خواند و توجه به رأفت و بخشندگی توأم با عیش و نشاط در زندگی، آرزوی شاعر است.  
در مدح سلطان غزنوی چنین گوید:

همیشه تا ز زمین بردمد بنفشه      همیشه تا ز فلک می بتابد اختر  
همیشه دولت تو یاور و مساعد      همیشه ناصر تو ایزد کروکر<sup>(۴)</sup>

و نیز:

همیشه تا بود این آفتاب تابنده      گهی بتابد از باختر گه از خاور  
بدار ملک و رها کن ز بندگان گناه      بیار رایت قیصر بیر ز ملکش فر<sup>(۵)</sup>  
در اینجا شاعر ضمن طلب بقای ملک، غمض عین و چشم پوشی پادشاه را نسبت به  
گناه و تقصیر بندگان آرزو می‌دارد.

طلب سعادت ازلی و یاری خداوند عزوجل ممدوح را، در این ابیات در مدح سلطان  
محمود، از جمله در موارد معدود در قصیده های مسعود سعد سلمان است:

سعادت ازلی با تو روز و شب همبر      خدای عزوجل با تو گاه و بیگه یار<sup>(۶)</sup>  
و نیز این دعا

بادت خجسته عزم و ره نهمت و غزات      کام میراد تو همه حاصل ز کردگار<sup>(۷)</sup>  
جلالت ابدی با تو چون شجاعت جفت      سعادت ازلی با تو چون سخات عدیل<sup>(۸)</sup>

۱- همان، ص ۳۴۸

۲- همان، ص ۳۷۶

۳- همان، ص ۲۳۸

۴- همان، ص ۲۶۲

۵- همان، ص ۲۴۲

۶- همان، ص ۲۷۳

۷- همان، ص ۳۱۰

مسعود سعد سلمان در آخرین بیت قصیده ای در مدح سلطان ابراهیم از خدای عزوجل استجاب دعا‌های خود را می‌طلبد:

خدای عزوجل مستجاب گرداناد به خیر دعوت مسعود سعدبن سلمان<sup>(۱)</sup>  
دعایی که استجاب آن را از خدا می‌طلبد چنین است:

همیشه تابود اندر زمین ضیا و ظلام همیشه تا رسد اندر جهان بهار و خزان  
چو آفتاب بتاب و چو نوبهار بخند چو روزگار بگرد و چو کوهسار بمان  
بسزم بنده نواز و به رزم خسرو بند به جود گیتی بخش و به تیغ ملک ستان<sup>(۲)</sup>  
قصیده ای که مسعود سعد سلمان در مدح عمادالدوله رشید خاص سروده یکی از  
معدود مواردی است که اکثر عناصر شریطه و دعا امور معنوی است و در آن بر آوردن آرزو  
ها و استجاب دعا از خدا طلب شده است:

همیشه تا بیر عاقلان شود موصوف به ثقل، خاک کثیف و به لطف ماء معین  
ز چرخ نور دهد زهره و مه و خورشید بیاغ بوی دهد سنبل و گل و نسرين  
هر آن مراد که داری ز کردگار بیاب هر آن نشاط که داری ز روزگار بین  
نموده طاعت امر تو را قضا و قدر نهاده گردن حکم ترا شهور و سنین  
بلند قدر تو با اوج چرخ کرده قران خجسته فال تو با نجم سعد گشته قرین  
جهان ماده و داعی سپهر و دولت رام زمانه بنده و چاکر، خدای یار و معین  
تو آن کسی که دعای تو بر زمین نرود که نه فریشتگان زآسمان کنند آمین<sup>(۳)</sup>

دعا در قصاید کمال الدین اسمعیل (متوفی ۶۳۵ هجری قمری):

اگر سیر تطوّر دعا در قصیده ها را از حیث گرایش شاعران از امور مادی و طبیعی به امور  
معنوی و ماوراءالطبیعه در نظر آوریم کمال الدین اسماعیل و سعدی حلقه واسطی هستند  
بین شاعران دوره نخست و شاعران عصر صفوی.

چند شریطه و دعا را از دیوان خلاق المعانی ابوالفضل کمال الدین اسماعیل اصفهانی  
(کشته شده به سال ۶۳۵) به عنوان نمونه ای از شاعری از دوره دوم شعر فارسی (سبک

۱- همان، ص ۲۷۲ ۲- دیوان مسعود سعد سلمان، ص ۲۷۲ ۳- همان، ص ۲۱۷

عراقی) می آوریم.

به طوری که شادروان دکتر حسین بحر العلومی مصحح دیوان کمال الدین اسماعیل در شرح حال این شاعر آورده اند، کمال الدین اسماعیل با آنکه چند خاندان از حنفیان و شافعیان را با ذکر مذهب آنان ستوده است، مذهب خویش را بر کسی آشکار ننموده و در عین حال به خاندان پیغمبر (ص) ارادت کامل داشته است.<sup>(۱)</sup>

طلب هزار سال عمر و بلکه آرزوی عمر جاودان همراه با شادکامی برای ممدوح از جمله آرزوهایی است که در تصاید اکثر شعرای مدیحه سرا ملاحظه می شود. و کمال الدین اسماعیل در مدح عمید الدین فارسی می گوید:

به تیر باران تا رسم ابر نوروز است      ز حلق ششاخ برون خون ارغوان آرد  
هزار سال بمان دوست کام و دشمن مال      بر غم آنکه بر خلاف تو در گمان آرد  
هر آن نفس که زند صبح دان که در ضمنش      ترا بشارتی از عمر جاودان آرد<sup>(۲)</sup>  
و در قصیده ای دیگر آرد:

همیشه تا چو به میزان رود درست سپهر      به صحن باغ زرافشان بود ز دست چنار  
به شادکامی و دولت بمان فراوان سال      ز عمرو ملک و جوانی و جاه برخوردار<sup>(۳)</sup>  
و در قصیده ای اجابت طول عمر ممدوح را با آمین روح الامین قرین می خواند:

مرا صواب نباشد بجز دعا گفتن      علی الخصوص که روح الامین کند آمین  
هزار سال زیادت از آنچه معهود است      به کامرانی بر تخت مملکت بنشین<sup>(۴)</sup>  
تا آنجا که در قصیده ای در مدح صدر الدین عمر خجندی یافتن عمر جاویدان را در اثر نیک نامی به ممدوح عرضه می دارد:

دوام عمر تو پیوند نیکنامی باد      که جز چنین نتوان یافت عمر جاویدان<sup>(۵)</sup>  
در مدح سلطان غیاث الدین بیر شاه، ضمن آرزوی عمر دراز، ممدوح را به نیکوکاری فرا می خواند:

۲- دیوان کمال الدین اسماعیل ص ۲۲۵

۱- مقدمه دیوان کمال الدین اسماعیل، ص ۷

۵- همان، ص ۱۱۰

۴- همان، ص ۵۲

۳- همان، ص ۱۲۲

به تخت سلطنت و ملک بر بکام نشین هزار سال و نباشد و هزار خود بسیار  
بپای قدر و شرف تارک سپهر سپر بدست لطف و کرم تخم نیکنامی کار<sup>(۱)</sup>  
ولی در اکثر قصاید کمال الدین اسمعیل عناصر مادی توأم با عناصر معنوی در ترکیب  
شریطه و دعا بکار رفته است، مانند:

همیشه چنان باد کآورند سوی درت گرفته کام جهان اختران بدنان باز<sup>(۲)</sup>  
و نیز:

همیشه تا که حکیمی به خوان دانش بر غذای جان دهد از لقمه های لقمانی  
به گلستان وفا غنچه های آمالت شکفته باد ز انفاس لطف رحمانی<sup>(۳)</sup>  
در مدح اتابک اعظم سعد بن زنگی گوید:  
تا جهاننداری بی یاوری نیست

بادت اندر دو جهان حفظ الهی یاور  
به سر تیغ همه دست مخالف بریند

به پی قدر همه تارک افلاک سپر  
دیرزی، شاد نشین، خصم فکن، دوست نواز

سیم ده، ملک ستان، مدح نیوش و می خور<sup>(۴)</sup>  
در قصاید کمال الدین اسمعیل گاه آرزوهای شاعر در قالب دعاهایی نظیر آنچه در مدح  
شرف الدین معین الاسلام گفته است ملاحظه می شود:

زین پس زبان ما و دعای سحر گهی اکنون که قاصر است بکلی زبان شکر  
تیر دعام بر هیدف اجابت است زیرا که تا بگوش کشیدم کمان شکر  
ایمن نشین که دزد حوادث طمع برد از بیم آنکه نعره زند پاسبان شکر  
پاینده باد تا که در اقلیم مردمی گشت از تو زنده صورت معنی به جان  
شکر<sup>(۵)</sup>

۲- دیوان کمال الدین اسمعیل، ص ۴۲

۳- همان، ص ۲۳۸

۵- همان، ص ۸۱

۱- همان، ص ۳۰۵

۳- همان، ص ۲۵



نیز در مدح رکن الدین صاعد گوید:

پیوسته باد چشم تو روشن به بخت آن کش عقل نام مهدی آخر زمان نهاد  
یارب تو در قماط بزرگی بپرورش کز عمر او ابد مدد جاودان نهاد<sup>(۱)</sup>  
کمال الدین اسمعیل را در طلب وجه معاش از ممدوح گر چه گاهی سؤال صریح است  
معهدا در یافت صله را حقی متقابل می داند. چنانکه در مدح ضیاءالدین احمد بن ابی بکر  
گوید:

چشم دارم که تو از گوشه چشم بر معاشم نظری بگماری  
حق گزاری ز که باشد طمعم گر تو حق هنرم نگزاری<sup>(۲)</sup>  
و در شکایت از بازار کاسد سخن آرد:  
ای برادر چو فتادیم به دوری که در او  
نیست ممدوحی کز ما بخرد مدح به مال  
خود بیا تا پس از این مدحت خود می گویم

چون ز ممدوح توقع نبود جود و نوال<sup>(۳)</sup>

نیز می گوید:

هم از کساد سخن باشد اهل معنی را به من یزید، سخن را سخن بها کردن<sup>(۴)</sup>  
نیز آرد:

به عهد های گذشته امید من آن بود که شعر خوانم بر آن که سیم بستانم  
به قحط سالی افتادم از هنرمندان که گر بیان کنم آنرا به شرح نتوانم  
اگر بیابم آنرا که شعر دریابد بدو دهم صلتی تا سخن برو خوانم<sup>(۵)</sup>

دعا در قصاید سعدی (متوفی بین ۶۹۱ و ۶۹۵ هجری قمری):

سعدی دعا گویی است زیرک و ناصح. هر جا مناسبتی می یابد ضمن دعا و آرزوی  
برخورداری ممدوحان از عیش و امن. مدام آنان را پند می دهد و به زندگی اخروی متوجه

۳- همان، ص ۲۹۰

۱- دیوان کمال الدین اسمعیل، ص ۱۵۲ ۲- همان، ص ۲۵۱

۵- همان، ص ۳۳۹

۴- همان، ص ۳۹۱

می سازد، و فایده قدرت و ثروت را در این می داند که صاحب قدرت و ثروت به کمک  
ضعیفی بشتابد و نیاز در مانده ای را برآورده سازد.

البته سعدی نیز مانند بسیاری از قصیده سرایان، گاه دوام عیش و عمر هزار ساله برای  
ممدوح آرزو کرده است، چنانکه در ستایش صاحب دیوان گوید:  
دوام عیش تو بادا پس از هلاک عدو

چنانکه پیش تو دف می زنند و خصم دفین  
هزار سال جلالی بقای عمر تو باد

شهور آن همه اردی بهشت و فروردین<sup>(۱)</sup>

و به طوریکه ملاحظه می شود عناصر برخی از شریطه ها و دعا ها در قصاید سعدی  
گاهی عیناً شبیه شاعران دوره نخستین است. مانند:

همیشه تا که فلک را بود تقلب دور      هماره تا که زمین را بود ثبات و قرار  
ثبات عمر تو باد و دوام عافیت      نگاهداشته از نایبات لیل و نهار<sup>(۲)</sup>  
ولی توان گفت دعا ها و آرزو های سعدی در اغلب قصیده های مدحی او آمیخته ایست  
از خواسته های دنیوی و امور معنوی، اموری از قبیل دعوت به نیکوکاری و طلب رستگاری  
اخروی. در این باره در قصیده ای چنین می گوید:

پادشاهان را ثنا گویند و مدح      من دعایی می کنم درویش وار  
یارب الهامش به نیکویی بده      وز بقای عمر برخوردار دار  
جاودان از دور گیتی کام دل      در کنارت باد و دشمن برکنار<sup>(۳)</sup>  
سعدی دعا را گاه چنان ادا می کند که گویی ممدوح را به انجام عملی امر می دهد.

چنانکه گوید:

در سخن به دو مصرع چنان لطیف ببندم      که شاید اهل معانی که ورد خود کند این را  
بخور، ببخش که دنیا به هیچ کار نیاید      جز آنکه پیش فرستند روز باز پسین را<sup>(۴)</sup>

۱- همان، ص ۲۵۰

۲- همان، ص ۲۴۸

۳- کلیات سعدی، ص ۲۶۹

۴- کلیات سعدی، ص ۲۳۳

کلام سعدی در دعاگاهی چنان صریح است که شنونده هرکه باشد گزندگی آنرا احساس می‌کند؛ چه رسد به پادشاهی که امکان فنای سلطنتش را به وی تذکر دهند.

در قصیده ای در ستایش امیر انکیانو گوید:

چو یزدانت مکرم کرد و مخصوص چنان زی در میان خلق عالم

که گر وقتی مقام پادشاهیت نباشد، همچنان باشی مکرم<sup>(۱)</sup>

در قصیده ای در پند و مرعظه، عاقبت خیر را غایت الامال می‌داند:

ختم عمر خدایا به فضل و رحمت خویش

به خیر کن که همین است غایت الامال.<sup>(۲)</sup>

در برخی از قصیده های سعدی ابیاتی در بخش شریطه و دعا آمده است که بر مناعت

طبع و آزادگی او دلالت دارد. چنانکه می‌گوید:

برای حاجت دنیا طمع بخلق نبندم که تنگ چشم تحمل کند عذاب مهین را<sup>(۳)</sup>  
نیز گوید:

به هر دَرم سر همت فرو نمی‌آید بسبسته ام در دکان ز بی خریداری

من آبروی نخواهم ز بهر نان دادن که پیش طایفه ای مرگ به که بیماری<sup>(۴)</sup>

نیز:

همیشه دولت و بخت رفیق باد و قرین مراد و مطلب دنیا و آخرت حاصل<sup>(۵)</sup>

سعدی این مدیحه سرای زیرک، ممدوح را به لزوم انجام کار نیک و کوشش در جلب

رضای خالق فرا می‌خواند و جز این، مبالغه در دعا را کاری دور از عقل دانسته و سعادت

ممدوح را به ادای حق مردم مشروط کرده است. چنانکه در ستایش ملکه ترکان خاتون

گوید:

تا آفتاب می‌رود و صبح می‌دمد عاید به خیر باد صبح و مسای تو

یارب رضای او تو برآور به فضل خویش کو روز و شب نمی‌طلبد جز رضای تو.<sup>(۶)</sup>

۱- همان، ص ۴۵۷

۲- همان، ص ۴۵۵

۳- همان، ص ۴۲۲

۴- همان، ص ۴۷۶

۵- همان، ص ۴۵۴

۶- کلیات سعدی، ص ۴۶۹

و در جایی دیگر آرد

هزار سال نگویم بقای عمر تو باد  
همین سعادت و توفیق بر مزیدت باد  
که این مبالغه دانم ز عقل نشماری  
که حق گزاری و بی حق کسی نیازاری<sup>(۱)</sup>  
و نیز گوید:

عمرت دراز باد نگویم هزار سال  
نفست همیشه پیرو فرمان شرع باد  
تا بلبلان به ناله درآیند بامداد  
همواره بوستان امیدت شکفته باد  
زیرا که اهل حق نپسندند باطلی  
تا بر سرش ز عقل بداری مورکلی  
هر گه که سر برآورد از بوستان گلی  
سعدی دعای خیر تو گوید چو بلبلی<sup>(۲)</sup>  
دعا درقصاید برخی از شاعران عصر صفوی:

در دوران صفوی که شعر و شرع با هم درمی آمیزند، آرزوهای شاعران نیز از امور مادی  
به ماوراءالطبیعه تغییر می یابد و آرزوی شاعر برای خویش معمولاً اینست که:  
یارب به فضل خود که بیامرزیم گناه  
یارب به لطف خود که ببخشاییم خطا<sup>(۳)</sup>  
نیز:

چندان می بینایم از فیض ازل ده  
کز وی بکنم تر، لب لب تشنه جان را<sup>(۴)</sup>  
و دعایش برای ممدوح این:  
همیشه تا که دو چشم حیا بود اعمی  
معاقدان ترا بناد تیر در دیده  
همیشه تا که زبان دعا بود الکن  
ملازمان ترا در بر از دعا جوشن<sup>(۵)</sup>  
فیاض لاهیجی در قصیده ای در مدح رسول اکرم (ص) بالاترین آرزوی خود را چنین  
بیان می کند:

به خاک او هم آب خضر ازو لب تشنه می میرد  
لبی در بوسه ترکن تا حیات جاودان بینی

۳- دیوان فیاض لاهیجی، ص ۶

۲- همان، ص ۲۸۰

۱- همان، ص ۲۷۶

۵- همان، ص ۲۷

۴- همان، ص ۷

مرا این آرزو عمریست سر بر عرش می ساید

ولی بر پا همین بند تعلقها گران بینی<sup>(۱)</sup>

آنچه نزد اکثر شاعران دوره نخست، مایه آرزو است نزد شاعران متشرع تعلقاتی است که انسان را از سیر به عوالم ملکوتی و نیل به آرزوهای معنوی باز میدارد. و توصیه اش به انسان این است که:

ترا لذات عقلی بهتر از لذات جسمانی که این را در تغیر یابی آن را جاودان بینی<sup>(۲)</sup>  
دعا در قصاید بابا فغانی شیرازی (متوفی ۹۲۵ هجری قمری):

قصایدی که بابا فغانی در مدح شاهان و امیران گفته با قصیده هایی که در منقبت ائمه اطهار علیهم السلام و یا در دوره تنبّه و بیداری سروده است تفاوت بسیار دارد. آرزوهای او در دوره نخست زندگی، شبیه شاعران طبیعت گراست، چنانکه در مدح سلطان یعقوب گوید:  
تا برفتن هر شب آهوی جهان پیمای روز

افکنند در لاله زار گنبد دوار مشک

جام می در دست و زلف ساقیت در چنگ باد

تا کشد از خط شب بر صفحه گلنار مشک<sup>(۳)</sup>

و اما تمنیات بابا فغانی در مدایح ائمه معصومین علیه السلام آرد:

همیشه تا که رود بر سر زبان قلم بیان دایره و بحث نقطه موهوم

سفینه دلم از مدح شاه پر در باد به حق چار کتاب مهیمن قیوم<sup>(۴)</sup>

بابا فغانی که طبق نوشته رضا قلی خان هدایت در ریاض العارفین از برکات معجز حضرت ثامن الائمه علیه السلام بهره مند گشته و مطلع یکی از قصایدی که در منقبت امام علی بن موسی الرضا (ع) سروده به عنوان سجع مهر آن حضرت از سوی متولیان بارگاه امام همام انتخاب شده آرزوی والای خود را در یکی از این قصاید چنین بیان نموده است:

۱- دیوان فیاض لاهیجی، ص ۱۹ - ۲- همان، ص ۱۰

۴- همان، ص

۳- دیوان بابا فغانی، به اهتمام احمد سهیلی خوانساری، ص ۳۷

تا وضع دهر ماضی و مستقبل است و حال

فعل زمانه تا متعدی و لازم است

صرف ثنای آل علی باد عمر من

کاین دولت عظیم زانعام منعم است<sup>(۱)</sup>

در قصیده ای دیگر در منقبت سلطان علی بن موسی الرضا(ع) گوید:

چندانکه میدمد گل و نوروز می شود چندانکه عید می رسد و می رسد بهار

در باغ دهر ظل رفیع تو مستدام کاین نخل نو ز گلشن آل است یادگار<sup>(۲)</sup>

و نیز:

خدایا تا بود در دفتر آل عبا ثابت

بروی صفحه هستی نشان و نام، سلطان را

سرم در سجده درگاهش آن مقدار مهلت ده

که از لوح جبین معدوم سازم خط عصیان را<sup>(۳)</sup>

دعا در قصاید کلیم (متوفی ۱۰۶۱ هجری قمری):

چند شریطه و دعا از مدایح کلیم را بدون اشاره به عناصر آن به عنوان نمونه و مثال در

ذیل می آوریم:

دعا سر می کنم دیگر که وقت است اجابت، فریث راه انتظار است

چنان کز طاعت حق، هفت اندام به وقت سجده کردن خاکسار است

بود محکوم عقلت هفت اقلیم همیشه تا که نصف هشت، چار است<sup>(۴)</sup>

نیز:

همیشه تا نتوان در ترازوی اعمال متاع طاعت و عصیان به وزن یکسان یافت

خفیف باد به میزان دیده ها عصمت بدان مشابه که نتوان سبکتر از آن یافت<sup>(۵)</sup>

۱- همان، ص ۸

۲- همان ص ۳۳

۳- دیوان بابا لغانی، ص ۲۱

۴- دیوان کلیم، ص ۱۵

۵- همان، ص ۱۳

نیز:

تا همیشه قبلهٔ اسلام سمت کعبه است      قبله گاه آرزو باد اجنابش جاودان<sup>(۱)</sup>

نیز:

همیشه با ترازو تا بود کار      سبک وزن و گرانسنگ جهان را  
بغیر از دشمنش گردون نبیند      سبکساری به خاطر ها گران را<sup>(۲)</sup>  
بهر تاریخ قصر او به دعا      قدسیان گفته اند از دل پاک  
طاق ایوان پادشاه جهان      باد محراب انجم و افلاک<sup>(۳)</sup>

نیز:

همیشه تا که برات حیات عالمیان      عنایت ازلی داد و بی تقاضا داد  
هر آن مراد که در خاطرش خطور کند      سپهر بانگ برآرد که حق تعالی داد<sup>(۴)</sup>

نیز:

تا نسیم سحاب ناشمرده      در دامن ضبط روزگار است  
در عهدهٔ حفظ ایزدی باد      ذات که عطاش بی شمار است<sup>(۵)</sup>

نیز:

تا جدا داند یمین را از شمال ادراکِ شخص

تا به نزد عقل باشد دوست غیر از بدسگال

دوستت دلشاد بادا همچو اصحاب الیمین

بدسگالت خسته جان مانند اصحاب الشمال<sup>(۶)</sup>

دعا در قصاید فیاض لاهیجانی (متوفی ۱۰۵۲ هجری قمری):

دعا در قصاید فیاض لاهیجانی به بالاترین نقطهٔ اوج اندیشهٔ بشری می رسد بویژه در

قصایدی که در مدح ائمهٔ اطهار علیهم السلام سروده، هنر دعاگویی را به چنان ظرافتی

رسانده که خواننده و شنونده ندای اجابت آن را به گوش جان می شنود. اینک چند نمونه از

۱- همان ، ص ۵۷

۲- همان، ص ۶۶

۳- دیوان کلیم ، ص ۶۸

۴- همان، ص ۴۶

۵- همان، ص ۵۲

۶- همان، ص ۵۶

این دعاها:

در قصیده ای در مدح حضرت علی (ع) گوید:

عرض ناکرده کنم شرح تمنای تو طی      که ازین فرضترم گاه سخن عرض دعاست  
تا بود ناصیه صبح درخشان از نور      تا زآینه شب صیقل مه زنگزداست  
صبح احباب بدین مژده فروزان بادا      که مه روی تو مهتاب کتان اعداست  
ورد شام و سحر شغل دعاگویی تست      تا ز سیمای سحر رنگ اجابت پیداست<sup>(۱)</sup>  
و در مدح سید الشهداء حضرت حسین (ع) گوید:

عنان رخس سخن تنگ کن دمی فیاض      کز انتظار اجابت دل دعا شد خون  
زرشک رفعت عالیجناب درگه تو      خمیده تا بود از غصه قامت گردون  
خمیده باد قد خصم و دوستان ترا      ز فیض باده لطف تو باد رخ گلگون  
به چشم حسرتم امید خاک درگه تو      بود چو مهر تو در دل همیشه روزافزون<sup>(۲)</sup>  
در منقبت امام محمد باقر (ع) در آخرین بیت قصیده آرزوی اخروی خود را چنین بیان می‌کند.

در آن زمان که پدر را پسر فراموشست      به یاد خود که ز فیاض خود مکن نسیان<sup>(۳)</sup>  
و یا در قصیده ای که در مدح امام علی نقی (ع) سروده گوید:

در آن دم که هستی گریبان نیابد      من و دست و دامان آل پیمبر<sup>(۴)</sup>  
یکی دیگر از آرزوهای والای فیاض که با شریطه ای زیبا همراه است و دو بیت آخر قصیده‌ای است که در مدح امام حسن عسکری سروده است:

تا بود حسن عمل رهبر عالی به بهشت      تا بود رهزن جاهل ز جنان طول امل  
میل فیاض به فردوس درت افزون باد      تا بود این عملش مایه ده حسن عمل<sup>(۵)</sup>  
فیاض حتی آنجا که پادشاهی را مدح می‌کند سخن را به نور و آسمان می‌رساند چنانکه در مدح شاه صفی می‌گوید:

۳- همان، ص ۵۹

۲- همان، ص ۵۱

۱- دیوان فیاض لاهیجی، ص ۲۷

۵- همان، ص ۹۰

۴- همان، ص ۸۶



عرض حاجت کردم اکنون می روم کز بهر شاه  
 پرکنم هفت آسمان را از دعای مستجاب  
 تا سپهر از انجم آرد از برای شه سپاه  
 تا فلک از ماه نو دارد سمندش را رکاب  
 دولت شه روزافزون باد چون نور هلال  
 لشکرش همچون کواکب برتر آید از حساب  
 آسمان در زیر بار منت این آستان  
 نثر اعظم به مؤگان خاکروب این جناب<sup>(۱)</sup>

در مدح شاه عباس ثانی گوید:

تا کمال نوع انسان ناید از قوت به فعل جز به حسن تربیت از پادگاه روزگار  
 تربیت هر مستعدی را ز درگاه تو باد دین و دانش را مبادا جز به این در افتقار<sup>(۲)</sup>  
 از همین نوع است دعاهای مندرج در قصیده ای در رثای ملاصدرا<sup>(۳)</sup>

همیشه تا که گریبان عقل کل باشد

چو جیب خامه ام از مدحت تو مشرق نور

بود به دامن لطف تو متصل دستم

چو دست حسرت زاهد به طرف دامن حور<sup>(۴)</sup>

فیاض در این ابیات آرزوی وصال حور بهشتی را جانشین اشتیاق وصل معشوق خاکی

کرده است.

یکی از مشابهت هایی که در دعای شاعران در قصیده ها در همه دورانها می توان یافت

موضوع قضا و قدر است. فیاض در این باره گوید:

تا به قضا و قدر است ره خیر و شر باد به کامت قدر باد به حکمت قضا<sup>(۵)</sup>

و این دو بیت از مسعود است:

۳- همان، ص ۱۰۸

۲- همان، ص ۱۱۶

۱- دیوان فیاض لاهیجی، ص ۱۰۳

۵- دیوان فیاض لاهیجی، ص ۸۲

۳- همان، ص ۶۳

و این دو بیت از مسعود است:

همیشه تا به جهان هست عالی و سافل      به امر مقضی و حکم مقدراتش و آب<sup>(۱)</sup>  
الا تا هر آن چیز کاید ز بنده      بدو نیک باشد سراسر قضائی<sup>(۲)</sup>  
عزت نفس شاعرانی همچون فیاض لاهیجی در طلب چیزی از ممدوح در این چند بیت  
به خوبی آشکار است که در مدح میرزا حبیب الله صدرالدین گفته:

تکیه بر لطف تو کردم گام بی رخصت زدم      آب شرمم از حیا صحرا به صحرا ریخته  
سایه پرورد تو را دوری و نزدیکی یکیست      هست هر جا نور، مهر عالم آرا ریخته  
رو به درگاه تو دارد آبرویم عاقبت      قطره هر جا می فتد باشد به دریا ریخته  
تا بود اهل هنر را آبروی علم و فضل      بر در ارباب دنیا بی محابا ریخته  
مرجع اهل هنر باشی و تا روز جزا      آبرویم جز بدان درگه مبادا ریخته<sup>(۳)</sup>  
این مقوله را با چند بیت از آخر قصیده‌ای که فیاض لاهیجی در مدح حضرت قائم (عج)  
سروده و نشانه‌ کاملی از نهایت آرزوی چنین شاعرانی است به پایان می‌رسانیم:

تا برآید آفتاب دین ز ابر ارتیاب  
تا شود در گرد کثرت عین وحدت آشکار  
گردد از بس انتظام خلق در عهد خوشش  
جمله عالم یکی شهر و در و یک شهریار  
قیامت این سرو بالا کاش آید در خرام  
تا قیامت را ببیند هر کسی بی انتظار  
جلوه معشوق بر عاشق قیامت می کند  
شیعه را قسمت بود در عهد او عمر دوبار  
معنی رجعت همین باشد به پیش شیعیان  
گر مخالف منکر رجعت بود باکی مدار

۲- دیوان فیاض لاهیجی ص ۱۲۴

۱- دیوان مسعود سعد سلمان، ص ۲۵      ۲- همان، ص ۵۲۲

از تشییع غیر عشق و عاشقی باور مکن  
 کی توان بی‌عشق کردن اهل و مال و جان  
 نثار وعده دیدار جانان مرده را جان می دهد  
 چون حیات و مرگ عاشق نیست جز در دست یار  
 چون توان دیدن پس از مردن همان دیدار دوست  
 گر دهم فیاض جان زین مژده من، معذوردار<sup>(۱)</sup>  
 و در پایان چنین است آرزوی شاعر شیعه مخلص اثنی عشری حتی در سخنی آمیخته به  
 مدح پادشاهی:

کنم بر دعای تو ختم مطالب	که تقریر حالی بهست از زیانی
الهی تو بر تخت عیش و عدالت	به اقبال و تأیید چندان بهمانی
که صاحب زمان آید از پرده بیرون	تو باشی که دولت به دولت رسانی <sup>(۲)</sup>

۱- دیوان فیاض لاهیجی، ص ۹۴      ۲- همان، ص ۱۳۰

## فهرست منابع

- ۱- باکاروان حلّه، دکتر عبدالحسین زرین کوب، چاپ سوم، انتشارات جاویدان، ۱۳۵۵.
- ۲- بدیع و قافیه، دکتر محمد خزائلی، و دکتر سید حسن سادات ناصری، چاپ سوم، انتشارات امیر کبیر.
- ۳- دیوان فرخی، به تصحیح دکتر محمد دبیر سیاقی، چاپ دوم.
- ۴- دیوان منوچهری، به تصحیح دکتر محمد دبیر سیاقی، چاپ چهارم، ۱۳۵۶.
- ۵- دیوان مسعود سعد سلمان، به تصحیح رشید یاسمی.
- ۶- دیوان کمال الدین اسمعیل، به تصحیح دکتر حسین بحر العلومی.
- ۷- دیوان بابا فغانی شیرازی، به تصحیح احمد سهیلی خوانساری.
- ۸- دیوان کلیم، به تصحیح محمد قهرمان.
- ۹- دیوان فیاض لاهیجی، به تصحیح ابوالحسن پروین پریشان زاده.
- ۱۰- کلیات سعدی، به تصحیح فروغی.

دکتر سجادی - سید علی محمد  
عضو هیات علمی دانشگاه شهید بهشتی

### "عمان سامانی" سلسله جنبان کوی بی نشان

شگفت نامی که "حسین" راست که چون بر خاطر گذار آرد نهال غم به بار آرد یادش اندوه از دل بر انگیزد و خون از دیده فرو ریزد، اشک و خونی نه برخاسته از ملال و خستگی بلکه غمی از عشق و دلبستگی با اشکی که بذر شرف و افتخار، شهادت و ایثار، صلابت و پایداری، عظمت و بزرگواری در دل آزادگان جهان افشاند و خونی که در رگهای خفتگان وادی حیرت هر دم نشسته مستی انگیزاند که: "هات الصبوح هبوا یا ایها السکاری"<sup>(۱)</sup> در خیر است که "الحکمة ضالة المومن"<sup>(۲)</sup> وهم دربارہ حسین گفته‌اند که ان للحسین فی بواطن المومنین معرفة مکونه.<sup>(۳)</sup> پس توان گفت حسین (ع) و معرفت او همان گم‌گشته اهل ایمان است نبینی که فروغ محبت او خرگه خورشید خلوت نشینان بزم تشیع را روشن می‌دارد و تشنه لبان وادی طلب را جرعه نام پرآوازه او تا شریعت فرات معرفت رهنمون می‌شود؟

اگر شنیده‌ای که نخست کس که در سوگش نوحه خواند و بر ماتمش اشک افشاند آدم بود و اگر گفته‌اند که نوح توفان اشک از تنور سینه برآورد و خلیل را به محبت او آتش گلستان شد تا، به دیده افکار ننگری زیرا که عظمت حسین بعد زمان و مکان را درهم نوردیده و خطاب "لولاک لما خلقت الافلاک"<sup>(۴)</sup> را تحقق بخشیده است؛ گر چه مخاطب این حدیث قدسی ذات اقدس نبوی است اما او نیز به صراحت فرموده است "حسین منی و انا من حسین"<sup>(۵)</sup> پس چه شگفت اگر در گردونه گردون که بر مدار "کنت نبیا و آدم بین الماء والظین" می‌گردد، آدم و نوح و خلیل و موسی و عیسی همه و همه در ظل ظلیل حسینی آرمیده باشند و از پیمانہ محبتش جرعه‌ای نوشیده و از سر شوق فریاد واحسینا کشیده؟ و

اگر جز این است پس از چه روست که چون هلال محرم بر کران افق نشیند هر که باشد و هر چه باشد راه عزا گزیند و دامان شادی فراهم چینند؟

در این مقال بر سر آن نیستم که از رثا و مرثیه، آغاز و تحول و تکامل و انواع آن در عرصه بی‌متهای ادب فارسی سخن رانم و یا از تاثیر شگفت‌انگیز و شگرف این فن از شعر در احیاء آثار دین احمدی پرده بگیرم که این امری است که اگر شدنی باشد فرصتی بس ممتع می‌طلبد که این زمان بگذار تا وقت دگر<sup>۶</sup>

حتی بیان نام و آثار بزرگانی که این وادی شوق را به سر پیموده‌اند نیز به سادگی ممکن نیست فی‌المثل محتشم کاشانی که آوازه رثای او عام و خاص را مسحور ساخته است در همه دیوان قطور خویش بیش از همان ترکیب بند معروف هیچ کلامی درباره حسین (ع) و یارانش ندارد اما درباره همین منظومه چه سخنها که نگفته‌اند و چه سخنها که ناگفته مانده‌اند! از این رو در این کوتاه مقال سعی نویسنده بر آنست تا گرد فراموشی و نسیانی که بر چهره یکی از پر سوزترین، مخلص‌ترین و شیفته‌ترین مداحان و مرثیه پردازان اهل بیت نشسته است به سرشک ارادت بزداید.

#### تابعه عشق

اگر بر این باور باشیم که هر شاعر را انگیزه‌ای درونی و یا تابعه‌ای است که شعر را بدو تلقین می‌کند در سرودن اشعار احساسی و عاشقانه این انگیزه و تابعه جز عشق نتواند بود و این عشق هر چه پاکتر و والاتر، آن شعر خواندنی‌تر و ماندنی‌تر. عشق به خاندان عصمت و طهارت به ویژه وجود اقدس سیدالشهدا (ع) بسیاری را ناخواسته و نادانسته شاعر کرده است و یا رنگ و روی شاعریشان را آب و تاب دیگر داده. کم نیستند درس ناخواندگان و مکتب نارفتگانی که درباره حضرتش و قیام عاشقانه و الهیش خون دل را در قالب الفاظ ریخته‌اند و به صورت شعر ناب عرضه داشته:

بلبل از فیض گل آموخت سخن ورنه نبود این همه قول و غزل تعبیه در متقارش<sup>(۶)</sup>  
شور حسینی عارف و عامی را به وادی جنون می‌کشد اما شگفت اینجاست که برخی از  
این شیفتگان شهرتی بی حساب می‌یابند و برخی با همه استحقاق در گوشه خمبول و  
گمنامی می‌زیند و می‌میرند و نمی‌دانم این را چه می‌توان نامید؟ عنایت بی علت حق و یا  
توجه خاص حسینی و یا...؟

از این دور ماندگان از قافله شهرت یکی مرحوم "محمد تقی حجة الاسلام نیر تهریزی  
متولد ۱۲۸۴ و متوفای ۱۳۱۲ هجری قمری است که دیوان او به نام "آتشکده" براستی  
خرمن جان مشتاقان را دود از سر برمی‌آورد. اگر از این سوخته عشق حسینی هیچ نمانده بود  
جز غزلی که عرضه خواهم داشت شایسته آن بود که نام و یادش بر لوح سینه مشتاقان آل  
رسول جاودانه بماند و دریغا که دیوان او را که سالها پیش در کتابخانه استاد فرزانه، عاشق و  
سر سپرده زهرای اطهر(س) و اولاد او حضرت دکتر احمد مهدوی دامغانی دیده بودم و  
غزل مذکور را از آن برگرفته و در کتابی ثبت کرده امروز هر چه بیشتر جستم کمتر یافتم و  
نمی‌دانم که آیا کس پیدا شود که آستین همت بالا زند و این گوهر مکنون را از صدف گمنامی  
وارهاند و آویزه گوش مشتاقانش کند؟ اما آن غزل را باید شنید و نیوشید و قطره قطره زلال  
حیاتش نوشید تا با من بنده همراه شد که چه بسیار در درج سخن که نهفته مانده و گوهر  
شعر ناب که ناسفته! کس حرفی از دفترشان ناخوانده و حقه مهرشان به همان مهر نخستین  
مانده. آن غزل شیرین و آوای دلنشین اینست، آیه نور در کنج تنور:

### آیه نور

ای ز داغ تو روان خون دل از دیده حور  
بی تو عالم همه ماتمکده تا نفعه صور

ز تماشای تجلای تو مدهوش کلیم  
 ای سرت سر انالله و سنان نخله طور  
 دیده‌ها گو همه دریا شو و دریا همه خون  
 که پس از قتل تو منسوخ شد آیین سرور  
 شمع انجم همه گو اشک عزاباش و بریز  
 بهر ماتم زده کاشانه چه ظلمات و چه نور  
 تا جهان باشد و بوده است که داده است نشان  
 میزبان خفته به کاخ اندر و مهمان به تنور  
 سر بی تن که شنیده است به لب سوره کهف  
 یا که دیده است به مشکات تنور آیه نور  
 جان فدای تو که از حالت جانبازی تو  
 در طرف ماریه از یاد بشد شور نشور  
 غرق دریای تحیر ز لب خشک تو نوح  
 دست حسرت به دل از صبر تو ایوب صبور  
 مرتضی با دل افروخته لاجول کنان  
 مصطفی با جگر سوخته حیران و حضور  
 دیگری "عمان سامانی" است که شاید به اعتباری از حجة الاسلام نیر تبریزی نیز  
 ناشناخته‌تر باشد. اگر بتوانم در این مقال اندکی از حق عظیم او برگردن ادب پارسی و  
 شمه‌ای از ارادت بی‌شائبه او را به آستان قدس حسینی باز گویم زهی سعادت که نصیبم  
 گشته است!

"سامان بی سامان"

نمی‌دانم گمنامی عمان را به دلیل زادنش در قریه سامان به شمار آورم که از چهار محال



خاک بختیاری است و حتی امروز که بیش از یک قرن از دوران زندگانی شاعر میگذرد استانش از محرومترین نقاط کشور است تا "سامان" روزگار شاعر چه رسد و یا این خمول ذکر را به دلیل تقدیم دیوان به شهبانوی آن دوران و مادر ظل السلطان به حساب آورم و یا...؟

به هر حال او از گمنامان تاریخ است گمنامانی که چون از مادر زاینند هیچ منجمی طالع میلادشان را ارتفاع بر نگیرد و چون چشم از هستی فروبندند کس گورشان را نشناسد و بر آن، شمع و چراغی ننهد آری "اولیائی تحت قبایی لا یعرفهم غیری"<sup>(۷)</sup> در بخش اعلام فرهنگ فارسی از شاعر دیگر سامان یعنی ابوالفتح خان متخلص به دهقان شرح حالی مختصر آمده است ولی از عمان که معاصر اوست هیچ سخنی نرفته است خود نیز در مطاوی دیوان نشانی روشن از زندگانی خویش به دست نمی دهد ناشر نیز سخنی برای گفتن ندارد گویا شاعر بر این باور درست بوده است که گاه زادن و زمان مردن بیانگر هیچ امری نیست زیرا آنان که در زندگانی کس در سایه عطوفتشان نبود پیش از مرگ محتوم مرده اند و آن را که غمی در دل و شوری در سر بود در سینه های مردم عاشق مزار اوست.

بناچار آنچه را که مرحوم حاج آقا بزرگ تهرانی در الذریعه آورده است به نقل از لغت نامه دهخدا ذکر می کنم و آنگاه به سراغ زندگانی حقیقی او یعنی دیوان می روم:

میرزا نورالله بن میرزا عبد الله بن عبد الوهاب چهار محالی اصفهانی ملقب به تاج الشعرا و مشهور به عمان سامانی در سال ۱۲۶۴ قمری متولد شد و در شب سه شنبه دوازدهم شوال سال ۱۳۲۲ قمری درگذشت و در وادی السلام نجف دفن شد.

## دیوان عمان

دیوان او "گنجینه الاسرار" نام دارد و این ترکیب شگفت می‌نماید آیا اضافه نمودن واژه فارسی گنجینه به اسرار محلی به الف و لام از سر تساهل و تسامح بوده است؟ گرچه آثار برجای مانده از عمان حکایت از آن دارد که او وادی بی‌متهای طریقت و سلوک را با پای دل پیموده و از قیل و قال مدرسه آسوده بوده است اما نمی‌توان مدعی شد که او از سر جهل این عنوان را برگزیده است زیرا چنان که خواهد آمد تعمق و ژرف اندیشی او در مراحل سلوک و دقت او در انتخاب کلمات و رعایت جنبه های مختلف ادبی در حدی است که نسبت خطای به عمد را بدو منتفی می‌دارد. شاید به تبع عنوان مخزن الاسرار نظامی، کتاب خود را گنجینه الاسرار نامیده است بی‌آن که به درست و صوابش بیندیشد ممکن است آن را خطای کاتبان شمرد اما حدس قریب به یقین آنست که شاعر چنان از خود بی‌خود بوده است که خطا و صوابش یکسان نمود.

خوش پریشان با منش گفتارهاست      در پریشان گویش اسرارهاست

## بدایع عمان

گنجینه منظومه‌ای است در قالب مثنوی و در بحر رمل مسدس یعنی همان وزن گوش نواز مثنوی معنوی که بهترین وزن برای بیان احساس و عواطف درونی و مراتب عرفانی است این منظومه از لحاظ صنایع لفظی و معنوی در سطح اشعار بلند و متین و قابل دفاع زبان فارسی است. تشبیهات لطیف، استعارات خیال انگیز، جناس های مختلف، تناسب لفظ و معنی و مراعات النظیر در حد کمال در این دیوان، چشم و گوش دل را مینوازد و چون در این مختصر بیان اینهمه نمی‌گنجد تنها به ذکر نمونه‌ای از براعت استهلال های گونه گون او که صدر نشین هر بخش از اشعار است اشارتی می‌کنیم و در می‌گذریم.

آنگاه که به بیان شهادت کودک شیرخواره بر دست پدر می‌پردازد داستان را چنین می‌آغازد:

بازم اندر مهد دل طفل جنون      دست از قنداقه می‌آدر برون

خوش در آید شیر در پستان شوق	مادر طبع مرا از روی ذوق
وقت شد کابند بیرون از قماط	جمله اطفال قلوب از انبساط
از طرب نشو و نمای نو کنند	عشرتی از آن هوای نو کنند

به دنبال مثنوی بلند هشتصد و چهل و شش بیتی، هشت قصیده مطمئن با معانی بلند اخلاقی عقیدتی آمده است که از ذهن وقاد و لطف طبع و قدرت فائقه او در خلق معانی حکایت می‌کند اگر چه او در سرودن قصیده نیز چربدستی خود را می‌نماید اما عمان را باید از همان مثنوی شناخت. مقصودم از شناخت نه معرفت به زندگانی ظاهر اوست زیرا چنان که گفته آمد او بلند همت تر از آن بوده است که خویشتن را معرفی کند و بی نیازتر از آن که به تعریف دیگران دل خوش کند؛ بلکه قدرت شاعری و میزان اخلاص و عشق ملکوتیش را به سید کونین اباعبدالله الحسین از خلال آن مثنوی توان جست.

"عمان" را از مال دنیا نصیبی نیست اما چشم امیدش بر آستان کرم علی است که: نگین پادشاهی دهد از کرم گدا را<sup>(۸)</sup>

به پرده بود جمال جمیل عزوجل

به خویش خواست کند جلوه‌ای به صبح ازل

چو خواست آن که جمال جمیل بنماید

علی شد آینه، خیر الکلام قل و دل

و سرانجام خطاب به سرور بخشندگان:

تو محیی ازل و چاکر تو مستهلک تو معطی ابد و ماح تو مستاصل

بخوان به درگه خویشم که ناپسند بود تو جایگه به نجف کرده من به چارمحل

و چنانکه می‌دانیم سرانجام برآستان شاه نجف سر نهاد، "کلبیهم باسط ذراعیه

بالتوحید"<sup>(۹)</sup> در مقام درویشی از راهیان طریقت نعمت الهی است و بر این، دردو جای

دیوان گواه توان یافت:

آن شنیدستم یکی ز اصحاب حال  
کاندین عهد از رفیقان طریق  
کس رسد در جذبه بر نور علی  
گفت اگر او ایستد بر جابلی

و در جای دیگر:

ای صبا ای عندلیب کوی عشق  
رو به سوی کوی اصحاب کریم  
در گشودندت گر اخوان از وفا  
شو در آن دارالصفاء رطب اللسان  
ای تو طوطی حقیقت گوی عشق  
باش طایف اندر آن والا حریم  
راه اگر جستی در آن دارالصفاء  
گلشن اهل صفا را عندلیب  
همطریقان را سلام از مارسان  
در اخوت گشته مخصوص من اوست

این احتمال نیز هست که "گنجینه الاسرار" متأثر از "مخزن الاسرار" صفی علیشاه باشد.

جنون اندر جنون

این شایسته ترین عنوانی است که به سراینده گنجینه الاسرار توان داد و خود نیز از آن  
بائنی ندارد او گویی است سرگردان اسیر چوگان دوست و میروود هر جا که خاطر خواه  
اوست گاه سخنانی بر لب می آورد که از آن بوی کفر به مشام آید گاه احساس، بر خردپیشی  
می گیرد و گاه پای مرکب عقل و احساس از رفتن باز می ماند در این حال شاعر گردابی  
می شود که به گرد سویدای دل که مقام محبوب است می چرخد و می گردد و چون به ساحل  
هشیاری باز می گردد امواج اوهام و خیالاتی را که آنسوی عقل و شرع از سرگذرانیده است  
باز می نگرد و می سراید:

حق همی داند که غالی نیستم  
اشعری و اعتزالی نیستم  
اتحادی و حلولی نیستم  
فارغ از اقوال بی معنیستم

با جنون خویش از خرد بیگانه‌ای	لیک من دارم دل دیوانه‌ای
سر بیه شیدایی همی آرد برون	گماهگاهی از گریبان جنون
سخت می‌کوشد به بدنامی من	سعی ها دارد پی خامی من
آنهم از دیوانگیهای دل است	لغزشی گر رفت نی از قائل است
شاید ای دانا کنی گر غمض عین	منتهی چون رشته باشد با حسین
عشق ازین بسیار کرده است و کند	دل بسی زین کار کرده است و کند

### جمال جمیل دوست

"عمان" سخن را از آنجا آغاز می‌کند که دگر عارفان سوخته دل پیش از او و بیش از او بدان آغار کرده‌اند. گفته نامکرر عشق. عشقی برخاسته از "احببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف"<sup>(۱۰)</sup> خلق آفریده شد اما مردی باید که بار امانت دوست عاشقانه به سفت جان کشد:

عشوہ اش ہر جا کمند انداز گشت      گردنی لایق نیامد بازگشت  
 آسمان روی بر تافت، کوه شانہ تہی کرد و زمین سر عجز فرود آورد انسان روی نیاز بر  
 خاک سود و گفت با ہمہ توش و توان کہ برخاستہ از سر خوشی جنون ظلومی و جہولی  
 است این امانت را خواہم پذیرفت و این جز پیر دیر معرفت، سلسلہ جنبان وادی عشق و  
 جنون حسین نیست و بس .

زینت افزای بساط نشاتین	سرور و سر خیل مخموران حسین
گفت آن کس را کہ میجویی منم	بادہ خواری را کہ میگویی منم
شرطہایش را تمامی گوش کرد	ساغر می را تمامی نوش کرد

از این پس داستان، داستان مستی و بیخودی است عاشق را پروای هیچ کس و هیچ چیز

نیست او را می جوید و بس و از او می گوید و بس و انجام کار از آغاز روشن است و آن اینک:

دیگر از ساقی نشان باقی نبود      زان که آن می خواره جز ساقی نبود  
خود به معنی باده بود و جام بود      گر به صورت رند درد آشام بود  
یاران و نزدیکان حسین (ع) سر به فَنای حسینی می نهند و فنا میشوند: السلام علیک و علی الارواح التي حلت بفنائک" و این همان ارواح مقدسه ای است که: "بدلوا مهجهم دون الحسین" و چون همه او شدند و مایی و منی از میان برخاست او نیز جان در کار عاشقی میکند و خود از میانه برمی خیزد و به قول مولانا:

چون خدا اندر نیاید در عیان      نایب حقتند این پیغمبران  
نه غلط گفتم که نایب با منوب      گر دو پنداری قبیح آید نه خوب  
نه دو باشد تا توی صورت پرست      پیش او یک گشت کز صورت پرست  
یک گهر بودیم همچون آفتاب      بی گره بودیم و صافی همچو آب  
چون به صورت آمد آن نور سره      شد عدو چون سایه های کنگره<sup>(۱۱)</sup>

گر چه بیان ظاهری این مقولات و نزدیک کردن ذهن مستمع از طریق تشبیهات به مساله حساس وحدت وجود آسان می نماید اما مولانا با حساسیت خاص مطلب صلاح در آن می بیند که لب از گفتار فرو بندد تا مبادا گوهر در کف ناکسان افتد...

شرح این را گفتمی من از مری      لیک ترسم تا نلرزد خاطری  
نکته ها چون تیغ پولاد است تیز      گر نداری تو سپر واپس گریز  
پیش این الماس بی اسپر میا      کز بریدن تیغ را نبود حیا  
زین سبب من تیغ کردم در غلاف      تا که کژ خوانی نخواند بر خلاف<sup>(۱۲)</sup>

عمان که بدون شک در بیان این گونه مطالب به شدت تحت تاثیر مولانا است راه گریز را مخلصی دیگر می جوید چون بدانجا رسید که دره ای هولناک پیش خود می بیند از ملکوت

به ملک و از بسط به قبض واپس می‌گردد، گفته‌های ناگفتنی را برخاسته از وجد می‌شمرد و  
گفتنی‌ها را به دنیای هشیاری شوق منسوب می‌دارد.

من کیم؟ موجی ز دریا خاسته	قالبی افزوده روحی کاسته
عاجزی محوری عجولی جاهلی	مضطری ماتی فضولی کاهلی
ترسم از زین بیشتر شرحی دهم	تار تن را نطق بشکافد ز هم
زان که در گوش من آن والا نژاد	گفت اما رخصت گفتن نداد

### نوای حق از نای حق

این مجمل را مفصلی است که گنجینه اسرار عمان اندک اندک بشرح باز می‌گوید تا  
حقیقت از مجاز باز شناخته شود عاشق را امتحانها در پیش است نخست شرط همراهی  
سربازی است که "و من عشقته قتلته"

امتحانشان را، ز روی سرخوشی	پیش گیرد شیوه عاشق کشتی
دوست میدارد دل پر دردشان	اشکهای سرخ و روی زردشان
تاگریزد هر که او نالایق است	درد را منکر، طرب را شایق است
تاگریزد هر که او ناقابل است	عشق را مکره، هوس را مایل است

آری محبت و محنت از یک خانه‌اند و محبت و شادی از هم بیگانه. محبت در بکوفت  
محنت جواب داد ای من غلام آن که آن خود فرا آب داد" پیمبران و اولیای حق را یکایک بر  
این خوان غم صلا می‌زنند:

اول آدم ساز مستی ساز کرد	بسی خودی در بزم خلد آغاز کرد
برق عصیان صفوتش را خانه سوخت	شمع سوزان شد پر پروانه سوخت

نوح کشتی به غرقاب بلا راند، ایوب به رنج کرمان مبتلا ماند، ابراهیم در آتش غم  
نشست یونس به بلای ماهی دچار آمد یوسف به چاه محنت فرو رفت و یعقوب را دیده از  
انتظار بسوخت کلیم در تیه غربت دل دو نیم ماند و:

عیسی از مستی قدم بر دار شد	لاجرم سر منزلش بردار شد
احمد از آن باده تا شد سرگران	کرد بر وی رو، بلا ازهر کران
مرتضی زان باده تا گردید مست	لاجرم در آستین بنمود دست
مجتبی زان باده تا سر مست گشت	شد دلش خون و فرو آمد به طشت

سر حلقه عاشقان پاکباز و دردی کشان خانه پرداز حسین است اما شاعر با تجاهلی عارفانه تا نامش بر زبان اغیار نیفتد در آغاز از افشای آن نام سرباز می‌زند اما سرانجام چون پرده فرو می‌افتد جز او هیچ نمی‌بیند:

کیست این مطلوب، کش دل در طلب	نامش از غیرت نمی‌آرد به لب
در بساط این و آن جویای اوست	با حدیث غیرش اندر جستجوست
وہ کہ در دریای خون افتاده‌ام	با تو چون گویم کہ چون افتاده‌ام
وہ کہ عشق از دانشم بیگانه کرد	مستی این دل مرا دیوانه کرد
تا نپنداری ز دین آگہ نیم	با خیر از هر در و هر ره نیم
ہست از ہر مذہبی آگاہیم	اللہ اللہ من حسین الہیم
بنده کس نیستم تا زنده‌ام	او خدای من من او را بنده‌ام
نی شناسای نسیم نہ ولی	من حسینی می‌شناسم بن علی

### بلای کربلا

کربلا کہ سدرۃالمنتهای حسین در معراج عشق است از دیدگاہ شاعر تجلیگاہ انوار حق است از این رو ہمہ چیز و ہمہ کس در این وادی رنگی دیگر می‌یابد، تاویل جای خبر را می‌گیرد. شاعر وقایع محرم و عاشورا را همان گونه کہ ارباب مقاتل نوشته‌اند می‌خواند اما در آیینہ احساسش ہر کدام جلوہ‌ای دیگر می‌یابند.

اصحاب حسین (ع) کہ خود دربارہ آنها فرمود: یارانی چون اصحاب خویش ندیدم از یکسو و اقربا و فرزندان آن حضرت از سوی دیگر مظاہری از جلوات خدایی‌اند و با اینہمہ



هر یک مانعی فرا راه حسین و حجابی حائل میان او و حضرت دوست.  
امام همام به سرانگشت لطف گوشه‌ای از حجاب را به کنار می‌زند تا غبار زمان و مکان  
از راه برخیزد:

جمله را کرد از شراب عشق مست      یادشان آورد آن عهد الست  
همین اشارت کافی است تا این مردان مرد چنان شوند تا دربارہ آنها گفته شود: "الذین  
نصروا الحسین و لقوا جبال الحديد و استقبلو الرماح بصدورهم والسيوف بوجوههم و هم  
يعرض عليهم الامان و الاموال فيابون و يقولون لا عذر لنا عند رسول الله (ص) ان قتل  
الحسين عليه السلام و منا عين تطوف حتى قتلوا حوله" (۱۳)

کفرش همه ایمان شد

حرین یزید ریاحی نخست کس است که ره را بر حسین (ع) می‌بندد و به اجبار در  
کربلاش فرود می‌آورد اما چون بامداد عاشورا فراز آید صبح صادق بخت او طالع گردد از  
لشکر کفر و شرک جدا شود و به سپاه توحید پیوندد از حسین عذر خواهد و سرانجام در راه  
حق و در رکاب مولا جان باز آن مخالفت چه بود و این موافقت چیست؟ نخست او در  
دست نفس اسیر بود اما چون پای افشرد و مقاومت ورزید کفرش همه ایمان شد.

نفس دیدم بد چو زنبوران نخست	و آخرش چون شاه زنبوران درست
اولش از کسافری رو تا فتم	آخرش وی را مسلمان یافتم
این بیانم از سر تاویل کرد	نفس را بر نفس حر تاویل کرد
کاول از هر کافی کفرش فزود	آخر او از هر مسلمان بیش بود

از میان یاران جز از حر سخنی نرفته است کیمیای وجودی که بتواند از مس نفس حر

طلای ناب ایمان بسازد بنگر که با مردانی پاکدل، شیفته و پاکبار چون حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه چه خواهد کردم؟ پس آن را که دیده بصیرت است از این مجمل حدیثی مفصل خواهد خواند.

### عقل را با عشق تاب جنگ کو

از بستگان نزدیک، آن حضرت تنی چند را برمی‌گزیند برادر، فرزند برادر و دو فرزند خویش را، هر کدام مظهري خاص از دلبستگیهای آدمی به نان و نام زندگی. یکی نشان از پدر دارد و دیگری یادگار و یادآور برادر است و آن دو علقه‌ای مستحکم که پدر را به آینده می‌برد و دلبسته می‌دارد شاعر از یکسو سرود ماتم سرمی‌دهد و می‌گیرد و می‌گریاند و به یاد اینان دل می‌سوزاند تا نامش در صحیفه "من بکی او ابکی او تباکی علی الحسین و جبت له الجنة" ثبت شود پس بناچار از همان ره می‌رود که رهروان رفتند و از دگر سو باید راه معرفتی را که سلسله سالار شهیدان تا حریم فناء فی الله و بقاء بالله پیموده‌است به زبان احساس بازگوید. عباس را می‌بیند دست از کف داده اما با پای مجاهده وادی طلب را پشت سر می‌نهد تا فروماندگان وادی غربت را آبی به جگر تشنه فروریزد، سیه پوش است و مشک حقیقت به دوش، بر شط یقین نشسته و لب از یاد هر چه اوست بسته:

گشته با شور حسینی نغمه گر	کسوت عباسیان کرده به بر
جانب اصحاب تازان با خروش	مشکی از آب حقیقت پر به دوش
تشنه آبش حریفان سربه سر	خود ز مجموع حریفان تشنه‌تر
بر زمین آب تعلق پاک ریخت	وز تعین بر سر آن خاک ریخت
هستیش را دست از مستی فشانند	جز حسین اندر میان چیزی نماند

شاید اگر در بردن آب به خیمای حرم توفیقی می‌یافت و آنگاه شربت شهادت می‌نوشید یکام دل کرده بود اما عاشق را با کام چه کار تشنه لب و خسته جان باید جان باخت و می‌بازد اما:

تا قیامت تشنه کامان ثواب      می خورند از رشحه آن مشک آب

با عروش مرگ خفتن خوشتر است

برادر می رود اما برادرزاده هست این بند تعلق نیز باید از یکدیگر بگسلد شاعر تحت تاثیر آنچه در افواه عوام است حجله به گل می آراید تا قاسم دامادی را بنیان نهد اما سروشش به گوش جان فرو می خواند که:

آرزو را ترک گفتن خوشتر است	با عروس مرگ خفتن خوشتر است
کی خضاب دستتان باشد صواب	دست عاشق را ز خون باید خضاب
این ندا را به گوش جان می نیوشد و با زبان حال عروس خویش را تسلی می بخشد که:	
عار داریم از حیات مستعار	کشته گشتن هست ما را اعتبار
هم فنا را هم بقا را رونقیم	فانی انرد حق و باقی در حقیم
متصل با بحر و خارج چون حباب	دوست را هستیم در تحت قباب
عارف ما نیست جز او هیچ کس	همچنین ما عارف اویسیم و بس

سد راهی جز علی اکبر نماند

شنیده اید که چون فریاد استغاثه شهیدی برمی خاست و عزیزی در خون می نشست گل رخسار با عنان گلزار شهادت شکوفاتر می شدا اما راز آن را دریاب که این شهادتها راه را بر دوست آسانتر می کند مانعی از پیش پا برمی خیزد پس چه عجب اگر به دست خویش کفن درگردن اکبر افکند بوسه بر رخسارش زند و روانه میدانش کند:

چشم پوشید از همه آزادگان	از برادر و زبرادر زادگان
از تعلق پرده ای دیگر نماند	سد راهی جز علی اکبر نماند

تلقى شاعر از وجود این جوان به عنوان مانع وصال محبوب بی شک نشأت گرفته از

حکایتی است که عطار در تذکرة الاولیا درباره ابراهیم ادهم و دیدار پسر در مکه آورده است و گرنه شان ولی اعظم حق برتر از آنست که زن و فرزند را مانع راه بیند. گفته عطار به زبان اختصار چنین است:

نقل است که چون (ابراهیم ادهم) از بلخ برفت او را پسری مانده بود شیرخواره چون بزرگ شد پدر خویش را از مادر طلب کرد مادر گفت پدر تو گم شده است و به مکه نشانش می دهند. گفت: به مکه روم و پدر را به دست آورم. حاجیان در مکه آمدند ابراهیم با یاران همه در طواف بودند پسر پیش او آمد ابراهیم تیز تیز در وی بنگریست (و) گفت در گمان ما آن فرزند بلخی ماست مادر (پسر) با او بهم بود چون ابراهیم را بدید صبرش نماند بخروشید و گفت اینک پدر تو! جمله یاران و خلق به گریه افتادند و پسر از هوش برفت در گریه چون به خود باز آمد بر پدر سلام کرد. ابراهیم جوابش داد و در کنارش گرفت (پس) خواست برود پسر دست از وی نداشت روی به آسمان کرد و گفت الهی اغثنی پسر اندر کنار او جان بداد یاران گفتند یا ابراهیم چه افتاد؟ گفت چون او را در کنار گرفتم مهر او در دلم بجنید ندا آمد یا ابراهیم دعوی دوستی ما می کنی و با ما بهم دیگری را دوست می داری؟ و به دیگری مشغول می شوی؟ و دوستی به انبازی می کنی؟ چون این ندا شنیدم گفتم یا رب العزه مرا فریاد رس اگر محبت او مرا از محبت تو مشغول خواهد کرد یا جان او بردار یا جان من! دعای من در حق او اجابت یافت! (۱۴) اکنون پدر و فرزند کربلایی و گفتگوی آن دو را از زبان عمان سامانی بشنویم.

گفت کای فرزند مقبل آمدی	آفت جان رهزن دل آمدی
راست بهر فتنه قامت کرده ای	وہ کزین قامت قیامت کرده ای
گه دلم پیش تو گاهی پیش اوست	رو که در یک دل نمی گنجد دو دوست
بیش ازین بابا دلم را خون مکن	زاده لیلا مرا مچنون مکن
پشت پا بر ساغر حالم مزن	نیش بر دل، سنگ بر بالم مزن

بر سر راه محبت سد مشو	حایل ره مانع مقصد مشو
بعد از آن مما تحبوا گوید او	لن تنالوا البر حتی تنفقوا
آن بت است و غیرت من بت شکن	هر چه غیر از اوست سد راه من
مانع راه محبت مهر توست	جان رهین و دل اسیر چهر توست
میل آن رخسار و شوق آن لقاست	از فنا مقصود ما عین بقاست
این خرابی بهر آن آبادی است	شوق این غم از پی آن شادی است
در یقینم دستی و دستی به رب	در شهودم دستی و دستی به غیب

اکبر به میدان می رود اما عطش عنان طاقت از کفش می رباید برمی گردد و از پدر آب می طلبد او زبان در دهان فرزند می نهد به سیرابی در بهشتش نوید می دهد اما عمان هر یک از این امور را رمزی خاص از سیر و سلوک عرفانی می شمرد:

سر حق است این و عشقش کاشف است	این عطش رمزاست و عارف واقف است
اکبر خورا که لبریزاز خداست	دید شاه دین که سلطان هدی است
مستیش از دیگران افزوتر است	شورش صهبای عشقش در سراسر است
اندک اندک بر لبش خاتم نهاد	پس سلیمان بر دهانش بوسه داد
تا نیارد سر حق را فاش کرد	مهر آن لبهای گوهر پاش کرد
مهر کردند و دهانش دوختند	هر که را اسرار حق آموختند

#### پا در رکاب شهادت

اوج سخن شاعر آنگاه است که تکاپوی حسینی را در عروج به معراج شهادت به تصویر می کشد تو گویی با هر قدم که قهرمان میدان ایثار به سوی یار برمی دارد کلک آتشبار شاعر نیز سوز و سازی دگر می یابد. ذوالجناح براق آسمان پیما می شود و روز عاشورا شب اسراء. باردیگر قداست ذات پیامبر و صلابت قامت علی (ع) در چهره نورانی حسین (ع) پدیدار می گردد. در این معراج ملکوتی جبرئیلش تا سدرةالمنتهی فراز آمده است اما دیگرش یارای

رفتن نیست. داند که دیدار به قیامت افتاده است از اینرو شمیمی از کوی دوست می جوید:

خواهرش بر سینه و بر سرزنان	رفت تا گیرد برادر را عنان
سپیل اشکش بست بر شمه راه را	دود آهش کرد حیران شاه را
بدر قفای شاه رفتی هر زمانه	بانک مهلا مهلاش بر آسمان
کای سوار سرگران کم کن شتاب	جان من لختی سبکتر زن رکاب
تا بیوسم آن رخ دلجوی تو	تا بیویم آن شکنج موی تو

آسان نمی نماید که شاعر زینب (ع) را مانع راه بیند زیرا در کارگاه خیال خود پرورده است که این کاروان را دو قافله سالار است. یکی امروز به مقصد می رسد و دیگری فردایی نه چندان دور پس از افکنندن با دشوار امانت حسینی از دوش، از اینرو حیرت و دهشت عمان را از خود بیخود می کند حیران می ماند که چه گوید و چه کند؟

باز دل بر عقل می گیرد عنان	اهل دل را آتش اندر جان زنان
پنجه اندر جامه جان می برد	صبر و طاقت را گریبان می درد
هر زمان هنگامه ای سر می کند	گر کنم منغش فزونتر می کند
اندرین مطلب عنان از من گرفت	من از او گوش او زبان از من گرفت
می کند مستی به آواز بلند	کاین قدر در پرده مطلب تا به چند
سر خوش از صهبای آگاهی شدم	دیگر اینجا زینب اللهی شدم

شاعر یکدم خود را حسین اللهی و دمی دیگر زینب اللهی مینامد حالی که جز خدایش اللهی نیست پس اینگونه گزاره ها را جز شطح و طامات نباید نامید آبش از سر گذشته است:

مدعی گو کم کن این افسانه را	پند بی حاصل مده دیوانه را
خشت بر دریا زدن بی حاصل است	مشت بر سندان نه کار عاقل است
کار عاقل رازها بنهفتن است	کار دیوانه پریشان گفتن است

حسین تا بر ماه رخسار خواهر بوسه زند الف را دال می کند دلداریش میدهد اسرار اللهی را در جان جان خواهر زمزمه می کند:

پیش پای شوق زنجیری مکن  
راه عشق است این عنانگیری مکن

با تو هستم جان خواهر همسفر  
 خانه سوزان را تو صاحبخانه باش  
 با زبان زینبی شاه آنچه گفت  
 گوش عشق آری زبان خواهد ز عشق  
 با زبان دیگر این آواز نیست  
 اکنون برادر رفته است و فرزند به خون خفته، زینش از راه برخاسته، انده بیمار به  
 داروی صبر کاسته خود از نیاز و بی‌نیازی رسته و در بر جن و انس بسته. پرده از سوادق حرم  
 جلال برمی‌افتد جبرئیلش به قدم جان به استقبال آید و پیام محبوب آرد:

جبرئیل آمد که ای سلطان عشق  
 دارم از حق بر تو ای فرخ امام  
 گوید ای جان، حضرت جان آفرین  
 چون خودی را در رهم کردی رها  
 یکه تاز عرصه میدان عشق  
 هم سلام و هم تحیت هم پیام  
 مر ترا بر جسم و بر جان آفرین  
 تو مرا خون، من ترایم خونبها  
 السلام علیک یا ثار الله - او قتیل راه عشق است و من قتله فانادیته

هر چه بودت داده‌ای اندر رهم  
 در رهمت من هر چه دارم می‌دهم  
 "من کان لله کان الله له"

کشتگان را دهم من زندگی  
 دولت را تا ابد پایندگی  
 "احیاء عند ربهم یرزقون" جبرئیل نیز حجاب است و باید از میانه برخیزد.

جبرئیل رفتنت زینجا نکوست  
 آن که از پیشش سلام آورده‌ای  
 بی حجاب اینک هم آغوش من است  
 از میان رفت آن منی و آن تویی  
 پرده کم شو در میان ما و دوست  
 و آن که از نزدش پیام آورده‌ای  
 بی تو رازش جمله در گوش من است  
 شد یکی مقصود و بیرون شد دویی

شاعر را پای رفتار نیست و زبان گفتار نه خود به گوشه‌ای می‌افتد و قلم به گوشه‌ای.

آن که عمان رادر آوردی به موج  
 ناله های بی‌خودانه بس کشید  
 گاه بردی در حضیض و گه به اوج  
 اندرین جا پای خود واپس کشید

قدرت زین بیشتر گفتن نداشت

بیش ازین یارای در سفتن نداشت



## منابع و مأخذ

- ۱- حافظ
- ۲- سفینه البحار ج ۱، ص ۲۹۱
- ۳- حدیث قدسی
- ۴- منسوب به پیامبر اکرم (ص)
- ۵- کشف الاسرار و عدة الابراج ج ۱، ص ۱۱۴
- ۶- حافظ
- ۷- کشف الاسرار، ۴، ۴۰۴
- ۸- شهریار - محمد حسین بهجت تبریزی
- ۹- آیه ۱۸، الکهف
- ۱۰- کشف الاسرار، ۶، ۴۷۷
- ۱۱- فقره‌ای از زیارت عاشورا
- ۱۲- " " "
- ۱۳- مثنوی معنوی ج ۱، ۶۷۳ به ...
- ۱۴- " " ۱، ۶۹۰ به بعد
- ۱۵- سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۲
- ۱۶- تذکرة الاولیاء به تصحیح دکتر استعلامی ص ۱۰۷ - ۱۰۹
- ۱۷- اشعاری که به گویندگان آن اشارت نرفته است از عمان سامانی است.

طغیانی اسفرجانی - اسحاق  
عضو هیأت علمی دانشگاه اصفهان

## ولایت در شعر عصر صفویه

عصر صفویه یک مقطع بسیار مهم از تاریخ پر فراز و نشیب این مرز و بوم است که نوادگان شیخ صفی الدین اردبیلی توانستند از تلاش های مستمر شیعیان در طول قرون گذشته نهایت بهره را ببرند و با روی کار آوردن یک حکومت متمرکز و تسلط به مراکز سیاسی و نظامی تشیع را به عنوان یک مذهب رسمی در ابعاد وسیع مطرح و معرفی نمایند. در طول هشت قرن قبل از صفویه تشیع هر چند به عنوان یک نهضت انقلابی پوشیده و آشکار در مقابل تمام نظام های استبدادی همانند امویان، عباسیان، غزنویان، تیموریان و... جهادی مستمر در فکر و عمل داشت اما همچون اقلیتی محکوم و مطرود و تحت تعقیب نمی توانست به راحتی و آزادی افکار و عقاید خود را ابراز نموده اعمال مذهبی خویش را به جای آورد و همواره در زیر شکنجه و کنج زندان وضعیتی بسیار نامناسب داشت. اما در اواخر دوره تیموری شیعیان تلاشگر با استفاده از تجارب اسلاف مجاهد خود و با بهره برداری مناسب از فرصتی گرانبها که شاهزادگان تیموری در اختیارشان گذاشتند توانستند زمینه ای فراهم کنند که در نهایت منجر به قیام شاه اسماعیل صفوی و تشکیل دولت صفوی گردید.

سلاطین و شاهزادگان تیموری و حتی قبل از آن ایلخانان مغول هر چند حنفی مذهب بودند اما در عقیده خود و ترویج آن تعصب زیاد به خرج نمی دادند و کسانی چون غازان خان و اولجایتو احترام خاصی به ائمه و بزرگان و سادات شیعه معمول می داشتند<sup>(۱)</sup>. این موقعیت های طلائی و استثنائی موجب می شد که شیعیان از حالت تدافعی گذشته و حصار همیشگی تقیه خارج گردند و به طرح افکار و عقاید و نظریات خاص خود پردازند و کم کم در ابعاد سیاسی و نظامی قدرت بگیرند و مراحل ضعف گذشته را به سوی نیرومندی

و قدرت سپری نمایند.

شیعه که زخم خورده همه سلاطین و حاکمان گذشته بود از فرصت پیش آمده استفاده منطقی و بجای خود را نمود و از حسن اعتقاد واقعی یا ادعایی تیمور و جانشینانش نسبت به آل و ذریت رسول (ص) و خصوصاً از احترام شگرفی که "شاهرخ میرزا" و جانشینان او به ائمه اثنی عشری و سادات آنان ابا از می داشتند بهره کافی را برده با تبلیغ و ترویج مذهب خود حتی تهاجم بر مذهب تسنن و انتقاد از مبانی و اصول آنرا علناً آغاز نمودند.<sup>(۲)</sup>

در میان گروههای مبارز شیعی مذهب "صفویه" مهم ترین گروه از این قبیل طبقات بود که نهضتشان بهتر و زودتر از دیگران به نتیجه انجامید. این خاندان که شهرت اجتماعی و سیاسی خود را از خانقاه کسب کرد و آنرا با مذهب شیعه اثنی عشری درهم آمیخت با قدرتی که از راه گردآوری مریدان و معتقدان بدست آورد بساط ارشاد و موعظه و عزلت نشینی را برای جولان در میدانهای جنگ و شرکت در حوادث سیاسی ترک گفت.

شاه اسماعیل که در میان فرقه صفویه به عنوان مرشد کامل صاحب کرامت محسوب می شد و پیروانش گمان می کردند با صاحب الامر مهدی (عج) ملاقات کرده و از او تاج و شمشیر و کمر و خنجر گرفته و با رخصت او به عنوان ولی الله زمان خروج کرده است<sup>(۳)</sup> توانست با بهره مندی از هوش و ذکاوت و کارآیی سرشار خود به پایمردی قزلباشان جانباز و جان برکف خود براحتی دستگاه عریض و طویل سلطنت صفوی را به وجود آورد و به آرزوی دیرین اجداد خود جامه عمل بپوشاند.

روی کار آمدن دولت صفویه طبعاً، طرح و گسترش همه جانبه تشیع را در ابعاد عقیدتی، سیاسی، اجتماعی و نظامی در پی داشت و سلاطین و شاهزادگان صفوی به فراخور توان و موقعیت خویش از هیچ کوششی در این زمینه فروگذار نکردند. به خصوص که با وجود پادشاهان قدرتمند و بلامنازع عثمانی که از مرام اهل سنت به شدت و تعصب خاص حمایت می کردند این تلاشها ابعاد بسیار وسیعتر به خود گرفت.

ایمان قلبی خاندان صفوی به بزرگان مذهب شیعه و موازین این مکتب انقلابی چیزی

است که نمی‌تواند مورد تایید همه مورخان واقع شود و در این مورد نظرات ضد و نقیض فراوانی وجود دارد<sup>(۴)</sup> اما توجه به دین و مذهب آبا و اجداد افرادی که حداقل دارای مذهب سنتی و سطحی هستند امر بسیار مهمی است که به راحتی نمی‌توان از آن گذشت هر چند استفاده از مذهب را به عنوان یک اهرم و حربه سیاسی در تحکیم قدرت نباید از نظر دور داشت. در هر صورت به دلایل متعدد که چند نمونه مختصر آن ذکر شد مذهب در این دوره مورد توجه و عنایت خاص واقع می‌شود و پادشاهان و سلاطین به عنوان ولی و مرشد مذهبی در راس امور و تشکیلات منظم سیاسی قرار می‌گیرند. از این جهت تبلیغ و ترویج فرهنگ شیعه به طرز بی‌سابقه‌ای مطرح می‌گردد. چنانکه دم زدن از مدایح و مناقب ائمه و اهل بیت رسول الله و اعتراف به داشتن مهر علی(ع) و آل او در ادامه سیاست‌ها یا اعتقادات با شدت هر چه بیشتر ادامه داشت و حتی در این مورد اشعاری به زبان فارسی از شاه اسماعیل بر جای مانده است.

بود مهر علی و آل او چون جان مرا در بر غلام شاه مردان است اسماعیل بن حیدر نصرآبادی هم در تذکره خود در این مورد بیتی را در مدح شاه اسماعیل آورده است.

پادشاهی که علی بن ابی طالب بست کمر شاهش از دست ولایت به میان<sup>(۵)</sup>

بر این اساس در این دوره شاهد علمای فراوانی هستیم که فعالیت وسیع و دامنه دار آنها در امر ترویج و اشاعه دین بیشتر از ادوار دیگر مشهود است. سیاستها، برنامه‌ها و اهداف خاص شاه اسماعیل و زمامداران بعدی قدرت زیادی به عالمان داده بود چون در شرایط جدید از همان ابتدا به وجود آنها احساس نیاز شدید می‌شد و سعی می‌شد عالمان شیعی جهت تالیف و تدوین مبانی فقه و علوم شیعی از اکناف و اطراف به ایران فراخوانده شوند. از این تاریخ به بعد ایران به عنوان مهمترین کانون تجمع علمای شیعی رونقی دیگر گرفت و این امر باعث شد که علوم دینی شیعه پیشرفت و ترقی چشمگیری را حاصل کند و تالیفات گرانمایی در رشته‌های مختلف مثل حدیث، کلام، فقه، اصول، فلسفه و تفسیر بر جای بماند. در این فرصت فقیهان، متکلمان، محدثین و مفسرین شیعی توانستند به تدوین نهایی

دانشهای مذهبی شیعه برسند و در میان آنها علمای نامداری همچون محقق کرکی، شیخ بهایی، فیاض لاهیجی، علامه مجلسی، ملافتح‌اله کاشانی، ملاصدرا و ... ظهور کردند و آثاری همچون تفسیر صافی، منهج‌الصادقین، بحارالانوار، وسائل‌الشیعه، اسفار و ... را از خود به یادگار گذاشتند.

در این دوره شاعران برخلاف سده‌های گذشته از موقعیت خوبی در دربار پادشاهان برخوردار نبودند و از طرف حامیان همیشگی شعر به آنان توجه خاصی مبذول نگردید و اگر چه در این دوره تعداد بسیار زیادی شاعر پای به عرصه وجود نهادند که تذکره‌های متعدد مشحون از نام آنهاست ولی بازار شاعری از هر دوره دیگر سردتر و بی‌رونق‌تر بود و چیرگی قبایل ترکمان و تسلط زبان ترکی بر دربار و سپاهیان به عنوان مهمترین زبان باعث شد تا زبان فارسی و بخصوص شعر فارسی مجال مساعد و مناسبی برای رشد و شکوفایی نداشته باشد. از طرف دیگر علما و فقها شیعه در اوایل این عهد نیز اکثر عرب زبان و اهل لبنان و یا بحرین یا جبل عامل بودند و به اقتضای تعصب با ذوق عرفان و تصوف که اساس عمده پیشرفت شعر دوره‌های گذشته بوده است مخالفت و معاندت داشتند<sup>(۶)</sup>. همچنین تاثیر و نفوذ زبان عربی و فرهنگ اسلامی و شیعی در سیاست حاکمان صفوی و حرمت بیش از اندازه برای علما و فقها شیعی جایی را برای توجه به شعرا فراهم نمی‌کرد. این مسائل سبب می‌شد که اکثر مستعدان زمانه از شعر و شاعری باز آیند و به فقه و علوم مذهبی روی آورند و حتی کسانی مثل شیخ بهایی و میرداماد که فقیهانه شعر می‌گفتند از تظاهر بدان ابا می‌کردند. درست است که کسانی مانند محتشم کاشانی و مسیح کاشی و دیگران احیانا قصایدی در مدح سلاطین و امرا و حکام می‌سرودند و جوایز و صلاتی را هم دریافت می‌کردند لیکن شعرا را در دربار و بین علما جایی نبود و حشمت و جاه سابقان را نیز نداشتند. مجموعه این شرایط موجب شد که شاعران جماعتی را جدا و مستقل از دیگر قشرهای جامعه آن روزگار تشکیل بدهند و با قطع رابطه با علوم و فنون و تاریخ و حتی فرهنگ گذشته خود در مسیری قرار گیرند که در نهایت انحطاط شعر فارسی را در پی داشت

بطوریکه اکثر شعرای این دوره بر خلاف ادوار گذشته نه حکیم بودند نه فیلسوف نه فقیه نه عارف و نه توجهی به مسائل سیاسی و اجتماعی داشتند بلکه بیشتر افرادی عامی بودند که تنها با تکیه بر خیالات پریچ و خم خود دفترهای متعددی را منتشر کردند که هر چند از جهت کمیت و حجم قابل توجه است ولی اکثر خالی از آنچنان محتوایی است که در هیچ دروه از ادوار شعر فارسی سابقه نداشته است.

یکی از علت‌های اساس این بی‌مایگی شعر در این دوره را باید مهاجرت عده کثیری از شعرای این عصر به هندوستان شمرد این مهاجرت‌ها که بیشتر به جهت بی‌توجهی سلاطین صفوی و توجه پادشاهان و شاهزادگان هندی بخصوص گورکانیان هند صورت می‌گرفت موجب شد شاعران بکلی با فرهنگ گذشته و حال خود قطع رابطه نمایند. کار اساسی شاعران در این دوره عمدتاً مداحی، خیالبافی، یاوه‌گویی، تقلید، هزل و هجو، خودستایی و تفاخر بی‌جا و اعتیاد به انواع مخدر مثل کوکنار فلونیا، چرس، تریاک و ... بوده است که آثار آنها به فراوانی در اشعار باقی مانده از آن شاعران بچشم می‌خورد بیت:

صائب آن کیفی که مخموران نیابند از شراب

در طلوع نشئه تریاک می‌جوییم ما

این سلوک و اخلاق موجب شد تا بین شاعران و حکیمان و فقیهان و در نهایت بین شعر و حکمت و فضل شکافی عمیق حاصل آید و این رخنه و شکاف تا آنجا توسعه پیدا کرد که شغل شاعری در جامعه علمی و فرهنگی و مذهبی آنروز عنوانی مبتذل و مذموم بخود گرفت و حتی شیخ بهایی که از مقام ادبی خاصی برخوردار است و این در دیوان شعر او کاملاً مشهود می‌باشد از اینکه خود را شاعر بنامد ابا داشت همچنین در مقدمه دیوان خطی فیاض لاهیجی که اشعار عرفانی و زیبای او حکایت از توان او در این فن می‌کند نوشته شده "شاعری دون مقام او بود."<sup>(۴)</sup> احوال شاعران این دوره در این اجمالی که ملاحظه شد نتیجه بروز عوامل متعدد سیاسی اجتماعی آن دوران است که در یک مقطع خاص از تاریخ دست به دست هم دادند و آنگونه شرایطی را فراهم نمودند که شعرای این دوره در بستری

جدید و متفاوت با گذشته راهی تازه و طرزی نو را برای خود برگزیدند و از این بستر شعری پای به عرصه شعر و ادب نهادند که عمده‌ترین مشخصه آنها بی‌سوادی و کم‌اطلاعی از علوم متداول گذشته و عصر خود، خصوصا علوم قرآنی و اطلاعات مذهبی، است و آنچه راهم شعرا در مداخل و مراثی ائمه و بزرگان دین در بزرگداشت و تعظیم از آنها از خود برجای گذاشته‌اند عموماً مطالب و موضوعات تکراری و یکنواختی است که بیشتر در باب ذکر اسامی و القاب و عناوین بکار گرفته شده است عناوینی که اکثر در قصاید، ترکیبات قصیده‌ها و رباعیات یافت می‌شوند و در غزلیات که بیشترین حجم شعر این دوره را داراست اثر کمتری را میتوان مشاهده کرد.

در ادوار قبل از صفویه شعر و ادبیات به علت قوت پایه و عظمت مایه که داشت خراب نشد و شعر از انواع علوم فنون و فرهنگ متعالی برخوردار بود و بخصوص در سده‌های هفتم و هشتم که شعر در خدمت فرهنگ و عرفان و معارف اسلامی درآمد شاعران با سرمایه‌های غنی و پرمایه‌ای که با استعانت از قرآن کریم و احادیث شریف کسب کرده بودند وارد صحنه علم و ادب شدند و تحولی ژرف و شگرف را در پهنای شعر فارسی ایجاد کردند. شعرای شیعه در این دوران آنچنانکه لازم است مجال عرض اندام در عرصه ادب فارسی را پیدا نکردند اما در هر مقطع که فرصتی بدست می‌داد در حد امکان از قریحه و استعداد خود بهره منطقی و درست را برده توانستند از این هنر به مثابه یک ابزار قوی استفاده لازم را ببرند و در جهت تعهد و مسئولیتی که احساس می‌نمودند در این فن بر اساس اعتقادات خود راهی را برگزیدند که حتی شهادت و گذشت جان را نیز در پی داشت.<sup>(۸)</sup> با دگرگونی اوضاع سیاسی در اوایل قرن دهم و پیدا آمدن حکومتی که حمایت از مذهب شیعه را اساس کار خود قرار داده بود انتظار می‌رود که شعر در ادامه روند سابق در این دوره با کیفیتی عالیتر گامهای فراختری را نسبت به گذشته برداشته و ابعاد وسیع و فضول غنی‌تر را پیدا کرده باشد و شاعر شیعی با بهره‌مندی از تجارب گذشته و موقعیت جدید تحولی عمیق و ژرف را در گستره ادبیات این مرز و بوم ایجاد نماید و با در انداختن طرحی نو راه بزرگانی

چون فردوسی، ناصر خسرو، مولوی، حافظ و ... را تداوم بخشد و با این وسیله قدرتمند به تغییر و تحول فکر و اندیشه در ابعاد سیاسی، اجتماعی، مذهبی علمی همت گمارد و خصوصا در معرفی مکتب تشیع به عنوان یک مکتب عنی، زنده اجتماعی، انقلابی و حرکت آفرین (که نیاز آن روزگار نیز محسوب می شد) تلاشی افزون برگزیده را داشته باشد و از این موقعیت بی نظیر تاریخی استفاده و بهره لازم را ببرد. ولی متأسفانه آثار موجود بازمانده از شعرای عهد صفوی نماینده چیزی غیر از این است و نمایانگر وجهه‌ای کاملاً متفاوت با آنچه ذکر شد می باشد چنانکه به نظر بسیاری از منتقدان، این دوره انحطاط ادبی ایران محسوب می شود و شعرایی از قبیل عرفی شیرازی، محتشم کاشانی، صائب تبریزی، کلیم کاشانی، طالب آملی، وحید قزوینی و صدها امثال آنان در حقیقت بیشتر وقت و استعداد خود را بیهوده تلف نموده‌اند.<sup>(۹)</sup>

شاعران این دوره با آنکه دارای آثار فراوان و پر حجمی هستند و برای خلق آنها زحماتی را هم متحمل شده‌اند اما با جرات و قاطعیت تمام می توان اظهار داشت که آنان بغیر از هدر دادن استعدادها که بعضاً نیز از مراتب خوب و والایی برخوردار بود کاری بیشتر انجام ندادند بطوریکه تلاش شعرا با شیوه خاصی که داشتند منجر به سیر نزولی شعر در این دوره گردید و نه تنها فرهنگ و تفکر شیعی نتوانست در تاثیر ملموسی و مشهودی بگذارد بلکه از لحاظ شکل و قالب ظاهری هم که بر روی آن سرمایه گذاری فراوان شده بود حد و کمال مطلوب را بدست نیاورد و این چیزی است که بسیار از شعرا به آن اعتراف دارند عرفی از شعرای معروف این دوره صرف عمر خود را در وادی شعر و شاعری، در باختگی عمر می داند.<sup>(۱۰)</sup> و حزین لاهیجی از شعرای خوب اواخر این عصر در یکی از قطعاتش بیزاری از شعر را مطرح کرده است.<sup>(۱۱)</sup>

بطور کلی در اشعاری که به سبک هندی سروده شده است وجود یک سازمان منظم فکری که مبتنی بر یک رشته از ارزشهای خاص و بر اساس یک جهان بینی خاص باشد مشاهده نمی شود تا بتواند مبین و شاخص نوع تفکر مذهبی و عقیدتی مردم آن روزگار و



حتی خود شاعر و دیگر طبقات مردم باشد. شاعر این دوره با اتکای به تشبیهات و تخیلات پیچیده و تصنعی از توجه به ابعاد و جنبه‌های وسیع تفکر انسانی غافل است و تنها با تراشیدن مضمون‌های بکر و بکارگیری واژه‌ها و اصطلاحات عامیانه و با تقلید و توارد ابتکار خلاقیت خود را در طریقی بکار می‌گیرد که نتیجه آن فقط آثار پر حجم و کم مایه و بی‌رنگ و روست و حتی اندیشه‌های عالی و حکمی و عرفانی که بیشتر در غزل‌های این دوره بچشم می‌خورد در شعر آن گروه که منحصرآ عارف یا حکیم بوده‌اند تکرارهاییست از آنچه بزرگان پیشین بنحوی بهتر و کاملتر و دل‌انگیزتر گفته‌اند (تاریخ ادبیات دکتر صفاج ۵ ص ۶۰۳) با توجه به این مسائل تفکر و فرهنگ شیعه با آن ابعاد گوناگون و گسترده نتوانست در شعر این دوره جایگاه ویژه خویش را بیابد و در آثار سراینندگان شیعه مذهب این دوره آنطوری که که لازمه مذهب و مرام اعتقادی آنانست اثری محسوس و مشخص بر جای بگذارد. چنانکه گفته شد اکثر شاعران این دوره غزلسرابوده‌اند و غزل محور اساسی شعر این عهد محسوب می‌شود بطوریکه سبک هندی یا اصفهانی که سبک غالب این زمان است سبک هندی نیز نامیده شده است. این غزلیات تماما انعکاسی است از احوال درونی و جهان تخیلی شاعران و طبعا بی‌تاثیر از فرهنگ انواع علوم و دانشها و تفکرات سیاسی، اجتماعی و عقیدتی و بخصوص تفکرات مذهبی در آنها کمتر قابل مشاهده است و اگر مواردی نیز بچشم می‌خورد عمیق و اساسی نبوده بیشتر بصورت اشاراتی است که حدیث یا آیه یا قصه‌ای از قرآن را که اشتها عامیانه و عمومی دارد تداعی می‌کنند. در مدایج و مناقب و مراثی که در تعظیم و بزرگداشت بزرگان و ائمه دین سروده شده همین شیوه بکار گرفته شده است. مدهیج معمولا حول بیان فضائل و بزرگیهاست و از تفکر و بینش و اخلاق و اعمال آن بزرگان کمتر سخن به میان آمده است و در مراثی که بیشتر در مرثیت سیدالشهدا، سروده شده همین روش دنبال شده و اکثر بر این اساس طراحی شده‌اند که واقعه عاشورا و شهادت سرور آزادگان و عظمت مصیبت وارد شده بر اهل بیت رسول... به نحو پرشور و تاثرانگیز مطرح گردد بدون اینکه به انگیزه‌های اساسی و اهداف حرکت آفرین آن حماسه عظیم توجه و عنایتی مبذول گردد.

در این زمان دیوانها و کتب متعدد در مناقب و مراثی شهیدان کربلا پرداخته شد ولی بسیاری از این آثار فاقد جنبه ادبی و مستندات تاریخی است و نمی‌توان آنها را در زمره ذخایر گرانبهای ادبی زبان فارسی داشت و اکثر بازاری و عامیانه است.<sup>(۱۲)</sup>

رفتار شاه طهماسب با محتشم و گرامی داشت او بخاطر سرودن آن ترکیب بند معروف بر گرمی بازار مرثیه سرایی افزود و موجب شد که بسیاری از شعرا و سرایندگان که در هر موضوعی عادت به تقلید داشتند در این مورد هم طبع خود را به آزمایش بگذارند بطوری که کمتر شاعری را میتوان در این دوره یافت که قصیده، غزل، مثنوی، ترکیب بند و یا رباعی در سوگ شهدای کربلا نسروده باشد. محتشم کاشانی با سرودن ترکیب بند دوازده بندی خود مرثیه سرایی را در بالاترین مرتبه خود نشان داد و با این کار معروف‌ترین مرثیه مذهبی را در شعر فارسی از خود به یادگار گذاشت و هنوز هم کسی نتوانسته در مقام برابری با آن در عرصه ادب فارسی عرض اندام نماید. او این ترکیب بند زیبا و بی‌نظیر را به اقتدای هشت بند مولانا حسن بن محمود آملی متوفای قرن ششم هجری، معروف به حسن کاشی بوجود آورد.

زبان شاعر در این مرثیه طبیعی، احساسی و صمیمی است و ابیات آن از تصنعات و زبان بازیهای مبالغه آمیز و متداول آن روزگار عاری و مبرا است ولی با وجود این محسنات برخی از ابیات آن ترکیب بند حکایت از عدم بینش عمیق سراینده از واقعه خونین عاشورا می‌کند. هر چند موج احساس و عاطفه نقاط ضعف آنرا بکلی پوشانده و نقایص شعر را مستور نموده است چنانکه محتشم بدون توجه به این جوهره اصیل مکتب تشیع از عاشورا تغییر به صبح تیره نموده می‌گوید:

این صبح تیره باز دمید از کجا کزو

کار جهان و خلق جهان جمله در هم است<sup>(۱۳)</sup>

در حالیکه شیعه پیرو امام حسین(ع) و وفادار به آرمان عاشورا، حماسه شورانگیز کربلا و عشق به شهادت را نه تنها شکست نمی‌داند بلکه به "پیروزی خون بر شمشیر" تعبیر می‌کند.

همچنین محتشم در بند دوم ترکیب‌بند می‌گوید:

کشتی شکست خورده طوفان کربلا در خاک و خون طپیده میدان کربلا<sup>(۱۴)</sup>  
در حالی که اگر محتشم بر اهداف حرکت آفرین شهادت که از عناصر اساسی تفکر شیعه محسوب می‌شود واقف بود و از فلسفه عمیق و بن‌بست شکن حادثه خونین عاشورا با خیر بود قطعا شعرا و در این اثر بی‌نظیر رنگ و رویی دیگر می‌گرفت و از مقام ارجمندتری برخوردار می‌گشت.

غرض آنکه حتی در معروفترین و مهمترین و مذهبی‌ترین شعر این دوره نیز نمی‌توان تاثیر تفکرات ناب شیعی را سراغ رفت چرا که اینگونه موضوعات برای سرایندگان عصر صفوی حکم مسائل اصلی را نداشت و عمده اشعار بر جای مانده از آن دوران نشان می‌دهد که جهت و مسیری را متفاوت با آنچه باید باشد در شیوه کار خود پیش گرفتند و آنچه به عنوان ویژگی‌های فکر شیعه در شعر این دوره به آن برمی‌خوریم از دیدگاه شعرا جنبه فرعی داشته اکثر بدون خود آگاهی و بینش خاص آنان در آثارشان راه یافته است. به هر حال مواردی اندک از این ویژگیها و عناصر خاص که مبین بارز تفکر و فرهنگ شیعی است در دیوانها و دفترهای شعر و تذکره‌های این دوره دیده می‌شود که یکی از آنها ولایت است. ولایت وجهه الهی و باطن نبوت می‌باشد و ولی کسی که ولایت او را خداوند پذیرفته باشد و در مقابل او نیز لیاقت این عنوان را داشته باشد. در اندیشه تشیع ولایت بعد از خاتم الانبیا در اولیای معصوم(ع) تجلی می‌کند و بر این اساس اصالت ولایت بعد از پیامبر گرامی اسلامی متعلق به علی(ع) و دیگر ائمه شیعه میباشد. عقیده شیعه اثنی عشری بر این است که رسول اکرم(ص) حضرت امیر را برای این مقام برگزیده و پس از آن بزرگوار یازده نفر از اولاد گرامی ایشان یکی پس از دیگری ولایت غیر اکتسابی را پذیرا شده‌اند. از این جهت پیروان این مکتب خود را ملتزم می‌دانند که در تمام ابعاد اعم از بعد الهی، شریعتی، رهبری سیاسی و اجتماعی پیروی و تابعیت آن بزرگان را پذیرفته، همه ضوابط مکتب را در این ارتباط رعایت نمایند.

ولایت بعنوان یکی از عناصر مهم عقیدتی تشیع باعث شده است که این اصل از قدیم‌الایام در آثار متفکران شیعی و حتی غیر شیعی مطرح و جلوه‌گر باشد شیعیان برای رد و طرد ولایت جور ناحقی که از ابتدا بر آنان تحمیل شده بود همواره سعی می‌کردند تا با طرح و ارائه نظرات خاص خود در این مورد که اثبات حقانیت اهل بیت رسول (ص) بپردازند و تلاش شعرای شیعه در این باب موجب گردید که برخی از این عقاید در ضمن آثارشان و بخصوص در مناقب و مراثی و چکامه‌های حماسی نفوز کرده جای بگیرد.

در این دوره اگر چه نام ولایت در پاره‌ای از آثار دیده می‌شود و مدح شاه ولایت را تقریباً در همه دیوانها می‌توان مشاهده کرد ولی شواهد موجود مبین آنست که این ولایت از تمام آن خصوصیات عالی و حقیقی مبراست و تصور نمی‌رود که سرایندگان این اشعار از مفاهیم اصلی این اصطلاح اساسی یا خبر بوده باشند یا اینکه می‌دانستند ولایت از چه مقوله و گفتارست و چه رابطه‌ای با رسالت و امامت و جامعه و تاریخ و انسان و دیگر پدیده‌ها دارد. ولایت در شعر و ایده شاعر صفوی تنها یک عنوان بی‌نظیر و مقدس است که از طرف خداوند به شخصیت‌های معصوم و مقدس عطا گردیده است و پس، از این جهت شاعر سعی میکند در برخی از اشعار خود بیشتر به جهت تیمن و تقدس سخن براند و فقط خود را مدافع و هوادار ولایت و اولیا معرفی نماید.

در این ارتباط علی (ع) به عنوان عالیترین مظهر ولایت بیش از دیگر ائمه مورد توجه قرار می‌گیرد و بخصوص در مناقب به آن توجه می‌شود چنانکه "قدسی مشهدی" در قصیده‌ای که در مدح حضرت مولا سروده می‌گوید:

والی ملک ولایت علی عالیقدر در دریای نجف کان کرم کوه و قار<sup>(۱۵)</sup>

و صائب تبریزی هم در قصیده‌ای که در مدح "شاه عباس ثانی" سروده و در آن به مدح حضرت علی (ع) نیز پرداخته است جلوه ولایت را در قوت بازوی آن حضرت می‌بیند.

هست از دست ولایت قوت بازوی او آب شمشیری بود از جویبار ذوالفقار<sup>(۱۶)</sup>

در شعر عرشی دهلوی (م ۱۰۹۱) که نسب او به چند واسطه به شاه نعمت‌اله ولی می‌رسد

پدرش یعنی امیر عبدالله، که شاعر خوش نویس و با ذوق بوده است وارث ولایت علی (ع) معرفی می‌شود.

به عالم گر ولی بوده علی بود      ظهورش نعمت‌الله ولی بود  
پس از وی چون ولایت جلوه دادند      بفرق میرعبدالله نهادند<sup>(۱۷)</sup>  
و ولایت در سخن حزین لاهیجی از شاعران معروف اواخر این دوره چیز نامشخص و مبهمی است که وجود آن فقط خرمی بهشت گونه را به ارمغان می‌آورد.  
سرم را در هوایش عرض عزت در قدم یابی

دلم را از ولایش چون بهشت جاودان بینی<sup>(۱۸)</sup>  
و بدین سان در این دوران در میان مدایح سست و بی‌مایه مذهبی هر کس بخود اجازه می‌داد که اینگونه اصطلاحات را بدون توجه به غرض اصلی در اشعار خود ذکر کند و تنها به حفظ ظاهر اکتفا نماید بطور کلی از سیاق شعر شاعران این دوره می‌توان دریافت که ولایت آن چیزی نیست که در زندگی، خط مشی و هدف انسان تأثیری داشته باشد و یا اینکه در پیروی از آن التزام به مسئولیت را بتوان پذیرا شد. و از این قبیل است:

ملک مست و سرخوش برقص اندرست      ز کیفیت ساقی کوثر است  
ولی خدا شاه مردان علی      لبابی ز سرش خفی و جلی  
ز کشت عطایش فلک دانه پی      علی گوهر کان مردانگست  
از آن پیش کامیخت جان در گلم      به مهر علی شد مخمر دلم<sup>(۱۹)</sup>

## یادداشتها و منابع

- ۱- مجالس المومنین، ص ۳۹۰ و تزوکیات تیموری، ص ۲۰۲
- ۲- تاریخ ادبیات در ایران، دکتر صفا، ج ۵، ص ۱۰۲
- ۳- عالم آرای عباسی، ص ۴۵۰
- ۴- تاریخ شاه عباس اول، ص ۲۷
- ۵- تاریخ ادبیات ادوارد براون، ج ۴، ص ۶۸
- ۶- تذکره نصرآبادی، چاپ تهران، ۱۳۱۷، ص ۶
- ۷- نقد ادبی دکتر زرین کوب، ص ۲۵۴
- ۸- دیوان خطی فیاض لاهیجی، کتابخانه مرکزی دانشگاه، شماره ۲۵۵۴
- ۹- النقص، عبدالجلیل رازی، ص ۷۷
- ۱۰- آتشکده آذر، ص ۳۰۶ و تاریخ عصر حافظ دکتر غنی، ص ۱۲۰۵
- ۱۱- بهارستان سخن، میر عبدالرزاق نراقی، ص ۴۲۰
- ۱۲- دیوان حزین لاهیجی، ص ۵۹۴
- ۱۳- دکتر سادات ناصری، کیهان فرهنگی، مهر ماه ۱۳۶۴
- ۱۴- دیوان محتشم کاشانی، ص ۳۸۰
- ۱۵- همان
- ۱۶- تذکره نصرآبادی، ص ۸۶
- ۱۷- دیوان صائب، ص ۱۱۲
- ۱۸- تاریخ ادبیات دکتر صفا، ج ۵، ص ۱۳۱۰
- ۱۹- دیوان حزین، ص ۱۵۴
- ۲۰- تذکره میخانه، ساقی نامه اوجی کشمیری، ص ۷۳۵

دکتر طیب - محمد تقی  
عضو هیات علمی دانشگاه اصفهان

### امام مهدی (عج) در غزل حافظ

بیا که رایت منصور پادشاه رسید  
جمال بخت ز روی ظفر نقاب انداخت  
سپهر دور خوش اکنون زند که ماه آمد  
ز قاطعان طریق این زمان شوند ایمن  
عزیز مصر به رغم برادران غیور  
کجاست صوفی دجال کیش ملحد شکل  
صبا بگو که چه‌ها بر سرم درین غم عشق  
ز شوق روی تو شاها بدین اسیر فراق  
مرو بخواب که حافظ به بارگاه قبول  
"و لایاتونک بمثل الا جئناک بالحق و احسن تفسیراً" (فرقان - ۳۳)

### مقدمه

چندین غزل از دیوان حافظ به عنوان مدیحه امام مهدی (عج) اشتهار یافته<sup>(۱)</sup> که مطلع اهم آنها چنین است:

به حسن خلق و وفا کس به یار ما نرسد  
نفس باد صبا مشک فشان خواهد شد  
مژده ای دل که مسیحا نفسی می آید  
که ز انفاس خوشش بوی کسی می آید  
تو را در این سخن انکار کار ما نرسد  
عالم پیر دگر باره جوان خواهد شد

۱ - خوشه‌های طلایی

یوسف گم گشته باز آید به کنعان غم مخور کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور  
در آکه در دل خسته توان در آید باز بسیا که در تن مرده روان در آید باز  
یارب آن آهوی مشکین به ختن باز رسان وان سهی سرو خرامان به چمن باز رسان

غزلی که در بالا نقل شد و موضوع سخن این مقالت است در بین همه این غزلها ممتاز است زیرا اولاً تنها غزلی است که در آن صریحاً لقب "مهدی" و یکی دیگر از القاب آن امام آمده، ثانیاً بسیار عالمانه تر از دیگر غزلیات است و بالاخره در این غزل به مواردی اشاره گردیده که بر هیچکس جز امام مهدی (عج) قابل انطباق نیست. با این همه، شارحان دیوان حافظ متوجه این نکات نگردیده و تفسیری از این غزل ارائه نموده اند که بسیار پایین تر از حد منزلت والای این غزل و - البته - سراینده آن است. به نظر می رسد مشکل اصلی شارحان، در عدم آگاهی از حد والای تفقه خواجه در قرآن و حدیث و معارف اهل بیت بوده، زیرا امکان ندارد کسی بداند که "منصور" یکی از القاب امام مهدی (عج) است و معذالک به ظاهر این غزل که بیان ورود یک سردار منصور نام به شیراز است اکتفا نماید. به نظر نگارنده این نه تنها ممتازترین غزل حافظ در مدیحه مهدی (عج) است، بلکه یکی از عالمانه ترین و لطیف ترین اشعاری است که تاکنون به زبان فارسی درباره مهدی (عج) می شناسیم.

این غزل به مضامین گوناگونی از قرآن و حدیث در بیان خصائل و خصائص امام اشارت دارد که برخی از آنها اصولاً قابل انطباق با "شاه منصور" نیست و برخی در حدی است که از آزاده ای چون حافظ بعید به نظر می رسد که آنها را صرفاً خرج سرداری چون شاه منصور کرده باشد.

بحث:

۱ - در احادیثی چند به امام غایب لقب "منصور" داده شده، از جمله در زیارت عاشورا که به سند معتبر از امام باقر (ع) نقل گردیده است، خطاب به امام حسین (ع) به درگاه خدا چنین دعا می کنیم: "فاسئله الله الذی اکرم مقامک و اکرمنی بک ان یرزقنی طلب ثارک مع امام منصور من اهل بیت محمد صلی الله علیه و اله" نیز فوات بن ابراهیم در تفسیر خود از



امام محمد باقر(ع) روایت کرده که آن حضرت در تفسیر آیه شریفه: و من قتل مظلوما فرمود: او حسین بن علی(ع) است و بقیه آیه "فقد جعلنا لولیه سلطانا فلا یسرف فی القتل انه کان منصورا" مقصود امام زمان است که نامش در آیه "منصور" می باشد چنانکه خداوند احمد و محمد (ص) را "محمود" و عیسی را "مسیح" خوانده است.

۲- در "غیبت نعمانی" از حضرت صادق(ع) روایت شده که پیش از ظهور قائم در شب جمعه بیست و سوم ماه رمضان صدایی از وسط آسمان به اسم او و اسم پدرش شنیده می شود که "م. بن حسن قائم آل محمد است سخن او را بشنوید و او را اطاعت نمایید، پس احدی از خلق نباشد مگر اینکه این صدا را بشنود." نیز در ارشاد شیخ مفید حدیثی در هممین معنی (با عبارات متفاوت) از حضرت صادق نقل شده است<sup>(۱)</sup> بعید نیست رسیدن "نوید فتح و بشارت به مهر و ماه" اشارت به همین معنی باشد.

۳- "جمال بخت ز روی ظفر نقاب انداخت" می تواند اشاره به نصرت و پیروزی قطعی امام باشد که در چندین آیه قرآن و در اخبار و احادیث فراوان آمده است و برای پرهیز از اطاله کلام تنها به بیان یک آیه از قرآن اکتفا می گردد. ابوبصیر از امام هشتم روایت نموده که از تفسیر آیه شریفه: "هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون" سؤال نموده و حضرت فرموده اند: هنوز موقع تاویل آن نرسیده... و ان شاء الله هنگامیکه قائم قیام کند...<sup>(۲)</sup>

۴- مصراع دوم بیت دوم "کمال عدل به فریاد داده خواه رسید" از مواردی است که بسیار فراتر از حد شاه منصور است چه مفهوم کمال برای عدل هنگامی تحقق می یابد که یک مورد بی عدالتی در سراسر کره خاک وجود نداشته باشد و این از عهده شاه منصور و هر کس دیگر در تمام تاریخ خارج است و جامه ای است که تنها برازنده امام قائم است و بس چنانکه "یملاء الله به الارض قسطا و عدلا بعد ما ملئت ظلما و جورا"<sup>(۳)</sup>.

۵- پس از پیروزی امام و بسط عدالت در روی کره زمین و ریشه کن شدن ظلم و جور

۱- کلم الطیب، ص ۵۸۳ ۲- مهدی موعود، ص ۲۵۶

۳- کلم الطیب، ص ۵۴۹ به نقل از کفایه الاثر ای هریره

چنانچه در احادیث متعدد از جمله در ارشاد شیخ مفید روایت گردیده "زمین گنجهای خود را ظاهر سازد و بر کانش را آشکار نماید و مردم آنقدر بی نیاز شوند که موضعی برای صدقه و بر باقی نماند و به عدالت حکم کند و جور در ایام او مرتفع گردد... و دشمنی از دلهای مردم برداشته شود و شر از میانشان زائل و خیر جایگزین آن گردد." بیت سوم حافظ مبنی بر "دور خوش فلک" و "کام دل در جهان" دقیقاً اشاره به این معنی است (۱)

۶- ز قاطعان طریق این زمان شوند ایمن قوافل دل و دانش که مرد راه رسید این بیت یکی از مواردی است که با کار "شاه منصور" مطابقت ندارد زیرا حداکثر کاری که وی در شیراز می توانسته کرده باشد "قوافل مال و منال" را از قاطعان طریق ایمن نموده باشد ولی ایمنی "قوافل دل و دانش" در حیطه قدرت او نبوده است. حافظ در این مورد قطعاً به نابودی شیاطین انسی و جنی (راهزنان دل و دانش) پس از ظهور حضرت نظر داشته و این معنی در اخبار و احادیث آمده و از جمله در حدیثی از امام علی (ع) در تفسیر آیه شریفه "قال رب فانظرنی الی یوم یبعثون قال فانک من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم" "وقت معلوم" زمان ظهور قائم تفسیر گردیده و چنین آمده است که "شیطان به دست حضرت بقیة الله در صخره بیت المقدس کشته شود." (۲)

۷- تشبیه امام (عج) به "عزیز مصر" متضمن چند نکته لطیف است: الف - تشابه بین چاه کنعان و سردابه خانه حضرت عسکری که گفته می شود محل غیبت حضرتش بوده گر چه در مورد غیبت و کیفیت آن سند معتبری وجود ندارد، (۳) جز زیاراتی که خواندن آنها در سردابه مقدس توصیه شده است. ب - تشابه سالهای غیبت یوسف (ع) در زندان با دوران غیبت امام. ج - عزت و سلطنت پس از آن دوره. د - تشابه بین رشک برادران یوسف و عملکرد جعفر کذاب برادر حضرت عسکری (ع).

۸- بیت ششم این غزل شاید مهمترین بیت و به اصطلاح "شاه بیت" غزل باشد چه در

۱- کلم الطیب، ص ۵۶۹

۲- اطیب البیان، ج ۸، ص ۲۷

۳- مهدی منتظر یا مصلح جهان، ص ۲۲۶ و ۲۲۹

آن صراحتاً از حضرت با لقب "مهدی" یاد شده است ولی در عین حال این بیت متضمن نکته غامضی است و آن اطلاق عنوان "دجال" به صوفی از طرف حافظ که به خواست خدا ذیلاً به بیان آن می‌پردازیم:

بعضی خروج دجال را از شرایط ساعت و علائم قیامت شمرده و برخی دیگر از علائم ظهور حضرت حجت (ع) دانسته‌اند و در موضوع دجال بین عامه و خاصه گفتگوهای زیاد است و در خصوصیات و اوصاف او و محل خروج و عملیات وی اخبار مختلفی نقل کرده‌اند، و چون اخبار مزبور ضعیف می‌باشد، لذا صرف نظر نمودن از آنها بهتر است و بهتر سخنی که درباره دجال گفته شده کلام صاحب مجمع البحرین است که گفته "سمی دجالاً لتمويه من الدجل و هو التغطية يقال دجل الحق ای غطاء بالباطل و دجل اذا لبس و موه، و فی الخبر ان ابابکر خطب فاطمه الی النبی فقال: و عدتها لعل و لست بدجال ای خداع و ملیس علیک امرک، (دجال را به این نام مسمی نموده‌اند برای تزویر و تلبیس او. و اصل او از دجل بمعنی تغطية و پوشانیدن باطل بحق است گفته میشود "دجل الحق: یعنی آنرا بیاطل پوشانید و گفته میشود، دجل، هر گاه تلبیس و تزویر نماید و در خبر وارد شده که ابابکر برای خطبه حضرت فاطمه نزد پیغمبر (ص) آمد حضرت فرمود او را برای علی وعده داده‌ام و من دجال نیستم یعنی حيله گر و تلبیس کننده امر بر تو نیستم).<sup>(۱)</sup>

۹- ابیات هفتم و هشتم شکوه و ناله خواجه است از ظلم و ستمی که بر شیعه در زمان غیبت رفته، از طول مدت غیبت و طول انتظار. مضمون اینگونه شکوه را خواجه مستقیماً از لسان اخبار و ادعیه اخذ نموده که به ذکر یک مورد آن اکتفا می‌گردد. در پایان دعای افتتاح که از ادعیه بسیار شریف ماه مبارک رمضان است چنین آمده: "اللهم انا نشکو الیک فقد نبینا و غیبة ولینا و کثرة عدونا و قلة عددنا و شده الفتن بنا".

اهمیت و ارزش انتظار در دوران غیبت نیز در برخی آیات قرآن و در لسان احادیث آمده از جمله آیه شریفه "يقولون لو لانزلت علیه آية من ربه فقل انما الغيب لله فانظروا انی معکم من المنتظرین" که شیخ صدوق (ره) در کمال الدین در تفسیر این آیه با استناد به

۱- کلم الطیب، ص ۶۷۹

فرموده حضرت صادق(ع) مراد از غیب را حجت دانسته و انتظار مورد اشاره در آیه را انتظار ظهور حضرتش می‌داند<sup>(۱)</sup> و بنابر این تفسیر، رسول اکرم(ص) نیز یکی از منتظران ظهور قائم است و این خود یکی از ادله "رجعت" نیز می‌تواند باشد. بنابر توضیح بالا بسیار بعید می‌نماید که شخصیتی چون خواجه این چنین با سوز دل از فراق سرداری شکوه و ناله نماید و تطبیق آن با مهدی موعود قدرشناسی از خواجه است.

۱۰ - مقطع این غزل یکی از مواردی است که هیچ مناسبتی با "شاه منصور" ندارد چه حافظ در این بیت اشاره به شب زنده داری و عبادت در شب و تحصیل فضل و کمال در روز دارد. چنین به نظر می‌رسد که حافظ در این بیت می‌خواهد وظیفه شیعه را در زمان غیبت مشخص نموده و به عبارت روشن‌تر مفهوم عملی انتظار فرج که دو بال "علم و عمل" است را بیان نماید. همچنین می‌تواند اشاره به این نکته باشد که انتظار با خواب - و شاید خواب غفلت - سازگاری ندارد.

نتیجه:

معارف اهل بیت(ع) در متون ادب فارسی به دو گونه مطرح گردیده است، یکی به صورت صریح و ظاهر که بیشتر در بیان شاعران درجه دو و سه دیده می‌شود و دگرگونه در قالب ایهام و لطائف که سبک بیان شاعران طراز اولی چون خواجه و فردوسی است. در مورد گونه اول، شارحان و معلمان کمتر با اشکال مواجه می‌گردند ولی در مورد گونه دوم چنانکه در غزل خواجه دیدیم برخی از نکات ارزشمند از دید کسی که احیانا از آن نکته اطلاع قبلی ندارد - بویژه که بسیاری از این نکات در لابلای ادعیه و زیارات مخفی هستند - پوشیده می‌ماند. برای نمونه یک مورد هم از شعر حکیم ابوالقاسم فردوسی به اختصار بیان می‌گردد. فردوسی در بیان ستایش اهل بیت در نعت پیامبر اکرم(ص) بیتی به این مضمون دارد:

همانا که باشد مرا دستگیر خداوند تاج و لوا و سریر

شارحان "لوا" حمدا و منظور از "سریر" را تخت و مسند معنی کرده‌اند و معمولا

۱- مهدی موعود (عج)، ص ۸۹۶

در همین حد بسنده می‌کنند. منظور از "لوا" لوی حمد و منظور از "سریر" منبر وسیله است. منبر وسیله، منبر بلندی است که در گوشه‌ای از صحرای محشر نزدیک حوض کوثر قرار دارد و نیکان و ابرار در پای آن منبر نشسته‌اند و پیامبر اکرم (ص) بر بالای آن منبر خطبه ایراد می‌کنند و "لوی حمد" پرچم بسیار بزرگی است بر فراز آن منبر که بر سر همه صلحا و ابرار سایه می‌افکند و بادی که در اثر حرکت آن ایجاد می‌شود آنانرا از گرمای محشر مصون می‌دارد.<sup>(۱)</sup> فردوسی هنگامیکه پیامبر را "خداوند لوا و سریر" می‌خواند به این معارف نظر دارد، چنانچه در بیت بعد از آن نیز علی (ع) را خداوند "جوی و ماء معین" می‌نامد که یکی از مصادیق آن کوثر است. نکته دیگری که از این بحث مستفاد می‌گردد در مورد شناخت ساخت کلامی<sup>(۲)</sup> غزل فارسی به طور عام است. کارشناسان شعر فارسی معمولاً یکی از ویژگیهای غزل را در استقلال معنایی ابیات آن دانسته و برخی نیز "تنوع مطالب" را شرط غزل دانسته و حتی وجه ممیز آن از قصیده به حساب آورده‌اند.<sup>(۳)</sup> چنانچه منظور از "استقلال معنایی" آن باشد که هر بیت غزل حاوی یک مجموعه معنایی<sup>(۴)</sup> باشد، و نیز منظور از "تنوع مطالب" تنوع در عین "ارتباط و انسجام"<sup>(۵)</sup> باشد - چنانکه در غزل حافظ دیدیم - درست به نظر می‌رسد، ولی چنانچه منظور آن باشد که هر بیت غزل برای خود ساز جداگانه‌ای کوک کند و در ژرفای معنایی غزل نتوان به پیام واحد و عمده‌ای دست یازید، آنگاه شایسته است که در روایی آن اظهارات، تامل بیشتری گردد.

۱- کلم الطیب، ص ۶۹۵

## 2- discourse structure

۲- فنون بلاغت و صناعات ادبی - ص ۱۲۴

## 4- semantic complex

## 5- coherence

## فهرست منابع زیر نویس ها

- ۱ - مجاهدی محمد علی، خوشه های طلایی، ۱۳۶۹، انتشارات مسجد مقدس جمکران
- ۲ - طیب عبدالحسین، کلم الطیب، انتشارات کتابفروشی اسلام، تهران، بازار شیرازی
- ۳ - علی دوانی (مترجم)، مهدی موعود، ۱۳۷۰، دارالکتب الاسلامیه تهران، بازار سلطانی
- ۴ - طیب عبدالحسین، اطیب البیان، جلد ثامن، کتابفروشی اسلام، تهران بازار شیرازی
- ۵ - فقیه ایمانی، مهدی منتظر یا مصلح جهان (ترجمه "المهدی" از صدرالدین صدر اصفهانی) ۱۳۳۴، چاپ محمدی اصفهان
- ۶ - همایی جلال الدین، فنون بلاغت و صناعات ادبی - انتشارات توس - ۱۳۶۴

دکتر عناصری - جابر

استاد تعزیه شناسی دانشکده های هنری تهران

## شبیه گردانی و تعزیه خوانی در گستره اعیاد و وفیات

نیست دلگیری ز دنیا، بنده تسلیم را  
آتش نمرود، گلزار است، ابراهیم را  
صائب تبریزی

### السَّلام علیک یا ابا عبدالله

هر چند نخستین سنبله "سوک" و سوگچامه سرایی، از گاه رانده شدن انسان فانی از جهان ابد ماندگاری و هیوط "آدم" از بهشت برین و برتراب زمین، بسته می شود و "آدم" این دردانه آفرینش استمرار حیات را با ماتمرداری در حق خویش پیوند می زند و هر لحظه از نیستان ازل یاد می کند و سینه ای شرحه شرحه از فراق می خواهد تا شرح درد اشتیاق بازگوید، با این حال اولین تعزیت زمینی، در بلندای قامت هایبل نکو منظر شکل گرفت. و آدم علیه السلام، سلسله جنیان تعزیه خوانی و میزبان دلسوخته غمکده این دنیای فانی شد و به قول دولتشاه سمرقندی در تذکرة الشعراء... اوّل کسی که در عالم شعر گفت، آدم بود. و سبب آن بود که هایبل مظلوم را قایبل مشنوم بکشت و آدم را داغ غریت و ندامت تازه شد و در مذمت دنیا و مرثیه فرزند شعر گفت ...

پس صحن و سرای اتراقگاه آدم، ماتمسرای می شد الگوی بیت الحزن یعقوبی در غم دیدار یوسف گلبدن و هر سال که لاله خون دیده بر دامن می کرد و گل جیب قبای ارغوانی

می‌درید و قمری نمد سیاه بر گردن می‌نمود<sup>(۱)</sup>، آدم در مشهد هابیل به تعزیه خوانی می‌پرداخت و پرنده دل در قفس سینه‌اش آرام و قرار نمی‌یافت. تا آنگاه که جبرئیل امین در محضر آدم حاضر شد و به اذن ربّ جلیل از میانه دو انگشت پیشداوری و آینده‌نگری و غیب‌گویی، گوداله قتلگاه کریلا را به آدم نمایاند و گفت:

بیاو از دو انگشتم نظر کن      هر آن دیدی، مرا زودی خبر کن  
و گلبانگ الله، الله از حلقوم آدم برخاست که هزار الله اکبر بر حسین (ع) آن ایوب کریلا  
و پور فاتح بدر و حنین باد...

چنین بود که شبیه‌گردانی و تعزیه‌خوانی در قلمرو "وفیات" و ایام شهادت، از نخستین پگاه زندگی انسان تا شهد شهادت نوشیدن ساقی کوثر و ذیحاً بالقفا حسین بن علی علیه السلام و زهر هلاهل خورنده شدن ضامن آهو غایب گشتن امام قائم و رهایی آن بزرگوار از چنبره ظلم و اشقیای جاهل - تا به امروز در گستره ادب فارسی تحت عنوان "شبیه‌نامه سرایی"، جایگاه ویژه‌ای یافته و هزاران گلبرگ عزا در غمخانه دلها نگاهشته شده و همچون ورق زر، دست به دست گشته و بنام نسخه شبیه‌خوانی و مجلس و بیاض و جنگ و طومار و مقتل و مکالمه و... مورد بازخوانی شبیه‌خوانان گرم چانه قرار گرفته و گلوآژه‌های کلامی در قالب مصراع خوانی، بیت خوانی، دو بیتی خوانی، چهارپاره خوانی، رجزخوانی، نوحه‌خوانی، مرثیه‌خوانی، مقتل خوانی و بالاخره شبیه‌خوانی، به گلچرخهای رفتاری رعنایان هزار مهلکه نامداری پیوسته و انبیاء خوانی و اولیاء خوانی و شهادت خوانی و موافق خوانی در برابر اشقیاء خوانی و مخالف خوانی و... سان و رژه حرکات نمایشی را در مد نظر دلسوختگان میادین شبیه‌خوانی و تعزیه‌گردانی قرار داده‌است.

اما هر چند از واژه تعزیه و شبیه‌خوانی در عزاداری و یوم‌دلتنگی و ایام ندبه و بکاء مستفاد می‌گردد و معنی لغوی تعزیه، حزن و ماتم و سوگچامه سرایی و سوگسرود خوانی و سوگنوا و فریاد کوس تاتاری و چرنگیدن طبل و زدن سنج و چکاچاک شمشیرها و شکستن سنانها و به جولان آمدن دبوس<sup>(۲)</sup>ها و خونبارش و ... را بیاد می‌آورد و از دیدگاه



بسیاری از دل‌بستگان به دربادلان، تعزیه صرفاً به معنی عزاداری می‌باشد، با این حال مفهوم اصطلاحی تعزیه با معنی لغوی آن متفاوت می‌نماید. در اصطلاح، تعزیه به کل حرکات آیینی مذهبی اطلاق می‌گردد که در قالب شبیه خوانی و تعزیه گردانی و بنا بهره‌مندی از قراردادهای سور و سوگ نمایشی مناسکی و درامی آیینی به وجود می‌آورد که بنا شبیه گردانی و تعزیه خوانی، کهن‌الگوی نمایشهای ایرانی - اسلامی و در یتیم نمایشهای مذهبی و دردانه حرکات سمبولیک در جهان اسلام قلمداد می‌گردد. نمایشی که در حد خود، کاملترین نمایشهاست و با هیچ تئاتری در جهان، قابل مقایسه نیست. نمایشی که به منزله پرنده‌ای ابریشمین بال، دارای دو شهر گسترده از کران تا کران افق شهادت و شهامت و غیرت و عزت و بهجت و نامداری و ناموری و نامخواهی است. یک شهر به سرزمین عزا گسترانده و گل غم میادین عزا را به زیر بال گرفته و از شهادت هاییل عزیز تا غیبت پور شکیل امام حسن العسکری یادگارها عیان می‌سازد و شهر دیگری که برفراز مجالس شادمانی در اعیاد سایه انداخته است.

توضیح مطلب این است که فرجام خوش، فرجام دنیوی نیست بلکه غایت آمال ما فرجام اخروی است. هر چند حسین علیه‌السلام به ظاهر اسیر ستم ناهلان می‌گردد و خیمه و خرگاهش به آتش خشم اشقیاء می‌سوزد، با این حال او را از کنگره عرش صغیر می‌زنند و ملائیک به روی بالهای حریرگونشان حسین و حسینیان را تا جنت الماوی و هفتم فلک اعلی بالا می‌برند و علی‌اصغر حریر حلقوم را بر ناز بالش مهر خدا می‌خوابانند و فریاد: هیهات منا الذله را به بلندخوانی و خوش لحن خوانی کروی‌بان به گوش افلاکیان می‌رسانند.

اگر روزی در عرصه آزمون الهی، ابراهیم نبی، اسماعیل گلچهره را به مذبح حق می‌برد و اندکی دل غمین می‌دارد در عوض خداوند او را به دوستی خویشتن بشارت می‌دهد، تیغ و رسن از دست او برمی‌گیرد و فرصت دیدار با حضرت معبود را ارزانی او می‌دارد. پس خلیل نه بر سوگ بلکه بر سور دست می‌یازد. همو قربانگاه را آذین می‌بندد و به پخش و بخش نقل و نبات متبرک می‌پردازد و در مراسم ادواری از عهد عتیق تا عصر حاضر، عید قربان روز شادی و سپاسگزاری و یوم سورنامه خوانی و یادآوری پیمبری خلیل خدا و نشاط و

خوشرویی هاجر آن که بانوی خلوتسرای خلیل - می‌گردد. یادمان باشد که گذر خلیل از آتش نمرود نیز گلستانی از سور و شهادت آراسته بود و توگویی این بیت نغز صائب تبریزی علیه‌الرحمه زبان حال خلیل‌الرحمن گشته بود که:

نیست دلگیری ز دنیا بنده تسلیم را      آتش نمرود، گلزار است ابراهیم را

همه این حوادث در بندبند شبیه‌نامه‌های شادی آور شبیه خوانان مندرج است و ورد زبان تعزیه خوانان می‌باشد و تا به شبیه‌خوانی در لیالی قدر و ایام سور و سرور در قالب شبیه‌خوانی سرآمد و پیشانی نوشته انبیاء و اولیاء را بازگو کنند و در کنار ماتمسراها، تکایا را آذین بندند و در یاری بهترین بندگان خدا را عیان سازند. هر چند روزگاری خلیل در چنبره خشم نمرود گرفتار بود و نوح نبی از دست نابکاران رنجور می‌نمود و یوسف در چاه مکر برادران غوطه می‌خورد، اما خدایی که سور و سوگ را نصیب انسان ساخته و از سوگ و شهادت معانی ویژه‌ای خواسته و سور و خوشی را نیز لازمه زندگی انسان دانسته، به آدم صبوری داد و به نوح شادمانی اتراق در لنگرگاه آسوده را ارزانی داشت و یونس را از بطن حوت بیرون آورد و یوسف را عزیز مصر ملاحظت کرد و موسی را از چنبره خشم فرعونیان رهاوند و عیسی را بر صلیب مهر خویش کشاند و محمد(ص) را عزیز دیر مغان ساخت و علی(ع) را برمسند خلافت نشاند و حسین(ع) را از میانه هرم آتش قابیلیان و سفیانیان برگرفت و بلا تشبیه برآغوش صدف نشان خویش کشاند و زین‌العباد(ع) را تاجور عرصه عبادت نمود و موسی کاظم(ع) را از بند هارون برکشید و صاحب اختیار آزادگان کرد و رضا(ع) را ضامن آهوان نمود و امام غایب(عج) را صاحب‌الامر کل جهان خواند و گشادگی سینه و گلگونی رخساره و آسایش وجدان و آرامش روان را نصیب سرسپاران نور نمود و قسیم نور و نارگشت و دوزخ را از بهر ظالمان و خائنان و ریاکاران و مزدوران اختصاص داد تا از هلاکت فرعونیان و شدادان و نمرودیان، گلخنده بر لبان شبیه‌نامه‌نگاران بنشینند و در کنار آیین‌های سوگواری یعنی تعزیه به معنی عزاداری و تعزیه خوانی و ماتمداری در وفیات و ایام شهادت، آداب شادمانی تحت عنوان شبیه‌خوانی در اعیاد و ایام شادی به وجود آید و افزون بر شیوه‌های شبیه‌گردانی و تعزیه خوانی در قالب شهادت خوانی،

روشهای شبیه‌گردانی و مولودی خوانی به مناسبت زاد روز انبیاء و اولیاء یا به خاطر فتح‌الفتوح این نکوکاران یا روز برانگیخته شدن رسول خدا به پیامبری یا روز نصب خلافت مولا علی(ع) و یادآوری اخوت نبی(ص) با علی(ع) - در حاشیه غدیر خم - و ... در نظر گرفته شود و شبیه‌خوانان خبیر، شبیه‌خوانی را به اجرای نمایشهای آیینی - مذهبی حزن‌انگیز از یک سو و اجرای تعزیه‌های شادی برانگیز - از سوی دیگر - اختصاص دهند و شبیه‌گردانان ماهر با آگاهی از رمز و رموز مضامین شبیه‌نامه‌ها، میادین عزا و تکایای شادی افزا را به زیرمقاش دقت خویش بگیرند و شبیه‌نامه سرایان صاحب در و یاقوت کلام را به سرودن سوزنامه‌ها به شیوه شبیه‌نامه‌ها تشویق نمایند. باشد تا زمینیان، دریا دلی اولیاء را بنگرند و شقاوت اشقیاء را نظاره کنند. پس افزون بر شبیه‌گردانی و تعزیه خوانی در ایام عزاداری، روزهایی از شادمانی نیز وجود دارد که عهد عتیق تا عهد جدید و سپس در جهان اسلام، بزرگداشت این روزها همواره با شادی و مجلس آرایبی و شبیه‌گردانی در قالب سوزنامه خوانی و منظومه خوانی نمایشی و گلبانگ سروده‌های نیایشی، همراه بوده است. از نظر تقسیم‌بندی اجرایی مجالس شبیه‌خوانی و تعزیه‌گردانی، می‌توان شبیه‌خوانی را سه بخش دانست:

- بخش اول: شبیه‌خوانی و تعزیه‌گردانی ویژه مباحث ماتقدم بر سوگ حسین بن علی علیه‌السلام. این بخش خود به سه قسمت تقسیم می‌گردد:
- ۱ - شبیه‌خوانی مختص وقایع عهد عتیق: از آدم تا عیسای مسیح.
  - ۲ - تعزیه در عهد جدید: یادآور مصلوب شدن عیسی(ع) و رنجنامه‌های او و یاران وفادارش.
  - ۳ - تعزیه در سپیده دم ظهور اسلام و شبیه‌خوانی از بعثت رسول خدا تا غزوه‌های آن بزرگوار و سپس از خلافت امام علی علیه‌السلام تا رزمنامه‌های حیدر کرار و شهادت ولی خدا و شهادت امام حسین علیه‌السلام.
- بخش دوم: شبیه‌خوانی و تعزیه‌گردانی در قلمرو حادثه الم بارکریلا و اوج ماجرا.
- بخش سوم: تعزیه‌گردانی در حیطه وقایع بعد از جانبازی جناب سیدالشهدا(ع) تا سوگ

گرانبار شهادت اولیاء به توالی و تناوب تا غیبت امام قائم از برابر چشم سق سیاهان پا پشت و سپس حوادث دیگری که زمینیان شخصیت‌های عمده این وقایع بوده‌اند و اولیاء به طی الارض و به طرفه‌العین در صحن و سرای زندگی روزمره مردم حاضر گشته‌اند و شهپر اعجاز و کرامت گشوده‌اند و کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا را عیان ساخته‌اند.

در تمام موارد یاد شده، هنر مقدس تعزیه و مهارت کارگزاران خبره میادین شبیه خوانی با ظرایف و دقایق کلامی و گلچرخ رفتاری شبیه خوانان همراه بوده و برای هر تعزیه نامه یا بهتر بگویم: نسخ شبیه خوانی، معین البکاء یا کارگزاران شبیه خوانی به یاری ناظم البکاء یا دستیار خود، به به دانایی و آگاهی، هدایت شبیه خوانان را عهده دار شده و در بازسازی وقایع مهارت نشان داده و در بازگویی حوادث، به منظومه خوانی مذهبی پرداخته و میان شبیه خوانان یا بازیگران صحنه لم یزلی و مخاطبان آنان یا حاضران دلسوخته در مجلس شبیه خوانی - انس و الفتی بوجود آورده و در میدان آزایی خبره گشته و در آماده سازی لباسها، طرح و نقش و رنگ را از یاد نبده و علائم و نشانه‌ها و جنگ افزارها و جوشنها و درع و کلاهخود را به قاعده به کار گرفته و در اشک گیری از اهل مجلس، رموز طریق البکاء را دانسته و در فاصله‌گذارهای بین اولیاء و شبیه آنان دقت کرده و به ادب دست بر سینه گذاشته و به آرامی ملتمس دعا شده و به حزین خوانی چنین گفته است:

نه من شمرم ایا یاران شبیه اوست می خوانم

خدا لعنت کند شمر و سنان و خولی کافر

برای "من بکی، وابکی و تباکی" خوانم این مجلس

که شاید رو سفید آیم به محشر در بر حیدر

بدینسان، شال عزا برگردن کرده و به پیشواز تاسوعا و عاشورا شتافته و در عالم شبیه خوانی و شبیه سازی، همپای قبیله نشینان بنی‌اسد شده و به خونابه چشمان، نعش شهدا را از پس یار و ... بر خاک پرده و کربلای معلی را زیارتگاه عاشقان و عارفان ساخته و سپس امیر مصیب قعقاعی و سلیمان مرد خزایی و احمد سفاح و به ویژه مختار بن ابی عبید ثقفی را خونخواه حسین بن علی علیه‌السلام دانسته و دار الانتقام مختار را آراسته و پرنده دل را به

آرامش کشاننده و قیام ظهوری و معراج اولیاء را نشانه رفعت و عزت روح انسان دانسته و از یاد نبرده است که خداوند رحمان رحیم از پس ایام غم آلود، روزهای شادمانی نیز بشارت داده است و عزاداری تنها شیوه دل‌سپاری به اولیاء نیست بلکه انباز شده در خوشحالی این نکوکاران خجسته نیز وظیفه زمینیان نیک رفتار است و سراینندگان شبیه نامه باید دقیق فرح‌بخش و سرور‌آمیز زندگی انبیاء و اولیاء را نیز در نظر بگیرند و یا به حضور آن بزرگواران در مجالس شادی اهل زمین اشاره‌ها داشته باشند. به این دلیل تو گویی معین البکاء و کارگزار مجالس شبیه خوانی به التماس به درگاه ملک الشعراهای دربار حسین بن علی علیه السلام می‌روند تا در سوز نامه سرایی نیز قلم را به طغیان بکشانند و در مدح ثنای انبیاء و اولیاء بکوشند و به قدرت پرنده تیز بال خیال از هزار هزار کوه قاف عبرت و آزمون بگذرند و در خلوت‌سرای برگزیدگان خدا حاضر گردند و این بار بجای شال عزا انداختن برگردن، مهری از حنای سعادت بر کف دستان نشان زنند و نقل و نباتی از کاشانه زهرای اطهر بگیرند و عروسی دخت نبی با علی وی را جشن بگیرند و نسخه‌ای و مجلسی از شبیه خوانی موسوم به نزول ستاره زهره را بنگارند که ماجرای حضور حضرت فاطمه (س) - آن خیرالنساء - در حجله و دولت‌سرای امام علی (ع) است و این بار در اجرای شبیه خوانی، از حزن و ماتمرداری اثری نیست. بلکه سقف و شوق و اشتیاق شنیدن ماجرای خواستگاری حیدر کرار از بضعه<sup>(۳)</sup> وجود پیامبر - آن حمیده فاطمه و آن فاطمه ام‌اینها - است. باهم به گوشه‌ای از این شبیه نامه شادی آور ورقی بزنیم و به آوای دلنشین مداحان و مبارکباد گویی آنان به خاطر این وصلت فرخنده گوش بسپاریم:

در مجلس شبیه خوانی تزویج فاطمه زهرا (س) با مولا علی (ع) یا نسخه تعزیه موسوم به: نزول ستاره زهره بر بام دولت‌سرای مولا علی (ع) به نشان رضایت حضرت پروردگار از وصلت خجسته دو فرد برگزیده آفریدگار یعنی فاطمه (س) و علی (ع)، جبرئیل از درگاه رب جلیل به خدمت رسول خدا می‌رسد:

بناگه سوی سید المرسلین رسید از سماء جبرئیل امین

زیزدان رساندش سلام و درود      که ای از وجودت جهان را درود  
 سلامت رسانیده رب جلی      که زهرا در آری به عقد علی  
 نگارنده عهد روز الست      به دست خود این عقد در عرش بست

هاتف غیبی نیز در اجرای نقش خود، به خیرالنساء و عرض کرد:

ز روی منت باد رویت درود      که در منزلت زهره آید فرود  
 به غیر از علی نیست همتای تو      به جز او نباشد کسی شوی تو

در آذربایجان - این دیار عزیز ما - هنوز هم به مناسبت برخی از ایام سعد یا روزهای خوش عروسی و ... ذاکران از مجلس عروسی حضرت فاطمه (س) سخن می‌گویند و محفل دوستان را به سرور و سرور می‌کشانند. برگردن مطلع نسخه ترکی<sup>(۳)</sup> مجلس نزول ستاره زهره یا عروسی حضرت امیر(ع) با بهترین زنان عالم - حضرت فاطمه زهرا - چنین است:

یار رب این عروسی مبارکباد      یاران، عروسی خیرالنساء مبارکباد  
 جبریل - امین ملایک - در عرش ندا داد که      یاران این عروسی مبارکباد

مسلمانا شبیه گردان خیره، از مضمون نسخه شبیه خوانی تزویج علی(ع) آگاهی دارد و در گزینش لباس شبیه خوانان و توجه به موسیقی در این مجلس، دقت خاص مبذول می‌نماید و به رسم اعراب در عهد کهن، از هلهله زنان و به اصطلاح کل کشیدن و بر دهان زدن و ترانه‌های عروسی خواندن و برتشت کوبیدن که عادات و آداب اعراب در محافل عروسی بوده، بهره می‌گیرد و به جای طبل و شیپور که از آلات رزمی موسیقی در مجالس حربی شبیه خوانان است، از آلات و ادوات موسیقی بزمی مدد می‌جوید و اگر هم از دیدگاه موسیقی تعزیه ۷ بخواید از طبل استفاده کند، حتما طبل بشارت را برمی‌گزیند و تهنیت گفتن ملایک را در نظر می‌آورد که بال بر بال می‌کوبند و عرش برین را به مناسبت ولادت حسین علیه‌السلام آذین می‌بندند و آنگاه که قنداقه سیدالشهدا را به دست جبریل به عالم علوی می‌رسد، کروویان کف بر کف می‌زنند و هماوازی و شادمانی بانگ برمی‌دارند که:

ولادت یافت در یثرب یکی فرخنده مولودی

که از نور جمالش خاک یثرب رشک سینا شد

نه تنها خاک یثرب، بلکه از نور جمال او

مزین روضه خلدبرین تا عرش اعلی شد

اینجاست که بروز سوم شعبان - زاد روز حسین بن علی (ع) - و جگر بند محمد نبی (ص) مجلس شادی آور شبیه خوانی تولد آن امام همان، اجرا می گردد و شبیه خوانان گرم چانه به ذوق و اشتیاق و با رخساری گل انداخته افتتاح مجلس را با پخش و بخش نقل و نبات سور و سرور آغاز می کند و از مراسم نامگذاری سید جوانان بهشت در خلوتسرای باصفای مولا علی (ع) پرده برمی دارد و وقتی رسول خدا از جبرئیل - محرم درگاه خدا - می پرسد که اذن خداوندی در گزینش نام این دردانه علی چیست؟ جبرئیل عرض می کند:

سلام من بتو باد ای رسول امین و بشر ترا سلام رسانیده خالق اکبر  
گزیده نام بر آن پور شهسوار بدر و حنین نوشته است قلم، نام وی به عرش حسین  
و آنگاه که قنداقه جگرپاره زهرا (س) - به فرمان خدا - به عرش برده می شود تا ملایک در  
برابر او به سجده بیفتند و بار امانت الهی را بر دوش آن خجسته لقا قرار دهند، کروبیان فریاد  
برمی دارند:

ای بشارت ای ملایک نور چشم مصطفی (ص)

ای بشارت آمد اینک نوگل شیر خدا

ای بشارت شافع محشر حسین بن علی (ع)

ای بشارت عرشیان، افلاکیان

جمله صف بندید از بهر زیارت ای زمان

از برای پیشوای خود ایاکروبیان

از نظر صحنه آرایبی و آرایش میدان و گزینش لباسها و به کارگیری موسیقی شاد و ادای  
کلام به لحن خوش و تصنیف خوانی و مبارکباد گویی و سایر نکات ظریف ویژه مجالس  
شادمانی در شبیه خوانی، این دو مجلس یاد شده یعنی مجلس تزویج علی (ع) با

فاطمه(س) و همچنین شبیه خوانی ویژه ولادت امام حسین علیه السلام، از مجالس برجسته شبیه خوانی به مفهوم شادی آور است.

ذکر این نکته بجاست که برخلاف افکار و اعمال سبک برخی از دورافتادگان از حریم قداست شبیه خوانی، در قلمرو تعزیه مطلقا مضحکه و مسخره و رفتار خلاف ادب و گفتار مستهجبی و افعال ناشایست (که با کمال تاسف اخیرا در اجرای غلط بعضی از مجالس تعزیه مرسوم شده) راهی ندارد و انطباق مجالس شادی آور و بهجت انگیز شبیه خوانی با حرکات دسته‌های تمسخر و نمایشهای مخصوص لوده بازی و لوده پوشی در شان شبیه خوانی، این کهن الگوی نمایشهای ایرانی - اسلامی نیست. خداوند - در این زمینه - جاهلان را ارشاد و نادانان را همدم دانایان نماید تا قدر و بهای این هنر مقدس را بدانند و از لوطی عتتری بازی و شبیه مضحک دست بردارند و بدانند که بی هیچ تکلفی، در بطن غم - شادی نهفته و در فراسوی نهر علقمه خونرنج، حوض کوثر اتراق کرده و شادمانی اولیاء، نه بر لذت دنیوی و انتقام واهی بلکه بر هدایت امت و برگرداندن آنان از ظلمتسرای جهل به آرامکده علم و سخاوت و دانایی استوار است. "در خانه کس است یک حرف بس است"

اجرای مجالس شبیه خوانی در اعیاد و مولودیها و ایام خجسته، آشکار می‌سازد که تعزیه فقط غمنامه نیست و فقط به ایام محرم و صفر و رمضان اختصاص ندارد. بلکه در تمام سال می‌توان به ادب، به سرانگشت پاک، ورقی بر زندگی‌نامه نیکان و پاکان زد و به هر بهانه‌ای، شمایی از اولیاء را در مد نظر قرار داد. نهایت اینکه از دیدگاه متدلوزی و روش تحقیق در شبیه خوانی، باید به ظرافت موضوع پی برد و دانست که در اوج فرح و شادمانی در مجالس شادی آور شبیه خوانی، ناگهان گریزی به ماتم عظمی و سوگ بزرگ کریلا زده می‌شود تا بدانند که اگر علی مرتضی دراعه داودی بر تن می‌کند و در میانه میدان رزم با عمرین‌عبدود یا مرحب خیبری به چالش و کوشش، نامور می‌گردد، علی اکبر مه لقا نیز گیسوان تابداده‌اش - به روز عاشورا - به دست نسیم صبحگاهی دشت کریلا می‌افتد و در عین رشادت، خنجر منقذ - آن شقی ستمگر - پهلوگاه پور دردانه حسین(ع) را می‌درد. آوخ از نابکاران و بشارت باد بر اهل وفا و صاحبان جنت الماوا.



افزون بر آنچه گفتم، از دیگر مجالس شادی آور شبیه خوانی که به مهارت شبیه گردانان خیره، گلوایه‌های کلامی و گلچرخهای رفتاری شبیه خوانان عیان می‌شود، می‌توان از مجلس شبیه خوانی: عید قربان، مبعوث شدن رسول خدا به پیامبری، ولادت مولود کعبه - حضرت علی(ع) ولادت اولیاء و سرسپردگان خدا - به خصوص مجلس دلنشین تولد ابوالغاضنی عباس علیه السلام، عروسی حضرت زینب(س) با عبدالله بن جعفر طیار و بویژه نصب خلافت جناب امیر(ع) نام برد. ضمن اینکه در حیطة مجالس شبیه خوانی مختص زنان نیز، مجلس عروسی رفتن حضرت زهرا(س) یا شبیه خوانی عروسی زنان قریش نیز از مجالس بسیار چشمگیر به شمار می‌رود.

در غدیر خم، زوار خانه خدا در کنار بزرگه‌ای بفرمان رسول خدا دور هم جمع می‌شوند تا به مکالمه پیامبر اسلام با ولی و جانشین خود گوش بسپارند که فرمود:

ایا علی(ع)، ولی خدا - علیک سلام      ز بعد رحلت من، پیشوا - علیک سلام  
 تویی امام و تویی جانشین بر حق من      ز بعد من به همه - رهنما - علیک سلام  
 اهل وفا که از منای عشق خدا باز می‌گشتند، به فریاد و هلهله نصب خلافت بر حق  
 علی(ع) را به همدیگر تهنیت گفتند و نقل و نبات سور در دهان گذاشتند، اما در اوج  
 خوشباشی و سرور، به همان شیوه که در قلمرو شبیه خوانی به متد و روش گریز زدن یعنی  
 منتقل شدن از موضوعی به موضوعی دیگر و اشاره به ماجرای محوری و اصل موضوع  
 معروف است، جبریل از باب آگاهی مردم از فرجام زندگی علی علیه السلام، گریزی به پایان  
 عمر آن حضرت زد و گل رخسار شادمانان فسرودن گرفت. جبریل فخر عرض شادباش به  
 رسول خدا، چنین گفت:

سلام من به تو ای مقتدای جن و بشر      فدای جان تو جبریل گردد ای سرور  
 ترا سلام رسانده است خالق دو جهان      که این علی که به نزدت ستاده از دل و جان  
 ز امت تو و زاهل مرادیان<sup>(۵)</sup> از کین      زند به فرق علی، تیغ آن لثیم و لعین  
 ز خون فرق علی، ریش او خضاب شود      دل تمامی جن و ملک، کباب شود

می‌کاییل نیز گوید:

به خون خویش بغل‌تد به صحنه محراب

دل حسین (ع) و حسن (ع) می‌شود ز غصه کباب

زند به سینه و سر زینب (س) ز جان محروم

ز داغ او بنشینند به درد و غم، کلثوم

پیغمبر (ص) به جبرئیل فرماید:

چون نیستم شب قتلش کنون نظاره‌کنم      ز قتل حیدر کرار، جامه پاره‌کنم

جبرئیل عرض کند:

فدای جان تو ای پیشوای کل جهان      نظر نما به دو انگشتم ای مه‌دوران

ببین و نظر کن تو وضع حیدر کرار      چه می‌کنند به او، امتان بدکردار

چنین بوده است که در گذشته‌های نه چندان دور، به طور مستمر در بسیاری از ایام سال با توجه به اعیاد و وفیات، در تکیه‌ها و حسینیه‌ها و میادین شبیه خوانی، به همت شبیه گردانان نامی، مجلس تعزیه خوانی برگزار می‌شده و تذکار و یادآوری از مصائب و یا بزرگواری اولیاء مطرح می‌گردیده است. در این صورت، شبیه خوانی، وظیفه‌ای در حد یک وسیله اطلاع رسانی و رسانه گروهی و ارتباط جمعی و آشنایی با پیامهای الهی - اجتماعی بوده است. بی‌دلیل نبوده است که شبیه خوان شیفته‌ای از دیار اردبیل - زنده یاد حسین شمر - که در اشقیاء خوانی بی‌نظیر و در تعزیه گردانی بی‌بدیل نبوده، پیش خود آرزو می‌کرده است که: اگر من جای دولت بودم، دستور می‌دادم هر روز صبح، کار و هر روز بعد از ظهر، شبیه خوانی باشد. گفته آن مرد مومن نیز شاهد مثال داشته و بسیاری از روزهای سال، حسینیه مجتهد اردبیل، محل اجرای مجالس متنوع شبیه خوانی محسوب می‌گشته و طاق نما و شبستانها و میدان این حسینیه، مامن ذاکران و شبیه خوانان و اهل عزا به حساب می‌آمده است و معمربین این دیار، هنوز هم در پرده خاطره‌ها، هزار نقش عجب از کوشش و پویش زنده تامانی چون شادروان علی عناصری و مرحوم مرتضی دلجو در راه اعتلای هنر مقدس شبیه خوانی را به یادگار حفظ نموده‌اند. ایزد متعال روح این مهربانان را قرین و

غریق رحمت خود فرماید.

گفتم که در قلمرو مجالس شبیه خوانی زنانه نیز، نمونه چشمگیری از پیوند سور و سوگ، در مجلس عروسی رفتن حضرت فاطمه(س) (موسوم به مجلس عروسی زنان قریش) وجود دارد و به شبیه خوانی شادی آور(البته نه مضحک) شهره است. ایام، زمانی است که حضرت خدیجه(س) رخت از جهان فانی به دیار باقی کشیده و خیرالنساء غمگین و افسرده است و زنان قریش از باب شیطنت مجلس عروسی آراسته‌اند تا به تحقیر دخت ناز دانه رسول خدا پردازند و بگویند:

ما به زره، ز آینه دل برده زنگ  
او ندارد جز دلی در سینه تنگ  
رخت او از لیف خرما وصله دار  
تار و پور جامه ما زرنگار  
قصه ما چون خفت خیرالنساءست  
خواستن او را در این مجلس بجاست  
پس فاطمه(س) از نیت شوم آنان آگاه می‌گردد و دعوت خواهر ابوجهل را نمی‌پذیرد تا آنگاه که بفرموده خداوند، جبریل و حوریان، حله‌ای از حلل بهشتی و تاجی مرصع به در و یاقوت آبدار از برای خیرالنساء ارمغان می‌آورند و حضور حضرت زهرا(س) در مجلس قریشیان، چشمهای نابکاران را کور می‌کند:

همه خیره گشتند از آن آفتاب  
ز آرم از رویشان ریخت آب

پس زنان قریش خود در چنبره خفت گرفتار آمدند و استغفار کردند.

در این مجلس شبیه خوانی شادی آور، زنان به راهنمایی شبیه گردانانی از میان خود، با تشت زنی و هلله و شعر و آواز، آینه‌داری جبریل در برابر دردانه رسول خدا و همسر علی مرتضی را جشن می‌گیرند و اجرای مجلسی از مجالس بهجت انگیز تعزیه را عهده‌دار می‌گردند و قلمرو شبیه نامه سرایی در گستره ادب فارسی را عیان می‌سازند و اهل بیت را کهن الگوی اسوه و پاکی و دریا دلی می‌شناسند.

پس به جرات می‌توان گفت که شبیه خوانی - این هنر تالیفی - نمایی مرکب از سور و سوگ است و در کنار غمنامه‌ها، سوزنامه‌های دلنشینی تحریر یافته و سراینده‌گان بی‌نظیری، از باب تیمن و تبرک، قلمرو شبیه خوانی را به گوشه‌هایی از بزرگواریها و دلشادی‌های اهل

وفا مزین ساخته‌اند و شبیه نامه‌های شادی افزا را از بهر بهجت و سبکبال روح آدمیان نگاشته‌اند و تهذیب و پالایش و طمانینه خاطر را در نظر داشته‌اند و در این طریق، شبیه گردانان به مصداق:

پیش سیمرخ آن کسی اکسیر ساخت کوزبان جمله مرغان شناخت  
همزبان به شادی گشوده‌اند و هم غمگساری خود و دیگران در ماتم اولیاء را دریافته‌اند  
و مجری شبیه نامه‌هایی از آغاز خلقت تا یوم قیامت گشته‌اند و این همه از برکت نفس اولیا  
بوده است که با بانیان و شاعران و ذاکران و شبیه خوانان، همنفس گشته‌اند و مقام اهل بیت  
صاحب وقار را در گستره ادب فارسی، عیان ساخته‌اند و این شبیه نامه‌نگاران دلمبهر ما را  
مدیون سخندانی و سخنوری خود نموده‌اند و اختتام گفتار ما را به بیتی نغز حوالت داده‌اند  
که:

من چه در پای تو ریزم که خور آی تو بود سر نه چیزی است که شایسته پای تو بود

مولا علی (ع) نگهدارتان باد.

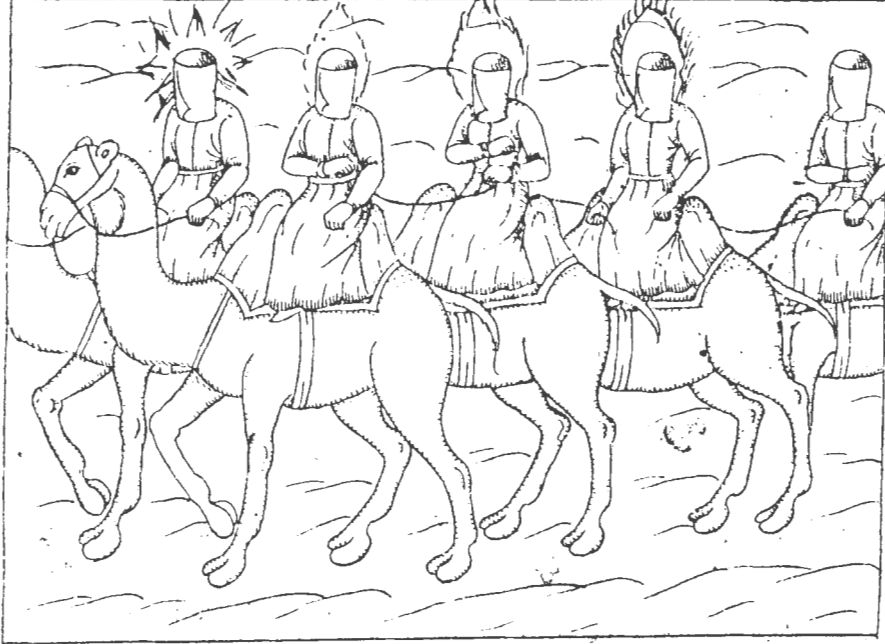






کوه لایق  
 کوه لایق  
 کوه لایق  
 کوه لایق  
 کوه لایق  
 کوه لایق

آل محمد بریسه آن زمان بیک سو طفلکان دیوخران خورم سنال باسر ز هندو برشتان عریان با بختا کر بسکه کعبه نیرا ختالقا نوز سنیا



## یاد داشتها

۱ - اشاره‌ای به رباعی امیر شاهی سبزواری (حدود ۸۰۰ هجری قمری) است به این مضمون:

در ماتم تو دهر بسی شیون کرد      لاله همه خون دیده بر دامن کرد  
گل جیب قبای ارغوانی بدید      قمری غد سیاه بر گردن کرد

۲ - دبوس: عمود آهنین، گرز آهنی، چوبی ستبر که سر آن گره‌دار باشد.

۳ - بضعه: در اینجا به معنی پاره وجود است.

۴ - سس و یردی جبریل، امین ملک لر      یاران بوتوی الله مبارک اولسون

۵ - دراعه: جامه، قبا، لباس رزم. گفته‌اند که حضرت داود جوشنی بسیار نر بافت داشته و در جنگها هیچ نیزه و پیکانی کارساز نبوده است.

۶ - منظور، عبدالرحمن بن ملجم از طایفه مرادی و قاتل مولا علی(ع) است.

x به منظور اطلاع افزونتر از مجالس شبیه خوانی: هاییل و قابیل، نارنمودی (گلستان آتش و عبور ابراهیم از خرمن آتش نمرودیان)، ذبح اسماعیل، مبعوث شدن پیامبر اسلام(ص)، عروسی رفتن حضرت فاطمه(س)، تزویج فاطمه زهرا(س) با مولا علی(ع) یا مجلس: نزول ستاره زهره، نصب خلافت جناب امیر(ع)، تولد امام حسین علیه‌السلام، خروج مختار و ... رک به کتاب: تعزیه، نمایش مصیبت. به کوشش دکتر جابر عناصری، از انتشارات واحد فوق برنامه بخش فرهنگی دفتر مرکز جهاد دانشگاهی (تهران) آبان ماه ۱۳۶۵.



دکتر فرشباغیان صافی - احمد

از تبریز

### عطر گلهای محمدی در باغ حکیم سنایی "حدیقه الحقیقه"<sup>(۱)</sup>

ای به دریای ضلالت در گرفتار آمده  
زین برادر یک سخن بایست باور داشتن  
بحر پر کشتی است لیکن جمله در گرداب خوف  
بی سفینه نوح نتوان چشم معبر داشتن  
گر نجات دین و دل خواهی همی تا چند از این  
خویشتن چون دایره بی پا و بی سر داشتن  
من سلامت خانه نوح نبی بنمایم  
تا توانی خویشتن را ایمن از شر داشتن  
شو مدینه علم را در جوی و پس در وی خرام  
تا کی آخر خویشتن چون حلقه بر در داشتن  
چون همی دانی که شهر علم را حیدر دراست  
خوب نبود جز که حیدر میر و مهتر داشتن<sup>(۲)</sup>  
یک نگاه ساده و سطحی به تاریخ ایران به خوبی نشان می‌دهد که ایرانیان از همان آغاز  
تابش آفتاب اسلام به ایران زمین صمیمانه پذیرای آن شدند و در راه توسعه و گسترشش از  
سر و جان دریغ نورزیدند، بعد از تفرقی که پیش آمد همگی جانب حق را گرفتند و مهر علی  
علیه السلام و خاندان رسول اکرم نقش نگین دل‌هایشان شد.  
ایرانیان حتی آنان که مذهب رسمی اهل تسنن را دارند به حضرت علی علیه السلام مهر

۱- توجه در این نوشته گذشته از چند مورد معدود که ناخذ ابیات ذکر شده است، صفحات داده شده مربوط به حدیقه الحقیقه سنایی

می ورزند و در نوشته ها و گفتارشان از آن حضرت به تکریم و تعظیم تمام یاد می کنند چنانکه در تاریخ ادبیات ایران اکثر شعرای سنی مذهب را می بینیم که عشق آل عبا گرمی بخش حیاتشان بوده و گاه حتی بیش از شعرای شیعی مذهب در این راه پیش رفته اند، نمونه بارز آن مولانا جلال الدین بلخی است که قسمت قابل توجهی از مشنوی معنوی وی به شرح فضایل حضرت علی (ع) اختصاص دارد. بنابر این شگفتی ندارد وقتی حماسه سرای بزرگ ایران می فرماید که:

مرا غمز کردند کآن پر سخن      به مهر نبی و علی شد کهن<sup>(۱)</sup>  
اگر مهرشان من حکایت کنم      چو محمود را صد حمایت کنم  
مگر سعدی به خون شهدای کربلا قسم نمی خورد و متوسل به اولاد طاهرین فاطمه زهرا (س) نمی شود؟

یارب به نسل طاهر اولاد فاطمه      یارب به خون پاک شهیدان کربلا<sup>(۲)</sup>  
در میان شعرای ایران سنایی از این جهت جایگاه ویژه ای دارد برآستی او به علی علیه السلام عشق می ورزد:

جانب هر که با علی نه نکوست      هر که گو باش من ندارم دوست  
دل هر کز محبتش خالی است      نه دل است آن که زرق و محتالی است  
دل آن کو به مهر او پیوست      از عوانان روز حشر برست<sup>(۳)</sup>  
در عشق سنایی به علی علیه السلام همین بس که می گوید تنها امید من به رستگاری اخروی در این دو خلق و خوی خلاصه می شود که به علی و خاندانش عشق می ورزم و از دشمنانش سخت بیزارم و ما می بینیم این موضوع جز همان مساله تولی و تبری چیز دیگر نمی تواند باشد.

گر چه دارم گناه بسیاری      نیستم در زمانه بازاری

۲- کلیات سعدی، ۲۲۹.

۱- چهار مقاله نظامی عروضی، ص ۸۱

۳- حدیقه الحقیقه، ص ۲۶۰.

دو سبب را امید می‌دارم  
 که نجاتم دهی بدین دو سبب  
 آن یکی جب خاندان رسول  
 و آن دگر بغض آل بو سفیان  
 جای دیگر در این زمینه می‌فرماید:

نخورم غم گر آل بوسفیان  
 چون ز من شد خدای من خشنود  
 مالک دوزخ ار بود غضبان  
 مر مرا مدح مصطفی است غدی  
 آل او را به جان خریدارم  
 دوستدار رسول و آل ویم  
 گر بدست این عقیده و مذهب  
 نشوند از حدیث من شادان  
 مصطفی را ز من روان آسود  
 غضب او بگو مرا چه زیان  
 جان من باد جانش را به فدای  
 وز بدی خواه آل بیزارم  
 زانکه پیوسته در نوال ویم  
 هم بر این بد بداریم یا رب<sup>(۱)</sup>

در مورد مذهب سنایی در کتب گوناگون و تذکره‌ها بحثهای طولانی در گرفته است  
 بعضی همچون قاضی نورالله شوشتری در مجالس المومنین رای بر شیعی بودن وی داده و  
 بعض دیگر مانند عبدالطیف بن عبدالله عباسی شارح حدیقه با رد نظر قاضی او را همچنان  
 سنی معرفی نموده‌اند. شادروان مدرس رضوی با جمع این دو رای چنین نتیجه گرفته است  
 که سنایی ابتدا مذهب حنبلی داشت بعد به مذهب شافعی یا شیعه گرایش یافته است.

اینجانب به هیچ وجه مایل نیست که چنین بحثی را دوباره پیش بکشد و وقت عزیزان  
 را بگیرد اما نکته بسیار چشمگیری که در شعر سنایی توجه هر محقق را به خود معطوف  
 می‌سازد تمایل عمیق شاعر نسبت به اهل بیت پیامبر علیهم السلام می‌باشد که چنین  
 اعتقادی در جنب بعضی مطالب مربوط به خلفای راشدین و تحسینی که از آنان به عمل  
 آورده پیام رسان و سزاوار تامل است بنابراین در این نوشته تنها به شرح و بیان دیدگاه

۱- حدیقه‌الحقیقه، ص ۶۳۳. ۲- همان، ص ۷۳۶.

سنایی نسبت به اهل بیت (ع) و ائمه عظام می‌پردازد چرا که رایحه دل انگیز گل‌هایی که سنایی در منقبت اهل بیت پرورده چنان فضای آثار او را عطر آگین ساخته که کمتر فرصتی برای توجه به دیگران باقی می‌ماند و در حقیقت گفتار سعدی علیه الرحمه در این مقاله صادق است که فرموده: "به خاطر داشتم چون به درخت گل رسم دامنی پر کنم هدیه اصحاب را، چون برسیدم بوی گلم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت"<sup>(۱)</sup>

لازم است که سخن خود را از مطالعه و تماشای سیمای علی علیه السلام در حدیقه آغاز کنم و بعد به ترتیب به بیان فضایل سایر ائمه علیهم السلام آنچنانکه در این کتاب آمده بپردازم. هر چند که عشق سنایی به عترت پیامبر در تمام آثارش موج می‌زند، بدون هیچ مجامله و ملاحظه‌ای باید عرض کنم که در حدیقه سنائی بعد از نبی اکرم هیچ شخصیتی به اندازه حضرت علی علیه السلام مورد توجه و ستایش واقع نشده است. سنائی تمام ابعاد شخصیت آن حضرت را در حدیقه با تمام ریزه‌کاریها و موشکافانه مورد بررسی و ستایش قرار داده و در هر زمینه‌ای ایشان را معیار و شاخص دانسته و الگوی بشریت معرفی نموده است.

اینجانب برای اینکه از تماشای این گلزار فضیلتها چیزی از قلم نیندازد و مشام جان حاضران را از عطر و بوی یک یک این شکوفه های معنوی سیراب سازد طی چند بخش خطوط اصلی شخصیت آن امام همام را ترسیم می‌نماید:

الف: ویژگیهای اخلاقی آن حضرت

۱ - شجاعت و قدرت

شجاعت حضرت علی در حدیقه مظهر اعلاى هر نوع شجاعتی است که در طول تاریخ از نوع بشر به منصفه ظهور رسیده است باید اذعان داشت حماسه شجاعت‌های او در میدان رزم، در شاهنامه شاهنامه‌ها باقی خواهد ماند:

در دیار عرب براعت او      در دیار عجم شجاعت او<sup>(۲)</sup>

۲- حدیقه الحقیقه، ص ۲۴۸.

۱- گلستان، ص ۷۲.

گر تهور چو جنگیان کردی      روم چون موی زنگیان کردی  
آمدی در هزاهز از پی بیم      دل مریخ همچو جان یتیم  
زحل اندر محل خود حیران      چشم ناهید سوی مه نگران  
به تعجب ز زخم تیرش تیر      پشت همچون کمان و رخ چوزریر  
شیر یزدان چو برگشادی چنگ      روی گردون شدی چو پشت پلنگ<sup>(۱)</sup>

آنگاه بعنوان نمونه به مقابله و مبارزه حضرت علی علیه السلام با چند تن از کفار اشاره کرده شجاعت آن حضرت را در رویارویی با آنان چنین می‌ستاید:

صخره چون زخم تیغ دستش دید      جان به ساعت ز جسم او برمید  
ذوالخمار از نهیب شمشیرش      دید بر جان خویشتن چیزش<sup>(۲)</sup>  
خواب و آرام مره و عنتر      کرده در مغز عقل زیر و زیر<sup>(۳)</sup>

سپس عاری بودن پشت حضرت علی از زره را یاد آوری می‌نماید:

کس ندیده به رزم در پشتش      منهنم شرک از یک انگشتش<sup>(۴)</sup>

سنائی ضمن اشاره به حدیث لافتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار به سابقه آوردن ذوالفقار از بهشت نیز اشاره‌ای دارد:

آمد از سدره جبرئیل امین      لافتی کرده مرو را تلقین  
ذوالفقاری که از بهشت، خدای      بفرستاده بود شرک زدای  
آوریدش به نزد پیغمبر      گفت این هست بابت حیدر  
تا بدو دینت آشکار کند      لشکر کفر تارومار کند  
مصطفی داد مرتضی را گفت      که بدین آر دین برون ز نهفت<sup>(۵)</sup>

در ارتباط با شجاعت حضرت علی (ع) چند مساله مهم قابل بررسی است:

۳- همان، ص ۲۲۵.

۲- همان، ص ۲۵۴.

۱- حدیقه الحقیقه، ۲۵۳.

۵- همان، ص ۲۴۷.

۴- همان، ص ۲۴۷.

نخست اینکه آن حضرت از این نیرو و قدرت در راه اعتلای کلمه الله و مبارزه با دشمنان دین بهره می‌جست چنانکه در یکی از عبارات دعای کمیل می‌فرماید: "یارب قوّ علی خدمتک جوارحی و اشدد علی العزیمه جوانحی" این موهبت خدادادی را هرگز در راه کسب نام و ثروت یا تسلط بر دیگران و استثمار دیگران بکار نمی‌گرفت، سنائی گویی مانند مولوی حضرت علی را مصداق این آیه می‌داند که می‌فرماید: "ما رمیت از رمیت و لکن الله رمی"

هرگز از بهره بدره و برده	خلق را خصم خویش ناکرده
نه غرض بود داعیه مردیش	نه ظفر باعث جوانمردیش
وآنکه رازد به تیغ ضرب آرای	نام بر دستش و زنده خدای
هرگز از خشم هیچ سر نبرید	جز به فرمان حسام بر نکشید <sup>(۱)</sup>
خشم با رای خویش یار نکرد	جز به دستوری ایچ کار نکرد <sup>(۲)</sup>
دل و بازوش از او ندیده به چشم	دست بردی به پایمردی خشم <sup>(۳)</sup>

و جالب این است که حضرت علی علیه السلام در استفاده از این نیروی فوق العاده حتی در حق دشمنان دین از حدود شرع الهی تجاوز نمی‌کرد:

آنچنان آخت او ز باغی کین کایچ تاوان نبد ورا در دین<sup>(۴)</sup>

ناگفته پیداست که این ویژگی از آنجا سر چشمه می‌گرفت که زور و توانایی به دست اهلش افتاده بود چرا که علی علیه السلام آنچنانکه در جهاد اصغر با دشمنان دین می‌جنگید، در جهاد اکبر نیز با نفس خود ستیزه‌ها داشت.

چون نه از خشم بود از ایمان بود	آز و کافر کیشیش یکسان بود
گر سری بر زدی ازو به زمان	اول این سر بریدی آخر آن <sup>(۵)</sup>
هر دو کوتاه داشت و ناشایست	از برون دست و از درون بایست <sup>(۶)</sup>

۱- حدیقه الحقیقه، ص ۲۴۵. ۲- همان، ص ۲۵۲. ۳- همان، ص ۲۴۶.

۴- همان، ص ۲۴۷. ۵- همان، ص ۲۵۲. ۶- همان، ص ۲۵۴.

از آنجا که سنائی حضرت علی (ع) را مثل اعلای ملکات فاضله می‌داند، بنابراین هر جا که از این مقوله‌ها بحثی پیش می‌آید ذکر خیری از آن حضرت به عنوان یک الگو در آن زمینه نیز مطرح می‌نماید چنانکه در مدح سپاهیان بهرامشاه بخاطر تشویقشان در جهت صلاح گوید:

گردن کس به خشم و کین نزنند	چون علی جز به امر دین نزنند
چون علی زین دو آلتند دلیر	مصحف شرع و صفحه شمشیر
نیست در غزو و در مقاتلتشان	جز حدید و حدیث آلتشان <sup>(۱)</sup>

دوم اینکه سنائی هر وقت از شجاعت حضرت علی (ع) یاد می‌کند در کنار آن بلافاصله به علم آن حضرت نیز اشاره می‌نماید گوئی با این شیوه می‌خواهد بگوید که نیرومندی آن حضرت از نوع زورمندی پهلوانانی نیست که ناآگاهانه آلت دست روباه صفتان شده باشند بلکه نبرد او کاملاً از روی علم و ایمان بود و در جهت مصلحت شرع و مسلمین صورت می‌گرفت.

نور علمش چشمنده کوثر	نار تیغش کشنده کافر <sup>(۲)</sup>
هم مبرز به علم بیم و امید	هم مبارز چو شیر و چون بخورشید
در صف رزم پای او محکم	وز پی رمز جان او محرم
کنده زورش در جهود کده	در علم و عمل بدو سنده <sup>(۳)</sup>
جان آزادمردی و تن دین	خسرو سنت و تهمتن دین <sup>(۴)</sup>
شب یلدا سراج ازو بودی	روز هیجا هیاج ازو بودی <sup>(۵)</sup>

سوم اینکه سنائی قدرت بلاغی حضرت علی علیه السلام را همچون شجاعت وی برای اعتلای اسلام و هدایت افراد مفید و موثر می‌داند و گاه شمشیر زبان آن حضرت را بر ذوالفقارشان ترجیح می‌دهد:

۳- همان، ص ۲۲۷.

۲- همان، ص ۲۲۶.

۱- حدیقه الحقیقه، ص ۵۹۲.

۵- همان، ص ۲۲۷.

۴- همان، ص ۲۲۸.

به دو تیغ او به ذوالفقار و زبان  
 بود تیغی زبان گوهر پاش  
 دیگری ذوالفقار بران بود  
 ۲ - علی علیه السلام و علم و معرفت

سنایی علم حضرت علی را جدا از علم پیامبر نمی‌داند و روایت می‌کند که پدر بزرگوار حضرت علی پسر خود را هنگام کودکی پیش پیامبر برد و پیامبر انگشت مبارک خود را از آب دهان تر کرده و در دهان علی علیه السلام گذاشت و بدین سان شاهد علم دو جهان را در کام جان وی ریخت:

نه بهنگام کودکی پدرش  
 مهتر انگشت خویش را ترکرد  
 داد مردی و علم و حفظ سخن  
 گشت از بهر سود و سرمایه‌اش  
 لاجرم زان غذا و زان انگشت  
 برد نزدیک صاحب خبرش؟  
 آنگهی در دهان حیدر کرد  
 سر انگشتش از بن ناخن  
 سر انگشت مصطفی دایه‌اش  
 دین بهرورد و کافران را کشت<sup>(۱)</sup>

سنایی بارها به حدیث معروف نبوی "انا مدینه العلم و علی بابها" اشاره کرده علی علیه السلام را علم‌دار و علمدار پیامبر نامیده است.

آن ز فضل آفت سرای فضول  
 آن علمدار و علم‌دار رسول<sup>(۲)</sup>

حتی جایی حضرت علی را مهبط وحی حق نیز گفته است:

قبایل راز حسق رزانت او  
 محرم او بوده کعبه جان را  
 صدف صد هزار بحر دلش  
 مهبط وحی حق امانت او  
 محرم او بوده سر یزدان را<sup>(۳)</sup>  
 شرف صد هزار عرش گلش<sup>(۴)</sup>

شاعر عارف ایران با نقل کلام معروف منقول از علی علیه السلام که می‌فرماید "لو کشف

۳- همان، ص ۲۴۵.

۲- همان، ص ۲۵۱-۲۵۲.

۱- حدیقه الحقیقه، ص ۲۴۴.

۵- همان، ص ۲۴۹.

۴- همان، ص ۲۴۸.



الغطاء لما ازددت الايقينا<sup>۱</sup> می‌گوید:

تا بدان حد شه مکرم بود      لو کشف مرو را مسلم بود  
سپس حدیث دیگری را از قول حضرت علی علیه السلام پیش می‌کشد که گویند از آن  
حضرت پرسیدند که خدا را می‌بینی فرمود: "من هرگز کسی را که نبینم عبادت نمی‌کنم" بدین  
ترتیب عمق و ژرفای معرفت و مقام و مرحله حق‌الیقین در دل آن حضرت را به نمایش  
می‌گذارد:

ذات باری از آن ستم دیده      تاش نادیده ناپرستیده<sup>(۱)</sup>  
شاعر بزرگ ایران برای اینکه اندازه علم و اطلاع حضرت علی را در زمینه‌های گوناگون  
بیان نماید به توصیف نامه‌ها و فرمانهای حیات بخش حضرت علی علیه السلام پرداخته که  
در تمام مکانها و زمانها راهنمای انسانها و ملل و دول عالم خواهند بود:

زمزم لطف آب خامه اوست      کعبه اهل فضل نامه اوست  
خامه او او چو یار شد با دست      سمط لولو ز یک نقط پیوست<sup>(۲)</sup>  
او گوید: در حقیقت حضرت با نوشتن این نامه‌ها شق القمر بل شق الشمس از خود نشان  
داده‌اند.

کرده خورشید و ماه را به دو نیم      نور اقلامش اندر آن اقلیم<sup>(۳)</sup>  
شاعر بلند پایه ما در اینجا به عنوان یک نمونه، از نامه آن حضرت به سهل حنیف<sup>(۴)</sup> یاد  
می‌کند و گوید:

شمتی یاد کن ز یک نامه      خام کسی باشد آنچه‌ان خامه  
آن سخنها که در ضیافت و ضیف      بفرستاد سوی سهل حنیف<sup>(۵)</sup>  
درباره ارزش این نامه چنین می‌گوید:

۱- حدیقة الحقیقه، ص ۲۵۰. ۲- همان، ص ۲۵۱. ۳- همان، ص ۲۴۸.

۴- سهل بن حنیف عامل حضرت علی (ع) در مدینه بود صبحی صالح ۲۶۱. ۵- حدیقة الحقیقه، ص ۲۵۱.

هر یکی لفظ کو ادا کرده ست سر انگشت مصطفی کرده است<sup>(۱)</sup>

۳ - علی (ع) و قرآن

به گفته سنایی علی علیه السلام از طریق الهام و شهود تاویل قرآن را می دانست و منظور از "الراسخون فی العلم" در آیه مبارکه "لایعلم تاویله الا الله و الراسخون فی العلم" وجود مقدس علی علیه السلام می باشد چنانکه فرماید:

بشـنیده ز مصطفی تنزیل	گشته مکشوف بر دلش تاویل <sup>(۲)</sup>
هر که تن دشمن است و یزدان دوست	داند الراسخون فی العلم اوست <sup>(۳)</sup>
سر قرآن بخوانده بود به دل	علم دو جهان ورا شده حاصل <sup>(۴)</sup>
راه دین است محکم تنزیل	شرح آن مرتضی دهد تاویل <sup>(۵)</sup>
نفس نفسش کشنده تنزیل	جان جاننش چشنده تاویل <sup>(۶)</sup>

او در بیتی به کاتب وحی بودن علی (ع) نیز اشاره دارد:

کاتب نقش نامه تنزیل خازن گنج خانه تاویل<sup>(۷)</sup>

سنایی از یاد نبرده است که بعضی از آیات قرآن در شان حضرت علی (ع) نازل شده از جمله سوره هل اتی (دهر):

سید و سرفراز آل عبا	یافت تشریف صورت هل اتی <sup>(۸)</sup>
از پی سائلی به یک دور غیف	صورت هل اتی ورا تشریف <sup>(۹)</sup>
جریان بخشیدن انگشتی در حال رکوع به یک فقیر را بدین سان نقل می کند:	
در قیام و قعود عود او کرد	در رکوع و سجود جود او کرد
خاتم اینجا بداد بر در راز	ملک آنجا عوض ستد با ناز <sup>(۱۰)</sup>

۱- حدیقه الحقیقه، ص ۲۵۱. ۲- همان، ص ۲۲۷. ۳- همان، ص ۲۲۹.

۴- همان، ص ۲۲۷. ۵- همان، ص ۶۳۹. ۶- همان، ص ۲۲۸.

۷- همان، ص ۲۲۹. ۸- همان، ص ۱۲۸. ۹- همان، ص ۲۵۰.

۱۰- همان، ص ۲۵۳.

لفظ قرآن چون دید درویشش خویشتن جلوه کرد در پیشش<sup>(۱)</sup>

سنایی مانند اکثر شعرای شیعی مذهب معتقد است که آیه مبارکه:

ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم<sup>(۲)</sup>

در شان حضرت علی و خاندان ایشان نازل شده و منظور از "ید الله" درآیه فوق شخص شخیص حضرت علی(ع) می باشد.

۴ - علی و دنیای مادی:

یکی از سخنان گرانبهای حضرت (ع) در مورد دنیا اشاره به سه طلاقه کردن آن است

سنایی در حدیقه، چندین بار از این حدیث بهره جسته است:

او نبود آن اسد که رنگ خلوق	کردی او را در این کهن صندوق
چرخ پیری و خاک رهگذرش	عقل زالی و عاشق نظرش
او ز بهر کمال بی بندی	وز برای جمال خرسندی
خوانده برگنده پیری و میری	سه طلاق و چهار تکبیری
کودک از زرد و سرخ بشکبید	مرد را زرد و سرخ نفرید
جان حیدر در آز ناویزد	شیراز آتش همیشه بگریزد <sup>(۳)</sup>

جای دیگر فرماید:

سه طلاقش ده ارت هیچ هش است	زانکه این گنده پیر شوی کش است
حیدری نیست اندرین آفاق	دهد این گنده پیر را سه طلاق
در جهان حیدران اگر چه بسند	در ره دین به گرد او نرسند <sup>(۴)</sup>

سنایی رفتار حضرت علی(ع) را درباره بیت المال مسلمین چنین توصیف می نماید:

علم او از برای یک تعلیم	گفته در بیت مال بازر و سیم
چون دو توده بدید از این و از آن	گشت حیران ازین دل و زان جان
دیگری را فریب ای رعنا	نیستی تو سزا و در خور ما

۱- حدیقه الحقیقه، ص ۲۵۰.

۲- همان، ص ۲۵۴.

۳- همان، ص ۲۷۰.

ننگرم من سوی دوال شما نشوم نیز در جوال شما<sup>(۱)</sup>  
همیشه کسانی که در زندگی حضرت علی علیه السلام تحقیق کرده‌اند گفته‌اند که: او به یک  
زندگی فقیرانه قانع بود و سنایی در داستانها گوناگون از این موضوع صحبت بمیان آورده و  
گفته است:

بر قلیلی ز قوت قانع بود ترس بر حرص و جهد مانع بود<sup>(۲)</sup>  
۵ - جود و بخشندگی حضرت علی (ع)

طبعاً کسی که تا این اندازه به مال دنیا بی‌اعتنا باشد نه تنها چیزی از آن برای خود نمی‌گیرد  
بلکه هر چه را که بدست آورده در راه خدا انفاق می‌نماید. سنایی در موارد متعدد به توصیف  
جود و بخشندگی آن امام بزرگوار پرداخته است:

دیده چون دید خلق و جود علی مشک خون شد دگره از خجلی<sup>(۳)</sup>  
جای دیگر گوید:

آنکه خوابش همیشه با نان بود هم دعای رسول یزدان بود<sup>(۴)</sup>  
۶ - عفو و حلم آن حضرت

سنایی در این مورد گوید که حضرت علی (ع) با وجود شجاعت و هیبتی که داشتند  
بسیار دل رحم و رقیق القلب بودند اگر دشمن از ایشان تقاضای بخشایش میکرد و توبه  
می‌نمود، تقاضای وی را می‌پذیرفتند او در توصیف جریان جنگ جمل گوید:

چون نمود او به دشمنان دندان	تنگ شد بر عدو جهان چو دهان
او توانست خصم را مالید	لیک خصمش بدو همی نالید
خشم با رای خویش یار نکر	جز به دستوری ایچ کار نکرد
حلم را کار بست روز جمل	عفو کرد از عدو خلاف و جدل
باز با خشم خویش در صفین	بسا عدو کار بست رای رزین

۳- همان.

۲- همان، ص ۲۵۴.

۱- حدیث الحقیقه، ص ۲۵۲.

۴- همان، ص ۲۵۷.

تاج حلمش گذشته از پروین  
۷- علی(ع) و نبی اکرم(ص):

به روایت حبیب السیر پیامبر اکرم فرموده: "انا و علی من شجره واحده و الناس من اشجار شتی"

سنایی این حدیث را بدینسان به نظم آورده است:

هر دو یک قبله و خودشان دو  
هر دو یک روح و کالبدشان دو

هر دو یک در و یک صدف بودند  
هر دو پیرایه شرف بودند<sup>(۱)</sup>

او درباره حدیث منزلت چنین می‌سراید:

دو رونده چو اختر و گردون  
دو برادر چو موسی و هارون<sup>(۲)</sup>

سنایی مانند مولوی خلیق و خوی حضرت علی را برگرفته از خلق عظیم پیامبر دانسته و آن حضرت را دست پرورده رسول اکرم می‌شمارد:

لطف او بو لطف پیغمبر  
عنف او بود علف شیر شوزه نر<sup>(۳)</sup>

همچنین حضرت علی را علم‌دار و علمدار و چشم و چراغ رسول اکرم و نیز رازدار آن حضرت معرفی نموده است.

خواننده در دین و ملک مختارش  
هم در علم و هم علمدارش<sup>(۴)</sup>

عالم علم بود و بحر هنر  
بود چشم و چراغ پیغمبر

رازدار خدای پیغمبر  
رازدار پیغمبرش حیدر<sup>(۵)</sup>

سنایی دعای رسول اکرم در حق حضرت علی را نیز از یاد نبرده آنجا که فرموده اللهم وال من والاه عاده:

بهر او گفته مصطفی به اله  
کای خداوند وال من والاه<sup>(۶)</sup>

۱- حدیقه الحقیقه، ص ۲۵۲.

۲- همان، ص ۲۵۰.

۳- همان.

۴- همان، ص ۲۲۷.

۵- همان، ص ۲۲۷.

۶- همان، ص ۲۲۹.

۷- همان، ص ۲۲۹.

و نیز:

گفته او را رسول جبارش کای خدای از بدان نگه دارش<sup>(۱)</sup>  
سنایی حتی زناشویی حضرت علی(ع) با فاطمه زهرا (س) را نیز در حدیقه مطرح ساخته  
است:

مصطفی چشم روشن از رویش شاد زهرا که گشت او شویش<sup>(۲)</sup>  
و او معتقد است که عقد این دو در زیر درخت طوبی بسته شده است.

عقد او با بتول در سلوی بود در زیر شاخه طوبی<sup>(۳)</sup>

۸ - علی علیه السلام و جانشینی

سنایی صراحة<sup>۴</sup> به مساله روز غدیر و جانشینی حضرت علی اشاره کرده گوید:

نائب مصطفی به روز غدیر کرده در شرع مرورا به امیر<sup>(۴)</sup>

سنایی معتقد است وقتی او توانست که کفر را تارومار کند پس می تواند از کیان دین نیز  
حراست نماید

در خیبر بکند شوی بتول در دین را بدو سپرد رسول

چون توانست چاه کفر انباشت چاه دین هم نگاه داند داشت<sup>(۵)</sup>

سنایی ضمن منقبت حضرت امام حسن می فرماید:

چون علی در نیابت نبوی کوثر داعی و عدودعی<sup>(۶)</sup>

و در دیوان آورده:

چون در خیبر بجز حیدر نکند از بعد آن خانه دین را که داند کرد جز حیدر دری<sup>(۷)</sup>

۹ - علی و تنهایی:

در این میان سنایی مانند هر شیعه دلسوخته ای با توجه به خانه نشینی علی علیه السلام

۱- حدیقه الحقیقه، ص ۲۵۲. ۲- همان، ص ۲۴۵. ۳- همان، ص ۲۵۵.

۴- همان، ص ۲۲۷. ۵- همان، ص ۲۵۱. ۶- همان، ص ۲۶۳.

۷- همان، ص ۶۵۶.

و راز در چاه گفتن ایشان در جامعه تاریک آن زمان گوید:

بحر علم اندر و بجوشیده

چاه را به ز مستمع دیده<sup>(۱)</sup>

و جای دیگر گفته:

تنگ زان شد برو جهان سترگ

که جهان تنگ بود و مرد بزرگ<sup>(۲)</sup>

۱۰- علی علیه السلام و معجزات

از میان معجزاتی که مستقیماً در ارتباط با آن حضرت به ظهور پیوسته سنایی به دو

معجزه اشاره می‌کند:

حس او چون عظیم بود و کثیر

گشت مغلوب او سحاب اثیر

قوت حسرتش ز فوت نماز

داشته چرخ را ز گشتن باز<sup>(۳)</sup>

و:

تا دگر باره بر نشاند به زین

خسرو چرخ را تهمتن دین<sup>(۴)</sup>

۱۱- علی علیه السلام و نام و کنیت و لقب

در مورد نامگذاری علی علیه السلام مطالب و روایات بسیاری نقل گردیده است که بعضی از آن‌ها در کتاب حبیب السیر و ناسخ التواریخ... به تفصیل آمده است ولی نظر سنایی این است که نامگذاری آن حضرت به صوابدید پیامبر صورت گرفته و آن حضرت به خاطر ارج نهادن بر روح و جسم علی(ع) نام ایشان را علی و کنیت آن حضرت را بوتراب نهاده‌اند

مصطفی از برای جان و تنش

نه ز بهر کلاه و پیر هنش

نام او کرده در ولایت علم

علی از علم و بوتراب از حلم<sup>(۵)</sup>

۱- حدیقه‌الحقیقه، ص ۲۴۹.

۲- همان، ص ۲۵۵.

۳- همان، ص ۲۴۶.

۴- همان، ص ۲۵۱.

۵- همان، ص ۲۵۰.

او این نام را از نام مقدس خداوند مشتق شمرده<sup>(۱)</sup> معتقد است که دست حق همیشه یار و یاور او بوده است:

نامش از نام یار مشفق بود هر کجا رفت همراهش حق بود<sup>(۲)</sup>  
وی در موارد متعدد حضرت علی را با لقب اسدالله نیز نامیده است:

حیدری کش خدای خواند شیر کی زده بر معاویه شمشیر  
شیر رو به راه را نیازارد لیک صد گور زنده نگذارد<sup>(۳)</sup>  
۱۲ - علی علیه السلام و اصلاح جامعه

سنایی در یکی دو بیت به تاثیر عظیم حکومت کوتاه حضرت علی اشاره کرده گوید در این مدت اندک آن حضرت توانست با سدور فرمانهای حیات بخش باغ سنت پیامبر را که با روییدن گیاهان هرزه بدعت از طراوت و شادابی افتاده بود دوباره احیا کند و با اقامه ادله و براهین روشنگر بدعتها را از جامعه اسلامی بزدايد و چهره زیبای سنت نبی اکرم را به تماشا بگذارد:

باغ سنت به امر نو کرده هر چه خود رسته بود خو کرده<sup>(۴)</sup>  
و:

سر بدعت زده به تیغ زبان روی سنت بشسته ز آب سنان<sup>(۵)</sup>  
شهادت علی علیه السلام

همیشه مرگ قهرمانان اسطوره‌ای و حماسی همچون زندگیشان اسطوره‌ای و حماسی بوده است چنانکه رستم نیز در شاهنامه اسطوره‌ای می‌میرد بنابراین مرگ شهسوار اسلام نیز به همان سان به سراغش می‌آید کشتن علی علیه السلام با مبارزه رودرو امکان پذیر نبود پس مرد ردلی می‌بایستی پیدا می‌شد و این فاجعه دلخراش را بوجود می‌آورد.

۱- اشاره دارد به حدیث قدسی که در ناسخ التواریخ میرزا محمد تقی سپهر آمده است: ... یا محمد (ص) اقرا منی طلیا السلام و قل له انی

احبه و احب من یحبه و من حی بعلی انی اشفت له اسمان اسمی...

۲- حدیقه الحقیقه، ص ۲۴۵.

۳- همان، ص ۲۴۹.

۴- همان، ص ۲۴۵.

۵- همان، ص ۲۴۸.



سنایی قاتل علی علیه السلام را به جهت تحقیر به نام مادرش هند نامیده ماجرا را بدین سان شرح می‌دهد:

چون از این گشت فارغ آن بد مرد  
تا برآورد زو به حیلہ دمار  
پسر هند اگر بدو بد کرد  
چه زیان آفتاب را از ابر  
قصده جان امیر حیدر کرد  
تو مر این شخص را به مرد مدار  
آن بدی دان که جمله با خود کرد  
کی شود جفت با مسلمان گبر<sup>(۱)</sup>  
در جای دیگر گفته:

تو کشیدن ز کافری پندار  
هر که ناطق نبود قایل او  
تیغ بر روی حیدر کرار<sup>(۲)</sup>  
وآنکه قابل نبود قاتل او<sup>(۳)</sup>

حضرت امام حسن(ع)

سنایی مثل یک عاشق دل سوخته به منقبت و توصیف صفات ملکوتی امام حسین پرداخته، گوید:

بو علی آنکه در مشام ولی  
قره العین مصطفی او بود  
آید از گیسوانش بوی علی  
سید القوم اوصیا او بود<sup>(۴)</sup>

سپس به مسموم شدن آن حضرت اشاره کرده می‌فرماید:

زهر قهر عدو هلاکش کرد  
پس از آن به تقبیح قاتلان آن حضرت می‌پردازد.  
فقد تریاک دردناکش کرد<sup>(۵)</sup>  
پاک ناید ز مردم بی باک  
عود ناید ز دود چوب اراک<sup>(۶)</sup>

سنایی شهادت امام حسن علیه السلام را به سبب نجات و رهایی آن حضرت از این دنیای دون تلقی نموده همچنانکه پدر بزرگوار ایشان هنگام ضربت خوردن گفته بود<sup>۷</sup> و

---

۱- حدیقه الحقیقه، ص ۲۵۶. ۲- همان، ص ۲۴۸. ۳- همان، ص ۲۴۶.  
۴- همان، ص ۲۶۲ و ۲۶۳. ۵- همان، ص ۲۶۳. ۶- همان.

رب الکعبه<sup>۱</sup> شهادت امام حسن نیز ایشان را از دنائت خلق نجات بخشیده گویی قایده دیرین است که دنیا برای انسانهای خوب و پاک دردناک و عذاب آور باشد:

ماه در چشم او هلال نمود	زهر در کلام او زلال نمود
زانکه زان واسطه چشیدن زهر	وان زدشمن بسی کشیدن قهر
بسجهانید جاننش از ره حلق	برهانیدش از دنائت خلق
روز باطل چو حق شود پنهان	اهل حق را توبه ز کور مدان
پای باطل چو دست برتابد	دل دانا به مرگ بشتابد <sup>(۱)</sup>

امام حسین(ع) در واپسین دم زندگی امام حسن(ع) بر بالین ایشان می‌شتابند و درباره عاملان این سوء قصد سوال می‌کنند امام حسن در پاسخ می‌فرماید: در حالیکه جد من مصطفی و پدرم مرتضی امین جهان است، سخن چینی از انسانی مثل من به هیچ وجه پسندیده نیست.

جد من مصطفی امان زمان	پدرم مرتضی امین جهان
جده من خدیجه زین زمان	مادرم فاطمه چراغ جهان
جمله بودند از خیانت و غمز	پاک و پاکیزه خاطر و دل و مغز
من هم از بطن ظهر ایشانم	گر چه جمع و ز غم پریشانم <sup>(۲)</sup>

بنابر این من از افشای نام کسی که به من زهر داده معذورم و من این کار او را به خدا واگذار می‌کنم.

نه کنم غمز و نه بوم غماز	خود خدا داند آخر و آغاز
هست دانا به باطن و ظاهر	چون توانا به اول و آخر
آنکه فرمود و آنکه داد رضا	خود جزا یابد او به روز جزا <sup>(۳)</sup>

۳- همان، ص ۲۶۵.

۲- همان، ص ۲۶۴.

۱- حدیقه الحقیقه، ص ۲۶۳.

بسیار جالب است این نکته که امام حسن علیه السلام در پایان سخنان خود به امام حسین(ع) می‌فرماید روز قیامت تا وقتی که دست دشمنم را در دست من نگذارند به بهشت نخواهم رفت.

ور مرا روز خشر ایزد بار      بدهد در جوار جنت بار  
نروم در بهشت جز آنگاه      که نه‌د در کف بدخواه<sup>(۱)</sup>

سنایی که بدینجا می‌رسد و این همه بزرگواری را از امام حسن به رشته نظم می‌کشد دلش به درد می‌آید و می‌فرماید:

اگر امام حسن بخاطر معصومیت و صفات ملکوتی، نام آن شخص و کیفیت ماجرا را نهان داشت من پنهان نخواهم داشت من بدون ترس حقایق را بر زبان خواهم آورد آنگاه فریب خوردن جمعه و باور داشتن وعده‌های دروغین و سرانجام روسیاهی‌اش را بر ملا می‌سازد.

حق بگویم من از که اندیشم      آنچه باشد یقین شده پیشم<sup>(۲)</sup>

امام حسین(ع)

سنایی در مورد امام حسین به بیشتر اخبار و احادیثی که درباره آن حضرت نقل شده اشاره کرده از این میان به شباهت اخلاقی آن حضرت به پیامبر اکرم و شباهت جسمی به پدر بزرگوارشان و سوار شدن آن حضرت بر دوش مبارک رسول الله و فرمایش آن حضرت در این مورد که "نعم الراكب و نعم الجمیل" و نیز اینکه جبرئیل علیه السلام گهواره آن حضرت را می‌جنبانی اشاره می‌کند.

پسر مرتضی امیر حسین      که چنوئی نبود در کوئین  
مشرب دین اصالت نسبش      منصب دین نزهت ادبش

۱- حدیقه الحقیقه، ص ۲۶۵. ۲- همان.

اصل او در زمین علیین  
 اصل و فرعش همه وفا و عطا  
 خلق او همچو خالق پاک پدر  
 پیش چشمش حقیر بود دینی  
 همت او ورای قومه عرش  
 مصطفی مرورا کشیده به دوش  
 بر رخس انس یافته زهرا  
 به سر و روی و سینه در دیدار  
 دری از بحر مصطفی بوده  
 عقل در بسند عهد و پیمان  
 اصلها ثابت اشارت حق  
 آن مثال نبی و عالم زین  
 وارث مصطفی امیرحسین<sup>(۱)</sup>

آنگاه به عشق بی پایان حسین علیه السلام اشاره کرده گوید:

عشق او اولی است بی آخر  
 راز او باطنی است بی ظاهر<sup>(۲)</sup>

سپس بستن آب فرات به روی امام را مطرح می‌کند:

جگر گرم او ز آب زلال  
 منع کردند اهل بغی و ضلال  
 خشم از اصل او ندارد چشم  
 از جگر گوشه پیامبر و خشم!<sup>(۳)</sup>

و در پایان این منقبت بر دوستان امام رحمت و بر دشمنانش لعنت می‌فرستد.

باد بر دوستان او رحمت  
 باد بر دشمنان او لعنت<sup>(۴)</sup>

سنایی در نقل جریانات کربلا اخبار موثق شیعی را در نظر داشته و بر طبق همین روایات به دسیسه پردازی و فریبکاری ابن زیاد و دیگر سردمداران حادثه خونین کربلا

۲- همان، ص ۲۶۸.

۱- حدیقه الحقیقه، ص ۲۶۷ - ۲۶۶. ۲- همان.

۴- همان، ص ۲۶۸.

روایات به دسیسه پردازی و فریبکاری ابن زیاد و دیگر سردمداران حادثه خونین کربلا می‌پردازد و نقاب از چهره زشت و کریه نو مسلمانان کافر برمی‌افکند.

شرم و آرم جملگی بگذاشت	جمعی از دشمنان بر او بگماشت
تا مر او را به نامه و به حیل	در مدینه کشند در منهل
کربلا چون مقام و منزل ساخت	ناگه آل زیاد بر وی تاخت
راه آب فرات بر بستند	دل او زان عنا و غم خستند
شمر و عبدالله زیاد لعین	روحشان جفت باد با نفرین
برکشیدند تیغ بی آرم	تو خدا ترس و نه ز مردم شرم
سرش از تن به تیغ بیریدند	و اندر آن فعل سود می‌دیدند
تنش از خصم پاره پاره شده	آل مروان بر او نظاره شده <sup>(۱)</sup>

آنگاه به انتقال اسرا و سرهای بریده شهدا به دمشق می‌پردازد

به دمشق اندرون یزید پلید	منتظر بود تا سرش برسد
پیش بنهاد و شادمانی کرد	تکیه بردنی و امانی کرد
بیتی از قول خویش املا کرد	کین دیرینه جست و آنها کرد <sup>(۲)</sup>

سنایی تنها به نقل این حوادث اکتفا نکرده بلکه مثل یک مورخ واقعین به ریشه‌یابی و تحلیل واقعه خونین کربلا پرداخته آن را نوعی کینه‌کشی و انتقام‌گیری از پیامبر و علی علیه السلام دانسته و گفته است که روبه‌بان دیروز، شیران امروز شده‌اند.

کین آسا بستوخته ز حسین	خواسته کینه‌های بدر و حنین <sup>(۳)</sup>
------------------------	---

سپس زیباترین و جانسوزترین مرثیه را در سوگ مظلومان دشت کرب و بلا بدینسان می‌سراید:

حبذا کربلا و آن تعظیم	کز بهشت آورد به خلق نسیم
و آن تن سر بریده در گل و خاک	و آن عزیزان به تیغ و دلها چاک

۳- همان.

۱- حدیقه‌الحقیقه، ص ۲۶۹ - ۲۶۸. ۲- همان.

وآن کزین همه جهان کشته  
وآن چنان ظالمان بد کردار  
حرمت دین و خاندان رسول  
تیغها لعل گون ز خون حسین  
تاج بر سر نهاده بد کردار  
زخم شمشیر و نیزه و پیکان  
آل یاسین بداده یکسر جان  
مصطفی جامه جمله بدریده  
فاطمه روی را خراشیده  
حسن از زخم کرده سینه کبود

در گل و خون تنش بیاغشته  
کرده بر ظلم خویشان اصرار  
جمله برداشته ز جهل و فضول  
چه بود در جهان بتر زین شین  
که از آن تاج به منشار  
بر سر نیزه سر بجای سنان  
عاجز و خوار و بی کس و عطشان  
علی از دیده خون بباریده  
خون بباریده بی حد از دیده  
زینب از دیده‌ها برانده دو رود<sup>(۱)</sup>

سنایی ماجرای کربلا را با نقل حکایتی دلنشین از زنی از خاندان رسول که در کوفه می‌زیست به پایان می‌برد که هر روز دست کودکان خود را می‌گرفت و بیرون شهر می‌برد و بدانان توصیه می‌کرد که نسیم کربلا را پیش از آنکه وارد شهر شود و آلوده گردد دریابید و روح و روان خود را با بوی مشهد مقدس حسین (ع) تازه سازید.

بود در شهر کوفه پیر زنی  
بود از اولاد مصطفی و علی  
کودکی چند زیر دست و یتیم  
زال هر روز بامداد پگاه  
آمدی از میان شهر برون  
بر ره کربلا بسایستادی  
گفتی اطفال را همی بویید  
بیشتر زآنکه در شود در شهر

سالخورده ضعیف و ممتحنی  
ممتحن مانده بی حیب و ولی  
شده قانع ز کربلا به نسیم  
کودکان را فکندی اندر راه  
دیده از ظلم ظالمان پر خون  
برکشیدی ز درد دل بسادی  
وین نکو باد را بینبویید  
برگزید از نسیم مشهد بهر

۱- حدیقه الحقیقه، ص ۲۷۰.

شوداز هر دماغی آلوده  
حظ ازین باز جمله بردارید  
در پایان این حکایت می‌افزاید:

باد چون گشت شهر پیموده  
سوی ناهل و خصم مگذارید<sup>(۱)</sup>

من غلام زنی که از صد مرد  
قدر میرحسین بشناسد

بگذرد روز بار و بردابرد  
از جفاهای خصم نهراسد<sup>(۲)</sup>

در این جا یادآوری این نکته بسیار مهم و ضروری است که ستایش سنایی بدین جا خاتمه نمی‌یابد بلکه از دیگر ائمه نیز در آثار خود مدح گفته و حتی از مهدی آخر زمان سلام الله علیه در حدیقه یاد کرده است:

اندرین روزگار بد عهدی  
جای دیگر فرماید:

چیست جز عدل هدیه مهدی<sup>(۳)</sup>

هر که دارد بداد و دین عالم  
کونه مهدی ز سست عهدی شد  
تو ببری شو ز جور و بد عهدی

به خدا ار بود ز مهدی کم  
که به دین و به داد مهدی شد  
کافر مگر نخوانمت مهدی<sup>(۴)</sup>

---

۳- همان، ص ۵۸۱.

۲- همان.

۱- حدیقه‌الحقیقه، ص ۲۷۱.

۴- همان، ص ۵۵۶.

## برخی مأخذ و منابع:

- ۱ - حدیقه سنایی که مأخذ اصلی این مقاله است به تصحیح شادروان مدرس رضوی انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۶۷
- ۲ - دیوان سنایی به کوشش مرحوم مدرس رضوی از انتشارات کتابخانه سنایی
- ۳ - چهار مقاله نظامی عروضی سمرقندی، به اهتمام دکتر معین، انتشارات ابن سینا ۱۳۴۸ تهران
- ۴ - کلیات سعدی، به اهتمام محمد علی فروغی، انتشارات جاویدان، کتابفروشی محمد حسن علمی.
- ۵ - ناسخ التواریخ، میرزا محمد تقی سپهر، جلد مربوطه علی (ع).



دکتر محمد بیگی - شاهرخ  
عضو هیئت علمی دانشگاه شیراز

## سیمای اهل بیت (ع) در نخستین تفسیر فارسی موجود موسوم به ترجمه تفسیر طبری

### مقدمه

بررسی تفاسیر قرآن، انسان را با دریایی از اندیشه ها، که هر کدام از ابعادی درباره این کتاب الهی به غور و تفحص پرداخته است آشنا می نماید. قابل ذکر است تاکنون کتابی، به این مقدار مورد بررسی و شرح و تفسیر قرار نگرفته است و در این زمینه تفاسیر فارسی از جایگاه بسیار والائی برخوردار است که نه تنها برای غیر فارسی زبانان بلکه برای اکثر فارسی زبانان هم ناشناخته مانده است. تفاسیری که از زبان فارسی به یادگار مانده، مربوط به تمامی اهل اسلام می باشد که با یک نظر اجمالی می توان گفت بیش از صد تفسیر وجود دارد که تعدادی از آنها اهم تفاسیر فارسی را در بر می گیرد، که یکی از آنها به نام "ترجمه تفسیر طبری" مشهور گشته است و این تفسیر نخستین تفسیر فارسی موجود در زمان ما می باشد. اکنون در این فصل بر آنیم در رابطه با وجه تسمیه این تفسیر، مترجم و یا به تعبیر بهتر و دقیقتر، مولف و اهداف و منابع آن سخن برانیم و خلاصه گزیده ای از پژوهش خود را در اختیار خوانندگان محترم قرار دهیم.

سخنی درباره مولف نخستین تفسیر فارسی موجود، موسوم به "ترجمه تفسیر طبری" و بررسی وجه تسمیه آن: در باب اینکه این تفسیر به وسیله چه کسی نگاشته شده است، مطلبی واضح از مقدمه کتاب به دست نمی آید. نهایت چیزی که می آید این است که در زمان ملک مظفر ابوصالح و به فرمان او عده ای از علمای ماوراءالنهر از شهرهایی مانند بخارا، سمرقند، سیبجاب و فرغانه و ... گرد آمدند و از میان خود، اشخاص عالمتر و فاضلتر را

برای این کار مهم یعنی ترجمه تفسیر طبری، اختیار کردند و به ترجمه آن پرداختند.<sup>(۱)</sup> درباره اینکه این تفسیر بدست چه کسی نگارش یافته است، نظرات متفاوتی ایراد گشته است از جمله:

نویسنده مقاله "آغاز وحی و بعثت پیامبر(ص) در تاریخ و تفسیر طبری" این تفسیر را ترجمه بلعمی و تلخیصی از تفسیر طبری ذکر کرده است بدون آنکه دلیلی برای آن بیاورد.<sup>(۲)</sup> و همچنین بهار، این تفسیر را از بلعمی دانسته<sup>(۳)</sup> اگر چه بهار در کتاب سبک شناسی، بلعمی را فقط مولف ترجمه تاریخ طبری ذکر کرده است.<sup>(۴)</sup> و ترجمه تفسیر را تألیف گروهی از دانشمندان ماوراءالنهر گفته است.<sup>(۵)</sup>

و برخی دیگر حتی ترجمه تاریخ طبری را نگارش بلعمی ندانسته و آنرا منسوب به بلعمی یاد کرده‌اند.<sup>(۶)</sup> و نیز مولف کتاب "احوال و آثار محمد بن جریر طبری" با توجه به کتاب سبک شناسی، ترجمه این تفسیر را با همکاری جمعی از دانشمندان و فضیای عصر بیان کرده است.<sup>(۷)</sup>

همچنین بعضی به استناد کشف‌الطنون، عده مترجمین این اثر بیست نفر، نقل کرده‌اند<sup>(۸)</sup>، و بعضی دیگر چنین نظر داده‌اند که این تفسیر اصلاً ترجمه فارسی تفسیر طبری نیست.<sup>(۹)</sup> و بعضی دیگر آنرا بعنوان ترجمه جامع‌البیان فی تفسیر القرآن از محمد بن جریر طبری معرفی نموده‌اند.<sup>(۱۰)</sup>

در بیان این اظهارات، نظری که در کتاب "ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری" درباره

۱- ترجمه تفسیر طبری، ج ۱، ۵ - ۶. ۲- یاد نامه طبری، ۱۶۰، ۱۷۶. ۳- تاریخ بلعمی، ۵ - ۶.

۴- سبک شناسی، ج ۲، ۸ - ۹. ۵- همان، ج ۲، ۱۵.

۶- فهرست الفبایی کتب خطی کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی، ص ۱۳۸ و تاریخنامه طبری ج ۱، بیست و یک، بیست و هفت.

۷- احوال و آثار محمد جریر طبری، ۷۳.

۸- یاد نامه طبری، مقاله فریدون تقی ناده، طوسی، ۵۶۲. ۹- یکی قطره باران، ص ۵۹۹، ۵۶۰.

۱۰- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱، ۶۱۹.

در بیان این اظهارات، نظری که در کتاب "ادبیات فارسی بر مبنای تالیف استوری" درباره ترجمه تفسیر طبری آمده، تا حدی ساختمان تالیف این تفسیر را روشن ساخته است، آنجا که می گوید: "ترجمه تحت اللفظی است همراه با تفسیر که نخست در ۱۴ جلد (با تکمله تاریخی در ۶ جلد و بعدها در ۷ جلد) (سیح) فراهم آمده و گاهی هم کتاب در یک جلد گرد آمده است."<sup>(۱)</sup>

ولی باز می بینیم که تمامی این اقوال بر اساس مطالعه مقدمه این تفسیر و یا مقایسه صفحاتی از آن با اصل تفسیر طبری می باشد که در نتیجه به هیچکدام از آن اقوال به طور یقین، اعتماد نشاید کرد.

نظر نگارنده درباره مولف این تفسیر و وجه تسمیه آن

با توجه به مطالعه تمام این تفسیر و بررسی منابعی که در متن آن مذکور است و نیز بررسی تطبیقی آن با تفسیر طبری و دیگر منابع موجود به این نتیجه رسیده ام که مترجم و یا به تعبیر بهتر و دقیقتر مولف آن شخص ثالثی است و بعد از آنکه تفسیر و تاریخ طبری در ۲۰ مجلد به فارسی برگردان شد، او اقتباس گونه با استفاده از دیگر منابع آنرا در ۷ مجلد تالیف کرده است. شاید بتوان گفت این اشتباه یا لغزش علمی را اولین بار ادوارد برون، مرتکب شد که نسخه خطی از این تفسیر را ترجمه فارسی تفسیر طبری گمان کرد.<sup>(۲)</sup> و گفته او مبنایی شد برای دیگر دانشمندان و ادیبان مانند: ملک الشعراء بهار<sup>(۳)</sup> و

---

۱- ادبیات فارسی بر مبنای تالیف استوری، یو. ا. پرگل، ج ۱، ۹۸.

1-Browne & Eward G. ,A Literary History of Persia & Cambridge & University Press & 1969 & V:I & P:478.

و نیز: علی پاشا صالح، تاریخ ادبی ایران: ادوارد برون، ج ۱، ص ۶۹۳.

۳- محمدتقی بهار در این باره چنین اظهار نظر کرده است: "از جمله سعادات ادبیات فارسی آنست که هر دو کتاب تفسیر و تاریخ طبری در عهد ابوصالح منصورین سامانی بوسیله ابوعلی محمد بن عبدالله البلمی وزیر خراسان از عربی به فارسی ترجمه شده است و خوشبختی دیگر آنکه آن دو نسخه تا امروز مانند هزاران نسخه دیگر از میان نرفته است و در دسترس عشاق زبان شیرین فارسی است."

ذبیح‌الله صفا<sup>(۱)</sup> و علی اکبر شهابی<sup>(۲)</sup> و دیگران<sup>(۳)</sup>... که این تفسیرها را همان ترجمه فارسی تفسیر طبری به حساب آورده‌اند که در قرن چهاردهم در ۱۴ جلد ترجمه شده است! و حبیب یغمائی هم با اعتماد به همین اقوال در صدد چاپ این کتاب با نام "ترجمه تفسیر طبری" برآمد و نیز در بررسی تطبیقی، ما بین تفسیر طبری و این کتاب به این نتیجه رسیدیم که:

مؤلف این تفسیر فارسی در ترجمه تحت‌اللفظی آیات به تفسیر طبری نظر داشته نه به این معنی که حتماً قول راجح طبری را اساس کار خود در ترجمه قرار داده است، گاهی به انتخاب و اجتهاد خود قول مرجوح را انتخاب کرده و به فارسی برگردانده است. (فی المثل درباره ترجمه حروف مقطعه) و در تفسیر هم آنجا که مطالب با تفسیر طبری مطابقت دارد باز به این معنی نیست که رأی طبری مد نظر داشته است چه بسا خود قول مرجوح را به عنوان تفسیر ذکر کرده است و اصلاً اشاره‌ای هم به نظر طبری نکرده است (مانند: تفسیر سوره تین)، آنچه میتوان درباره این کتاب گفت این است که در ترجمه تحت‌اللفظی آیات با توجه به تفسیر طبری به این کار پرداخته شده ولی در قسمت تفسیر، مؤلف دست خود را کاملاً باز گذاشته که از تفسیر طبری و منابع دیگر (که به طور مستند معرفی می‌گردد) استفاده کرده و قصدش این بود که خلاصه‌ای از داستانهای قرآنی و جریانات تاریخی زمان پیامبر (ص) و بعد از آن از حیث پند و اندرز و عبرت ذکر نماید.

پس به طور خلاصه می‌توان گفت که رابطه ترجمه و تفسیر طبری با اصل تفسیر طبری

---

الف: محمد تقی بهار، (مقدمه) تاریخ بلعمی، به کوشش محمد پروین گنابادی، تهران، ۱۳۴۱ ش، ۵ - ۶ ب: یادنامه طبری، تهران، وزارت

فرهنگ و ارشاد اسلامی، ص ۵۳۳. ۱- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱، ۶۱۹.

۲- احوال و آثار محمد بن جریر طبری، ص ۷۳.

۳- و یا آن را خلاصه‌ای از تفسیر طبری دانسته‌اند:

"...پس در حقیقت تفسیری که اکنون در دست ما قرار می‌گیرد به مصداق خیاباناً سن خیاباناً مختصر و ملخص شده است."

(بهدی محقق، انتقاد کتاب: ترجمه تفسیر طبری، راهنمای کتاب، شماره ۷، دوره چهارم، ص: ۶۱۱، مهر ۱۳۴۰ ش.)

به قول اهل منطق رابطه عموم و خصوص من وجه<sup>(۱)</sup> است:

تفسیر طبری - نخستین تفسیر فارسی موجود "موسوم به ترجمه تفسیر طبری"

با دیدی دقیق تر و با توجه به مقدمه کتاب می توان چنین برداشتی داشت که ترجمه تفسیر طبری در ۷ جلد مستقیماً از تفسیر طبری اقتباس نشده است بلکه تفسیر طبری ابتدا بدون ذکر اسناد به فارسی ترجمه گردیده و بعد از آن شخص ثالثی از روی آن ترجمه فارسی این ترجمه ۷ جلدی را تالیف کرده است:

چهل مصحف به زبان تازی - بیست مجلد به زبان فارسی - ۷ مجلد و آنچه میتوان درباره این چهل مصحف گفت این است که این چهل مصحف، شامل سی مصحف تفسیر قرآن و ده مصحف تاریخ باشد که هر دو از روایت طبری بوده، چنانکه در مقدمه آن آمده است:

"این کتاب تفسیر بزرگ است از روایت محمد بن جریر الطبری رحمت الله علیه ترجمه کرده به زبان پارسی و دری راه راست و این کتاب را بیاوردند از بغداد چهل مصحف بود."<sup>(۲)</sup>

بعد آن سی مصحف عربی در چهارده مجلد به زبان فارسی ترجمه شد:

"...از جمله این چهارده مجلد فرو نهادند هر یکی نیم سبع، تا جمله همه تفسیر قرآن باشد از پس وفات پیغامبر علیه السلام تا آن که محمد بن جریر طبری از این جهان بیرون شد..."<sup>(۳)</sup>

بعد آن ده مصحف را در شش مجلد ترجمه کردند که بر روی هم بیست جلد گشت:

"و شش مجلد دیگر فرو نهادند تا این بیست مجلد تمام شد."<sup>(۴)</sup>

۱- منطق صوری، ج ۱، ۸۸ و المنطق، نجف، جزء اول ص ۷۸. ۲- ترجمه تفسیر طبری، پیشین، ج ۱، ۵.

۳- ترجمه و تفسیر طبری، ج ۱، ص ۶ - همان، ج ۱، ۶.

پس از آن، از روی این کتاب بیست جلدی و منابع دیگر، کتابی در هفت جلد اقتباس گردید:

«و تفسیر قرآن و قصهای یاران پیغامبر که بودند از پس و قصهای امیران مؤمنان که بودند تا بدین وقت یاد کردیم اندر هفت جلد، هر مجلدی یک سبج، تخفیف را»<sup>(۱)</sup>  
که به طور خلاصه می توان آن را به صورت زیر بیان کرد:

### منابع نخستین تفسیر فارسی موجود، موسوم به ترجمه تفسیر طبری

هنگامی که به این تفسیر رجوع شود و به دیده تحقیق مطالعه گردد و با تفسیر طبری مقایسه شود، در می یابیم که این کتاب، ترجمه تفسیر طبری به معنای امروزی ترجمه یعنی برگردان از زبان به زبان دیگر نیست بلکه منبع اصلی برای نگارش آن، تفسیر و تاریخ طبری مع الواسطه بوده است و مولف بادر اختیار داشتن منابع دیگری، نکات مورد نظر خود را بر آن اضافه کرده است و حتی در بعضی مواقع در ضمن تفسیر بیان کرده که این مطلب مورد نظر در تفسیر محمد بن جریر طبری نمی باشد و یا بالعکس گفته که طبری چنین گفته است. که من باب مثال بعضی از آنها ذکر می شود.

۱- ذکر نام محمد بن جریر طبری و نقل قول از او:

«و محمد بن جریر چنین گوید: که طلاق دادن زنان برده گونه است...»<sup>(۲)</sup>

---

۱- همان ج ۱، ۷-۶

۲- ترجمه تفسیر طبری، ج ۱، ۱۲۵، و نیز رجوع شود به صفحات:

ج ۱، ۱۱، ۱۹۷

ج: ۵، ۱۲۸۵

ج: ۶، ۱۶۱۳ و ج: ۱۹۹۵، ۷

## ۲- کتاب سیر:

"اما محمد بن جریر بدین کتاب اندر قصه خضر گفته است به خلاف این، اما ما این از کتاب سیر بیرون آورده ایم از گفتار عبدالله بن المقفع و گفتار اصعمی و گفتار دغفل. والله اعلم بالصواب"<sup>(۱)</sup>

## ۳- کتاب تاریخ ابو علی سلامی:

"و این خبر ابو علی سلامی اندر کتاب تاریخ بیاورده است، باستانی درست از ضحاک بن مزاحم و نزال بن سبره الهلالی از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله علیه ..."<sup>(۲)</sup>

## ۴- کتاب مبتدا:

"و به کتاب مبتدا اندر است که ابراهیم علیه السلام هرگز هیچ دروغ نگفته بود مگر سه جای و آن هر سه دروغ بمعنی راست بود..."<sup>(۳)</sup>

## ۵- کتاب مغازی:

"و اندر کتاب مغازی بزرگ چنین گویند که آن برة بریان پیش پیغمبر صلی الله علیه بنهاد..."<sup>(۴)</sup>

## ۶- تاریخ طبری:

"...و این مقتل حسین بن علی رضی الله عنهما دراز است و محمد بن جریر الطبری این به تاریخ بیرون آورده است و مقدار پنجاه ورق است و کسی که خواهد که بداند این قصه از تاریخ بر خواند تا بداند..."<sup>(۵)</sup>

## ۷- کتاب فتن:

"...اندر کتاب فتن چنین یافتیم که رستخیز را چهار علامت است که همه به نزدیک دیگر

---

۲- ترجمه تفسیر طبری، ج ۲، ۴۱۴.

۱- ترجمه تفسیر طبری، ج ۲، ۴۰۰ و نیز مانند ج ۷، ۱۷۳۶.

۳- ترجمه تفسیر طبری، ج ۴، ۱۰۴۳ و نیز مانند ج ۱، ۱۵۴.

۴- ترجمه تفسیر طبری، ج ۵، ۱۳۳۵. البته یک بار دیگر نام مغازی در جلد ۲۷، ۱۹ به صورت کلی آمده است: "و این که یاد کردیم بازده

زن باشد که اندر خبر های مغازی درست شده است که مرایشانرا بزنی کرده بود..."<sup>(۵)</sup> ۵- ترجمه تفسیر طبری، ج ۵، ۱۳۷۹.

پدید آید...<sup>(۱)</sup> "

۸ و ۹ و ۱۰ - کتب تفاسیر ابن عباس و قتاده و مقاتل:

"و این فصل که یاد کرده شد تفسیر همه مفسران است، گفتار ابن عباس و قتاده و مقاتل و اندر کتابهای ایشان همه همچنین است.<sup>(۲)</sup> "

۱۱ - "و لکن نزد علما و حکما معنی آیت چنانست که مجاهد گوید صاحب بن عباس...<sup>(۳)</sup> "

۱۲ - نقل قول از محمد بن حنفیه:

"و نیز محمد بن حنفیه رحمت الله علیه روایت کند از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه که او را پرسیدند از معنی "فطقق مسحاً بالسوق والاعناق"..."<sup>(۴)</sup> .

در تفسیر طبری، ذیل آیه ۳۳ سوره ص<sup>(۵)</sup> فقط قول قتاده با ترجمه تفسیر طبری منطبق است و قول ابن عباس منطبق نیست و همچنین از مقاتل و مجاهد و محمد بن حنفیه مطلبی نقل نکرده است.

۱۳ - ماخذ دیگر، مانند:

"و بدین خواب اندر یکی سخن حکمت است نیکو، هر چند محمد بن جریر طبری رحمت الله بدین کتاب اندر نیاورده است از بهر آن که پیغامبران خدای عزوجل گوناگون بوده‌اند و...<sup>(۶)</sup> " که خلاصه تحقیق در این باره چنین شده است:

نام محمد بن جریر طبری ۱۴ بار<sup>(۷)</sup> و نیز دو بار همراه نام کتاب تاریخ<sup>(۸)</sup> او آمده است. کتاب

---

۱- ترجمه تفسیر طبری، ج ۶، ۱۴۸۵ و نیز مانند ج ۶، ۱۶۱۳، ۱۶۱۵.

۲- ترجمه تفسیر طبری، ج ۶، ۱۵۶۵. ۳- ترجمه تفسیر طبری، ج ۶، ۱۵۶۵.

۴- محمد طبری، جامع البیان عن تاویل آی القرآن، جزء ۷۳، ۱۵۶.

۵- ترجمه تفسیر طبری، ج ۶، ۱۵۲۸، و نیز مانند، ج ۶، ۱۵۳۶.

۶- ترجمه تفسیر طبری، ج ۱، ۱، ۱۱، ۱۴۵، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲، ۳۰۰، ۵، ۱۲۸۵، ۱۴۱۴، ۱۴۳۵، ۶، ۱۵۲۸، ۱۵۳۶، ۱۶۱۳، ج

۷- ترجمه تفسیر طبری، ج ۷، ۱۸۸۹، ۱۹۳۶. ۸- ترجمه تفسیر طبری، ج ۵، ۱۳۷۹، ج ۷، ۱۷۳۹.



فتن به نقل قول از طبری دو بار و سه بار هم به تنهایی آمده است<sup>(۱)</sup>. دو بار هم می‌گوید این مطلب در کتاب محمد بن جریر طبری نیامده که از ماخذ دیگری استفاده کرده و یا از نظرات خود مؤلف این تفسیر است. دو بار نیز نام کتاب مبتدا ذکر شده است و یکبار نام ابو علی سلامی با کتاب تاریخش ذکر شده است.

و کتب سیر و مغازی، سیرملوک و تفاسیر ابن عباس و قتاده و مقاتل نیز هر کدام یکبار آمده است.

و همچنین یکبار هم بودن ذکر نام کتاب یا تفسیر از مجاهد و محمد بن حنفیه و مقاتل<sup>(۲)</sup> نقل قول کرده است.

که در نتیجه می‌توان گفت غیر از ترجمه ۱۴ جلدی تفسیر طبری که ماخذ اصلی این تفسیر به ویژه در ترجمه تحت‌اللفظی آیات و نکات تفسیری آن بوده و همچنین غیر از ترجمه (۶ جلدی) تاریخ طبری که ماخذ اصلی برای ذکر تاریخ انبیاء و پیامبر(ص) و حوادث بعد از آن بوده است، هفت ماخذ دیگر علاوه بر آن دو آمده است با توجه به اینکه قول قتاده<sup>(۳)</sup> در تفسیر طبری و نام کتاب مغازی<sup>(۴)</sup> و مبتدا<sup>(۵)</sup> یک مورد آن و اقوال مجاهد<sup>(۶)</sup> و محمد بن حنفیه<sup>(۷)</sup> در تاریخ بلعمی نیز آمده است و یک ماخذ هم که نام آن مشخص نیست که چه بسا از دقت و ابتکارات مؤلف این تفسیر باشد.<sup>(۸)</sup>

---

۱- ترجمه تفسیر طبری، ج ۱، ۱۹۷، ۱۹۸، ج ۶، ۱۴۸۵، ۱۶۱۳، ۱۶۱۵.

۲- ترجمه تفسیر طبری، ج ۷، حاشیه ص ۱۹۴۶

۳- جامع البیان عن تأویل آیه القرآن، جزء ۳۳، ص ۱۵۶. ۴- تاریخنامه طبری، ج ۱، ص ۲۳۶.

۵- ترجمه تفسیر طبری، ج ۱، ۱۵۴ مطابق با تاریخ بلعمی، تصحیح بهار، ص ۵۳۶

۶- تاریخ بلعمی، تصحیح بهار، ص ۵۹۲، ۵۹۳.

۷- تاریخ بلعمی، تصحیح بهار، ص ۵۹۲، ۵۹۳.

۸- ترجمه تفسیر طبری، ج ۶، ص ۱۵۲۸ مطابق با تاریخ بلعمی، تصحیح بهار، ص ۲۲۴ است ولی ص ۱۵۳۶ در ترجمه تفسیر طبری با تاریخ بلعمی مطابقت نمی‌کند.

که بطور خلاصه منابع مورد استفاده در این تفسیر چنین است:

تفسیر طبری (۳۰ جلد) ترجمه ۱۴ جلدی به فارسی  
تاریخ طبری (۱۰ جلد) ترجمه ۶ جلدی به فارسی  
دیگر منابع مذکور:

- ۱- کتاب سیر
  - ۲- تاریخ ابوعلی سلامی
  - ۳- کتاب مبتدا
  - ۴- کتاب فتن
  - ۵- تاریخ طبری
  - ۶- تفسیر ابن عباس
  - ۷- تفسیر مقاتل
  - ۸- مآخذ دیگر
- نخستین تفسیر  
موجود فارسی  
موسوم به ترجمه  
تفسیر طبری

### اهداف اصلی از نگارش نخستین تفسیر موجود فارسی، موسوم به ترجمه تفسیر طبری

- آنچه را که با مطالعه تفسیر بدست می آید، می توان به دو بعد اساسی تقسیم کرد:
- ۱- یکی اینکه متن آیات قرآن، به صورت ترجمه تحت اللفظی ارائه شده است.
  - ۲- دیگر آنکه مطالب تفسیری و تاریخی بویژه تاریخ انبیاء مد نظر بوده است.

در رابطه با هدف اول، دو سبب اصلی در کار بوده است:<sup>(۱)</sup>

الف - ترجمه قرآن به فارسی برای کسانی که با زبان عربی آشنا نیستند .  
ب - زبان فارسی فی نفسه، زبان اصیلی است و شایستگی آن را دارد که کتاب مقدس الهی به این زبان ترجمه گردد.

در رابطه با هدف دوم یعنی بخش تفسیری این کتاب، آنچه مد نظر بوده است جنبه‌های اخبار و قصص و داستانهای پیامبران و حتی جریانات تاریخی بعد از وفات پیامبر (ص) و تاریخ خلفا و شهادت امام علی (ع) و امام حسن (ع) و امام حسین (ع) را تا زمان عبدالملک بن مروان است.<sup>(۲)</sup> و خود مولف در جای جای این تفسیر به آن اشاره کرده است از آن جمله:

“... و مانند این بسیار است و این همه یاد نتوان کرد که این همه به تفسیرها دیگر مفسران یاد کرده‌اند و به تصنیفها اندر است و غرض ما از این کتاب اخبار و قصص است و اگر بدان مشغول گردیم این دراز گردد و از غرض خویش بازمانیم.”<sup>(۳)</sup>

و هدف نهایی از ذکر این داستانها و جریانات تاریخی چه قبل از زمان پیامبر و چه بعد از آن، جنبه پند پذیری و عبرت آموزی آن می‌باشد که باید در راه دین استقامت بخرج داد و به واسطه ناملایمات نباید از دین الهی روگردان شد:

“پس اکنون قصهای گذشته یاد کردیم تا بدانی و عبرت‌گیری و اگر ترا از بهر دین المی رسد تافته نشوی و این آیت که خدای عزوجل گفت: “الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا و هم لایفتنون”<sup>(۴)</sup> اندرین فتنها فرو آمده است که یاد کردیم ... پس اینهمه از بهر آن

۱- ترجمه تفسیر طبری، ج ۱، ۵

۲- ترجمه تفسیر طبری، ج ۵، ۱۳۲۵-۱۳۹۵

۳- ترجمه تفسیر طبری، ج ۲، ۲۱۶      ۴- سوره المنکبوت (۲۹)، آیه ۱.

آوردیم تا بدانی که محتتها دیرینه است و هر کی مخلصتر و ایمان او قویتر او به محنت  
نزدیکتر است چنان که پیامبر ما صلی الله علیه و سلم گفت: ان اشد الناس بلاءً الانبیاء ثم  
الامثل فالامثل.<sup>(۱)</sup>

و دیگر جنبه‌های تفسیری که معمولاً مفسران بدان عنایت دارند مانند بحث قرائت،  
لغت، صرف، نحو، فصاحت، بلاغت و آیات الاحکام و ۰۰۰ کمتر آمده است.

---

۱- ترجمه تفسیر طبری، ج ۵، ۱۳۸۰

سیمای اهل بیت علیهم السلام  
در "نخستین تفسیر فارسی موجود"  
موسوم به "ترجمه تفسیر طبری"

مقدمه

۱- دشمنی بنی امیه  
۲- شأن و منزلت امام علی (ع)  
۳- حضرت مهدی (عج)  
سیمای اهل بیت علیهم السلام  
در "نخستین تفسیر فارسی موجود"  
موسوم به "ترجمه تفسیر طبری"

با توجه به اینکه این تفسیر، تفسیری است که براساس دیدگاه و بینش اهل سنت نگارش یافته است ولی باز هم در ذیل آیاتی به قداست و برتری اهل بیت اشاراتی رفته است، از جمله در سوره بقره در بحث تفسیر آیه الكرسي چنین آمده است: "و اندر اخبارهای صحیح آمده است بروایتهای درست از پیغامبر صلی الله علیه و سلم که: "روزی امیرالمومنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه به نزدیک پیغامبر آمد و پیغامبر صلوات الله علیه او را گفت که: یا علی من سید همه عریم، و مکه سید همه شهرهاست و کوه طور سید همه کوهها است و جبرئیل سید همه فریشتگانست و فرزندان تو الحسن و الحسین سید همه جوانان بهشت‌اند و قرآن سید همه کتابها است و سوره البقره سید قرآن است و اندر سوره البقره یک آیت هست و آن آیت پنجاه کلمه است و زیر هر کلمتی پنجاه برکه است و آن آیه الكرسي خوانند."<sup>(۱)</sup>

و یا از آیاتی که در شان اهل بیت پیامبر نازل شده، به مواردی معدود اشاره شده است از جمله در تفسیر سوره الدهر، تحت عنوان "صدقه دادن علی و فاطمه و الحسن و الحسین رضوان الله علیهم اجمعین" درباره سه روز روزه داشتن اهل بیت (ع) به شرح آن پرداخته است<sup>(۲)</sup> ولی با این حال در بعضی از موارد از آوردن نام علی (ع) مضایقه کرده است: فی‌المثل در موقع شرح و تفسیر آیه ابتهال چنین گفته است: "پس چون این آیت بیامد پیغامبر علیه‌السلام بفرمود ایشانرا تا زنان و فرزندان خویش گرد کردند و در میان ایشان فاطمه زهرا بود رضی الله عنهما، و یکی گلیم بیاوردند و گرداگرد ایشان درگرفتند و پیغامبر علیه‌السلام دست برداشت و دعا کرد...<sup>(۳)</sup> و یا در آنجا که نام بزرگان مهاجر و انصار را ذکر

۲- همان، ج ۷، ۱۹۶۸ - ۱۹۷۰.

۱- ترجمه غنبر طبری، ج ۱، ۱۶۱ - ۱۶۲.

۳- همان، ج ۱، ۲۲۸.

کرده، نام امام علی(ع) را نگفته است<sup>۱</sup> و ازین سیصد و سیزده، هفتاد و هشتن از مهاجریان بودند و مهتران مهاجریان امیرالمومنین ابوبکر صدیق بود و امیرالمومنین عمر بن الخطاب رضی الله عنهما و دیگر همه انصاریان بودند و مهتر انصاریان سعد بن معاذ بود.<sup>(۱)</sup>

البته قابل ذکر است در تفسیر جامع البیان عن تاویل آیه القرآن درباره اهل بیت پیامبر(ص) به موارد بیشتری برخورد می‌کنیم که در این تفسیر بدان اشاره نشده است که من باب نمونه یکی از آن پرداخته می‌شود: طبری در ذیل آیه تطهیر(آیه ۳۳، الاحزاب) دو قول را ذکر می‌کند، قول اول که این آیه شان نزولش درباره خود پیامبر(ص) و امام علی و امام حسن و امام حسین(ع) و حضرت فاطمه(س) است و در این مورد چندین (شانزده) روایت به طریق مختلف ذکر کرده است، از جمله: روایت ابی سعید الخدری قال، قال رسول الله نزلت هذه الاية في خمسة: في و في علي و حسن و حسين و فاطمة (عليهم السلام)، انما يريد الله ليهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهرکم تطهیراً.<sup>(۲)</sup> و با این حال می‌بینیم که در این تفسیر، موسوم به ترجمه تفسیر طبری هیچ اشاره نشده و فقط اکتفا به ترجمه تحت‌اللفظی آیه شده است<sup>۳</sup> همی خواهد خدای تا ببرد از شما پلیدی ای اهل خاندان و تا پاک کند شما را پاک کردنی.<sup>(۳)</sup>

قابل ذکر است که مولف این تفسیر نسبت به خلفا پس از پیامبر(ص) دارای تعصب شدیدی بوده تا جاییکه شان نزول آیاتی را با خلفا تطبیق داده، در صورتیکه طبری در تفسیرش چنین تطبیقی را از قول روات به عنوان قول مرجوح ذکر کرده است (مانند آیه ۳۳ سوره زمر) و نکته قابل توجه آن است که مولف مطالبی ارزنده نسبت به اهل بیت در این تفسیر آورده است مانند شرح زندگانی امام علی(ع) و امام حسین(ع) و شرحی که درباره

۱- ترجمه تفسیر طبری، ۲۴۴-۲۴۵.

۲- از ابوسعید الخدری نقل شده که گوید رسوی خدا(ص) فرمود این آیه (تطهیر) درباره پنج نفر نازل گردیده درباره من و علی و فاطمه، حسن و حسین، (قرآن و امام حسین(ع)، ص ۱۱).

۳- محمد طبری، جامع البیان عن تاویل آیه القرآن، پیشین، جزه ۲۲، ۸.

شهادت این امام همام دارد و اشاراتی که به ظلمهای خاندان بنی‌امیه کرده، قابل تقدیر است که در این مقاله به نمونه‌هایی از آن پرداخته شود:

#### ۱ - دشمنی بنی‌امیه با اهل بیت پیامبر(ص)

از مطالب قابل توجه و بررسی در این تفسیر بیان و بازگویی دشمنی بنی‌امیه با اهل بیت پیامبر(ص) بویژه با امام علی(ع) و دو فرزند بزرگوارش و شرح مظلومیت آنها است، از جمله:

الف - و بوسفیان... اندر نهران بدیها همی‌گفت بر پیغامبر علیه السلام و زنش، بگفته آمد که او به کافری اندر، چه کرد با پیغامبر علیه اسلام و کس را برگماشت تا حمزه را بکشت و چون ایشان بمردند کار جهان به معاویه رسید و آن نیز(که) او کرد بحرب صفین بگفته آمده است و آنچه کرد به علی بن ابی طالب رضی الله عنه و چون ایشان ازین جهان بیرون شدند بفرمود تا مرحسن رضی الله عنه را زهر دادند و ز پس او را بکشت بفرمان معاویه. پس چند کار به یزید افتاد، آن نیز بگفته آمد که یزید عبیدالله بن زیاد را و عمر بن سعد را بفرستاد و بفرمود تا حسین علی را و برادر زادگان او را بکشتند...<sup>(۱)</sup>

ب - و این قصها در سوره عنکبوت بگفته آمده است و این حربها که میان علی و معاویه رفت محمد بن جریر به کتاب تاریخ اندر بیاورده است و این آیت که خدای عزوجل اندرین سورت همی‌گوید: "و ان طائفتان من المومنین اقتلوا ... فاصلحوا بینهما بالعدل"<sup>(۲)</sup> و چون این آیت بیامد یاران پیغامبر علیه‌السلام ندانستند که اندر شان کی آمده است تا بروزگار علی و معاویه که این حربها افتاد میان ایشان، آنکه بدانستند.

و چون معاویه از دنیا برفت و یزید بنشست، کار بر او راست شد و بکار الحسین بن علی رضی الله اندر ایستاد و عبیدالله بن زیاد را با لشکری گران بفرستاد تا حسین را و برادر زادگان

۱- ترجمه تفسیر طبری، پیشین، ج ۳، ۶۶۱ - ۶۶۲.

۲- سوره حجرات (۴۹)، آیه ۹.



او را و فرزندان او را بدان زاری اندر دشت کریلا بکشتند.<sup>(۱)</sup>

## ۲- شان و منزلت امام علی(ع)

در این تفسیر در جای جای آن به شان و منزلت امام علی(ع) و حقانیت او اشاره شده است. از زمانی که او به عنوان اولین مردی که به اسلام روی آورد تا بیان خلافت امام علی(ع) از طرف پیامبر(ص) و شجاعت‌های او در جنگها و حتی مظلومیت او و فرزندان او در مقابل معاویه و خاندان بنی‌امیه، که در اینجا بعضی از آن مطالب مستند ذکر می‌شود:

نخستین مرد مومن:

امام علی(ع) اولین مردی است که به پیامبر(ص) ایمان آورد: "علی بن ابی طالب رضی الله عنه... به خانه پیامبر علیه السلام اندر آمد و ایشانرا دید که نماز همی کردند... و پیامبر علیه السلام مر علی رضی الله عنه را گفت که: تو نیز بدین دین ما اندر آی... پس پیامبر علیه السلام شهادت بدو نیز عرضه کرد و او نیز مسلمان شد و با ایشان به نماز اندر ایستاد."<sup>(۲)</sup>

همیاری امام علی(ع) در هجرت پیامبر(ص):

"و پیامبر علیه السلام ودیعتها داشت از آن مردمان. پیامبر علیه السلام بیامد و آن ودیعتها به امیرالمومنین علی سپرد رضی الله عنه و علی را گفت که تو امشب برجای من بخسب و فردا این ودیعتها مردمان جمله باز رسان و آن گه از پس من بیا. علی آن شب برجای پیامبر بخفت و بردی یمانی بر خویشتن پوشید... و این اهل مکه جمله با سلیحهای پوشیده بدر خانه پیامبر علیه السلام کمین کرده بودند و چون لختی از شب رفته

۱- ترجمه تفسیر طبری، پیشین، ج ۷، ۱۳۹.

۲- ترجمه تفسیر طبری، پیشین، ج ۷، ۱۹۵۸.

بود به خانه پیغامبر اندر افتادند و علی را دیدند که برجای پیغامبر خفته. او را برانگیختند و از وی درآویختند و می‌رنجانیدند که محمد کجا رفت، او را باز آور. علی گفت نه من محمد را نگاه می‌داشتم یا به من سپرده بودی که از من طلب می‌کنید من چه دانم که او کجا رفت، پس علی گفت محمد از دست شما گریخت و مرا این جایگاه برجای خویش بخوابانید و خود برفت و من ندانم که او کجا رفته است.<sup>(۱)</sup>

امام علی(ع) یا همسر بهترین فرزند پیامبر(ص)

” و پیغامبر ما را صلی الله علیه از خدیجه بنت خویلد چهار دختر بود از ایشان دو دختر، دو پسر بولهب داده بود، پسران عم خویش ... و یک دختر به ابوالعاص داده بود ... و چهارم دختر فاطمه بود که به علی داده بود...<sup>(۲)</sup> و این ازدواج مبارک در ماه ذی القعدة پس از هجرت بود.<sup>(۳)</sup>

و درباره حضرت فاطمه (ع) چنین گفته است: ” و حدیث فاطمه دختر پیغامبر صلی الله علیه و رضی عنها چنین بود که پیغامبر علیه السلام هر هفته ای یک روز بر خویشان فرض کرده بود که پیش فاطمه رضی الله عنها رفتی و او را پرسیدی و موی او را برگرفتی و بیوسیدی. و چنین گفتی که: از فاطمه و موی او بوی بهشت می‌آید و چون خواهم که بوی بهشت بیابم موی فاطمه را برآن بویم که بوی بهشت می‌کند، موی و اندام فاطمه.

و این از سبب آن بود که آن شب معراج که جبریل علیه السلام پیغامبر صلی الله علیه را در بهشت می‌گردانید و آن سیب از درخت بکند و موی را داد و گفت: این بخور و پیغامبر علیه السلام آن سیب بستد و بخورد. خدای عزوجل آنرا نطفه گردانید و چون باز آمد با خدیجه بیود و خدیجه بارگرفت با فاطمه. و فاطمه را اصل از آن سیب بود که جبریل علیه

۲- همان، ج ۳، ۷۸۹.

۱- ترجمه تفسیر طبری، پیشین، ج ۲، ۲۶۱-۲۶۲.

۳- همان، ۶۴۴.

السلام از بهشت فردوس بکند و پیغامبر علیه‌السلام را داد و بخورد و حق تعالی آنرا نطفه گردانید و فاطمه از آن نطفه در وجود آمد از جهت آن بود که همه اندام و موی فاطمه بوی بهشت کردی.<sup>(۱)</sup> داستان معراج و سیب خوردن پیامبر(ص) را در بهشت، نیز در سوره اسراء آورده است.<sup>(۲)</sup>

در غزوه بدر اول، پرچم‌دار پیامبر(ص) است.

و لواء پیغامبر علیه‌السلام بدین غزو به دست علی بن ابی طالب رضی الله عنه بود...<sup>(۳)</sup>

در غزوه بدر آخر، امام علی(ع) شجاعت‌های بسیاری از خود نشان داد از جمله نذر پیامبر(ص) را بجای آورد:

پس چون روز بدر بود حق تعالی چنان تقدیر کرد که جماعت مکیان به اسیری بگرفتند و آن اسیران را پیش پیغامبر صلی الله علیه می‌گذرانیدند و عقبه<sup>(۴)</sup> آن روز اندر میان آن اسیران بود... و چون به نزدیک پیغامبر صلی الله علیه رسید پیغامبر علیه السلام علی را فرمود که یا علی برخیز و نذر پیغامبرت بجای آر... پس امیرالمومنین علی بن ابی طالب شمشیر به گردن او پرزد و سرش به دور انداخت و نذر پیغامبر صلی الله علیه بجای آورد.<sup>(۵)</sup>

۲- همان، ج ۴، ۹۱۵-۹۱۷.

۱- ترجمه تفسیر طبری، پیشین، ج ۱، ۱۸۷-۱۸۸.

۳- همان، ج ۱، ۲۴۳.

۴- و آن کس که خیر بر وی پیغامبر صلی الله علیه اندر انداخت مردی بود بزرگ از بنی امیه ویرا عقبه بن ابی معیط خواندند... پس پیغامبر(ص) گفت یا عقبه به خدای عزوجل نظر کردم که اگر روزی تو را دریابم بیرون از سکه بفرمایم تا سرت را برگیرند...، ترجمه تفسیر

طبری، پیشین، ج ۵، ۱۱۰۱-۱۱۰۳. ۵- همان، ج ۱، ۲۷۶.

از شجاعتهای امام علی(ع) در غزوه احد

” و طلحة بن عثمان پیش علی آمد و گفت: من با تو بزنم اگر تو مرا بکشی به بهشت شوی و اگر من ترا بکشم هم به بهشت شوی و این سخن، علی را بر راه فسوس می‌گفت و علی بر وی حمله کرد و یک پای او تا بین ران ازش بینداخت و او به زینهار آمد و امیرالمومنین علی او را زینهار داد و پیغامبر علیه‌السلام چون آن زخم چنان بدید و زینهار خواستن او تبسم کرد.<sup>(۱)</sup>

از شهامتهای امام علی(ع) در غزوه خندق:

و در این غزوه، امام علی(ع) موجب سرفرازی سپاه اسلام گشت: ” پس گروهی بیامدند پیش عمرو عبود و علی بن ابی طالب را رضی الله عنه می‌ستودند و می‌گفتند که این علی آن است که هیچکس بدو بر نیاید و عمرو بفرمود تا اسب او را زین برنهادند... و این عمرو مردی بد که مبارزان عرب او را به دو بست مرد جنگی نهاده بودند، خواهی پیاده و خواهی سوار... امیرالمومنین علی ذوالفقار بزد و یک پای او ازش بینداخت و عمرو از آن زخم خسته شد و بر امیرالمومنین علی خشم گرفت از جهت آن که با او مکر کرده بود و آی پای بریده برداشت و به امیرالمومنین علی انداخت و او سر فروداشت و اندر گذشت و دیگر بار ذوالفقار بزد و او را بدو نیم کرد و سبک اندر خندق آمد و پیش پیغامبر علیه‌السلام و یاران باز آمد.<sup>(۲)</sup>

امام علی(ع) در فتح مکه نیز پرچمدار پیامبر(ص) بود

” و پیغامبر علیه‌السلام آن روز چون به شهر مکه اندر شد بر اشتری نشسته بود نام آن

۱- ترجمه تفسیر طبری، ج ۱، ۲۷۶. ۲- همان، ج ۵، ۱۴۴۲، ۱۴۴۵، ۱۴۴۶.

اشتر عضبا و یکی عمامه سیاه به سر در بسته بود و نام آن عمامه سحابه بود و رایت پیغامبر علیه السلام آن روز اندر دست امیرالمومنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه اندر بود و از پیش پیغامبر علیه السلام می رفت تا او را خیمه ای بر سر کوه بزنند و آن خیمه از ادیم طایفی بود و بر سر کوه بردند و بزدند...<sup>(۱)</sup>

همیاری امام علی (ع) در غزوه حنین

” و پیغامبر صلی الله علیه چون از مکه برفت سپاه را عرض کرد دوازده هزار مردی گرد آمده بودند با سلاح تمام، برفتند و پیغامبر صلی الله علیه بر اشری جبل نشسته بود و عباس بن عبدالمطلب پیش پیغامبر صلی الله علیه اندر بود و علی بن ابی طالب رضی الله عنه بر دست راست پیغامبر علیه السلام ایستاده بود.<sup>(۲)</sup>

مبارزه با نفاق

مساله از بین بردن و سوزاندن مسجد ضرار در قرآن<sup>(۳)</sup> آمده است و از جهت تاریخی زمان آن بعد از غزوه تبوک<sup>(۴)</sup> ذکر شده است ولی در ترجمه تفسیر طبری یکبار بعد از غزوه بنی مصطلق<sup>(۵)</sup> (سال ششم هجرت) و بار دیگر بعد از غزوه تبوک (سال نهم هجرت) مطرح شده است... همانگه این آیت آمد: ”والذین اتخذوا مسجداً ضراراً و کفراً الی قوله - انهم لکاذبون.<sup>(۶)</sup> گفت آنکسها که مزگت کردند به بیچارگی و کافری را و جدایی میان مومنان و راه یابانی که مران کسی را که حرب کرد با خدای و رسول او و سوگند خوردند بدروغ به دین که

۱- همان، ج ۷، ۱۸۵۲.

۲- سوره توبه، (۹)، آیه: ۱۰۷.

۳- محمد ابراهیم آیتی، تاریخ پیامبر اسلام، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۹ ش، ۶۳۵.

۴- ترجمه تفسیر طبری، پیشین، ج ۲، ۳۲۲.

۵- همان ماخذ ۱.

نخواستیم مگر نیکوی، خدای داند و می‌گوایی دهد که ایشان می‌دروغ گویند. پس گفت: "ام من اسس بنیانه علی شفا جرف"<sup>(۱)</sup> الی الایة، گفت آن مزگت آتش است آنجا مرو. پیغامبر علیه‌السلام همانگه علی بفرستاد تا آن مزگت همه را بسوختند و ویران کردند و آن گفتار مناقان برخاست.<sup>(۲)</sup>

### ابلاغ سوره براءت به مردم مکه

" و این سوره پیغامبر علیه‌السلام به دست ابوبکر صدیق بفرستاد تا برایشان برخواند بدان وقت که همه را گرد کند به مکه و حجت برگردد که نیز نیایند.

پس چون بوبکر رضی الله عنه به مکه رفت، تا آن وقت کز مدینه برفت علی بن ابی طالب رضی الله عنه غایب بود، پس علی باز آمد و پیغامبر علیه‌السلام او را از پس بوبکر بفرستاد و بوبکر را فرمود سوره براءت بدو ده تا او بر مردمان خواند. علی بشد ... آن سوره براءت برخواند، گفت: همه بشنوید که خدای عزوجل همی فرماید که چون این چهار ماه حرام بگذرد از پس این هیچ کافر نیست که به خانه مکه آید این حج کردن و طواف کردن، اینجا همه مسلمانان را است. پس این سوره علی بر خلق برخواند.<sup>(۳)</sup>

احمد بن حنبل این واقعه را چنین نقل کرده است: "حضرت رسول سوره براءت را برای اهل مکه توسط ابوبکر فرستاد، بعد از آنکه ابوبکر مسافتی را پیمود، پیغامبر علی را مامور کرد که سوره را گرفته و خود به مردم مکه اعلام نماید، ابوبکر با حالت اضطراب به مدینه مراجعت کرد، از حضرت ختمی سوال کرد: (یا رسول الله انزل فی شیء)، حضرت فرمود: (لا و لکن جبرئیل جانی و قال لا بودی عنک الا انت او رجل منک). مقصود از (رجل منک) علی (ع) بوده است که قرب معنوی با حضرت رسول داشته است.

۲- ترجمه تفسیر طبری، ج ۳، ص ۶۵۳

۱- سوره نوبه، آیه: ۱۰۹.

۳- همان، ج ۳، ص ۶۳۲.

این روایت معتبر، یکی از موضوعاتی است که عامه را در مخمصه انداخته و دچار هفوات نموده است. کسی که در واقع صلاحیت اعلان آیه‌ای را ندارد، چگونه خود را صالح برای خلافت می‌داند. و این قضیه را حق برای عدم صلاحیت او تحقق داده است تا حجت تمام شود و معلوم گردد کسی که صلاحیت ابلاغ سوره‌ای را ندارد، بطریق اولی صلاحیت خلافت کلیه را ندارد.<sup>(۱)</sup>

### شان نزول آیات سوره دهر

از جمله آیاتی که شان نزول درباره امام علی(ع) و فاطمه زهرا(س) و دو فرزند بزرگوار آنانست، در سوره دهر آمده و در ترجمه تفسیر طبری هم بدان پرداخته است: "اما این آیت که گفت عزوجل " و یخافون یوماً کان شره مستطیراً."<sup>(۲)</sup>

علما چنین گفته‌اند که: این آیت اندر شان علی و فاطمه و الحسن و الحسین رضوان الله علیهم اجمعین، فرود آمده است و این چنان بود که علی و فاطمه رضی الله عنهما یک روز، روزه داشتند و ایشانرا چهار قرص جوین بدست آمده بود... پس سهام روز جبریل علیه السلام آمد و هفت آیت قرآن اندر شان ایشان بیاورد از آنجا که گفت: "یوفون بالندر و یخافون یوما - الی قوله - و کان سمیکم مشکورا"<sup>(۳)</sup> و این همه اندر شان ایشان آمده است و اندر ثوابها که خدای عزوجل ایشانرا نهاده است بدان جهان.<sup>(۴)</sup>

### شان نزول آیه ۱۷۴، سوره بقره

۲- سوره دهر، آیه ۷.

۱- شرح مقدمه تفسیری بر لصوص الحکم، ص ۹۱۷.

۳- سوره دهر، آیه ۷-۲۲، که ۱۵ آیه می‌شود نه هفت آیه.

۴- ترجمه تفسیر طبری، ج ۷، ۱۹۶۸ - ۱۹۷۰.

## خلافت امام علی(ع) به روایت آیات

در تفسیر آیه سوره المائدة چنین آورده است: "اما این آیت که خدای عزوجل گفت که "انما ولیکم الله و رسوله تا آخر آیت به شان امیرالمومنین علی بن ابی طالب فرآمد و خلیفتی او و سبب این آن بود که در آن وقت که پیغامبر صلی الله علیه هنوز در حال حیات بود، روزی اندر مسجد نماز همی کرد. سائلی اندر آمد و سوالی می کرد و چیزی می خواست و علی اندر نماز بود و در رکوع شده بود و در رکوع انگشتی از دست بیرون کرد و بدان سائل داد و ایزد تعالی این آیت بفرستاد: "انما ولیکم الله و رسوله... گفت دوست شما و یار شما و خداوند شما منم که خدایم و پیغامبر منست و آن مومنان که نماز کردند و زکوة دادند و صدقه دادند اندر رکوع، یعنی علی بن ابی طالب. پس بدین آیت خلیفتی علی نص گشت...<sup>(۱)</sup>"

خودداری قبول حکومت و خلافت از طرف امام علی(ع) بعد از خلیفه دوم

"پس عبدالرحمن بن عوف را بدین کار بر پای کردند و او به گوشه خانه رفت و مر علی را رضی الله عنه بخواند و دست راست او به دست چپ خویش اندر نهاد و دست راست خویش بر آورد و گفت: یا علی این خلیفتی مسلمانان بدان شرط که پیغامبر خدای صلی الله علیه داشت و بدان راه که این دو خلیفت بودند - ابوبکر و عمر رضی الله عنهما - پذیرفتی که هیچ زاستر نشوی. علی رضی الله عنه گفت که: باشد که چیزی کم و بیش افتد بدین کار اندر. عبدالرحمن گفتا من نخواهم بدین کاهلی و سستی که تو این را قبول می کنی و دست از دست علی باز داشت...<sup>(۲)</sup>"

۱- ترجمه تفسیر طبری، پیشین، ج ۲، ۴۱۱ - ۴۱۲.

۲- همان، ج ۵، ۱۲۴۷.



از دیگر آیاتی که در ترجمه تفسیر طبری، که شان نزول آنرا درباره امام علی (ع) ذکر کرده است، آیه ۲۷۴ سوره بقره است:

« و سبب این آیه آن بود که امیرالمومنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه چهار درم داشت، یکی بشب بداد و یکی بروز بداد و یکی اندر نهدان بداد و یکی آشکارا بداد. ایزد تعالی آن از وی پیستید و بروی ثنا کرد و این آیت<sup>(۱)</sup> بفرستاد: «الذین ینفقون اموالهم باللیل و النهار سرا و علانیه فلهم اجرهم عند ربهم و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون.»<sup>(۲)</sup>

#### خلافت امام علی (ع)

درباره خلافت امام علی (ع) در جاهای مختلف اظهار نظرهای مختلفی شده است گاهی خلافت و جانشینی امام علی (ع) از بیان پیامبر (ص) ذکر کرده و گاهی اشاره به جریان عبدالله بن سبا کرده است! ولی آنچه جای تعجب دارد این است که به جریان غدیر خم اشاره‌ای نکرده است با اینکه در این تفسیر بیان مطالب تاریخی جایگاه ویژه‌ای دارد.

#### خلافت امام علی (ع) از طرف پیامبر (ص)

«... و خدای عزوجل با من وعده کرده است که مسلمانی هر روز زیادتر گردد تا روز رستخیز، اگر آن جهان نخواهید ملکت و پادشاهی این جهان بخواهید که هر کسی که از شما بدین من بگردد من او را خلیفت کنم از پس خویش، علی گفت من باری بتو گرویده‌ام. پیامبر صلی الله علیه او را بسیار خوبها گفت.»<sup>(۳)</sup>

۱- سوره بقره، آیه ۱۷۴. ۲- ترجمه تفسیر طبری، ج ۱، ۱۷۹. ۳- همان، ج ۴، ۱۰۱۰-۱۰۱۱.

در تفسیر آیه سوره المائده چنین آورده است: "اما این آیت که خدای عزوجل گفت که "انما ولیکم الله ورسوله تا آخر آیت به شان امیرالمومنین علی بن ابی طالب فرو آمد و خلیفتی او و سبب این آن بود که در آن وقت که پیغامبر صلی الله علیه هنوز در حال حیات بود، روزی اندر مسجد نماز همی کرد. سائلی اندر آمد و سوالی می کرد و چیزی می خواست و علی اندر نماز بود و در رکوع شده بود و در رکوع انگشتی از دست بیرون کرد و بدان سائل داد و ایزد تعالی این آیت بفرستاد: "انما ولیکم الله ورسوله... گفت دست شما و یار شما و خداوند شما منم که خدایم و پیغامبر منست و آن مومنان که نماز کردند و زکوة دادند و صدقه دادند اندر رکوع، یعنی علی بن ابی طالب. پس بدین آیت خلیفتی علی نص گشت...<sup>(۱)</sup>"

خودداری قبول حکومت و خلافت از طرف امام علی (ع) بعد از خلیفه دوم

"پس عبدالرحمن بن عوف را بدین کار بر پای کردند و او به گوشه خانه رفت و مر علی را رضی الله عنه بخواند و دست راست او به دست چپ خویش اندر نهاد و دست راست خویش بر آورد و گفت: یا علی این خلیفتی مسلمانان بدان شرط که پیغامبر خدای صلی الله علیه داشت و بدان راه که این دو خلیفت بودند - ابوبکر و عمر رضی الله عنهما - پذیرفتی که هیچ زاستر نشوی. علی رضی الله عنه گفت که: باشد که چیزی کم و بیش افتد بدین کار اندر. عبدالرحمن گفتا من نخواهم بدین کاهلی و سستی که تو این را قبول می کنی و دست از دست علی باز داشت...<sup>(۲)</sup>"

۱- ترجمه تفسیر طبری، پیشین، ج ۲، ۴۱۱-۴۱۲.

۲- همان، ج ۵، ۱۳۴۷.

داستان عبدالله بن سبا، در طرفداری از خلافت امام علی(ع) بواسطه دشمنی او با خلیفه سوم!

” پس چون سال به سی و پنج رسید از هجرت، مردی بیرون آمد نام وی عبدالله بن سبا مذهبی بیرون آورد و آن مذهب را مذهب رجعت خوانند و اصل کار عثمان رضی الله عنه تباه شد تا او را بکشند، ازین مرد تباه شد.

و سبب این حدیث چنان بود که این عبدالله بن سبا مردی بود جهود از زمین یمن از شهر صنعا و مردی دانا بود و کتبها بسیار خوانده بود از توریت وانجیل و پیامد و بر دست عثمان رضی الله عنه مسلمان شد و طمع داشت که عثمان رضی الله عنه با وی نیکویها کند و ولایت دهد و او را محترم گرداند. پس عثمان رضی الله عنه التفاتی از آن او نکرد و تمکینی ننهاد و چون عثمان تمکین او ننهاد او هر جای می رفت و گله همی کرد و ویرا بد همی گفت. پس عثمان رضی الله عنه از آن آگاه شد و ویرا از شهر بیرون کرد، و او برخاست و به مصر رفت و علم بسیار عرضه کرد و مردمان او را از بهر علم نیکو داشتند و اندر پذیرفتند و اندک اندک مذهب رجعت بیرون آورد و آشکارا کرد از دشمنی عثمان رضی الله عنه... گفتا عثمان بنا حق نشسته است و حق خلیفتی علی راست و عبدالرحمان عوف خیانت کرد با علی که دست علی اندر دست گرفته بود و خلیفتی او را سپرده بود، پس آنکه عثمان را بدین کار آورد و حق علی را بود...<sup>(۱)</sup>

تقدی درباره عبدالله بن سبا

داستان عبدالله بن سبا در طرفداری از امام علی(ع) و مذهب رجعت از کتاب تاریخ

۱- ترجمه تفسیر طبری ۷ پیشین، ج ۵، ص ۱۳۵۱ - ۱۳۵۲.

طبری<sup>(۱)</sup> و ترجمه فارسی آن<sup>(۲)</sup> اخذ شده و در این تفسیر نقل گردیده است. آنچه بطور خلاصه می‌توان گفت، این است که از لحاظ تاریخی شخصی بنام عبدالله بن سبا وجود خارجی نداشته بلکه از جعلیات سیف ابن عمر تمیمی کوفی (۱۷۰ هجری) می‌باشد که طبری آن را روایت کرده است<sup>(۳)</sup> و بعدها نیز بواسطه عدم دقت در کتب مورخین شیعه نقل گردیده است.<sup>(۴)</sup>

بطور کلی می‌توان انگیزه‌های جعل و نشر افسانه عبدالله بن سبا در سه مورد بیان کرد:  
۱ - افسانه عبدالله سبا، انتقادات و ایرادهایی را که به صحابه پیامبر (ص) متوجه می‌گردید پرده پوشی می‌نماید...

۲ - این افسانه تمام عیوب و خطاها و جنایات تاریخ و تمام آثار و گناههای قرون اولیه اسلام را به گردن قبائل قحطان بار می‌کند و در مقابل آن تمام فضائل و شاهکارهای تاریخ را به قبائل عدنان منتسب می‌سازد...<sup>(۵)</sup>

۳ - مهمتر اینکه این افسانه به مخالفین حکومت خلفا که شیعیان خاندان عصمت می‌باشند... نسبت کفر و الحاد داده و آنها را به خارج شدن از دین و آیین معرفی می‌نماید...<sup>(۶)</sup>

نکته دیگری که قابل ذکر است از جهت تاریخی، شخصی بنام عبدالله بن وهب سبائی در زمان امام علی (ع) بوده است که رئیس فرقه خوارج بوده و ربطی به موضوع عبدالله بن

۱- محمد طبری، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۲۰ - ۲۳۱.

۲- (منسوب به) بلعمی، تاریخنامه طبری، ج ۱، ۵۹۲ - ۵۹۵.

۳- سیداحمد فهری زنجانی و... عبدالله بن سبا و دیگر افسانه‌های تاریخی: سید مرتضی عسکری، تهران، مجمع علمی اسلامی، ۱۳۷۰  
ش. ج ۱، ۶۱

۴- همان، ج ۳، ۲۵۰ - ۲۵۱.

۵- چون حکومت‌های بزرگ تا پایان خاندان عباسی از تیره قریش و عدنانی‌ها بود.

۶- سیداحمد فهری زنجانی و... عبدالله بن سبا و دیگر افسانه‌های تاریخی، پیشین، ج ۳، ۲۵۰ - ۲۵۱.

سبا ندارد و او از مخالفین امام علی(ع) بود.<sup>(۱)</sup>

برای تکمیل بحث و توضیحات تفصیلی این موضوع قابل بررسی می‌توان به سه جلد کتاب، عبدالله بن سبا و دیگر افسانه‌های تاریخی، نوشته سید مرتضی عسکری مراجعه کرد.

شهادت امام علی(ع)

سخن پیامبر(ص) به امام علی(ع) درباره شهادتش

”... پس پیغامبر صلی الله علیه برخواست و به طلب او بیرون شد و همی شد تا او را بیافت به یکی خرماستان اندر خفته و خاک بر سر و روی او برنشسته. پس پیغامبر علیه‌السلام فراز رفت و او را بیدار کرد. گفت: ”قم یا اباتراب“ و این لقب بوتراب بر علی بنشست و علی بدین لقب فخر کردی. پس چون علی برخواست برردای خویش سرو روی علی پاک همی کرد پس او را گفت: یا علی هرگز بدبخت‌تر به جهان اندر، از آن کس نبود که او ضربتی بزند بدین سر تو از آن خون خضاب گردد. علی گفت: یا رسول الله این کی باشد؟ گفت: این به زندگانی من نباشد.<sup>(۲)</sup>

توصیف شهادت امام علی(ع)

جریان شهادت امام علی(ع) تحت عنوان مقتل امیرالمومنین علی کرم الله وجهه، مفصلاً در هفت صفحه در سوره العنکبوت شرح داده است. از جمله:  
”... پس هر سه به مسجد اندر آمدند و عبدالرحمن و شیبب از پس در بیستادند و چون علی رضی الله عنه اندر مسجد آمد تاریک بود و ایشان هر سه شمشیر بزدند و آن شیبب و

۲- ترجمه تفسیر طبری، پیشین، ج ۳، ۶۲۲

۱- همان، ۲۶۱-۲۶۲.

آن وردان کارگر نیامد و شمشیر عبدالرحمن بر سر علی رضی الله عنه آمد و باستخان سر بگذشت و بزمغ سر برسید و مردمان بگرفتن عبدالرحمن مشغول شدند و پس وردان و شیبب هر دو بجستند و عبدالرحمن را بگرفتند و در بند کردند و تنی چند از پس وردان و شیبب برفتند و ایشانرا بگرفتند و هم بر جای بکشتند...<sup>(۱)</sup>

حضرت امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه)

درباره حضرت مهدی صلوات الله علیه بطور مجمل در این تفسیر مطالبی آمده است که به آنها اشاره می شود.

امام مهدی (عج) و علائم رستاخیز

آمدن حضرت مهدی (ع) یکی از چهار علامت رستاخیز<sup>(۲)</sup> معرفی شده است: "پس پیغامبر علیه السلام علامتها و نشانهای رستاخیز پیدا کرد و آن چهار چیز است و چون پیدا آمده باشد یکسال بیش بر نتابد تا رستاخیز پیدا شود.

اول دجال باشد که بیرون آید و یاجوج و ماجوج و این یاجوج و ماجوج همچون ملخ باشد از بسیاری که ایشان باشند از جهت آن که ایشان هر یکی صد فرزند بیاورند.<sup>(۳)</sup> و سهام عیسی علیه السلام باشد که از آسمان به زمین آید و چهارم مهدی باشد که بیرون آید و عیسی علیه السلام او را خلیفه خویش گرداند و بفرماید تا با دجال حرب کند و او را بکشد و این یاجوج و ماجوج را از پشت زمین برانند و بدریا هلاک کنند و خلق ازیشان برهند. پس عدل و انصاف میان خلقان پدیدار آید و جهان آرام گیرد و چشم باید داشتن به

۲- همان، ج ۶، ۱۲۸۵.

۱- ترجمه تفسیر طبری، پیشین، ج ۵، ۱۳۷۲ - ۱۳۷۳.

۳- از بین رفتن یاجوج و ماجوج بوسیله حضرت مهدی (ع) در ترجمه تفسیر طبری، پیشین، ج ۱، ۱۹۶ - ۱۹۸ نیز ذکر شده است.

دمیدن صور نخستین و این چهار چیز از علامتهای رستاخیز است<sup>(۱)</sup> "والعلم عندالله".<sup>(۲)</sup> مطلبی که از عبارات فوق قابل توجه است اینکه مدت حکومت مهدی (ع) را حداکثر یکسال ذکر کرده است و مطالب فوق در تفسیر طبری ذیل آیات سوره الواقعة مطرح نشده است.<sup>(۳)</sup> نکته قابل توجه در اینجا این است که حضرت مهدی (ع) بعنوان خلیفه حضرت عیسی (ع) مطرح شده است و این موضوع در عرفان اسلامی تحت عنوان خاتم اولیاء بودن مطرح گشته که به آن اجمالا اشاره می شود.

### ولایت حضرت عیسی (ع) و ولایت حضرت مهدی (ع)

بحث ولایت حضرت عیسی (ع) به عنوان خاتم اولیاء و ولایت حضرت مهدی (ع) بعنوان خاتم اولیاء در آثار محیی الدین بن عربی براساس اینگونه روایات منقول از اهل سنت شکل گرفته است:

"محیی الدین، حضرت عیسی را خاتم ولایت مطلقه و در پاره‌ای از کلمات خود افضل از ائمه اثناعشر، علیهم السلام، می داند. به این معنی در موارد زیادی از فتوحات و چند مورد از "فصوص" و دو سه مورد از کتاب "عقلاء مغرب" تصریح کرده است و در مواردی علی را بعد از حضرت رسول خاتم ولایت مطلقه و بعد از حضرت ختمی، افضل از جمیع خلائق و سر انبیاء می داند.<sup>(۴)</sup> و اساتید عرفان، از جمله شیخ خاکی از اهل عامه و آقا محمد رضا قمشهای از اهل خاصه، برای توجیه و تبیین آن، ولایت را به مطلقه (عامه) و به ولایت خاصه تقسیم کرده‌اند.<sup>(۵)</sup>

البته، جای تعجب از شیخ (محیی الدین ابن عربی) است با آنکه تصریح کرد که علی (ع)

۱- ترجمه غیر طبری، ج ۷، ۱۸۰۳. ۲- جامع البیان عن تائیل آیه القرآن، جزء ۲۷، ۱۶۵-۲۱۴.

۳- شرح مقدمه فیضی بر فصوص الحکم، پیشین، ۹۱۲.

۴- محیی الدین بن عربی، چهارم برجسته عرفان اسلامی، ۱۳۶۷ش،

اقرب خلایق و سر جمیع انبیاء و مرسلین است، معذک در جای دیگر گفته است: عیسی (ع) بعد از پیغمبر ختمی، افضل این امت است.<sup>(۱)</sup>

علمای سنت، از جمله برخی از عارفان آنها، سعی داشته‌اند در مقابل اهل عصمت و طهارت یکی را برترانند، وجود ولی مطلق بعد از پیغمبر اسلام از مسلمانی است. در مسلک عرفان این همه رطب و یابس بافتن راجع به عیسی (ع) برای آنستکه خلافت مطلقه را از ائمه (علیهم السلام) بگیرند.<sup>(۲)</sup> اصولاً کلمات محیی الدین در این باب مضطرب است و این مساله را روی اصول تحریر و تالیف منظم ننوشته است.<sup>(۳)</sup>

### زمان ظهور امام مهدی (ع)

زمان آمدن حضرت مهدی (ع) را بعد از سال چهار صد هجری ذکر کرده است: "و به کتاب فتن اندر آمده است که این دجال به آخر زمان بیرون آید و بیرون آمدن او و بیرون آمدن یاجوج و ماجوج و مهدی و فرو آمدن عیسی بن مریم علیه السلام از آسمان همه اندر یک سال بود و باز بروند ازین جهان و چون سال از چهار صد<sup>(۴)</sup> بگذرد از هجرت، این را هر ساعتی چشم همی باید داشت و این از نشانه‌های قیامت است و لکن هیچ خلق بحقیقت نمی‌داند که ازین جهان چند گذشته است و چند مانده است و هر کسی چیزی همی گویند.<sup>(۵)</sup>"

### سوره زلزله در ارتباط با حضرت مهدی (ع)

بنابر تفسیری از سوره الزلزله، آن زلزله را سبب بیرون افتادن گنجها پیش از ظهور

۱- و ۳- سید جلال آشتیانی، شرح مقدمه تبصری، بر فصوص الحکم، پشین، ۹۱۶ - ۹۱۷.

۲- در ترجمه تفسیر طبری، پشین، ج ۷، ص ۱۹۹۵، این مدت چهار صد یا چهار صد و پنجاه ذکر شده است.

۳- ترجمه تفسیر طبری، پشین، ج ۶، ۱۶۱۵.



حضرت مهدی (ع) دانسته است: "و این آیت که خدای عزوجل گفت: "اذا زلزلت الارض  
زلزالتها و اخرجت الارض افعالها"<sup>(۱)</sup> این گنجها است که زمین بیرون اندازد پیش آمدن عیسی  
علیه السلام و از پیش مهدی. والسلام.<sup>(۲)</sup>

البته قابل ذکر است که این تفسیر با ظاهر آیات این سوره مطابقت ندارد بلکه قول  
صحیح آن است که: "آن وقت باشد که صور باز پسین بدمند آنگه زلزله باشد و زمین مردگان  
را بیرون اندازد تا ایشان را به شمارگاه برند."<sup>(۳)</sup>

---

۱- سوره زلزال (۹۹)، آیه ۱ - ۲. ۲- و ۶. ترجمه تفسیر طبری، پیشین، ج ۷، ۲۰۲۲.

- ۱- آرن پور، یحیی و دیگران، ادبیات فارسی بر مبنای تالیف استوری: یو.ا.برگل  
تحریر: احمد منزوی، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۲ ش.
- ۲- آشتیانی، سیدجلال الدین، شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم، قم، دفتر  
تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۵ ش.
- ۳- آصف فکرت، محمد، فهرست الفایی کتب خطی کتابخانه مرکزی آستانه قدس  
رضوی، مشهد، کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی، ۱۳۶۹.
- ۴- آیتی، محمد ابراهیم، تاریخ اسلام (ص) با تجدید نظر و اضافات: ابوالقاسم گرجی،  
تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۹.
- ۵- بلعمی، ابو علی محمد، تاریخنامه طبری، تصحیح و تحشیه: محمد تقی بهار، به  
کوشش محمد پروین گنابادی، تهران دانشگاه تهران، ۱۳۴۱ ش.
- ۶- (منسوب به) بلعمی، ابو علی محمد، تاریخنامه طبری، تصحیح و تحشیه: محمد  
روشن، تهران، نشر نو، ۱۳۶۸ ش.
- ۷- بهار، محمد تقی (ملک الشعراء)، سبک شناسی، تهران، سازمان کتابهای  
پرستو (وابسته به موسسه انتشارات امیرکبیر) ۱۳۶۸ ش.
- ۸- پاشا صالح، علی، تاریخ ادبی ایران: ادوارد برون، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۵ ش.
- ۹- ترجمه تفسیر طبری، به اهتمام: حبیب یغمایی، تهران، توس، امیرکبیر، ۱۳۵۶ ش.
- ۱۰- جهانگیری، محسن، محیی الدین بن عربی چهره برجسته عرفان اسلامی، تهران،  
دانشگاه تهران، ۱۳۶۷ ش.
- ۱۱- خوانساری، محمد، منطق صوری، تهران، آگاه، ۱۳۵۹ ش.
- ۱۲- شهابی، علی اکبر، احوال و آثار محمد بن جریر طبری، تهران، اساطیر ۱۳۶۳ ش.
- ۱۳- صفا، ذبیح الله، تاریخ ادبیات در ایران، تهران، ابن سینا، ۱۳۵۱ ش.
- ۱۴- طبری، محمد بن جریر، تاریخ الامم و الملوک (تاریخ طبری)، تحقیق: محمد

- ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دارالتراث، ۱۳۸۷ ش.
- ۱۵ - طبری، محمد بن جریر، جامع البیان عن تاویل آی القرآن، مصر، تکتبه مصطفی البابی الحلبي و اولاده، ۱۳۷۳ هجری.
- ۱۶ - عمید، حسن، فرهنگ عمید، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷ ش.
- ۱۷ - فهری زنجانی، سید احمد و دیگران، عبدالله بن سبا و دیگر افسانه‌های تاریخی: سید مرتضی عسکری، تهران، مجمع علمی اسلامی، ۱۳۷۰ ش.
- ۱۸ - محقق، محمد باقر، قرآن و امام حسین(ع)، تهران، بعثت، ۱۳۶۴ ش.
- ۱۹ - محقق، مهدی، انتقاد کتاب: ترجمه تفسیر طبری، راهنمای کتاب، شماره ۷، دوره چهارم، ص: ۶۱۰-۶۲۳، مهر ۱۳۴۰ ش.
- ۲۰ - محمد فواد عبدالباقی، المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم، دارلکتب المصریة، ۱۳۶۴ ش.
- ۲۱ - مظفر، محمد رضا، المنطق، نجف اشرف، مطبعة، نعمان، ۱۳۸۸ هجری.
- ۲۲ - معزی، محمد کاظم، ترجمه قرآن کریم، تهران، علمیه اسلامیة، ۱۳۷۷ هجری.
- ۲۳ - یادنامه طبری، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۹ ش.
- ۲۴ - یکی قطره باران(جشن نامه استاد دکتر عباس زریاب خونی)، به اهتمام: احمد تفصلی، تهران، چاپخانه مهارت، ۱۳۷۰ ش.

25 - Browne, Edward G.(Granville), *Aliterary History of Persia*, Cambridge, University Press, 1969.

مددی - حسن

عضو هیات علمی دانشگاه زنجان

### انعکاس معراج نبی (ص) در ادبیات منظوم فارسی

"سبحان الذی اسرى بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله لئریه من آیاتنا انه هو السميع البصیر"<sup>(۱)</sup> منزه است آن خدایی که شب هنگام بنده‌اش (محمد صلی الله علیه و آله و سلم) را از مسجد الحرام به سوی مسجد الاقصی برد که گرد بر گرد آن برکتها پدید آوردیم، تا عجایب و شگفتیها رابه او بنمایانیم، وی خدایی است شنونده گفتارها و بیننده کردارها.

سپاس بی حد، خدای احد را که این بنده را مدد فرمود تا درباره معراج خاتم انبیا محمد صلی الله علیه و آله و سلم در پهنه ادبیات منظوم پارسی به تحقیق و پژوهش بپردازد. موضوعی که از یک سو ریشه در اعتقادات اصیل و عمیق مذهب دارد و از سویی بخش قابل توجهی از ادب و فرهنگ پربار و غنی زبان و ادبیات پارسی را تشکیل می‌دهد.

واقع معراج نبوی (ص) تاکنون از دیدگاههای مختلفی مورد بررسی قرار گرفته و محققان اسلامی بدان پرداخته‌اند، و از این رهگذر صدها رساله و کتاب به زبانهای مختلف، به نظم و نثر، به رشته تحریر درآمده است. اما کاری که جای آن در ادبیات فارسی خالی مانده، تدوین معراج نامه‌های منظوم، در یک مجموعه واحد است تا خوانندگان و علاقمندان زبان پارسی آن را بصورت مجموعه‌ای یک دست در اختیار داشته باشند، خداوند را شاکرم که این توفیق را به من ارزانی داشت تا حاصل کارم را به عنوان پایان نامه کارشناسی ارشد خود تحت عنوان: "معراجیه در ادب فارسی از آغاز شعر دزی تا پایان قرن نهم هجری" قرار داد.

تحقیق و پژوهش دقیق و کامل پیرامون معراج نبوی (ص) و معراج نامه‌ها کاری ساده و در خور استعداد این ضعیف نبوده و نیست، اما با استمداد از یاری باری و انفاس قدسی

۱- سوره الاسری، آیه ۱

صاحب معراج، این بنده برای اولین بار توانست به صورتی گسترده به جمع‌آوری و معرفی و بررسی معراج‌نامه‌های منظوم مستقل بپردازد، و اینک حاصل کار را به صورت مقاله در کنگره ولایت و اهل بیت در گستره ادب فارسی به دانش پژوهان و علاقمندان اهل بیت علیهم السلام تقدیم می‌دارد.

### معراج

بر وزن مفعال اسم آلت است و بعضی آن را اسم زمان دانسته‌اند، مانند میعاد که روز وعد و قیامت باشد، و بعضی نیز مصدر میمی شناخته‌اند که به معنی عروج و صعود کردن است. اما معراج که در لغت به معنای نردبان و وسیله عروج است، بردن رسول (ص) است از بیت المقدس به آسمان و رویت آیات کبری. چنانکه ابوالفتح رازی در تفسیر روض الجنان در ضمن واقعه معراج از قول نبی اکرم (ص) می‌نویسد: "آنگه جبرئیل علیه السلام دست من بگرفت و مرا به نزدیک آن سنگ برد که پایه معراج بر او نهاده بود و آن صخره بیت المقدس است، پای معراج بر آن سنگ بود و بالای آن به آسمان پیوسته بر صفتی که از آن نکوتر هیچ ندیده بودم، یک قائمه او از یاقوت سرخ بود و یک قائمه از زمرد سبز و... جبرئیل علیه السلام از آنجا مرا بر پر بگرفت و بر آن معراج مرا به آسمان دنیا برد."<sup>(۱)</sup>

### زمان وقوع معراج

بنابر گفته سیره‌نویسان و مورخان، معراج پیامبر (ص)، زمانی اتفاق افتاد که اسلام در میان قبایل عرب و قریش که در مکه بودند فاش شده بود و انکار کفار قریش و عدوات آنها با پیامبر (ص) به غایت رسیده بود، اما این که شب معراج در چه تاریخی و در چه سالی بوده اختلاف است، به طوری که عده‌ای وقوع معراج رسول (ص) را پیش از هجرت دانسته‌اند و تاریخهایی از قبیل سه سال، یک سال و یا هیجده ماه پیش از هجرت را متذکر شده‌اند. بعضی دیگر معراج نبی اکرم (ص) را بعد از هجرت به تاریخ ربیع الاول، یا بیست و

۱- تفسیر ابوالفتح رازی، ج ۱۲، ص ۱۳۸ - ۱۳۹

هفتم از ماه رجب و دو سال پس از هجرت پرشمرده‌اند. به هر حال این اختلاف در تاریخ وقوع معراج بر تعداد معراجهای آن بزرگوار دلالت دارد.

### معراج از نظر قرآن

قرآن مجید مهمترین منبع موثقی است که از معراج نبی اکرم(ص) خبر داده است. در کلام حق تعالی اشارات و نشانه‌هایی روشن در خصوص معراج رسول اکرم(ص) و رویت آیات کبری هنگام سیر او بر عالم اعلی وجود دارد که اساسی‌ترین منبع برای اثبات و تایید معراج بشمار می‌رود. آیاتی که در قرآن مجید معراج پیامبر اسلام را بیان می‌کند به اتفاق عموم مفسران عبارتند از: آیه اول از سوره اسراء(بنی اسرائیل)، آیه چهل و سوم از سوره زخرف و آیات پنجم تا هیجدهم از سوره والنجم.

### معراج در حدیث

پس از آنکه رسول گرامی از معراج برگشت و ماجرا را با ام هانی در میان گذاشت، برای آگاهی مومنان به مسجد رفت و آنچه را که در شب معراج اتفاق افتاده بود، با ذکر نشانه‌هایی، برای مسلمانان بازگفت و عده‌ای آن سخنان را تحت عنوان حدیث معراج ثبت کردند. بنابر روایتهای اصیل و موثق و مروی از ائمه هدی(ع) معراج آن بزرگوار دوبار به جسم بوده و در بیداری و مواردی نیز به روح بوده است و در خواب.

علامه محمدباقر مجلسی به نقل از مجمع البیان طبرسی که جمیع روایات مربوط به معراج را جمع‌آوری کرده و ضمن ابطال قول آنان که معراج را روحانی دانسته‌اند می‌گوید: "روایات زیادی از ابن عباس و ابن مسعود و انس و جابر بن عبدالله و حذیفه و عایشه و ام‌هانی درباره معراج رسول(ص) نقل شده است که بعضی از آنها دارای زیادتیاوند و بعضی دارای کمبودهایی که همه آنها را می‌توان به چهار دسته تقسیم کرد:

۱- یک دسته از روایات آنهاست که بر تواتر علم بر صحت شان اجماع توان کرد. این روایتها مقطوع به‌اند و متضمن معراج و اسراء رسول(ص).

۲- دسته دیگر آن است که در آنها چیزهایی وارد شده که عقل پذیر است و مطابق با اصول. در این روایات از عروج رسول (ص) و سیر او بر سماوات و دیدار با انبیاء و عرش و سدرۃالمنتهی و دیدن احوال ملایکه یاد شده است.

۳- دیگر روایاتی که ظاهر آنها مخالف با بعضی اصول می نماید. اما تاویل آنها به صورت معقول و موافق اصول، مقدور و ممکن است. در این گونه روایتها از احوال بهشتیان و تنعم آنان در بهشت و نیز تعذب دوزخیان در دوزخ و امثال آن سخن رفته است، که می توان آن را حمل بر رویت صفت یا اسماء بهشتیان و دوزخیان.

۴- دسته چهارم متضمن روایاتی است که ظاهرش صحیح نباشد و تاویل آن ممکن نه، مگر به تعسف و تحریف کلام به سوی مقصود. در این گونه روایتها از رویت خداوند به چشم و مکالمه رویاروی رسول (ص) با حق تعالی سخن رفته است، که موجبات تشبیه را ایجاد می کند، موضوعی که حق منزّه از آن است.<sup>(۱)</sup>

#### تعداد معراجهای رسول (ص)

روایات و اسنادی در دست است که حکایت از معراجهای متعدد پیامبر (ص) دارد. چنانچه ابن جعفر محمد کلینی به اسناد معتبر روایت کرده است که: ابویصیر از امام صادق (ع) پرسید که حضرت محمد (ص) چند بار به معراج برده شد؟ امام پاسخ داد: دوبار<sup>۲</sup> و بار دوم جبرئیل او را واداشت و گفت: ای محمد مکان مخصوص خود را دریاب. و نیز ابن بابویه قمی از امام صادق (ع) روایت کرده است که حق تعالی رسول را صد و بیست بار به آسمان برد. سوای روایات مزبور، در کتب عامه نیز اشاراتی هست که تعداد و چند بار بودن معراج تایید را می کند.<sup>(۳)</sup>

#### معراج جسمانی - روحانی

یکی از مسائلی که در خصوص معراج پیامبر اسلام (ص) عنوان شده و بدون توجه به

۱- بحارالانوار، محمد باقر مجلسی، ج ۱۸، ص ۲۸۲ - ۲۸۳

۲- معراج نامه ابوعلی سینا، نجیب مایل هروی - مقدمه، ص ۱۳ - ۱۴

تعدد معراجهای خاتم الانبیاء و حمل روایات ناظر به معراجهای روحانی بر معراج جسمانی، روحانی رخ نموده، این است که عده‌ای قلیل به خلاف معتقد عده‌ای کثیر، معراج رسول اکرم(ص) را به روح دانسته‌اند، نه به روح و تن. آنان که معراج محمد مصطفی را به روح دانسته‌اند، اغلب به آیه " و ما جعلنا الرویا التي اریناک الا فتنه للناس" (۱) استناد جستند. اگر معراج رسول(ص) به روح یا به خواب می‌بود، حکمت الهی معراج نبوی(ص) که اثبات شرف و فضل پیامبر(ص) بوده است و امتحان گمراهان و کافران، و نمودن فضایل ایمان و قبایح بی‌ایمانی و گمراهی، مقذور نمی‌گشت، بدان سبب که سیر و سفر نفس در خواب، بسیاری از اولیاء و غیر ایشان را پیش آمده است و لیکن آنچه که رسول اکرم(ص) بدان اختصاص دارد سیر و سفر روح و جسم است در بیداری، که دیگران به آن شرف و فضل مخصوص نشده‌اند. (۲)

### مبداء معراج

درباره این که مبداء معراج کجا بوده اختلاف است ولی چون در روایت و تواتر اخبار این اختلاف دیده می‌شود، می‌توان گفت که تحقیقا بارها از محل‌های مختلف رخ داده است. برخی محل مبداء معراج را مکه دانسته‌اند و این لغت عام برای همه محلات مکه و خود کعبه است. بعضی گفته‌اند از خانه ام‌هانی بنت ابی طالب خواهر علی امیرالمومنین بوده است. جمعی محل مبداء معراج را خانه خدیجه بنت خویلد دانسته که البته باید در حیات خدیجه باشد. گروهی مبداء عروج را شعب ابی طالب نوشته‌اند. جمعی مسجدالحرام را ذکر کرده‌اند. آنچه که معروفتر و صحیح‌تر به عروج جسمانی است خانه ام‌هانی می‌باشد. (۳)

### جایگاه علی علیه السلام در معراج

یکی از نکاتی که حضرت رسول(ص) پس از معراج به آن اشاره کرد، پیوند نور معنوی

۱- سوره اسراء، آیه ۶۰

۲- معراج نامه ابوعلی سینا، نجیب مایل هروی، مقدمه ص ۵۴ - ۵۵

۳- معراج محمد رسول الله، حسین عمادزاده، ص ۸۳ - ۸۴



علی(ع) است با نور معنویت وی که جزو احادیث قدسی است. حضرت علی بن موسی الرضا(ع) از جدش پیغمبر خدا نقل می فرماید که: " فرمود شبی که مرا به معراج بردند خطاب شد یا محمد تو بنده و رسول من و من پروردگار توام، مرا عبادت کن و به من توکل و اعتماد داشته باش. تو نور من و فرستاده من در میان خلق من هستی، پیغمبر جز نوری و صدایی نمی دید و می شنید: "اذن" نزدیکتر بیا. خدا به زبان علی که مشتق از نام عالی خودش بود با رسولش سخن می گفت. خطاب شد ای محمد بدان که علی وصی تو و حجت من در میان خلق می باشد. فرمان علی فرمان من، عصیان به او عصیان به من است، بهشت از آن دوستان علی و جهنم برای دشمنان علی است.<sup>(۱)</sup>

لازم به ذکر است که شعرای معراجیه گو در این مورد( جایگاه امام علی در معراج) سکوت اختیار کرده اند و از پرداختن به آن غفلت کرده و یا به علل خاصی که جای بحث آن اینجا نیست، از ذکر آن خودداری کرده اند.

### تاثیر معراج در ادب فارسی

معراج رسول اکرم(ص) پس از آن که در سیره های مربوط به آن حضرت، عنوان شد و در تفاسیر قرآن کریم، ذیل آیات مربوط به معراج، تعبیر گردید، دیری نگذشت که بر ادیبان و سخنوران مسلمان فارسی زبان، تاثیری شگرف گذارد و سبب پیدایش آثار ادبی، در تفسیر و تعبیر معراج رسول(ص) به زبان فارسی شد. سخنوران و ادیبان فارسی زبان، در خصوص معراج، نه تنها از آیات قرآنی متأثر بوده اند، بلکه در نوشتن و سرودن معراجیه هایشان، به احادیث نبوی نیز، که مربوط به قصه معراج است، توجه داشته اند.

در دوره نخست زبان و ادبیات فارسی، در تمدن اسلامی، آنچه در زمینه معراج به فارسی پرداخته شده به نثر است و معراجیه های منظوم، بیشتر در لابلای دیباجه های منظوم، منظومه های فارسی آمده است. بطوری که چون شاعر به ساختن و پرداختن

۱- معراج محمد رسول الله، حسین عمادزاده، ص ۱۸۸ - ۱۸۹

منظومه‌ای دست می‌یازیده، نخست از توحید باریتعالی سخن می‌گفته و سپس به نعت محمد مصطفی (ص) می‌پرداخته و ضمن برشمردن فضایل و معجزات آن حضرت (ص) از قصه نیز یاد می‌کرده است. چنانچه سنایی شاعر عارف فزونمایه سده ششم هجری (م ۵۳۵) در حدیقه‌الحقیقه، ضمن نعت محمد مصطفی (ص) به مسئله معراج پیامبر پرداخت. این سنت ادبی پس از سنایی غزنوی ادامه یافت و در تمامی ادوار ادبی در میان شاعران فارسی گو، با اب و تابی دلپذیر رواج داشت. چنانچه در بیشتر منظومه‌های داستانی و عرفانی زبان فارسی، می‌توان نمونه بسیار خوش و گیرای قصه معراج را، به هیات منظوم و با هنرمندیهای شاعرانه سراغ گرفت. سوای سنت ادبی مزبور، که شاعران فارسی زبان، قصه معراج را با دیباچه منظومه‌هایشان می‌آورده‌اند، گاهگاهی، به مناسبت موضوع، بر سیل استشهاد از قصه معراج یاد کرده‌اند.<sup>(۱)</sup> نمونه‌های زیادی در آثار منثور و منظوم فارسی می‌توان دید که نویسندگان و شاعران به آن استناد جسته‌اند، که در جایگاه خود شواهدی از معراج نامه‌های منظوم ارائه خواهد شد.

### اولین شاعر معراجیه گو

سنایی غزنوی به عنوان نخستین شاعر معراجیه گو در تاریخ ادبیات منظوم ایران شناخته شده و از فضل تقدم برخوردار است. او در کتاب حدیقه‌الحقیقه بعد از توحید باریتعالی و نعت نبی اکرم (ص) بابی تحت عنوان "در صفت معراج" دارد که در آنجا به صورت مستقل به معراج نبوی (ص) پرداخته است. چون آغاز معراجیه سرایی بوده، سنایی فقط کلیاتی از معراج رسول (ص) را به رشته نظم کشیده و از پرداختن به جزئیات این واقعه خودداری کرده است.

این سنت بعد از سنایی غزنوی مورد توجه شاعران ادوار بعدی قرار گرفت و شیوه او را دنبال کردند و رفته رفته به مسئله معراج از دیدگاههای مختلف و به صورت گسترده و با ذکر جزئیات تمام توجه نمودند. چنانکه شاعرانی مثل نظامی گنجوی، خاقانی، عطار

۱- معراج نامه ابوعلی سینا، نجیب مایل هروی، مقدمه ص ۵۸ - ۶۰

نیشابوری، امیر خسرو دهلوی و جامی و ... با خلق مضامین بدیع و تازه ماجرای معراج نبوی(ص) را به نظم کشیده‌اند.

در این میان معراجیه‌های نظامی گنجوی از ارزش ویژه‌ای برخوردار است. نظامی نخستین شاعری است که در تمام آثارش بطور گسترده به نظم قصه معراج نبوی(ص) پرداخته است.

شیوه‌ای که نظامی در نظم معراج در پش گرفت، بعد از او مورد تقلید شعرای کثیری قرار گرفت، بخصوص شاعرانی که به تقلید از پنج گنج او پرداخته‌اند، تحت تاثیر مثنویهایش، به نظم قصه معراج نیز توجه کرده‌اند. از اختصاصات زبان نظامی در بیان معراجیه‌ها، استفاده از اسامی ستارگان و بروج فلکی است که به ترتیب قرار گرفتن آنها، گزارش سیر حضرت محمد(ص) را در آسمانها و افلاک نه گانه به نظم کشیده است و در همین قسمت به بیشترین کنایات را خلق نموده است. از اختصاصات دیگر او استفاده از زبان کنایی و بطور غیرمستقیم است که همین شیوه نیز از سوی مقلدین او بکار برده شده است. کوتاه سخن اینکه شاعران بعد از نظامی غالباً تحت تاثیر او هستند.

از نکات قابل ذکر این که شعرایی نظیر: عطار نیشابوری و جامی که در سلک عارفان هستند، براساس دیدگاه عرفانی خود، به نظم معراج پرداخته‌اند. بخصوص عطار نیشابوری که با استفاده از دیدگاه عرفانی " وحدت وجود" آنجا که پیامبر(ص) از حد جهت می‌گذرد و روی به سوی لامکان می‌گذارد و به دیدار خداوند نایل می‌شود، از این دیدگاه و اصطلاحات مربوط به آن بهره می‌گیرد. همین استفاه از لغات و اصطلاحات عرفانی و توجه به دیدگاه عرفانی، این گونه معراجیه‌ها را از معراجیه‌های غیر عرفانی ممتاز می‌سازد.

یکی دیگر از نکات قابل ذکر وجود مضامین مکرری است که در معراج نامه‌ها به چشم می‌خورد، نظیر: ذکر منزل ام‌هانی که اکثر شعرای معراجیه گو آن را مبداء معراج نبی اکرم(ص) می‌دانند.

بازماندن جبرئیل و سایر فرشتگان مقرب و براق و روف از همراهی پیامبر(ص) در مراحل از سفر معراج، گفتن " نود هزار سر" توسط خداوند به پیامبر(ص)، دیدن خداوند به

دیده سر(که مویذ معراج جسمانی آن حضرت است). درخواست بخشش امت و بشارت  
آمزش آنها از سوی خداوند، برگشت از سفر معراج و گرم بودن بستر آن حضرت، که شعرا با  
مضامین بدیع به بیان آن پرداخته‌اند.

سرانجام از نکات قابل ذکر، تقسیم بندی مراحل معراج از دیدگاه شعراست که بطور کلی  
از این قرار است: توصیف شب معراج، آمدن جبرئیل(ع) با براق (و توصیف آن در نهایت  
زیبایی) و آوردن فرمان معراج و ابلاغ آن به پیامبر(ص)، حرکت پیامبر از منزل ام‌هانی یا  
مسجدالحرام به سوب مسجدالاقصی، خواندن نماز در آنجا و ملاقات پیامبران، حرکت از  
مسجدالاقصی به سوی آسمانها و سیر در افلاک نه‌گاه(که شعرا در این قسمت بیشتر از  
اسامی ستارگان و بروج فلکی با ایجاد مضامین بدیع و طرفه استفاده کرده‌اند)، حرکت به  
سوی سدرةالمنتهی، بازماندن جبرئیل(ع) و براق از همراهی با پیامبر، رسیدن به عرش و  
استقرار در مقام قاب قوسین، دیدار و گفتگو با خداوند، درخواست بخشش امت و آوردن  
برات رهایی آنها، برگشت از معراج و اعلام خبر معراج بوسیله نبی اکرم(ص) از مسائل و  
موضوعات مهمی است که شعرا با دیدگاههایی تقریبا شبیه به هم به آن پرداخته‌اند.  
برای پرهیز از طولانی تر شدن کلام، مطلع معراج نامه‌های مستقل که تا قرن نهم هجری و  
تعداد ابیات آنها گردآوری شده است که از نظر گرامی تان می‌گذرد:

۱ - حدیقه الحقیقه سنایی غزنوی: ۴۳ بیت با مطلع:

برنهاد ز بهر تاج قدم      پای بر فرق عالم و آدم

۲ - مجیرالدین بیلقانی(دیوان): ۲۹ بیت با مطلع:

آن شب که برون رفت زین تنگنای وحش      برداشت محمل تن زین عرصه گاه بلا

۳ - تحفة العراقین خاقانی: ۴۸ بیت با مطلع:

میدان ازل ندیده باری      برپشت فلک چنو سواری

۴ - قصیده معراجیه خاقانی: ۲۴ بیت با مطلع:

آن شب که سوی کعبه خلت نهاد روی      این غول‌دار بادیه را کرد زیر پا

۵ - مخزن الاسرار نظامی: ۶۸ بیت با مطلع:

- نیم شبی کان ملک نیمروز  
 ۶- خسرو و شیرین نظامی: ۴۲ بیت با مطلع:  
 کرد روان مشعل گیتی فروز
- شبی رخ تافته زین دیر فانی  
 ۷- لیلی و مجنون نظامی: ۶۶ بیت با مطلع:  
 به خلوت در سرای امهانی
- ای نقش تو معرج معانی  
 ۸- هفت پیکر نظامی: ۷۸ بیت با مطلع:  
 معراج تو نقل آسمانی
- چون نگنجید در جهان تاجش  
 ۹- اسکندر نامه نظامی: ۷۷ بیت با مطلع:  
 تخت بر عرش برد معراجش
- شبی کاسمان مجلس افروز کرد  
 ۱۰- اسرار نامه عطار نیشابوری: ۱۰۸ بیت با مطلع:  
 شب از روشنی دعوی روز کرد
- درآمد یک شبی جبریل از دور  
 ۱۱- اشترنامه عطار نیشابوری: ۵۳ بیت با مطلع:  
 براقی برق رو آورد از نور
- یک شبی در تاخت جبریل امین  
 ۱۲- الهی نامه عطار نیشابوری: ۸۷ بیت با مطلع:  
 خازن حق پیک رب العالمین
- شبی آمد برش جبریل خرم  
 ۱۳- جواهرالذات عطار نیشابوری: ۱۴۴ بیت با مطلع:  
 که هان آگاه باش ای صدر عالم
- سزد ای دل که معراجش بخوانی  
 ۱۴- مصیبت نامه عطار نیشابوری: ۱۲۷ بیت با مطلع:  
 به القاظ زبان درها چکانی
- یک شبی در تاخت جبریل امین  
 ۱۵- هیلاج نامه عطار نیشابوری: ۱۱۲ بیت با مطلع:  
 گفت ای محبوب رب العالمین
- شبی جبریل پاک آمد سوی خاک  
 ۱۶- قرآن السعدین امیر خسرو دهلوی: ۷۸ بیت با مطلع:  
 به نزد مصطفی سلطان لولای
- چون شب قدرش به فکل نور داد  
 ۱۷- مطلع الانوار امیر خسرو دهلوی: ۷۰ بیت با مطلع:  
 قدر هزاران شب از آن نور زاد

- نیم شبی کان مه گردون غلام      کرد به دولت سوی گردون خرام  
 ۱۸ - شیرین و خسرو امیر خسرو دهلوی: ۴۰ بیت با مطلع:  
 سخن آن به که بهر ارجمندی      ز معراج نبی یسابد بلندی  
 ۱۹ - مجنون و لیلی امیر خسرو دهلوی: ۴۲ بیت با مطلع:  
 فرخنده شبی که آن جهانگیر      از نطق زمین شد آسمانگیر  
 ۲۰ - آینه اسکندری امیر خسرو دهلوی: ۴۰ بیت با مطلع:  
 فلک ماه را چون شب افروز کرد      شب تیره پیرایه روز کرد  
 ۲۱ - هشت بهشت امیر خسرو دهلوی: ۳۷ بیت با مطلع:  
 فرخ آن شب که آن چراغ دو کون      زد به قندیل عرش پرتو عون  
 ۲۲ - دولرانی خضرخان امیر خسرو دهلوی: ۵۴ بیت با مطلع:  
 شبی همچون سواد چشم پاکان      نهفته روز چشم خوابناکان  
 ۲۳ - نه سپهر امیر خسرو دهلوی: ۴۵ بیت با مطلع:  
 شبی کاسمان گشت فرخنده فال      سعادت نمود اختران را جمال  
 ۲۴ - جمشید و خورشید سلمان ساوجی: ۱۶ بیت با مطلع:  
 در آن شب کز سرای امهانی      روان شد روی قصر لامکانی  
 ۲۵ - مهر و مشتری عصار تبریزی: ۳۶ بیت با مطلع:  
 شبی حامل به عیش جاودانی      نشاط انگیز چون روز جوانی  
 ۲۶ - مونس العشاق عربشاه یزدی: ۶۷ بیت با مطلع:  
 سلطان ملک ز قبة البدر      سوی تو شتافت لیلة القدر  
 ۲۷ - گلشن ابرار کاتبی نیشابوری: ۴۳ بیت با مطلع:  
 بود همایون شبی اما چو زاغ      شب نه به قیمت گهر شب چراغ  
 ۲۸ - معراج نامه عطار تونی: ۱۰۲ بیت با مطلع:  
 من می خواهد دلم از خالق جان آفرین      تا بنظم آرم ز معراج رسول المرسلین  
 ۲۹ - سلسله الذهب عبدالرحمن جامی: ۹ بیت با مطلع:

- ۳۰ - تحفة الحرار جامی: ۴۶ بیت با مطلع:  
 برد بیدار حق شب از بطحا  
 بتن او را به مسجد اقصی
- ۳۱ - یوسف و زلیخای جامی: ۵۷ بیت با مطلع:  
 یک شبی از صبح، دل افروزتر  
 وز شب و روز همه فیروزتر
- ۳۲ - لیلی و مجنون جامی: ۵۳ بیت با مطلع:  
 شبی دیباچه صبح سعادت  
 ز دولتهای روز افزون زیادت
- ۳۳ - خردنامه اسکندی جامی: ۴۷ بیت با مطلع:  
 ای اشهب شب و رو تو از نور  
 از ظلمت جسم پیکرش دور
- ۳۴ - لیلی و مجنون مکتبی شیرازی: ۴۰ بیت با مطلع:  
 شبی کز شرف غیرت روز بود  
 کواکب درو گیتی افروز بود
- ۳۵ - شیرین و خسرو عبدالله هاتفی: ۵۲ بیت با مطلع:  
 یک شب در آسمان گشادند  
 معراج محمدی نهادند
- ۳۶ - لیلی و مجنون عبدالله هاتفی: ۷۹ بیت با مطلع:  
 شبی پر قدر همچون نامه چین  
 شده ناف زمین را نافه مشکین
- ۳۷ - هفت منظر عبدالله هاتفی: ۳۴ بیت با مطلع:  
 آن شب که گرفت روز از نور  
 ظلمت شده بود از جهان دور
- ۳۸ - تیمورنامه عبدالله هاتفی: ۷۴ بیت با مطلع:  
 ای خوش آن شب کز ام هانی جای  
 سوی اقصی نهاد رخشت پای
- ۳۹ - لیلی و مجنون مثالی کاشانی: ۵۰ بیت با مطلع:  
 خرامان شو ای خضر فرخنده گام  
 سوی چشمه زندگانی خرام
- ۴۰ - معراجیه دولتشاه بن بختیشاه: ۷۵ بیت با مطلع:  
 ای پرده نه فلک دریده  
 معراج بکام خویش دیده
- ۴۱ - معراجیه، مولانا حامدی اصفهانی: ۳۵ بیت با مطلع:  
 شبی منزل به شانش آیت نور  
 سواد ظلمتش نور علی نور

شبی گشتی درین دنیای غدار  
سواره بر براق برق رفتار  
و اینک برای حسن ختام، چند نمونه از معراج نامه‌های ادب فارسی را نقل می‌کنیم:

حدیقه سنایی:

### در صفت معراجش

برنهاد ز بهر تاج قدم	پای بر فرق عالم و آدم
دو جهان پیش همتش بدو جو	سر ما زاغ و ما طغی بشنو
پای او تاج فرق آدم شد	دست او رکن علم عالم شد
بارگیرش سوی ابد معراج	نردبانش سوی ازل منهاج
گفت سبحانش الذی اسری	شده ز آنجا به مقصد اقصی
در شب از مسجد حرام به کام	رفته و دیده و آمده به مقام
بنموده بدو عیان مولی	آیه‌الصغری و آیه‌الکبری
یافته جای خواجه عقبی	قسه قرب لیلة القربی
شده از صخره تا سوی رفرف	قاب قوسین لطف کرده به کف
گفته و هم شنیده و آمده باز	هم در آن شب به جایگاه نماز
قامت عرش با همه شرمش	ذره‌ای پیش ذروه شرفش
برنهاده خدای در معراج	بر سر ذاتش از لعمرک تاج
با فترضی دل تباه کراست	با لعمرک غم گناه کراست
شده از فر او به فضل و نظر	خاک آدم ز آفتابش زر
زاده از یکدیگر بعلم و بدم	آدم از احمد، احمد از آدم
غرض عالم آدم از اول	غرض از آدم احمد مرسل
از پی او زمانه را پیوند	بسر او خدای را سوگند



در او بوده جای روح القدس  
گر نه از بهر عز او بودی  
خلق او مایه روح حیوان را  
کرده ناهید از غمش تو بیخ  
بوده برجیس چون دبیر او را  
چشم جمشید مانده در ابروش  
رنگ رخساره زحل کامش  
شرف اهل حشر فتراکش  
بوده در مکتب حکیم و علیم  
جسم و جان کرده در خزانه راز  
نعت رویش ز والضحی آمد  
بوده مقصود آفرینش او  
یافته بهر پای خواجه دین  
پیش از اسلام در بدایت خویش  
کرده در کوی عاشقی بریاد  
دولتش چون گذاشت علیا را  
ایمنه غافل از چنان دری  
ور حلیمه فطام یافته او  
ور نه نگذاشتیش جستن دین  
گشته عمان ورا عدو در راه  
قلزم دین نشد به جزر و به مد  
چون بدین جایگه سفر کرده  
خورده با آب و پاک بنشسته  
خاک او بوده آب تجریدش

پای او سجده جای روح القدس  
دل خاک این کمال ننمودنی  
خلق او دایه نفس انسان را  
خوانده تاریخ هیبتش مریخ  
چون کمان خم گرفته تیر او را  
قرص خورشید مهره گیسوش  
نقش پیشانی قمر نامش  
لوح محفوظ ملک ادراکش  
لوح محفوظ بر کنار مقیم  
پیش محراب ابروانش نماز  
صفت زلف اذاسبحی آمد  
انسبیا را نشان بپیش او  
زینت شیر چرخ و گاو زمین  
دیوکش بوده در ولایت خویش  
جان و دل را به مهر ایمنه شاد  
راهبر بود مر بحیرا را  
دهر نادیده آن چنان حری  
در ممالک نظام یافته او  
برده ایمنه بروح امین  
وز بزرگیش ناشده آگاه  
دولتی جز به دولت احمد  
خاک آنجای با خود آورده  
ز آب گردش چو آسمان شسته  
سفر دل مقام توحیدش

باد بد قصد جانش ناکرده

خاتم شرع خاتمت در فم

نظامی در مخزن الاسرار:

نیم شبی کان ملک نیمروز  
نه فلک از دیده عماریش کرد  
کرد رها در حرم کاینات  
روز شده بسا قدمش در وداع  
دیده اغیار گران خواب گشت  
بسا قفس قالب از این دامگاه  
مرغ پر اندوخته یعنی ملک  
مرغ الهیش قفس پر شده  
گام بگام او چو تحرک نمود  
چون دو جهان دیده بر او داشتند  
پایش از آن پایه که سر پیش داشت  
رخش بلند آخورش افکند پست  
بحر زمین کان شد و او گوهرش  
گوهر شب را به شب عنبرین  
او سستده پیشکش آن سفر  
خوشه کزو سنبل تر ساخته  
تا شب او را چه قدر قدر هست  
سنگ ورا کرده ترازو سجود  
ریخته نوش از دم سیسنبری  
چون کمان تیر شکر زخمه ریخت

آب غربت زیانش ناکرده

صدق الله نبشته بر خاتم<sup>(۱)</sup>

کرد روان مشعل گیتی فروز  
زهیره و مه مشعله داریش  
هفت خط و چار حد و شش جهات  
ز آمدنش آمده شب در سماع  
کو سبک از خواب عنان تاب گشت  
مرغ دلش رفته به آرامگاه  
خرقه در انداخته یعنی فلک  
قالبش از قلب سبکتر شده  
میل به میلش به تبرک ریود  
سر زپی سجده فرو داشتند  
مرحله به مرحله صد بیش داشت  
غاشیه را برکتف هر که هست  
برد سپهر از پی تاج سرش  
گاو فلک برد ز گاو زمین  
از سرطان تاج و زجوزاکمر  
سنبله را بر سد انداخته  
زهیره شب سنج تر ازو بدست  
زانکه به مقدار ترازو نبود  
بردم این عقرب نیلوفری  
زهر ز بزغاله خوانش گریخت

۱- حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه، سنایی غزنوی، تصحیح و تفسیر مدرس رضوی، انتشارات دانشگاه تهران.

یوسف دلوی شده چون آفتاب  
تا بحمل تخت ثریا زده  
از گل آن روضه باغ رفیع  
عشر ادب خواننده ز سبع سما  
سترکواکب قدمش می درید  
ناف شب آکنده ز مشک لبش  
در شب تاریک بدان اتفاق  
کبک وش آن باز کبوتر نمای  
سدره شده صدره پیراهنش  
شب شده روز اینت نهاری شگرف  
ز آن گل و زان نرگس کانیغ داشت  
چون گل از این پایه فیروزه فرش  
همسفرانش سپر انداختند  
او به تحیر چو غریبان راه  
پرده نشینان که درش داشتند  
رفت بدان راه کسه همره نبود  
هر که جز او بر در آن راز ماند  
بر سر هستی قدمش تاج بود  
چون بهمه حرف قلم در کشید  
تا تن هستی دم جان می شمرد  
چون بنه عرش به پایان رسید  
تن به گهر خانه اصلی شتافت  
دیده که نور ازلی بایدهش  
راه قدم پیش قدم در گرفت

یونس حوتی شده چون دلو آب  
لشگر گل خیمه به صحرا زده  
ربیع زمین یافته رنگ ربیع  
عذر قدم خواسته از انبیا  
سفت ملایک علمش می کشید  
نعل مه افکنده سم مرکبش  
برق شده پیوه پای براق  
فاخته روگشت به فرهای  
عرش گریبان زده در دامنش  
گل شده سرو اینت بهاری شگرف  
نرگس او سرمه ما زاغ داشت  
دست بدست آمد تا ساق عرش  
بال شکستند و پر انداختند  
حلقه زنان بر در آن بارگاه  
هودج او یکنه بگذاشتند  
این قدمش زانقدم آگه نبود  
او هم از آمیزش خود باز ماند  
عرش بدان مائده محتاج بود  
زاستی عرش علم بر کشید  
خواجه جان به تن می سپرد  
کار دل و جان به دل و جان رسید  
دیده چنان شد که خیالش نیافت  
سر به خیالات فرو نایدش  
پرده خلقت زمیان بر گرفت

کرد چو ره رفت ز غایت فزون  
همتش از غایت روشن دلی  
غیرت از این پرده میانش گرفت  
پرده در انداخته دست وصال  
پای شد آمد بسر انداخته  
رفت ولی زحمت پایی نداشت  
چون سخن از خود بدر آمد تمام  
آیت نوری که زوالش نبود  
دیدن او بی غرض و جوهرست  
مطلق از آنجا که پسندیدنی است  
دیدنش از دیده نبای نهفت  
دید پسیمیر نه بچشمی دگر  
دیدن آن پرده مکانی نبود  
هر که در آن پرده نظرگاه یافت  
هست ولیکن نه مقرر بجای  
کفر بود نقی ثباتش مکن  
خورد شرابی که حق آمیخته  
لطف ازل با نفسش همنشین  
لب به شکر خنده بیا راسته  
همتش از گنج توانگر شده  
پشت قوی گشته از آن بسارگاه  
زان سفر عشق نیاز آمده  
ای سخت مهر زیانهای ما

سر ز گریبان طبیعت برون  
آمده در منزل بسی منزلی  
حیرت از آن گوشه عنانش گرفت  
از در تعظیم سرای جلال  
جان به تماشا نظر انداخته  
جست ولی رخصت جایی نداشت  
تا سخنش یافت قبول سلام  
دید به چشمی که خیالش نبود  
کز غرض و جوهر ار آنسو ترست  
دید خدا را و خدا دیدنی است  
کوری آن کس که به دیده نگفت  
بلکه بدین چشم سر، این چشم سر  
رفتن آن راه زمانی نبود  
از جهت بی جهتی راه یافت  
هر که چنین نیست نباشد خدای  
جهل بود وقف جهاتش مکن  
جرعه آن در گل ما ریخته  
رحمت حق نمازکش او نازنین  
امت خود را به دعا خواسته  
جمله مقصد میسر شده  
روی در آورد بدین کارگاه  
در نفسی رفته و یاز آمده  
بوی تو جانداروی جانهای ما

دور سخا را به تمامی رسان

ختم سخن را به نظامی رسان<sup>(۱)</sup>

مجنون و لیلی امیر خسرو دهلوی :

در طیران آن سیمرخ قاف قرآن سوری سواد ما زاغ با طاووس " سدره یمدالله ظلها علینا "

فرخنده شبی که آن جهانگیر

از نطع زمین شد آسمانگیر

طیاره ز حجره بر قمر تاخت

زین نه سوی آن نه دگر تاخت

برخواست ز خوابگاه این دیر

در مرقد چرخ شد سبک سیر

از سدره رسید مرغ والا

خواندش بنوید حق تعالی

آورد جنیبت فلک گام

فردوس نورد و رفرف آشام

داد از نطم جنیبه داری

شه را به جنیبه شهبواری

آن شاهسوار آسمان گرد

آهنگ بگشت آسمان کرد

اول ز سسرای امهانی

شد محرم کعبه یمانی

پس داد ز ابـروی مقرس

محراب به قبله مقدس

در قبله شد و به قعده بنشست

تحریم به قبله سماست

برداشت ازین خرابه محمل

در منزل ماه کرد منزل

زانجا بطریق تاجداری

بنشست به دومین عماری

زانجای بسریلندی بخت

شد تخت نشین سیمین تخت

زانجا که رسید بر چهارم

شد خواجه آن خجسته طارم

زانجا چو زیر کشید رایت

شد والی پنجمین ولایت

زانجا چو بلند بارگه گشت

شهباز ششم شکارگه گشت

زانجا چو نمود بیشتر جهد

شد مهدی خاص هفتمین مهد

زانجا چو شد آن طرف روانه

شد خازن هشتمین خزانه

زانجا چو پرید بر نهم بام

و آزاد شد از شکنج نه دام

بازار جهت گذاشت بر جای

بنهاد بنطع بی جهت پای

۱- مخزن الاسرار نظامی گنجوی - شادروان حسن وحید دستگردی - انتشارات مؤسسه مطبوعاتی علمی.

سرزان سوی کاینات بر کرد  
 بست از دو دوال بسند نعلین  
 دید آنچه عبارتش نسنجد  
 دیدار خدای دید بی غیب  
 زان گفت و شنید بی کم و کاست  
 کرد از کف غیب شرتی نوش  
 ایزد ز کمال مهربانی  
 بنواخت به عزت سلامش  
 مقصود دو گون در تنش ریخت  
 با بخشش پاک بنده پاک  
 آورد ز حضرت خداوند  
 پس داد به هر خجسته یاری  
 یاران که ستوده حال بودند  
 بودند همه ز سینه پر  
 بو بکر بغار هم قدم بود  
 وان حرف کش جریده پرداز  
 هر چار چو هشت باغ بودند  
 زین چار ستون فرخ آرام  
 امید که این خجسته بنیاد  
 جانم که چنین حصار داد  
 یارب که سرش بر آسمان باد  
 خسرو چنین اساس محکم  
 جمشید و خورشید سلمان ساوجی: در معراج حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم

ملک ازل و ابد نظر کرد  
 شهبند غرض به قاب قوسین  
 در حوصله خرد نگنجد  
 گفتار زحق شنید بی ریب  
 هم گفتن و هم شنیدن راست  
 کز هستی خود شدش فراموش  
 دادش بجمال هر چه دانی  
 بسپرد و دیعت کلامش  
 گنج دو جهان به دامنش ریخت  
 آمد سوی بنده خانه خاک  
 منشور نجات عاصی چند  
 ز آورده خود یادگاری  
 منعم هم از آن نوال بودند  
 جویی هم از آن محیط پر در  
 فاروق به عدل محترم بود  
 با خازن علم بود همراز  
 پروانه یک چراغ بودند  
 چون دین مرا بلند شد نام  
 تا روز ابد بماند آباد  
 بیگانه درو چه کار دارد  
 وز رخنه دیو در امان باد  
 چون معتکفان کعبه بی غم (۱)

۱- مجنون و لیلی امیر خسرو دهلوی - طاهر احمد اوغلی محرم اف - آکادمی علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان.

در آن شب کز سرای ام هانی  
 براق برق سیر آورد جبریل  
 نشست احمد بر آن برق قمر سم  
 براق اندر هوا شد چو سحابی  
 چو از بیت الحرام احمد سفر کرد  
 خطاب آمد ز سلطان عطا ده  
 خیال فکر و عقل و روح را ماند  
 قدم بر بام هفتم آسمان زد  
 براق و جبرئیل آنجا بماندند  
 چو تیره غمزه در یک طرفه العین  
 ز پیشش طر قواگویان ملایک  
 ز حضرت خلعت لولاک پوشید  
 ملایک پرده‌ها را برگرفته  
 ز دیوان الهش هشت جنت  
 چو کار ملک و دین را ساز گردید  
 به یاران از متاع آن جهانی  
 سلسله الذهب عبدالرحمن جامی :

روان شد سوی قصر لامکانی  
 که حوران را غبارش کرد تکحیل  
 چو جرم شمس بر چرخ چهارم  
 نبی بر پشت او چون آفتابی  
 به سوی مسجد الاقصی گذر کرد  
 که سبحان البذی اسری بعبده  
 به صحرای فلک تنها برون راند  
 وز آنجا شد علم بر لامکان زد  
 به خلوت خواجه را تنها بخواندند  
 رسید از خوابگه تا قاب قوسین  
 ز پس آراسته حوران ارایک  
 رحیق جام اعطیناک نوشید  
 نبی را صحبت خوش در گرفته  
 ببخشیدند و کرد او وقف امت  
 به پیروزی از آنجا باز گردید  
 کلید جنت آورد ارمغانی<sup>(۱)</sup>

اشارة الى معراجہ صلی اللہ علیہ وسلم

برد بیدار حق شب از بطحا  
 کرد از آنجا مقر به پشت براق  
 بر سماوات یک بیک بگذشت  
 دید هنگام عرض خلد و جحیم  
 چون شد اطباق آسمانهای  
 به تن او را به مسجد اقصی  
 متوجه به قطع سبع طباق  
 بسا همه انبیا ملاقی گشت  
 هر که بود اندر آن دو جای مقیم  
 ماند در سدره جبرئیل از وی

۱- جمشید و خورشید سلمان ساوجی - به اهتمام: ج. پ. آسموسن و فریدون وهمن، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

رفت از آنجا بیاری زلف	به مقامی ز بیشتر اشرف
بلکه جایی که جا نبود آنجا	محرمی جز خدا نبود آنجا
دیدنیها بدید آنچه بدید	و آنچه بود از شنیدنی بشنید
روی از آنجا به جای خویش آورد	خوابگاهش هنوز نا شده سرد <sup>(۱)</sup>

## منابع و مأخذ:

- ۱- بحار الانوار- محمد باقر مجلسی - دارالکتب الاسلامیه - تهران
- ۲- تفسیر ابوالفتح رازی (روض الجنان) - حسین بن علی - انتشارات بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی مشهد.
- ۳- جمشید و خورشید- سلمان ساوجی - به اهتمام : ج. پ. آ. آسموسن - فریدون وهمن - بنگاه ترجمه و نشر کتاب - تهران : ۱۳۴۸
- ۴- حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه - ابوالمجد مجدوین آدم سنایی غزنوی - تصحیح و تحشیه : مدرس رضوی - انتشارات دانشگاه تهران - چاپ سوم - مرداد ۱۳۶۸.
- ۵- سلسله الذهب - نورالدین عبدالرحمن جامی - تصحیح و مقدمه: آقا مرتضی مدرس گیلانی - کتابفروشی سعدی - تهران: ۱۳۳۷
- ۶- قرآن مجید- ترجمه: مهدی الهی قمشه ای - انتشارات اسماعیلیان - تهران: ۱۳۶۱.
- ۷- لیلی و مجنون - مکتبی شیرازی- به اهتمام و تصحیح: اسماعیل اشرف - انتشارات: کتابفروشی محمدی شیراز- فروردین ۱۳۴۳.
- ۸- مجنون و لیلی - امیر خسرو دهلوی - متن علمی و انتقادی و مقدمه: طاهر احمد اوغلی محرم اف - آکادمی علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان، انستیتو خاور شناسی - مسکو: ۱۹۶۴.
- ۹- مخزن الاسرار- نظامی گنجوی - تصحیح و تحشیه: شادروان حسن وحید دستگردی -

۱- سلسله الذهب عبدالرحمن جامی - تصحیح: آقا مرتضی مدرس گیلانی - کتابفروشی سعدی .



مؤسسه مطبوعاتی علمی - چاپ دوم : ۱۳۶۳.

۱۰- معراج محمد رسول الله - حسین بن عماد زاده - نشر محمد.

۱۱- معراج نامه ابوعلی سینا- مقدمه و تصحیح و تعلیق : نجیب مایل هروی- ناشر : بنیاد

پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی مشهد- آبان : ۱۳۶۵.

۱۲- معراجیه در ادب فارسی از آغاز شعر دری تا پایان قرن نهم هجری - رساله کارشناسی

ارشد- حسن مددی دانشگاه تبریز- بهمن ماه : ۱۳۷۱.

## سیمای چهارده معصوم (ع) در شعر خواجهی کرمانی

مقدمه:

روی کار آمدن حکومت صفویان در ایران را که اعتقاد و ارادتی قوی نسبت به مذهب تشیع داشتند باید به عنوان یک نقطه عطف و ایجاد تحولی بزرگ در اوضاع سیاسی، مذهبی جامعه ایران دانست؛ چه ایران را تا آن روز جز پاره‌ای انگشت شمار از شهرها، به مانند دیگر بلاد اسلامی مذهب رایج اهل سنت فراگرفته بود و بدین ترتیب می‌توان ظهور حکومت صفویه را به صورت مرزی حایل میان این دو دوره تاریخی (قبل و بعد از قرن دهم) قلمداد کرد. از این رو حکومت صفویان را مرز تقسیم‌بندی مذهبی در ایران قرار می‌دهیم که از این دوره به بعد مذهب تشیع با رشد روزافزونی در ایران همراه گشت، بطوری که در مدتی کوتاه جمعیت بیشتر نقاط ایران را شیعیان تشکیل می‌دادند، چیزی که در واقع تا پیش از این حکومت اصلا وجود نداشت.

به همین قیاس و به موازات این تغییر سیاسی که گشایش و گسترش مذهب شیعه را در ایران به همراه داشت، شعر و ادب فارسی هم رنگ مذهب تشیع به خود پذیرفت چرا که شاعران این روزگار نیز خود را در میان جامعه‌ای سراسر معتقد به ولایت و اهل بیت می‌یافت و از طرفی خود آن شاعر هم یکی از آحاد ملتی بود که به سوی مذهب تشیع گرایش پیدا کرده بود. از این روست که در دیوان اکثر شاعران این دوره به بعد است که اشعار فراوانی در مدح و منقبت مقام شامخ ولایت و ائمه بزرگوار شیعه سروده و از خود بر جای گذاشته‌اند که کاملاً طبیعی است و محصول دوره‌ای است که مذهب شیعه در اوج طراوت و گسترش خود در ایران بوده است.

نکته‌ای که اینجا مطرح می‌شود این است که حال که معلوم شد از دوره صفویه به بعد شعر و ادب پارسی به لحاظ اعتقادی قوی که از مذهب تشیع ناشی شده است خود را به نزدیک‌ترین و قوی‌ترین رابطه با مذهب و ولایت و اهل بیت رسانیده است، جالب توجه خواهد بود اگر پی ببریم که در طرف دیگر این مرز یعنی روزگار پیش از روی کار آمدن

صفویه در ایران شعر و ادب پارسی چه مقدار از نام مقدس و وصف و منقبت اهل بیت ولایت و چهارده معصوم پاک برخوردار بوده است که البته با توجه به فضای سیاسی اجتماعی ایران پیش از قرن دهم این بحث حاوی نکات ارزنده‌ای می‌باشد.

در این دوره - تا پیش از قرن دهم - شعرای فراوانی وجود دارند که پس از پیامبر و حضرت علی به عنوان یکی از خلفای چهارگانه - به دیگر خاندان اهل بیت ارادت خالصانه دارند و آنها را نیز ستایش کرده‌اند - هر چند که از لحاظ اعتقادی جزء اهل سنت به حساب می‌آیند - که البته این نکته نیز به جای خود ارزشمند و قابل بحث و نظر است.

همچنین هستند پاره‌ای از شعرا که اگر چه از نظر اعتقادی شیعه به حساب می‌آیند ولی به لحاظ گرویدن به شاخه‌های فرعی مذهب تشیع فقط اعتقاد به برخی از چهارده معصوم را (۴ امامی - ۷ امامی و...) پذیرفته‌اند و این مقدار در شعر و آثارشان منعکس است که بحث و بررسی پیرامون این گروه نیز بی‌اهمیت و خالی از لطف نیست.

اما در این میان هستند شاعرانی که از اعتقاد و ارادتی قوی نسبت به چهارده معصوم (ع) و اهل بیت (ع) پیامبر برخوردار هستند و شعر آنها انعکاسی است از این ارادت و اشتیاق نسبت به آنان و به راستی زیباترین بحث، درباره این گروه از شاعران است که علیرغم محدودیت داشتن مذهب تشیع در ایران پیش از سده دهم اعتقاد مذهبی خود را نه تنها حفظ کرده‌اند بلکه با شعر خود آن را رواج داده و شعرشان نیز انباشته از ذکر مناقب آنان است.

در این بین یکی از معدود شاعرانی که توانسته است علیرغم مشخصه زمانی مورد اشاره، شعر خود را به نام مبارک چهارده معصوم (ع) زینت بخشیده و آنان را از روی حقیقت و واقعیت مدح و ستایش کند ابوالعطا خواجه‌ای کرمانی است.

شعر خواجه‌ای همه‌نمای شخصیت و عظمت و ارجمندی چهارده معصوم است و از بیت بیت سخن او پیداست که خواجه‌ای ائمه بزرگوار اسلام را از روی اعتقادی عمیق و ارادتی خالصانه انجام داده است که کمتر شاعری در زمینه اعتقادی - آن هم در مقیاس چهارده معصوم - به پای او می‌رسد هر چند که خواجه‌ای درین راه طعن و آزار دشمنان و معاندان را هم به جان خریده است ولی هیچیک اینها باعث نشده است تا به عقیده راسخ او خللی وارد شود تا جایی که به صراحت خود را مداح و ستایشگر اهل بیت معرفی می‌کند

و بیان می‌کند اشعار او را به واسطه تقدسی که به جهت مدح ائمه پیدا کرده است در بهشت در کنار کوثر نوشته‌اند:

اشعار من که مباح اولاد حیدرم هم بحر مشق کرده و هم برنوشته‌اند  
فردوسیان حدیث روان بخش عذب من در روضه بر حوالی کوثر نوشته‌اند<sup>(۱)</sup>  
خواجو همچنین معتقد است که در گوش و جان او مدایح و مناقب امام حسن (ع) و امام حسین (ع) - به عنوان نمادهای اصلی اهل بیت - را خوانده و نوشته‌اند:

در گوش ما مدایح شبیر خوانده‌اند بر جان ما مناقب شبر نوشته‌اند<sup>(۲)</sup>  
از سوی دیگر خواجو که به زعم ما به لحاظ اعتقاد راسخش به مقام و خاندان ولایت مورد طعن و آزار معاندان و کج اندیشان بوده است در بیان خلوص و پاکی عقیده خود و ذکر مناقب اهل بیت قصیده‌ای انشاد می‌کند که طی آن به صراحت می‌گوید: زمان تقلید کورکورانه گذشته است و باید براساس تحقیق و گزینش صحیح انتخاب راه کرد و معتقد است هر جا که باشد پیروی از عترت پیامبر را از دست نخواهد داد و این نیست مگر خلوص عقیده خواجو به مقام شامخ اهل بیت:

تا کی بر آستانه این شش دری سرا باشم ز آشیانه مالوف خود جدا  
وقت است کز منازل تقلید بگذرم و آرم به صحن گلشن تحقیق متکا  
من رافضی نیم که کنم پشت بر عتیق یا خارجی که روی بتابم ز مرتضی  
لیکن اگر به کعبه کنم سجده یا به دیر باشد مرا به عترت پیغمبر اقتدا<sup>(۳)</sup>  
مورد دیگری که درباره شخصیت مذهبی خواجو می‌توان بیان کرد و از استحکام عقیده او به خاندان ولایت حکایت می‌کند اینکه؛ خواجو در برابر خداوند متعال، چهارده معصوم را واسطه فیض و آمرزش قرار می‌دهد و از خداوند می‌خواهد که به حق آنان از جرم و گناه او درگذرد:

یارب به حق آن چمن آرای لو کشف کو بود سرو خوش نظر باغ لافتی ...  
کاین خسته را که بسته بند طبیعت است آزاد کن ز زحمت این چار اژدها  
جرمی که کرده‌ام اگر آری به روی من مانند ابر آب شوم در دم از حیا

۲- همان، ص ۵۷۱.

۲- همان

۱- دیوان خواجو، ص ۵۸۵.

گر من گنه کنم کرمت بی‌نهایت است      شب را امید هست که روز آید از قفا  
خواجه که آشنای مقیمان کوی توس است      شد در محیط تو بیگانه ز آشنا<sup>(۱)</sup>

در باب شفیع و میانجی قرار دادن ائمه از سوی خواجه در پیشگاه خداوند و سوگند او به یک یک امامان معصوم شیعه در این مقاله باز سخن خواهیم گفت. از دیگر شاهکارهای خواجه در ترسیم سیمای اهل بیت در اشعارش، اختصاص آیاتی جداگانه به هر یک از امامان بزرگوار شیعه و پیامبر اکرم (ص) است؛ خواجه را ترکیب بندی است که هر بند از آن به یکی از امامان بزرگوار اختصاص دارد و توصیف و ذکر منقبت آن‌ها به بهترین وجه از سوی شاعر انجام شده است. در صورتی که کمتر شاعر این دوره است که اینگونه به ذکر محامد و محاسن اهل بیت اقدام کند. از این ترکیب بند خواندنی و جالب نظر در بخشهای مختلف این مقاله استفاده خواهیم کرد.

هنر دیگری که تکمیل کننده کار خواجه است درج احادیث و آیاتی است که مربوط به پیامبر و ائمه دیگر است هر جا که نامی از آنان در شعر خواجه به میان آمده است به مناسبت، حدیث و آیه مربوط به آن نیز به صورت مستقیم یا اشاره (تلمیح) آورده شده است. همچنین خواجه از داستانها و وقایع تاریخی مربوط به زندگی چهارده معصوم بهره مند شده و از آنها نیز در شعر خود ذکری به میان می‌آورد.

تلاش ما در این مقاله برشمردن و بیان آن بخش از اشعار خواجهی کرمانی است که به مدح و منقبت و ذکر محاسن اهل بیت عصمت و طهارت اختصاص دارد و هدف ما این است که بتوانیم از این راه به شناسایی بخشی از شخصیت مذهبی شاعر نایل شویم. چیزی که تاکنون کمتر به آن پرداخته شده است و حتی در مقدمه عالمانه دیوان خواجه<sup>(۲)</sup> درباره زندگی و روحیه مذهبی شاعر فقط اشاره‌ای گذرا به این نکته شده که شاعر دارای روحیه‌ای مذهبی است. اکنون بجاست تا به صورت دقیق و فراگیر به شرح و بیان بخشهای مختلف توصیف خواجه از شخصیت و مقام چهارده معصوم بپردازیم.

به نظر می‌رسد مناسب‌ترین راه این است که هر کدام از امامان بزرگوار و پیامبر اکرم را به صورت جداگانه و در عنوانی خاص مورد بررسی قرار دهیم و در زیر آن عنوان، مطالب

۱- دیوان خواجه، ص ۵۷۱.      ۲- دیوان خواجه، ص ۳۹ و ۴۳ مقدمه.

مربوط به معصوم مورد نظر را ارائه دهیم.

ذکر این سخن ضروری می‌نماید؛ از آنجا که پاره‌ای از امامان معصوم ما متأسفانه از سوی دشمنان خدا و عترت، چندان فرصت زندگی یا مجال امامت مسلمین را نیافته‌اند و یا در جوانی به شهادت رسیده‌اند (امام جواد(ع) و امام هادی(ع)) و یا فرصت امامت و راهبری جامعه اسلامی از آنان سلب بوده است (امام کاظم(ع) و امام عسکری(ع)) از همین رو در قیاس با دیگر امامان شیعه (امام علی و...) کمتر ذکر و اشاره‌ای به نام این امامان عظیم‌الشان در شعر خواجه‌و و همینطور هر شاعر دیگر - شده است از این رو ما چند امام معصوم را که دارای این ویژگی هستند در یک بخش بررسی می‌کنیم.

حال شرح عظمت و ذکر محاسن هر یک از معصومین گرانقدر تشیع را از بیان خواجه‌و می‌خوانیم:

الف) پیامبر اکرم حضرت محمد(ص):

پیامبر بزرگوار اسلام مورد پذیرش هر مسلمانی است چرا که اصل نبوت یکی از اصول اصلی پذیرش مسلمانی است. به همین قیاس مدح و منقبت پیامبر اکرم در تمامی دیوانها و آثار فرهنگی - هنری - ادبی همه دوره‌ها مشاهده می‌شود و حتی اگر شاعری دارای اعتقادی سطحی و ظاهری بوده است، لااقل از پیامبر اسلام در شعر خود یاد کرده است. ولی خواجه‌و که داستان اعتقاد او داستانی دیگر و برتر از دیگران است پیامبر را به بهترین وجه ستایش می‌کند و حتی معتقد است بخاطر نعت پیامبر اکرم است که طوطی طبع او شیرین زبان شده است:

چون شدم هندوچه بستان نعت مصطفی

طوطی شیرین زبان شد طبع شکرخای من<sup>(۱)</sup>

او تمامی بخشهای اشعارش را به مدح پیامبر اختصاص می‌دهد به طوری که در ابتدای هریک از بخشهای "خمسه" که شامل روضة الانوار - کمال نامه - گوهر نامه - همای و همایون و گل و نوروز است ابیات فراوانی را به مدح پیامبر زینت می‌بخشد که جهت دوری از طولانی شدن سخن به اشاره از هر منظومه چند بیت انتخاب و بیان می‌شود:

در روضه الانوار خواجو درباره پیامبر اکرم (ص) می‌گوید:

خسرو بطحا شه یثرب حرم      گوهر او خاتم دست کرم

کشف بشر مهبط روح الامین      بوالبشر از خرمن او خوشه چین<sup>(۱)</sup>

در کمال نامه پیامبر از زبان خواجو چنین توصیف می‌شود:

ای به رخ ماه مطلع لولای      وی به قد سرو گلشن افلاک

سید انبیا، پناه رسل      مقصد کن فکان امام سبیل...<sup>(۲)</sup>

و در گوهر نامه، خواجو پیامبر را چنین می‌ستاید:

شهنشاه رسل میر خیل درگاه      سریر افروز ملک لی مع الله

جنیبت ران میدان رسالت      شقایق چین بستان جلالت...<sup>(۳)</sup>

منظومه زیبای همای و همایون ابتدای خود را اینگونه به پیامبر اختصاص می‌دهد:

هزاران درود از جهان آفرین      سوی روضه سید المرسلین

شفیع امم خاتم انبیاء      سپهر رسالت شه اصفیا...<sup>(۴)</sup>

و منظومه گل و نوروز خواجو درباره پیامبر چنین ستایشگر است:

زهی طفلی که بود آدم طفیلش      خلیل از سفره اندازان خیلش

سلیمان قدر شادروان لولای      جنیبت ران نه میدان افلاک...<sup>(۵)</sup>

اضافه می‌نماید منظومه گل و نوروز خواجو به شرح واقعه معراج - که خود بحثی

شگفت و ارجمند است - نیز می‌پردازد و می‌گوید:

مراد کن فکان مقصود کونین      کمان ابروی کان قاب قوسین

به نرگس درکشیده کحل ما زاغ      حبش را از دو زلف هندویش داغ...<sup>(۶)</sup>

خواجو از آنجا که به نبوت و امامت اعتقادی راسخ دارد و به موازات اصل توحید به آنها

نیز اهمیت می‌دهد در دیوان اشعارش پس از قصیه‌ای که در توحید الهی دارد از نعت پیامبر

سخن به میان می‌آورد و می‌گوید:

۱- خمسه، ص ۶      ۲- خمسه، ۱۰۵.

۳- خمسه، ص ۲۶۴      ۵- خمسه، ص ۲۷۱.

۴- خمسه، ص ۲۷۲

صل علی محمد درةالتاج الاصطفا

صاحب جيش الاهتدا ناظم عقد الاتقا

تاج ده پيمبران باج ستان قيصران

كارگشای مسلمين راهگشای انبيا

سيد اولين رسل مرسل آخرين زمان

صاحب هفتمين قران خواجه هشتمين سرا<sup>(۱)</sup>

همچنين در مجموعه بدایع الجمال که بخشی از دیوان خواجه سوست پس از توحید، نعت پیامبر اکرم (ص) به میان می آید:

الحمدلله الذی خلق السموات العلی اوحی الی من لاح من آية نور الهدی

آن بحر در کن فکان خوانده یتیمش آسمان نابوده مثلش در جهان در یتیمی پر بها<sup>(۲)</sup>

و در کتاب شوقیات که مجموعه ای از اشعار اوست در نعت پیامبر اسلام که پس از توحید الهی بیان شده است می گوید:

ای صبح صادقان رخ زیبای مصطفی وی سرو راستان قد رعناى مصطفی

معراج انبیا و شب قدر اصفیا گیسوی روزپوش قمرسای مصطفی<sup>(۳)</sup>

نکته جالب توجه دیگری در مجموعه اشعار خواجه دیده می شود این است که شاعر هنگامی که لب به ثنای ممدوحی خاکی و این جهانی - امرا، بزرگان و... می پردازد، در ستایش از آنها از مشبه به هایی استفاده می کند که از اوصاف پیامبر اکرم ناشی شده یا به نوعی به آن حضرت ارتباط دارد. این کار خواجه درباره برخی دیگر از امامان هم دیده شده که به آنها اشاره خواهیم کرد.

نمونه هایی از این هنر خواجه چنین است:

خواجه در جایی ممدوح را نصیر دین محمد (ص) می نامد:

تکین ملک امارت نگین دست وزارت پناه ملکت سلطان، نصیر دین محمد<sup>(۴)</sup>

و در جایی ممدوح را از لحاظ خلق و خوی به پیامبر مانند می کند و می گوید:

۳- دیوان، ص ۶۲۵.

۲- دیوان، ص ۵۶۹.

۱- دیوان، ص ۱.

۴- دیوان، ص ۲۵.



سلیمان قدر موسی کف، خضر عمر سکندر در

محمد خلق عیسی دم، علی جود، تهمتن تن<sup>(۱)</sup>  
و درباره احسان ممدوح و تشابه آن با احسان و بخشش پیامبر - در حالی که هیچ بشری با  
پیامبر قابل قیاس، نیست می‌گوید:  
چون محمد توبه احسان سمری وز پی آن طبع خواجو به مدیحت شده حسان سخن  
گونه دیگری که خواجو از آن در شعرش برای نام و صفات پیامبر اکرم استفاده می‌کند  
اشاره به برخی موارد تاریخی مثل ماجرای اویس قرن و حسان عرب شاعر معروف صدر  
اسلام است.

درباره اویس قرن و ماجرایش با پیامبر، خواجو می‌گوید:

سالک دل یافته نکهت روح القدس چون نبی یشری بوی اویس قرن<sup>(۲)</sup>  
و درباره حسان می‌گوید:

چون محمد توبه احسان سمری وز پی آن

طبع خواجو به مدیحت شده حسان سخن<sup>(۳)</sup>  
شه سادات شرق و غرب کز حسان چو بوالقاسم

جهان عنصری را داده است القاب حسانی<sup>(۴)</sup>

بخش پایانی گفتار ما درباره بررسی شخصیت پیامبر اسلام در شعر خواجو اختصاص  
به برشمردن نمونه‌های دیگری از مدیحه سرایی خواجو در نعت پیامبر اکرم دارد که در  
سراسر دیوان شاعر پراکنده است و در اینجا بد نیست تا از این اشعار نیز یاد کنیم:  
خواجو را مسمط مثنی است در نعت نبی الامی العربی الهاشمی القرشی که به تفصیل  
به نعت پیامبر می‌پردازد. در بخشی از این مسمط گوید:

ای علم بر تخت‌گاه عالم بالا زده

نوبت صیح دنی بر بام او ادنی زده

۳- دیوان، ص ۳۶۶

۲- دیوان، ص ۱۰۲.

۱- دیوان، ص ۳۳۶

۴- دیوان، ص ۱۲۵

بسا رگاه اجتبا بر ذروه علیا زده

خیمه لولاک بر نه خرگه مینا زده

در دل شب بانک سبحان الذی اسری زده

بر در قصر فاوحی کوس ما او حی زده

آدم خاکی هنوز از آب و گل دم نازده

خاک پایت بوده کحل قاصرات الطرف عین<sup>(۱)</sup>

همچنین در اشعاری که خواجو در مدح خلفای چهارگانه سروده است آغاز آنها را به

مدیح پیامبر اختصاص می‌دهد و می‌گوید:

آن شاه ابطحی که سلیمان گدای اوست      تعظیم مروه و عرفات از صفای اوست

آدم که او مقدمه جیش اصفیاست      خاشاک روب بارگه اصطفای اوست

طاووس بوستان رسالت که جبرئیل      هنگام وحی بلبل دستان سرای اوست<sup>(۲)</sup>

و در قصیده بلند بالا و شیوای دیگری چنین زبان به مدح پیامبر می‌گشاید:

ای مگس ران وثاقت شهپر روح الامین      نقش توقیع جلالت رحمة للعالمین

طاق ایوان نبوت را ز فرط کبریا      برده بر کیوان و آدم در میان ماء و طین<sup>(۳)</sup>

همچنین در ترکیب‌بندی که ویژه چهارده معصوم (ع) است پیامبر چنین توصیف می‌شود:

به ماه رو شب افروزانندی اسری      که یافت مشتری از مهر او علو و بها

کشیده رخت لعمرک به خیمه لولاک      چشیده نزل فاوحی ز خوان ما او حی

لازم به ذکر است بخش مهم دیگری که باید زیر عنوان پیامبر اکرم و شعر خواجو مورد

بحث قرار بگیرد استناد خواجو به آیه‌هایی از قرآن است که درباره پیامبر اکرم (ص) سروده

است آیه‌هایی مانند آیه اسری، فاستقم کما امرت، مازاغ البصر، قدخلت من قبله الرسل و ...

که جمع آوری و بیان این موارد خود به تنهایی مقاله جداگانه‌ای را طلب می‌کند که در این

فرصت، مجال پرداختن به آن نیست.

ب ( علی بن ابی طالب (ع):

مولا علی (ع) در شعر خواجو به دو گونه مورد بررسی قرار گرفته است. از یک سو به

جهت اینکه علی(ع) در نزد اهل سنت خلیفه چهارم مسلمین به حساب می‌آید و خواجو آن حضرت را در اشعاری در این مقام مدح کرده‌است که آنرا ذکر می‌کنیم و از سوی دیگر که حقیقت هم همین است علی(ع) به عنوان سر سلسله خاندان ولایت مطرح است. ذکر این نکته ضروری است که مدح خواجو از مولا علی(ع) به عنوان خلیفه چهارم، نفی و سلب مقام ولایت و امامت نیست بلکه شاید آنها را براساس مصلحت روزگار و یا چیزی مثل حفظ وحدت - که امروزه مورد نظر است - علی(ع) را به عنوان خلیفه چهارم هم مطرح کرده و در کنار سه خلیفه دیگر به ستایش پرداخته است.

خواجو هنگامی که به ثنای ممدوحان خود می‌پردازد از مشبه‌به‌هایی استفاده می‌کند که به صفات و شخصیت علی(ع) مرتبط می‌شود. به این نمونه‌ها دقت کنید (البته بیان صرفاً هنری است و الا هیچ مقایسه و تشابهی نمی‌تواند درکار باشد) در اشاره به سخاوت ممدوح از علی استفاده شده است:

سلیمان قدر موسی کف خضر عمر سکندر در

محمد خلق عیسی دم علی جود تهمتن تن<sup>(۱)</sup>

درباره علم علی(ع) چنین به ممدوح می‌گوید:

آن علی علم، حسن حلم، که از فرط جلال شد محمد به جهانگیری و حسان بنده<sup>(۲)</sup>  
همچنین خواجو علی(ع) را برقرارکننده قانون دین می‌نامد و می‌گوید:

سور قرآن مانده از عثمان عفان برقرار  
وز علی قانون دین و رسم ملت برقرار  
و شجاعت علی اینگونه مورد اشاره است:

خضر سکندر در موسی بنان  
و در وصف تیغ علی - ذوالفقار - گوید:

شه غازی پناه دین احمد  
علی تیغ حسن سیرت محمد<sup>(۳)</sup>

همچنین خواجو از علی(ع) با عنوان داماد پیامبر یاد می‌کند و می‌گوید:

در معنی فضیلت داماد مصطفی  
پیران هفت زاویه محضر نوشته‌اند<sup>(۴)</sup>

۳- خمه خواجو ص ۹

۲- دیوان، ص ۱۲۲

۱- دیوان، ص ۱۰۰

۵- دیوان، ص ۵۸۲

۲- خمه ص ۲۰۶

کرار بی فرار و خداوند ذوالفقار      قتال عمرو و عتتر و داماد مصطفی<sup>(۱)</sup>  
 و وقتی علی(ع) را برادر پیامبر می‌نامد و می‌گوید:  
 ابیات شوق آنکه نبی را برادر است      اجرام بر روان چو آذر نوشته‌اند<sup>(۲)</sup>  
 در مورد و جانشینی پیامبر چنین می‌سراید:  
 قلعه گیر کشور دین حیدر درنده صف      دسته‌بند لاله عصمت وصی مصطفی<sup>(۳)</sup>  
 در دیوان اشعار خواجو قصاید بلندی است که خاص ستایش از مولا علی است که برخی از  
 آنها چنین است؛  
 در قصیده‌ای به مطلع؛  
 قرطه خود چاک زد لعبت سیمین بدن      اشک ملمع فشاند شمع مرصع لگن  
 اینگونه وارد مدح می‌شود؛  
 تا نکنی مدح خویش ورد شه اولیا      از ورق خاطرت محو نگرود محن  
 و بعد می‌گوید:  
 شیر دل لافتی شیر خدا مرتضی      حیدر خیبرگشا صفدر عتتر شکن  
 مرغ سلونی صفیر بحر خلیلی گهر      تازی دلدل سوار مکی قدسی سنن<sup>(۴)</sup>  
 همچنین هنگامی که خواجو علی(ع) را در مقام خلافت می‌ستاید می‌گوید:  
 آن دسته‌بند لاله بستان هل اتی      و آن قلعه گیر عرصه میدان لافتی  
 کرار بی‌فرار و خداوند ذوالفقار      قتال عمرو و عتتر و داماد مصطفی  
 شیر خدا و مخزن اسرار لو کشف      جفت بتول و نقطه پرگار اجتبا  
 سلطان تختگاه سلونی شه نجف      سبط خلیل و صف‌شکن خیل انبیا  
 در این ابیات و بیت‌های مانند آن اشاره شاعر به آیات و احادیثی که در شان مولا  
 علی(ع) آمده است آشکار است که فراتر از بحث ماست.  
 همچنین ترکیب بندی شیوا در مدح مولا علی از خواجو بر جای مانده است.  
 مرحبا ای نکست عنبر نسیم نوبهار      جان فدای نفعهات باد ای شمیم مشکبار

۱- دیوان، ص ۱۳۰

۲- دیوان، ص ۵۸۵

۳- دیوان، ص ۱۰۴

دوش هنگام سحر بر کوفه افکندی گذر  
 یا مگر بر مرقد میرنجف بگذشته‌ای  
 عالم او را گر امیرالمومنین خواند رواست  
 آدم او را گر امام المتقین خواند وراست<sup>(۱)</sup>  
 قصیده دیگری نیز از خواجه در مدح مولا علی وجود دارد که مطلع آن اینگونه است:  
 وجه برات شام بر اختر نوشته‌اند  
 و اموال زنگ بر شه خاور نوشته‌اند  
 و در بیت تخلص می‌گوید:

دانی که چیست اینکه خطیبان آسمان  
 اطراف هفت پایه منبر نوشته‌اند  
 یک نکته از مکارم اخلاق مرتضی است  
 کاین را براین کتابه عنبر نوشته‌اند  
 و سپس می‌گوید:

منظومه محبت زهرا و آل او  
 بر خاطر کواکب ازهر نوشته‌اند  
 انجم کلام مرتضوی را زراه یمن  
 برگرد این رواق مدور نوشته‌اند  
 از دست و پنجه اسدالله کنایتی است  
 حرفی که بر جبین غضنفر نوشته‌اند  
 نامش نگر که قلعه نشینان موسوی  
 مهر گشاد بر در خبیر نوشته‌اند<sup>(۲)</sup>

در ترکیب بندی که خواجه آن را به مدح چهارده معصوم اختصاص می‌دهد درباره مولا علی (ع) می‌گوید:

بدان امیر که شد شاه چرخ چاکر او  
 نمونه‌ای است مه نوز نعل استر او  
 ز تختگاه سلونی از آن علم بفراخت  
 که بود مملکت لو کشف مسخر او  
 به حکم قاطع کشور گشای مصطفوی  
 نسبی مدینه علم آمد و علی در او  
 چو کعبه مولد او گشت از آن سبب شب و روز  
 کنند خلق جهان سجده در برابر او

گدای درگه او شو که شاه مردان است

پلنگ بیشه اسلام و شیر مردان است<sup>(۱)</sup>  
همچنین در کمال نامه خواجه داستانی است مبنی بر اینکه کسی از مولا علی (ع) سر  
حیدر را پرسیده بود که داستانی زیبا و خواندنی است.

ج) فاطمه زهرا (س):

حضرت فاطمه زهرا به عنوان دختر نبوت، همسر ولایت و مادر امامت یکی از  
معصومین بزرگوار شیعه است که مظلومیت، معصومیت و اهمیت این زاده پیامبر اسلام از  
موقعیت خاصی برخوردار است. فاطمه زهرا (س) از سه جهتی که به آن اشاره کردیم یعنی  
دختر پیامبر (ص) و همسر امام علی (ع) و مادر امام حسن (ع) و امام حسین (ع) بودن از  
مواردی است که مشخصه اصلی حضرت زهرا را تشکیل می دهند و به همین قیاس در شعر  
خواجه از این عنوانها یاد شده است.

خواجه در جایی از حضرت زهرا (س) به عنوان نور چشم پیغمبر یاد کرده و می گوید:  
به نور چشم پیغمبر که نور ایمان بود عقیق صفوت و یاقوت شرع را کان بود<sup>(۲)</sup>  
و هنگامی که بیان از همسری علی است می گوید:

شیر خدا و مخزن اسرار لو کشف جفت بتول و نقطه پرگار اجتبا<sup>(۳)</sup>

از سوی دیگر چون حضرت زهرا (س) به عنوان مادر ولایت مطرح است و امامان دیگر  
شیعه به عنوان زاده و سلاله آن بانوی بزرگوار مطرح هستند از این رو به امامان دیگر "آل  
زهرا" می گوید:

منظومه محبت زهرا و آل او برخاطر کواکب ازهر نوشته اند

و بعد می گوید:

دوشیزگان پرده نشین حریم قدس نام بتول بر سر معجز نوشته اند<sup>(۴)</sup>

نکته دیگر همانطور که اشاره شد حضرت زهرا (س) به عنوان مادر حسنین (ع) مطرح  
می باشد و خواجه از اشاره به این مورد نیز غافل نبوده و می گوید:

۱- دیوان، ص ۶۱۵

۲- دیوان، ص ۶۱۵

۳- دیوان، ص ۵۸۲



درباره امام حسن (ع):

نور دل بتول و جگر گوشه رسول

خورشید برج دین و در درج بوالحسن<sup>(۱)</sup>

به زهر خورده زهرا که شبیل شیر خداست

همای سدره و طاووس گلشن خضراست<sup>(۲)</sup>

و درباره امام حسین (ع):

فروغ جان رسول و چراغ چشم بتول      بهار عترت و نوباه دل اصحاب<sup>(۳)</sup>

د) امام حسن (ع):

امام حسن بن علی المجتبی (ع) فرزند بزرگوار حضرت علی بن ابی طالب و سبط اکبر پیامبر اکرم (ص) به حق یکی از مظلومترین امامان شیعه است. امامی که در نهایت غریت و خیانت اطرافیان و نزدیکترین کسان در جنگ با معاویه صلح را پذیرفت و سرانجام با زهر به شهادت رسید.

خواجو چند اشاره به مناسبت‌های مختلف به امام حسن (ع) دارد که آن را بررسی خواهیم کرد و این نکته را اضافه می‌کنیم که ماجرای مهمی چون صلح امام حسن (ع) از چشم تیزبین خواجو دور مانده است و اشاره‌ای به این حادثه تاریخی در شعر خواجو به چشم نمی‌خورد. خواجو در اشاره به حلم امام حسن (ع) - که واقعا آن حضرت صابر و بردبار بود - در توصیف ممدوح خود می‌گوید:

آن علی علم حسن حلم که از فرط جلال      شد محمد به جهانگیری و حسان بنده<sup>(۴)</sup>  
و حتی خواجو یک بار به خلق نیکوی امام حسن (ع) اشاره می‌کند:

به خون خلق حسین و به حسن خلق حسن      به جد و جهد و جهاد مهاجر و انصار<sup>(۵)</sup>  
و در قسم نامه معروف خود باز به خلق نیکوی امام حسن (ع) سوگند می‌خورد:

یارب به حسن خلق حسن کز شمامه‌اش      بویی است در نسیم روان پرور صبا<sup>(۶)</sup>  
خواجو در قصیده‌ای که در مدح علی (ع) است به مرگ سوزناک امام حسن (ع) اشاره می‌کند:

۳- دیوان، ص ۶۱۶

۲- دیوان، ص ۶۱۶

۱- دیوان، ص ۱۲۰

۶- دیوان، ص ۵۷۱

۵- دیوان، ص ۵۰

۲- دیوان، ص ۱۲۲



خون شفق در کنار چرخ به سوک حسین دود عشق در جگر دهر به داغ حسن<sup>(۱)</sup>  
 خواجو در دیوان خود دو نوبت به مدح حضرت امام حسن مجتبی(ع) می‌پردازد، یکی در  
 ترکیب بندی که متضمن مدح پیامبر و خلفای چهارگانه است و جای دیگر که در ذکر مناقب  
 چهارده معصوم سروده است. ابیاتی از این دو شعر چنین است:

شمعی که بود مقتبس از نور بوالحسن نام مبارک و رخ میمون او حسن  
 زهراب داده تیغ اجل را زخون دل وانگه به زهر خنده فدا کرده جان و تن  
 بازخمهای خنجر الماس در جگر آورده رخ به حضرت بی چون ذوالمنن  
 هر چند کز مجاز چو او شعبه‌ای نخاست آن دور بی نوای حسینی نگشت راست<sup>(۲)</sup>  
 و در جای دیگر:

به زهر خورده زهرا که شبل شیر خداست همای سدره و طاووس گلشن خضراست  
 زماه طلعت او بوده چشم دین روشن به سرو قامت او گشته کار ایمان راست  
 سپهر اگر نه به سوکش قبای الماسی ز خون دل جگری می‌کند مگر خارا است؟  
 حرارت شکر از شهد زهر خورده اوست شرار سینه صبح از دم فسرده اوست<sup>(۳)</sup>  
 (ه) امام حسین(ع)

فرزند دیگر خانواده ولایت و اهل بیت، حضرت امام حسین(ع) است. از لحاظ سبکی  
 باید در نظر داشت که نام حضرت امام حسین(ع) همیشه در شعرها همراه نام امام  
 حسن(ع) آمده است و این دو نام مبارک به صورت یک زوج شعری درآمده‌اند که باید این  
 نکته را در نظر داشت و نمونه‌های دیگری مثل موسی و عیسی در ادب فارسی وجود دارد.  
 و حتی در جایی می‌گوید:

در گوش ما مدایح شبیر خوانده‌اند برجان ما مناقب شبر نوشته‌اند  
 از این رو در دیوان شعر خواجو با توجه به این نکته در بیشتر جاهایی که نامی و یادی از  
 امام حسن(ع) وجود دارد از امام حسین(ع) هم سخن به میان آمده است. به این نمونه‌های  
 شعری که متضمن ذکر نام و منقبت امام حسین(ع) است دقت کنید:  
 شاید برای ما شیعیان هیچ چیز سوزناک‌تر از گلوی بریده امام حسین(ع) نباشد و این

چیزی است که خواجه به آن نظر داشته و بر سر آن سوگند خورده است:  
به خون حلق حسین و به حسن خلق حسن به جد و جهد و جهاد مهاجر و انصار  
و در قسم نامه زیبای خوی می گوید:

یارب به حق آن گل سیراب تشنه لب کورا نصیب کرب و بلا شد به کریلا  
و در عزاداری چرخ فلک در سوک امام حسین (ع) می گوید:  
خون فلک در کنار چرخ به سوک حسین دود عشق در جگر دهر به داغ حسن  
به مانند امام حسن (ع) در دو جای دیگر دیوان خواجه مدح امام حسین (ع) وجود دارد که  
بیت هایی از آن چنین است:

با دامنی پر از گهرش بود مشتری	آن گوشوار عرش که گردون جوهری
خط باز داده روح امینش به چاکری	اترار کرد حر یزیدش به بندگی
آری همین نتیجه دهد ملک پروری	از کریلا بدو همه کرب و بلا رسید
از خون حمزه شاه شهیدان روزگار <sup>(۱)</sup>	گلگون هنوز چنگ پلنگان کوهسار

و در جای دیگر:

کزو بلند شد آوازه نهفت حجاز	بدان بزرگ حسینی نوای پرده راز
که رخ به خون جگر شوید از غمش عتاب	به حلق تشنه آن رشک غنچه سیراب
مه دوازده برج و امام شش محراب	شه دو مملکت و شهسوار نه مضمار
شود ز خون دل اجزای او عقیق نداب	حدیث مقتل او گر به گوش کوه رسد
گشود بال و از این تیره خاکدان بپرید <sup>(۲)</sup>	به کریلا شد و کرب و بلا به جان بخريد

( و ) دیگر امامان (امام چهارم (ع) تا امام یازدهم (ع):

بنا به دلیلی که در اثنای گفتار ذکر آن رفت این عده از امامان بزرگوار شیعه با نقشی و  
اثری کمتر در دیوان شعر خواجه و هر شاعر دیگری ظاهر شده اند که این امر نشانی از  
مظلومیت و غربت آنان دارد. ذکر خواجه از این دسته امامان به دو قسم منحصر است:  
یکی ذکری که خواجه از باب سوگند و واسطه قرار دادن ائمه در پیشگاه خداوند به میان  
میاورد و در آن جا از خداوند می خواهد که مشکل او را حل کند و از زندان طبیعت

رهایی‌اش بخشند. این قسم‌نامه زیباترین قسم‌نامه و یکی از بخشهای خواندنی و خوب دیوان خواجوست.<sup>(۱)</sup> که به لحاظ ارتباط معنایی و پی در پی بودن آن، تمامی این قسم‌نامه را در اینجا ذکر می‌کنیم:

یارب به حق آن علی (= سجاد) عالی آستان

کو بود درممالک توحید پادشا

یارب به حق خازن گنجینه هدی

باقر که بود مخزن اسرار اهتدا

یارب به حق جعفر صادق که آفتاب

باشد چو صبح بر نفس صدق او گوا

یارب به حق موسی کاظم که چون کلیم

بودی به طور قرب شب و روز در دعا

یارب به حق آن علی موسوی گهر

کورا نهند خسرو معموره رضا

یارب به حق آن تقی متقی که او

اقطاب هفت صومعه را بود مقتدا

یارب به حق شمع سراپرده نقی

یعنی علی نقی صدف گوهر تقا

یارب به حق شکر شیرین عسگری

کو بود طوطی شکرستان اتقا

و بعد از خداوند می خواهد:

کاین خسته را که بسته بند طبیعت است آزاد کن ز سحنت این چار اژدها  
بخش دیگری که به مدح این دسته از امامان اختصاص دارد. همان ترکیب بند معروفی است که خواجو از سراخلاص آنرا به چهارده معصوم اختصاص داده است و، تاکنون چند بند آنرا خواندیم. در اینجا جهت دوری از طولانی شدن مطلب بیهایی از این ترکیب بند ذکر

۱- رجوع به کتاب سوگند در ادب فارسی

می‌گردد:

در وصف امام چهارم(ع):

کز بلند شد آوازه نهفت حجاز  
امام رابع و کسری مملکت پرداز  
ز کوه وقت صدا بر نیامدی آواز...

بدان بزرگ حسینی نوای پرده راز  
علی ثانی و سلطان حیدری نسبت  
اگر نه از پی ذکر مناقبش بودی

در ستایش امام باقر(ع):

که شد منور از انفاس او جهان علوم  
شد آشکاره چو خورشید از او نمان علوم  
به هیچ باب نکردی کسی بیان علوم

به آفتاب جهان تاب آسمان علوم  
چو رای روشن او بود مشرق تفصیل  
اگر نه ناب معانی از او شدی مفتوح

و در توصیف امام صادق(ع):

که بود خاک رهش کحل دیده عالم  
خلیل خضر خلف صادق خلیفه خدم  
سماح کرده ز لفظ محدثان قدم

به صبح مطلع صدق آفتاب عیسی دم  
امام کعبه نشین جعفر فرشته نشان  
فلک به حلقه تدریس او حدیث حدوث

و در ستایش امام کاظم(ع):

کلیم طور کمالات موسی ثانی  
شدست خون دل کوه لعل پیکانی  
چو زلف حور شود مجمع پریشانی

به عفو و عفت کاظم امام ربانی  
ز بس که چرخ بر او تیر بی وفایی زد  
گر آنچه بر سر او رفت بشنود فردوس

و در منقبت امام رضا(ع):

چراغ چشم سماوات و شمع روی زمین  
شهید مشهد و خسرو نشان طوس نشین  
ذبیح نسبت و یحیی دل و مسیح آیین

به سرو باغ رضا مرتضی خضر قرین  
سهیل دارسلام و خور خراسان تاب  
حسن نهاد و علی نام و موسوی گوهر

و در ستایش امام محمد تقی الجواد(ع):

جمال صورت جان و جهان معنی بود  
که ابر بحر عطا را حیا از او می‌بود  
چراکه گوهر پاکش ز بحر موسی بود

به آب روی تقی آنکه عین تقوی بود  
جواد مرتضوی بیانی میبانی جود  
دلش زدی چو خضر دم ز مجمع البحرین

و در توصیف امام علی النقی الهادی(ع):

بدان شقایق سیراب گلشن ابرار  
علی خلاصه امکان و حاصل تکوین  
چهار گوشه سجاده‌اش ز فرط جلال  
و در منقبت امام حسن عسگری(ع):

به لذت شکر عسگری به گاه سخن  
سواد صفحه اوراق روزنامه غیب  
به روی شاه بساط امامت از کونین  
اگر چنانک رخ آرند هم به وجه حسن

ز) حضرت مهدی(عج):

آخرین امام معصوم تشیع حضرت حجت بن الحسن عسگری مهدی(عج) از موقعیت ممتاز و ویژه‌ای در ادب فارسی برخوردار است چه مسایلی مانند فتنه دجال و مبارزه آن حضرت با این پدیده شوم، مساله انتظار فرج و غیبت و ... باعث شده‌است که بحث درباره حضرت مهدی(عج) از اعتبار خاصی بهره‌مند گردد.

نکته‌ای که ذکر آن ضروری است اینکه به لحاظ اسطوره شدن ماجرای مهدی(عج) و دجال تمامی شعرای ادب فارسی بدون استثناء به این نکته اشاره کرده‌اند و هر کدام با بیانی خاص هنری و طبع خودشان از این مهم تاریخی یاد کرده‌اند.

خواجو هم درباره حضرت مهدی(عج) در بیشتر موارد به فتنه دجال و ظهور آن حضرت و رفع فتنه این گمراه‌کننده آخرالزمان اشاره دارد و حتی مانند دیگر شاعران به عنوان مشبه‌بهی در توصیف ممدوح از این مطلب استفاده می‌کند و می‌گوید:

مهدی دجال‌کش فتنه سوز      هرمز کسری فرکشور فروز<sup>(۱)</sup>

یا:

خلیل است یا خضر خلت شعار      مسیح است یا مهدی روزگار<sup>(۲)</sup>

و در دیوان اشعار می‌گوید:

عیسی ای بر چرخ بین خورشید را از وی ضیا

مهدی ای درمهد بین دجال را از وی ضرر

۱- خمه، ص ۹

۲- دیوان، ص ۲۷۱

و در جایی اشاره به انتظار حضرت دارد و می‌گوید:  
یا ز بهر حجت حق مهدی آخر زمان    نقره خنگ آسمانی را ز زری بسته‌اند<sup>(۱)</sup>  
به مانند دیگر امامان خواجه به حضرت مهدی (عج) هم سوگند یاد می‌کند و آن حضرت را  
واسطه درگاه الهی قرار می‌دهد و می‌گوید:

یارب به حق مهدی هادی که چرخ را    باشد بر آستانه مرفوعش التجا  
جرمی که کرده‌ام اگر آری به روی من    مانند ابر آب شوم از دم حیا

و در ترکیب بند معروف خود هم از حضرت مهدی (عج) چنین یاد می‌کند:  
به مقدم خلف منتظر امام همام    مسیح خضر قدوم و خلیل کعبه مقام  
شعیب مدین تحقیق حجة القائم    عزیز مصر هدی مهدی سپهر غلام  
شه ممالک دین صاحب الزمان که زمان    بدست رایض طوعش سپرده است زمام<sup>(۲)</sup>

خاتمه :

شعر مذهبی خواجه انعکاس شخصیت مذهبی اوست. بدون شک چراغی که راه  
سعادت اخروی را به خواجه نشان داد از همین منقبت گویی اهل بیت ناشی شده‌است و  
برای او همین کافی است. خواجه عاشق اهل بیت است و خود را بنده درگاه آنها می‌داند و  
شعر او بوی اهل بیت را می‌دهد.

---

۱- دیوان، ص ۱۳۴

۲- دیوان، ص ۶۱۷

دکتر مدرسی - فاطمه  
عضو هیأت علمی دانشگاه اورمیه

### جلوه "لافتی الاعلی" در ادب فارسی

فتوت در لغت به معنی سخا و کرم و جوانمردی و مردانگی است. در اصطلاح اهل حقیقت آنست که خلق را در دنیا و آخرت از خود نرنجانی<sup>(۱)</sup> فتوت صرف کردن وجود است یا در طاعت حق یا در راحت خلق.<sup>(۲)</sup>

که فتوت دادن بی علتست پاکبازی خارج هر ملتست<sup>(۳)</sup>  
و گفته‌اند: "فتوت عبارتست از ظهور نور فطرت و استیلاء آن بر ظلمت نشأت تا تمامت فضایل در نفس ظاهر شود و رذایل منتفی گردد."<sup>(۴)</sup>

سرور فتیان، شاه دلدل سوار، علی بن ابی طالب (ع) فتوت را چنین تعریف کرده‌اند: "فتوت آنست که هیچ کاری نکنی در نهانی که آشکار نکنی که اگر آشکار شود منفعل گردی و هر آینه این وقتی باشد که سالک خدای را حاضر داند و داند که هر چه که می‌کند می‌بیند."<sup>(۵)</sup>

موسی کلیم الله از حق تعالی پرسید فتوت چیست؟ فرمود: "ان ترد نفسک الی طاهرة کما قبلتها منی طاهرة. فتوت زندگانی کردن است بوجهی که نفس به دواعی طبیعت و کدورت بشریت همچنان مطهر و مصفی با حضرت کبریا رجوع کند."<sup>(۶)</sup>  
و گفته‌اند: "راستی را در سه مقام شریعت و طریقت و حقیقت نگاهداشتن فتوت است."<sup>(۷)</sup> فتوت را از فتی گرفته‌اند. و فتی جوان است. و جوان آنست که قادر بود بر کامل گردانیدن دیگران.<sup>(۸)</sup>

مفسرین بت شکنی را فتوت دانسته‌اند و گفته‌اند: بت هر کس روان اوست و هر که با

---

۱- لغت نامه دهخدا، ص ۶۰ و ۶۱  
۲- رسایل جوانمردان، ص ۱۷۷ زیر فتوت نامه نجم الدین زریکوب  
۳- مثنوی مولوی، دفتر ششم، بیت ششم.  
۴- تحفة الاخوان فی خصائص الفتیان، ص ۶  
۵- فتوت نامه سلطانی، ص ۱۰  
۶- رسایل جوانمردان، ص ۵۹  
۷- همان، ص ۶۹  
۸- سماع و فتوت، ص ۱۶

روان خویش مخالفت ورزد جوانمرد به حقیقت است.

صاحب فتوت نامه سلطانی اشارتی لطیف در مورد حروف فتوت دارد و می‌گوید: "فای فتوت به فنا اشاره می‌کند که باید سالک از صفات خود فانی شود تا به صفات دوست باقی گردد. تای ان تجرید از ماسوی الله است. و او آن دلیل و فاست به آداب ظاهر و باطن. تای دوم دلیل بر ترک ماسوی الله است. و فتوت را درختی می‌داند که بیخ آن محبت رسول و بیت پاک اوست و ساق وی تواضع و شاخ وی بردباری، برگ وی پرهیزگاری و پوست وی ادب و شرم و شکوفه وی خلق و لطف و میوه آن سخاست و کرم."<sup>(۱)</sup>

به حکم قرآن و حدیث جوانمردان پنج تن بوده‌اند:

۲- ابراهیم خلیل الله ۲- یوسف صدیق ۳- یوشع بن نون ۴- اصحاب کهف ۵- سردار احرار علی مرتضی (ع)

صاحب فتوت نامه ها آغاز فتوت را از ابراهیم خلیل می‌دانند و به این آیه استناد می‌ورزند:

"قالوا سمعنا فتی يذكرهم يقال له ابراهيم و الفضل ما شهدت به الاعداء."<sup>(۲)</sup>

نقطه اول فتوت حضرت ابراهیم بود، زیرا معنی وحدت از او منتشر شد. نخستین کسی بود که در راه تجرید قدم نهاد از دنیا و از لذات آن کنار گرفت. رنج سفر و دوری از خانواده و وطن را به جان خرید. وجود را در عشق جانان فدای نیران کرد. بتان برون و درون را شکست. و پاره جان را قربانی دوست کرد. آری اساس مروّت او نهاد که در جنب دوست، جان و مال و فرزند را حقیر شمرد، تا جایی که دشمنان به فتوت او گواهی دادند.

گفته‌اند: فتوت اسماعیل از ابراهیم زیادتر بود، چه او جان باخت و ابراهیم پسر را.

دوم فتی یوسف صدیق بود که آن همه بلیات و مصائب از برادران دید و آنکه که بر آنان دست یافت و با آن خواری که با او کرده بودند از گناهانشان چشم پوشید و گفت: "لا تثریب علیکم الیوم."<sup>(۳)</sup> از اینجاست که سرور کاینات، ختم رسل محمد مصطفی (ص) فرمود: لقد

۱- فتوت نامه سلطانی، ص ۲۷ و ۲۸ و ۲۹

۲- کشف السرار و عده الابرار، ج ۵، ص ۲۵۹ و قرآن کریم: ۶۱/۲۱

۳- قرآن کریم: ۹۲/۱۲



کان اخی یوسف افتی الفتیان

سرور شهیدان کریلا امام حسین فرمود: "جوانمردی یوسف آن بود که خود را از حرام نگاهداشت و طریق عفت و پاکدامنی رعایت کرد و هر که پاک دامن و پاکیزه روزگار گذراند و چشم و دست از حرام نگاه دارد جوانمرد بود." (۱)

سوم یوشع بن نون بود. "قال الله تعالی فلما جاوزا قال لفتاه آتنا غداء لقینا من سفرنا هذا نصبا." (۲)

یوشع بن نون جوانمرد بود که برای کسب معرفت شاگردی کلیم الله کرد. هر که در طلب دانش باشد هر آینه باید که از جمیع آرزوهای نفس خود بگذرد تا به مطلوب رسد. یوشع بن نون پای بر سر آرزوی نفس نهاده بود و ملازمت استاد قبول کرده و هر که بدین صفت متصف باشد جوانمرد باشد. (۳)

چهارم اصحاب کهف را جوانمرد خوانند که از حق طلبیدند تا مراتب وجود را با رحمت و هدایت باری تعالی کامل کنند. "اذ اوی الفتية الی الکهف فقالوا ربنا آتنا من لدنک رحمة و هیئی لنا من امرنا رشدا." (۴)

و خداوند در حق ایشان که طلب رحمت کردند و از باطل روی برگرداندند و بی هیچ میانجی ایمان آوردند به فتوت حکم کرد: "انهم فتية آمنوا بربهم و زدنا هم هدی." (۵) اینست شرف بزرگوار و کرامت تمام و نواخت بی نهایت که رب العالمین بر اصحاب کهف نهاد که ایشان را جوانمردان خواند.

با ایشان همان کرامت کرد که با خلیل ابراهیم (ع). که او را جوانمرد خواند... و یوشع بن نون را گفت. (۶)

فتوت از اسماعیل صلب به صلب می رفت تا به حضرت رسول حبیب الله رسید که ایزد تعالی در بیان کمال فتوت او فرمود: "انک لعلی خُلُق عظیم." (۷)

۳- فتوت نامه سلطانی، ص ۲۱

۲- قرآن کریم، ۶۲/۱۸

۱- فتوت نامه سلطانی، ص ۲۱

۵- قرآن کریم، ۱۲/۱۸

۴- قرآن کریم، ۱۰/۱۸

۷- قرآن مجید، ۲/۶۸

۶- کشف الاسرار و عدة الابراج ج ۵، ص ۶۶۸

از او به شاه ولایت، ضرغام پیشه توحید، آن علمدار و علم دار رسول، رهنمای ساده دلان علی مرتضی (ع) رسید که مدار فتوت را قطب اوست. خاتم الانبیاء در حق او فرمود: "افتاکم علی" جوانمردترین شما علی است. امیرمؤمنان فرمود: یا رسول الله جوانمردی چیست؟ حضرت فرمود: شرف یتشرف به اهل النجدة و السماحة. جوانمردی شرفی است که اهل شجاعت و سخاوت بدو مشرف می شوند. پس گفت: "و انت یا علی ابن فتی و اخو فتی" ای علی تو پسر جوانمردی و برادر جوانمردی. امیرمؤمنان گفت: پدر و مادر من از جوانمردان کیست؟ رسول فرمود: پدرت ابراهیم است و برادرت من، فتوت من از ابراهیم است و فتوت تو از فتوت من.<sup>(۱)</sup> بهمین سبب، هرگاه سخن از فتی و فتوت و شجره آن به میان می آید سخن از ولی است، زیرا آبشخور ضرغام مرغزار معرفت، علی بن ابی طالب (ع) آن شجره را سیراب می دارد.

فتوت یا نزدیک نبی تجلی کرد یا نزدیک ولی و جایز نباشد که فتوت عماری عزت جایی نهد که از این دو مرتبه خالی باشد، بلکه از هر جا که سرزند یا دعوت خانه نبوت بود یا خلوت خانه ولایت از نبی به ولی رسد.<sup>(۲)</sup> چنان که از رسول به مرتضی علی (ع) رسید که در شهرستان علم بود. انا مدینة العلم و علی بابها.<sup>(۳)</sup>

ابن عم رسول، جفت بتول، فتی مطلق بود که، فتوت ولایتی داشت، که در صورت کشف و اطلاع پدید آمد.<sup>(۴)</sup> حقایق اشیاء را رؤیت می نمود و نقوش ملکوتی را مشاهده و تجلیات الهی را ملاحظه می کرد. "لو کشف الغطاء ما ازددت یقیناً"

در ضمیرش بود مکنونات غیب      ز آن برآوردی ید بیضا ز جیب<sup>(۵)</sup>

عطار:

مرتضی اسرار سبجانی شده      آنگهی انوار ربانی شده

گفت لو کشف الغطاء او از یقین      مرتضی بود اندر این ره راه بین<sup>(۶)</sup>

مولوی:

۳- احادیث مثنوی، ص ۳۷

۲- فتوت نامه سلطانی، ص ۱۹

۱- فتوت نامه سلطانی، ص ۱۹

۶- اشتر نامه، ص ۲۸

۵- منطق الطیر، ص ۲۶

۴- سماع و فتوت، ص ۱۴

باز گوی ای باز عرش خوش شکار      تا چه دیدی این زمان از کردگار  
چشم تو ادراک غیب آموخته      چشمهای حاضران بر دوخته<sup>(۱)</sup>

سنایی:

تا بدان حد شده مکرم بود      کُشِفَ مرو را مسلم بود  
مصطفی را مطیع و فرمانبر      همه بشنیده رمز دین یکسر<sup>(۲)</sup>

و نسبت فتوت سر بیشه توحید، غمگسار بی دلان، با فتوت حضرت ابراهیم چون نسبت نبوت ابراهیم است با نبوت آدم علیه السلام.

شیر بیابان قدم، علی (ع) ابراهیم واربت شکنی کرد. "آن روز که محمد - صلی الله علیه و آله - فتح مکه کرد و به کعبه درآمد، کعبه را پر از بت دید گردن فراز داشت تا امیرالمؤمنین - رضی الله عنه - پای برگردن او نهاد و بتان را از دیوار بکند و بینداخت."<sup>(۳)</sup>  
اسد الله غالب با صبر بر مجاهده و ترک لذات در مقام حضور و مخالفت با نفس، بت درون را هم شکست:

سهل شیری دان که صفها بشکند      شیر آنست که خود را بشکند<sup>(۴)</sup>

سنایی:

زور او بت شکن ز روز اذل      دست او تیغ زن بر اوج زحل<sup>(۵)</sup>

مولوی:

همچو علی در صف خود سر نبری از کف خود

بولهب و سوسه را تا نکنی راه زنی<sup>(۶)</sup>

حضرت علی، کریم هر دو جهان، بسان ابراهیم پسر را و پدر را فدای جاناتان کرد:

آن فدا کرده از ره تسلیم      هم پدر هم پسر چو ابراهیم<sup>(۷)</sup>

سید فرسان غیب علی (ع) چون جدش اسماعیل از سر جان برخاست و فرموده حق را

---

۱- مثنوی، ص ۱۷۶      ۲- حدیقه سنایی، ص ۲۳۹      ۳- خلاصه شرح و تفسیر، ص ۲۱۰  
۴- مثنوی مولوی، ص ۷۲      ۵- حدیقه سنایی، ص ۲۴۷      ۶- غزلیات شمس  
۷- حدیقه سنایی: ص ۲۴۷

سماً و طاعة گردن نهاد و در شب غار، جان فدای سید مختار کرد:  
 چون علی - کرم الله وجهه - بر بستر پیمبر بخفت و پیغمبر با ابوبکر از مکه بیرون آمدند  
 و به غار اندر آمدند و آن شب کفار قصد کشتن پیغمبر داشتند خداوند تعالی جبرئیل و  
 میکائیل را گفت: من شما را برادری دادم و یکی را زندگانی درازتر از دیگری گردانیدم کیست  
 از شما دو که ایثار کند مر برادر خود را بر خود به زندگانی و مرگ مر خود را اختیار کند؟ هر  
 دو خود را زندگانی اختیار کردند. خداوند تعالی به جبرئیل و میکائیل گفت شرف علی  
 بدیدند و فضلش بر خود که میان وی و از آن رسول خود برادری دادم وی قتل و مرگ خود  
 اختیار کرد و بر جای وی بخفت و جان فدای پیغمبر کرد و زندگانی بر وی ایثار کرد به هلاک  
 خود، بروید کنون به زمین، روید و وی را از دشمنان نگاه دارید. آنگاه جبرئیل و میکائیل  
 پیامدند و یکی بر سر وی و یکی بر پای وی نشست. جبرئیل گفت: کیست چون تو ای پسر  
 ابوطالب، که خداوند می به تو مباحث کند بر همه ملائکه و تو اندر خواب خوش خفته  
 آنگه این آیه آمد در شأن وی:

و من الناس من یشتري نفسه ابتغاء مرضات الله و الله رؤوف بالعباد. (۱)

امیر عدو بند مشکل گشای، در فرجام به هنگام نماز سر به دشمن بخشید در حالی که از  
 گناه قاتل خود چشم پوشید و او را عفو کرد و این نهایت جوانمردی بود.  
 آن سالک از بادیة صورت به سر منزل معنی رسیده، یوسف وار در جنب دوست و در  
 سیر صعودی به عالم لاهوتی تعین انسانی را کوچک و حقیر می شمارد. داستان آن کافر  
 حربی که شرح آن در مثنوی مولوی آمده است گویای این مطلب است، زمانی که خصم بر  
 روی مبارک افتخار انبیاء و اولیاء آب دهن انداخت، خشمش جوشید، شمشیر را بینداخت  
 و از جنگ کردن با دشمن چشم پوشیده حتی اگر این داستان را زاده ذهن مولای روم بدانیم و  
 آن کافر حربی را هم پرورده خود او، باز از اهمیت موضوع کاسته نمی شود، چه سایه دار  
 لوی کرم شیری است که شجاعتش از قدرت حق منبعث شده نه از نیروی غضب به سان  
 پهلوانان مادی

۱- کشف المحجوب، ص ۲۴

گفت من تیغ از پی حق می زخم  
بندۀ حقم نه مملوک تنم  
شیر حقم نیستم شیر هوا  
فعل من بر دین من باشد گوا<sup>(۱)</sup>

سنایی:

هرگز از خشم هیچ سر نبرید  
جز به فرمان حسام برنکشید<sup>(۲)</sup>

مولوی:

خشم بر شاهان شه و ما را غلام  
خشم را من بسته‌ام زیر لگام<sup>(۳)</sup>  
وقتی که پیغمبر به رکابدار حضرت علی گفت که کشتن امیر به دست تو خواهد بود. او به  
امیرالمؤمنین گفت تو مرا بکش تا مرتکب چنین جنایت زشتی نشوم. قطب دایره فتوت  
فرمود: "کیف اقتل قاتلی"<sup>(۴)</sup>

من چنان مردم که بر خونی خویش  
نوش لطف من نشد در قهر نیش  
گفت پیغمبر به گوش چاکرم  
کو برد روزی ز گردن این سرم  
کرد آگه آن رسول از وحی دوست  
که هلاکم عاقبت بر دست اوست  
او همی گوید بکش پیشین مرا  
تا نیاید از من این مُنکر خطا  
من همی گویم چو مرگ من ز توست  
با قضا من چو توانم حيله جست<sup>(۵)</sup>  
یوشع بن نون ملازمت کلیم الله را برای کسب معرفت پذیرفت، مولای متقیان، معرفتش  
را از شاه و ساعدش آموخته بود و در شهر علم بود. حبیب خدا فرمود: "انا مدینه العلم و علی  
بابها"

چون تو بابی آن مدینه علم را  
چون شعاعی آفتاب حلم را<sup>(۶)</sup>

سنایی:

تا بنگشاد علم حیدر در  
ندهد سنت پیمبر در<sup>(۷)</sup>  
آن گلفشان گلستان تفرید گفت: "علم من از علم پیغمبر است و علم پیغمبر از علم جبرئیل

۱- مثنوی، ص ۱۷۸

۲- حدیقه سنایی، ص ۲۴۵

۳- مثنوی، ص ۱۷۹

۴- مثنوی، ص ۱۸۱

۵- مأخذ فصوص و تمثیلات مثنوی، ص ۳۸

۶- حدیقه سنایی، ص ۲۵۲

۷- مثنوی، ص ۹۷

است و علم جبرئیل از علم حق است.<sup>(۱)</sup>

شاه سوار معرفت، از معرفت حق به یقینی واضح رسیده بود تا جایی که گفت: "لو کشف الغطاء ما ازددت یقیناً."<sup>(۲)</sup>

"صفی امین، علی بن ابی طالب، رضی الله عنه، هرگاه که شششقه عشقش در توحید منحدر شدی، لآلی معرفت و توحید از صدف لسان تفرید پرداختی و بیان تنزیه عزت قهرحق کردی. کون و کاینات در سطوات کلامش و رموز و اشارات جاننش هزار بار بلرزیدی."<sup>(۳)</sup>

"مدار فتوت شجاعت است وقتی که شجاعت به کمال رسید فتوت تمام باشد."<sup>(۴)</sup>  
اسد اجمه عزت در غزوه احد آنچنان دلیرانه با کافر حربی به مقابله پرداخت که هاتف آسمانی ندا در داد: لافتی الاعلی لا سیف الا ذوالفقار.

در سیره ابن هشام<sup>(۵)</sup> آمده است که عبارت "لا فتی الاعلی" را هاتفی آسمانی در روز جنگ احد گفته است و مردم آن را شنیده‌اند. وجه دیگر آن است که عبارت مذکور را به همگنان علی (ع) نسبت دهیم که از مشاهده جهاد و چابکی و دلاوری بی مانند علی (ع) این جمله را بر زبان رانده‌اند. علاءالدین دده سکتواری گفته است: چنان مبارزه و جنگ کرد که درباره وی گفته شد: "لا فتی الاعلی" و به دنبال گفته خود توضیح داده است: چون شمشیر مشهور به ذوالفقار از راه وصایت و وراثت به علی (ع) منتقل شد از طرف برگزیدگان و نیاکان این جمله بر سر مقامات افزوده شد: لا سیف الا ذوالفقار.<sup>(۶)</sup> گفته‌اند: ذوالفقار شمشیر منبه بن حجاج (یا عاص بن منبه) بود که به روز بدر کشته شد و آن شمشیر را رسول برای خویش برگزید و در غزوه احد به علی بن ابی طالب عطا فرمود.<sup>(۷)</sup>

آمد از سدره جبرئیل امین      لافتی کرد مرو را تلقین  
ذوالفقاری که از بهشت خدای      بسفرستاده بود شرک زدای

۱- شرح شطحیات، ص ۳۷۲      ۲- نقل از تعلیقات اشتر نامه، ص ۲۱۷      ۳- شرح شطحیات، ص ۳۷۲

۴- تحفة الاخوان فی خصایص الفتیان، ص ۲۲۴      ۵- سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۵۲

۶- تحفة الاخوان فی خصایص الفتیان، تعلیقات ص ۳۱۴      ۷- فرهنگ فارسی معین، جلد ۵ ص ۵۶۲

آوردش به نزد پیغمبر  
تا بدو دینت آشکار کند  
مصطفی داد مرتضی را گفت  
گفت کاین هست بابت حیدر  
لشکر کفو تار و مار کند  
که بدین آر دین برون ز نهفت<sup>(۱)</sup>

سنایی:

نایب کردگار حیدر بود  
صاحب ذوالفقار حیدر بود<sup>(۲)</sup>  
لقب کراری را از پیامبر دریافت. رسول الله در روز فتح خیبر فرمود: "والله لأعطين الراية  
غدا رجلاً يحبه الله ورسوله كرار غير فرار لا يرجع حتى يفتح الله على يديه."<sup>(۳)</sup>  
گفت پیغمبر علی را کای علی  
شیر حقی پهلوان پر دلی<sup>(۴)</sup>

عطار:

سوار دین پسر عم پیغمبر  
شجاع صدر صاحب حوض کوثر  
به تن رستم سوار رخس دلل  
به دل غواص دریای توکل<sup>(۵)</sup>  
گویند شخصی ذوالفقار را از حیدر کرار امانت گرفت، اما نتوانست از آن استفاده کند، آنرا  
باز آورد.

حیدرش گفتا برای ذوالفقار  
بازوی کرار باید وقت کار  
تا نباشد نقد زور حیدری  
نسیه باشد کار تیغ گوهری  
کی شود از ذوالفقارت کار راست  
تو ز من زور علی بایست خواست<sup>(۶)</sup>  
شیر ربانی در میدان مبارزه و مجاهده زره در روی سینه مبارکش می پوشید:  
مردی که در مصاف زره پیش بسته بود

تا پیش دشمنان ندهد پشت بر غزا<sup>(۷)</sup>

سنائی:

کس ندهد به رزم در پشتش  
منهزم شرک از یک انگشتش<sup>(۸)</sup>

۱- حدیقه سنایی، ص ۲۴۷  
۲- حدیقه سنایی، ص ۲۵۳  
۳- اشتراکانه، ص ۲۲۴  
۴- مثنوی، ص ۱۲۲  
۵- اسرار نامه، ص ۲۷  
۶- مصیبت نامه، ص ۳۶۶  
۷- کلیات سعدی، فصاید ص ۲  
۸- حدیقه سنایی، ص ۲۴۸

سنائی:

از زره بود پشت حیدر فرد      کرد خصمش سئوال گفتا مرد  
آب باشد نه مرد چون پولاد      کو زره پوش گردد از هر باد<sup>(۱)</sup>

رکن اساسی فتوت توجه به مقام قرب و وصلت است آنچنان که فتنی خود را از یاد ببرد و دل را از حس علائق پاک سازد تا شایسته تجلی سلطان عشق شود. همان مقامی که امیر اهل ایمان بدان رسیده که فرمود تا پیکانی که به پای مبارکش فرو رفته بود وقت ادای نماز بیرون آورند. حجام آنرا در حین خواندن نماز از پای درآورد. زمانی که ولی الله نماز را به پایان برد، از خونی شدن مصلائی نماز سئوال کرد.

گفت به او جمال عصر حسین      آن بر اولاد مصطفی شده زین  
گفت چون در نماز رفتی تو      بر ایزد فراز رفتی تو  
کرد پیکان برون ز تو حجام      باز ناداده از نماز سلام  
گفت حیدر به خالق الاکبر      که مرا زین الم نبود خیر<sup>(۲)</sup>  
چنان شد در نماز از نور حق جانش      که از پایی برون کردند پیکانش<sup>(۳)</sup>

مروت شاخی از فتوت است و کمال آن در ایثار است. حضرت علی (ع) پاکبازی مخلصانه و عطای بی منت داشت. او که لذت قرب وصل دوست را دریافته بود. در ایثار آن درجه از علو و ارتفاع یافت که هم جان باخت و هم مال.

در شجاعت شیر ربانیستی      در مروت خود که داند کیستی  
در مروت ابر موسی ای به تیه      کامل از وی خوان و نان و بی شبیه<sup>(۴)</sup>

سعدی:

دیباچه مروت و سلطان معرفت      لشکرکش فتوت و سردار اتقیا<sup>(۵)</sup>  
امیر برهان، ولی رحمان که:  
وجودش ابر دریا پرتوی بود      به چشمش عالم پر زر جوی بود<sup>(۶)</sup>

۲- اسرارنامه، ص ۲۸

۲- حدیقه سنایی، ص ۱۰

۱- حدیقه سنایی، ص ۲۸۸

۶- اسرارنامه، ص ۲۸

۵- کلیات سعدی، ص ۲

۳- مثنوی، ص ۱۷۶



سखाوتش بحدی بود که بعد از جوع سه روز طعام به سائل داد و در شأن او این آیه نازل شد: "و یطعمون الطعام علی حیه مسکیناً و یتیماً و اسیراً."<sup>(۱)</sup>

کس را چو زور و زهره که وصف علی کند

جبار در مناقب او گفته هل اتی<sup>(۲)</sup>

لافتی الّا علیش از مصطفاست

وز خداوند جهانش هل اتی است

از دو دستش لافتی آمد پدید

وز سه قرصش هل اتی آمد پدید

آن سه قرص او چون بیرون شد به راه

سرنگون آمد دو قرص مهر و ماه<sup>(۳)</sup>

مولوی:

عارفا بهر سه نان دعوت جان را مگذار

تا سنانت چو علی در صف هیجا بزند<sup>(۴)</sup>

روزی پیغمبر با صحابه در مسجد نماز می کرد، اعرابی فقیر برخاست و از رسول کمک خواست. پیغمبر از صحابه درخواست کرد که به وی چیزی ببخشند حضرت علی نماز نوافل می کرد و در رکوع بود، انگشت برداشت تا اعرابی انگشتی او را از انگشت بیرون کرد.<sup>(۵)</sup> جبرئیل آمد و ابن آبه آورد "انّما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون."<sup>(۶)</sup>

خاتم اینجا بداد بر در راز ملک آنجا عوض ستد باز<sup>(۷)</sup>

فتوت مالی حضرت علی را بود که چهار درم داشت، درمی پنهان بداد و درمی به آشکار بداد و درمی به شب و درمی به روز تا این آیه منزل شد:<sup>(۸)</sup> "الذین ینفقون اموالهم باللیل

۳- مصیبت نامه، ص ۳۵

۲- کلیات سعدی، ص ۲

۱- قرآن کریم، ۸ / ۷۶

۴- غزلیات شمس، جلد دوم، بیت ۸۲۱۸

۶- قرآن کریم، ۵/۵۵

۵- برای اطلاع بیشترنگ به تعلیقات اسرارنامه، ص ۲۲۸

۸- رسایل جوانمردان، ص ۱۸

۷- حدیقه سنایی، ص ۲۵۳

النهار سرأو علانية فلمهم اجرهم عند ربهم و لا خوف عليهم و لا هم يحزنون.<sup>(۱)</sup>  
 از دیگر ارکان فتوت ستاری است و حفظ اسرار و کتم آن از اغیار. حضرت رسول سری  
 از اسرار با علی، شاه همه دان گفت و از اظهار آن منع فرمود. سید مهاجرین و انصار به سبب  
 غلبه آن سر سر مبارک به چاه افکند و آه کشید، آب رنگ خون گرفت و به جوش آمد.  
 نیست وقت مشورت هین آه کن چون علی تو آه اندر چاه کن<sup>(۲)</sup>  
 عطار:

مصطفی جایی فرود آمد به راه گفت آب آرند لشکر را ز چاه  
 رفت مردی، باز آمد پر شتاب گفت پر خون است چاه و نیست آب  
 گفت پنداری ز درد کار خویش مرتضی در چاه گفت اسرار خویش  
 چاه چون بشنید آب تابش نبود لا جرم چون تو شدی آبش نبود<sup>(۳)</sup>

عطار:

گاه در جوش آمدی از کار خویش گه فرو گفتی به چه اسرار خویش<sup>(۴)</sup>  
 اگر فتوت راستاری بدانیم و چشم بستن از نادیدنی ها. حضرت علی (ع) بر بصر بند  
 گذاشته بود تا گناهکاران را رسوای خلق نسازد و فتوت همین است.

در خبر است که پیامبر - علیه الصلوة و السلام - روزی با جمعی نشست به شخصی  
 درآمد و گفت یا رسول الله، در فلان خانه مردی و زنی به فساد مشغولند. فرمود ایشان را  
 طلب باید داشت و تفحص کردن، چند کس از صحابه در احضار ایشان دستوری  
 خواستند. هیچ یک را اجازت نداد. امیرالمؤمنین علی بیامد. چون به در خانه رسید، چشم بر  
 هم نهاد و در اندرون رفت و دست بر دیوار می کشید تا گرد خانه برگردید و بیرون آمد. چون  
 پیش پیامبر رسید گفت: یا رسول الله گرد آن خانه برآمدم، هیچ کس را در آنجا ندیدم. پیامبر  
 به نور نبوت بیافت و فرمود: یا علی انت فتی هذه الامة.<sup>(۵)</sup> و بعد از آن سلمان را فرمود تا  
 قدحی آب و پاره ای نمک حاضر کرد. کفی نمک بر داشت و در قدح ریخت و گفت: هذه

۱- قرآن کریم، ۲/۲۷۴  
 ۲- منوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۰۲  
 ۳- منطلق الطیر، ص ۲۱  
 ۴- منطلق الطیر، ص ۲۶  
 ۵- تحفة الاحوان، ص ۲۳۰

الشریعة. و کفی دیگر برداشت و فرمود: هذه الطریقه و در قدح ریخت و کفی دیگر برداشت و فرمود: هذه الحقیقه و در قدح انداخت و به علی داد تا بیاشامد. دو رکعت نماز گذارد و میان او در بست و گفت: "أَكْمَلُكَ يَا عَلِيُّ" و ازار خود درو پوشاند. هر یک از این رموز اشارت لطیفی دارد. شرب قدح اشارتست به علم فطری و نمک اشارتست به معنی عدالت و بستن میان اشارت دارد به فضیلت شجاعت. و پوشیدن ازار اشارتست به فضیلت عفاف<sup>(۱)</sup>

شَدَّ: میان بستن است که مبدأ عهد و انعقاد فتوت است. نبی استاد شَدَّ ولی بود. رسول با بستن میان حضرت علی او را در زمره فتیان وارد کرد.

به عقیده اهل فتوت خلفای حضرت علی در میان بستن چهار تن بودند. اول سلمان فارسی مأمور مداین، دوم داود مصری مأمور مصر، سوم سهیل رومی مأمور روم و چهارم ابومحجن ثقفی مأمور یمن.<sup>(۲)</sup>

جامه فتوت شلوار است همانگونه که خرقة، شعار صوفیان است. و سند این شلوار را به آدم و حضرت ابراهیم و بعد از آن به رسول اکرم و حضرت علی (ع) می رسانند.

"... چون دست سر نبشت آدم را از بهشت راند او از شرم برهنگی از هر کس یاری جست. کس یاریش نکرد... درخت انجیر بر آدم رحمت آورد و سر فرو کرد و آدم چهار برگ از آن کند. برگها تن پوش آدم نمی شوند، بلکه دو قطره شیر از آن می چکد و درخت پنبه سر برمی آورد و حوریان بهشتی از آن دستارچه ای و شلواری آماده می سازند. آدم شلوار می پوشد و این رسم برقرار می ماند تا سالیانی دراز، پس از آن، آن را به پای ابراهیم خلیل می بینیم که از آتش نمرودی جان سالم بدربرد.

بعد از آن بر آل هاشم آن بماند	دامن عمرش چو هر یک برفشاند
پس رسانیدند پیش مصطفی	تسا. بیاید از وجود او صفا
آن فتوت رانسی با خوشدلی	داد با شیر خدا یعنی علی
از علی آنگه به سلمان مانده است	با چنان نیکو مسلمان مانده است

۱- رسایل جوانمردان، ص ۷۴      ۲- لغت نامه دهخدا، ص ۶۱

از خلیفه بر خلیفه یادگار      ماند آن شلووار این را یاد دار<sup>(۱)</sup>  
بنابراین شرب قدح و میان بستن و پوشاندن ازار (سروال) که در میان فتیان متداول  
است رسمی است که از نبی و ولی مانده است. جوانمردان همه پیرو ساقی کوثرند و هر چه  
یافته‌اند از متابعت او یافته‌اند.

## منابع و مأخذ

- ۱- لغت نامه دهخدا، تألیف علی اکبر دهخدا، دانشگاه تهران، سال ۱۳۴۱
- ۲- رسایل جوانمردان، مشتمل بر هفت فتوت نامه، تصحیح و مقدمه مرتضی صراف و با مقدمه و خلاصه فرانسوی از هنری کرین، انتشارات معین، سال انتشار ۱۳۷۰.
- ۳- مثنوی معنوی مولانا جلال الدین محمد بلخی، تصحیح دکتر محمداسلامی، کتابفروشی زوار، سال ۱۳۶۹
- ۴- تحفة الاخوان فی خصائص الفتیان، تألیف کمال الدین عبد الرزاق کاشانی با مقدمه و تصحیح تعلیق سید محمد دامادی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، سال انتشار ۱۳۶۹
- ۵- فتوت نامه سلطانی، تألیف مولا حسین واعظ کاشفی سبزواری، به اهتمام محمد جعفر محبوب، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، سال انتشار ۱۳۵۰
- ۶- سماع و فتوت، تألیف احمد بن محمد الطوسی عارف قرن هفتم به اهتمام احمد مجاهد، ناشر کتابخانه منوچهری، سال ۱۳۶۰
- ۷- کشف الاسرار و عدة الابرار، تألیف ابو الفضل رشید الدین میبیدی، به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت، ناشر کتابخانه ابن سینا
- ۸- احادیث مثنوی، تألیف بدیع الزمان فروزانفر، انتشارات امیرکبیر
- ۹- منطق الطیر، به اهتمام سید صادق گوهرین، ناشر انتشارات علمی و فرهنگی
- ۱۰- اشتر نامه، شیخ فرید الدین عطار نیشابوری، به کوشش دکتر مهدی محقق، انتشارات زوار

---

۱- جامه زهد خرقه و خرقه پوشی، ص ۱۵۹

- ۱۱ - حدیقه سنایی، ابوالمجد مجدود بن آدم سنایی، تصحیح و تحشیه مدرس رضوی، انتشارات دانشگاه تهران، تاریخ انتشار ۱۳۶۸
- ۱۲ - خلاصه شرح و تعرف، بر اساس نسخه منحصراً به فرد مورخ ۷۱۳ هجری، تصحیح دکتر احمد علی رجایی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، سال ۱۳۴۹
- ۱۳ - غزلیات شمس، مولانا جلال الدین محمد مولوی، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، مؤسسه انتشارات امیرکبیر
- ۱۴ - کشف المحجوب، تصنیف ابو الحسن علی بن عثمان الجلالی الهجویری، تصحیح استاد و محقق و - ژوکونسکی، ناشر کتابخانه طهروری، سال ۱۳۵۸
- ۱۵ - مأخذ قصص و تمثیلات مثنوی، تألیف بدیع الزمان فروزانفر، ناشر انتشارات امیر کبیر، سال ۱۳۷۰
- ۱۶ - شرح شطحیات، تصنیف شیخ روزبهان شیرازی، تصحیح هنری کرین، ناشر کتابخانه طهروری
- ۱۷ - فرهنگ فارسی معین، دکتر محمد معین، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم ۱۳۵۳
- ۱۸ - اسرار نامه، شیخ فریدالدین عطار، تصحیح دکتر صادق گوهرین، انتشارات صفی علیشاه
- ۱۹ - مصیبت نامه، شیخ فریدالدین عطار، تصحیح دکتر نورانی وصال، ناشر زوار، سال ۱۳۶۴
- ۲۰ - کلیات سعدی، تصحیح محمد علی فروغی، ناشر شرکت نسبی محمد حسین اقبال، سال ۱۳۴۲
- ۲۱ - جامعه زهد خرقه و خرقه پوشی، تألیف سید علی محمد سجادی، انتشارات علمی و فرهنگی، سال ۱۳۶۹

دکتر مشیدی - جلیل

عضو هیات علمی دانشگاه تربیت معلم اراک

## غیبت و ظهور مولانا صاحب الزمان در ادب فارسی یا خم در بسته عشق

”وعد الله الذین امنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم و لیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم و لیبذلنهم من بعد خوفهم امنایعبودونی لا یشرکون بی شیئاً و من کفر بعد ذلك فاولئک هم الفاسقون“<sup>(۱)</sup>

ای پادشه خوبان، داد از غم تنهایی

دل بی تو به جان آمد وقتست که باز آیی  
مشتاقی و مهجوری دور از تو چنانم کرد

کز دست بخواهد شد پایاب شکیبایی  
ساقی چمن گل را بی روی تو، رنگی نیست

شمشاد، خرامان کن تا باغ بیارایی  
ای درد توام درمان در بستر ناکامی

وی یسار توام مونس در گوشه تنهایی  
حافظ شب هجران شد بوی خوش وصل آمد

شادیت مبارک باد ای عاشق شیدایی<sup>(۲)</sup>  
سخن از پردگی یار و نقاب برگرفتن اوست، گر چه خامه زدن در این باب، لایقی  
می طلبد، حقیری با وجود قلت دانش و کردار، و علم به اینکه آستان اقدس ولایت محروم  
ندارد، گستاخی نموده و حیرت بار در این راه گام نهاده است، به هر گونه از پیشگاه مبارک  
قائم عدل (عج) عذر تقصیر می خواهم؛

اندر این راه اگر چه آن نکنی  
دست و پای بزن زیان نکنی<sup>(۳)</sup>

در بیشتر ادیان بزرگ جهان موضوع رهاکننده (موعود) از اهمیت خاصی برخوردار  
است، به این سبب هر یک از پیشوایان و بزرگان ادیان در اثبات و حقایقیت (موعود) خود

۳. حدیقه الحقیقه (سنایی)، ص ۷۲.

۲. دیوان حافظ، ص ۲۵۷.

۱. قرآن کریم، سوره نور، آیه ۵۵.

سخنانی گفته اند؛ در آیین باستانی ایران، این منجی "سوشیانت"<sup>(۱)</sup> نام دارد، در تورات و انجیل نیز به گونه هایی از موعود آخر الزمان سخن رفته است و دیگر اینکه اهداف او در همه دینها یکسان است، یعنی اوست که گیتی را پر از عدل و داد خواهد کرد، وقتی که از جور و ستم پر شده باشد و مردمان را از ضلالت و جهل و بی دینی رهانیده، به سوی خداشناسی و عدالت و پاکبازی رهنمون می شود. در این نوشته تاریخ نگاری منظور نیست پس به همین اشارت بسنده می کنم و سر خویش می گیرم.

آیات کریم نبی<sup>(۲)</sup> و احادیث شریف نبی (ص)<sup>(۳)</sup>، نوید می دهند از مسیحا نفسی، عادل، نور دلی که قدم میارکش سوختگان، دل آزردها و ستمدیدگان را می نوازد و با دجالان، بطالان و خود نمایان می ستیزد، اندیشه ای است که کم و بیش همه فرق و مذاهب اسلامی، با تفاوت و اختلافهایی بدان مومن و معتقدند.

باز تاب این اندیشه در ادب فارسی گونه گون است چون بنای سخن بر اجمال است از آنها گلچینی نموده ام و اینک خامه ریز شاعران را تقدیم می دارم.<sup>(۴)</sup>

هر کس به زبانی صفت مدح تو گوید  
بلبل به غزلخوانی و قمری به ترانه  
شاعر یمگان، ناصر خسرو، این عقیده را در قالب آیین اسماعیلیه بیان و امام زمانی که او نام می برد با عقیده شیعه اثنی عشری بسیار متفاوت است، چون منظور او از امام زمان خلیفه فاطمی (المستنصر) است که جای جای در دیوانش او را ستوده است:

فریاد یافتم ز جفا و دهنای دیو  
چون در حریم قصر امام اللوا شدم  
بر جان من چو نور امام الزمان بتافت  
لیل السرار بودم، شمس الضحی شدم<sup>(۵)</sup>  
خلیفه فاطمی را (اسم اعظم) میدانند که می توان با آن به آسمان رفت چون ناهید:  
نام بزرگ امام زمان است، از این قبل  
من از زمین چو زهره بدو بر سما شدم<sup>(۶)</sup>  
گاهی تربیت سخن خویش را از سوی امام زمانش منی داند:

۱- سوشیانت یا سیر اندیشه ایرانیان درباره موعود آخر الزمان، ص ۴۹.

۲- سوره توبه ۳۳/ صف ۹/ انبیاء ۱۰۵/ نضص ۵/ اعراف ۱۲۸، نور/ ۵۵.

۳- تفسیر کشف الاسرار، ج ۱ ص ۳۲۵، اعلام الوری، ص ۴۰۱، بحار الانوار ج ۵۲ ص ۱۲۲.

۴- در این مقاله تقدیم و تاخیر زمانی شاعران مورد نظر بوده است.

۵- دیوان ناصر خسرو، ص ۱۳۹.

۶- دیوان ناصر خسرو، ص ۱۳۹.

در سختم تخم مردمی بسر شته است دست خدای جهان، امام زمانم<sup>(۱)</sup>  
 گاهی غلو را درباره (مستنصر) به حدی می‌رساند که او را غرض از ایجاد عالم می‌داند:  
 داغ مستنصر بالله نهاده ستم بر برو سینه و بر پهنه پیشانی  
 ای به ترکیب شریف تو شده حاصل غرض ایزدی از عالم جسمانی  
 گیتی امید به اقبال تو می‌دارد گر ازو گردد به شمشیر بیوشانی  
 چون بدو بنگری، آنگاه به صلح آید این خلاف از همه آفاق و پریشانی<sup>(۲)</sup>

گویا ناصر خسرو موعود خویش را یافته، پس دیگر ما را کاری با او نیست. اما خاقانی  
 شروانی، اگر چه مهر ورزی او نسبت به علی (ع) و خاندان رسول اکرم (ص) در آثارش آشکار  
 است<sup>(۳)</sup> گرمی چندانی در ترسیم چهره موعود ندارد، اغلب نام او که مظهر عدل و هدایت  
 است در مقابل کلمه "دجال" آمده است که نشان گمراهی و اضلال است، اکنون تصاویری که  
 از راه تضاد موجود در معانی "مهدی" و "دجال" شناخته شده بیان می‌گردد:

مهدی دجال کش، آدم شیطان شکن موسی دریا شکاف، احمد جبریل دم<sup>(۴)</sup>  
 در بیت زیر استفاد از فعلهای "شکند و کشد" به تصویر تحرک بیشتری داده و گویی این  
 اعمال را از قوه به فعل در آورده است:

شیطان شکند آدم و دجال کشد مهدی چون آدم و مهدی باد انصار تو را عالم<sup>(۵)</sup>  
 اما گرگ پروردن "دجال" که در بیت زیر از راه ایجاد تضادی متناسب با شبان آورده شده  
 توضیحی است پویا و افزون کننده معنی ستمگری روزگار و بیان کننده رنجهای فراوان  
 شاعر و یاسها و حرمانهای او و یاد آور حبسها و بندهایش:

شاه جهان مهدی ظفر، یعنی شبان دادگر ایام دجال دگر، گرگ ستم زان پرورد<sup>(۶)</sup>  
 استعارات "دجال ظلم" و "دجال طغیان" نیز تاییدی بر آن معانی است:

خسرو مهدی نیست با صف غوغای عدل بر در دجال ظلم آمد و در، در شکست<sup>(۷)</sup>  
 یا:

۱- همان، ص ۲۱۱.

۲- همان، ص ۲۳۷.

۳- دیوان خاقانی، ص ۲۶۱.

۴- رک منشآت خاقانی، ص ۳۴۶ و رخساره صبح، ص ۶۳.

۵- دیوان خاقانی، ص ۵۲۱.

۶- همان، ص ۳۵۶.

۷- همان، ص ۵۰۵.



به تایید مهدی خصلی که تیغش روان سوز دجال طغیان نماید<sup>(۱)</sup>  
در بیت زیر از تضاد حاصل، تصویری عرفانی و زیبا پدیدار می شود:  
خلوتی کز فقر سازی خیمه مهدی شناس زحمتی کز خلق بینی موکب دجال دان<sup>(۲)</sup>  
در جای دیگر ضمن اشاره به محل بیرون آمدن دجال از چاه اصفهان، ممدوح خود را  
مهدی ذات می خواند:

ذات او مهدی است از مهد فلک زیر آمده ظلم دجالی ز چاه اصفهان انگیخته<sup>(۳)</sup>  
یا:

هادی است و مهدی زمان کز قلمش قمع دجال صفاهان به خراسان یابم<sup>(۴)</sup>  
پادشاهان صفوی در کاخ خود، در اصفهان، دو اسب با زین افزار مجلل مجهز داشتند تا  
برای سواری مهدی (عج) حاضر باشد، یکی از آن اسب را برای مهدی (عج) و اسب دیگر را  
برای نایب او عیسی (ع) آماده کرده بودند<sup>(۵)</sup>، خاقانی در بیت زیر به این موضوع اشاره میکند  
و رفع توهم سوء از مردم شرافتمند دیار اصفهان را در نظر دارد:

چاه صفاهان میدان نشیمن دجال مهبط مهدی شمر فنای صفاهان<sup>(۶)</sup>  
بنا بر روایتی دیگر در حله و سامره بر لب چاهی منتظر ظهور حضرت بودند و همواره  
اسبی زین بسته حاضر می داشتند و ابن بطوطه این اسب را دیده،<sup>(۷)</sup> خاقانی در بیتی بدان  
اشاره دارد:

بر در مرقد سلطان هدی ز ابلق چرخ مرکب داشته را ناله هرا شنوند<sup>(۸)</sup>  
به همین گونه خاقانی عقیده مهدویت را در خدمت مدح گرفته و ممدوحان خود را با  
آوردن القابی چون مهدی سیاست، مهدی شعار، مهدی صفت و ... می ستاید:

داور مهدی سیاست، مهدی امت پناه رستم حیدر کفایت حیدر احمد لوا  
یا:

شاه فریدون لوا، خضر سکندر سپاه خسرو امت پناه، افسر مهدی شعار

- 
- ۱- دیوان خاقانی، ص ۱۳۰.
  - ۲- همان، ص ۳۲۵.
  - ۳- همان، ص ۳۹۶.
  - ۴- همان، ص ۲۹۸.
  - ۵- سفرنامه شاردن، ج ۷، ص ۲۵۶ و ج ۹، ص ۱۴۴.
  - ۶- دیوان خاقانی، ص ۳۵۴ (ر.ک. تجلی شاعرانه اساطیر و روایات تاریخی و مذهبی در اشعار خاقانی، ص ۱۹۶ به بعد).
  - ۷- سفرنامه ابن بطوطه، ص ۲۰۴.
  - ۸- حواشی دکتر ممین بر خاقانی، ص ۶۸.

و:

مهدی صفت شهنشه، امت پناه داور

جان بخش چون ملک شه، کشورستان چو سنجر<sup>(۱)</sup>  
در شعر انوری هم تازگی ویژه ای در این زمینه دیده نمی شود، او نیز برآیین خاقانی،  
برای ستایش عدل و کفایت ممدوحان و مذمت دشمنان آنها، از تضاد حاصل بین  
مهدی (عج) و دجال مدد گرفته است:

تو آدمی و همه دشمنان تو ابلیس      تو مهدی و همه حاسدان تو دجال<sup>(۲)</sup>  
یا:

مهدی جهانی تو که دجال حوادث      از حال به حالی شده و ز خوی به خوبی  
جز در جهت پاره عدل تو نیفتد      هر کس که اشارت کند امروز به سویی<sup>(۳)</sup>  
نظامی گنجوی نیز در مدح قول ارسلان، از "خسف کواکب" که پیش از وقوع خسف پیش  
بینی های هراس انگیزی در پی آمد آن واقعه نجومی کرده بودند سخن گفته و بعد راه نجات را  
در پناه پادشاه مهدی صفت می داند:

از آن عهده که در سر دارد این عهد      بدین مهدی توان رستن از این مهد<sup>(۴)</sup>  
یا در مدح شاه ارسلان گوید:  
مهدی کافتاب این مهد است      دولتش ختم آخرین عهد است<sup>(۵)</sup>  
اما جلوه های غیبت و ظهور حضرت مهدی (عج) در آثار شعرای عارف تابندگی و  
طراوت ویژه ای دارد، حکیم سنایی، پیامبر شاعران عارف، در تغزلی چنین شوق  
برمی انگیزد:

روی تو در هر دلی افروخته شمع و چراغ  
زلف تو در هر تنی جان سوخته پروانه وار  
هر کجا بویی است خطت تاخته آنجا سپاه  
خون فشان یعقوب بینم هر زمانی صد هزار

۱- لغتنامه دهخدا، ذیل کلمه مهدی. ۲- دیوان انوری، ص ۲۸۵. ۳- همان، ص ۵۰۳.

۴- خسرو و شیرین نظامی گنجوی، ص ۲۲. ۵- هفت پیکر نظامی، ص ۲۲.

ماه را مانی غلط کردم که مر خورشید را  
نورمند از خاک پای توست نورانی عذار  
گر بر اندازی نقاب از روی روح افزای خود

کشته هست از عشق تو چندان که ناید در شمار<sup>(۱)</sup>  
چون عشق به حضرتش قرین عشق به حق است، آن را امری فطری می داند که همراه هر  
انسانی پرورش می یابد، اگر زنگار تربیت نادرست خانواده یا اجتماع آینه ضمیر آدمی را  
نپوشد:

من شناسم مر تو را کز هفتمین چرخ آمدم بچه عشق تو را پرورده بر دوش و کنار<sup>(۲)</sup>  
از پس دوران رسول اکرم (ص) که امت از شمع وجودش پرتو تقوا و دین را بی حجاب  
اغیار بهره مند بودند، باز به سبب بدعت گزاران و نالایقان متسلم، قشری از دین بیش  
نمی ماند و آنگاه که جلوه برتر خداوند ودود یعنی مهدی موعود (عج) برای ایجاد حیات  
طیبه و مدینه فاضله و نجات انسانها امری لازم می نماید:  
مردمان یک چندی از تقوا و دین رانندند کار

زین دو چون بگذشت باز آزم و شرم آمد شعار  
باز یک چندی به رغبت بود و منت بود کار  
زین پس اندر عصر ما نه پود می ماند نه تار  
گر منازع خواهی ای مهدی فرود آی از حصار

ور متابع خواهی ای دجال گمره سر بر آر<sup>(۳)</sup>  
امیر المومنین علی علیه السلام - در نهج البلاغه می فرماید: "حتی تقوم الحرب بکم  
علی ساق، بادياً نوا جذه، مملوؤة اخلاقها، حلواً رضاءها، علقماً عاقبتها" پیش بینی می کند  
که قبل از ظهور حضرت مهدی (عج) آشوب عجیب و جنگهای بسیار مهیب و خطرناکی در  
دنیا هست، آتش افروزان جنگ نگاه می کنند، می بینند که این پستان جنگ خوب شیر  
می دهد، یعنی به نفعشان کار می کند، اما نمی دانند که عاقبت جنگ به ضرر خودشان  
است<sup>(۴)</sup> و نوبت دولت و اقبال ستمکشان منتظر است:

۲- همان، ص ۱۰۷۲.

۱- دیوان سنایی، ص ۱۲۲۰. ۲- همان.

۳- سیری در سیره ائمه اطهار (ع)، ۱۳۶۸، ص ۲۷۱.

اندرین زندان برین دندانان سگ صفت  
 روزکی چند ای ستمکش صبر کن، دندان فشار  
 تا ببینی روی آن مردم کشان چون زعفران  
 تا ببینی رنگ آن محنت کشان چون گل اتار<sup>(۱)</sup>  
 آدم صورتان دیو سیرت، که در هنگام ظهور، غالبند، خواهند دید که جوهره وجود انسان  
 کامل چگونه می آید و دمار از آنها بر می آورد:  
 گر چه آدم صورتان سگ صفت مستولیند  
 هم کنون بینند کز میدان دل عیار وار  
 جوهر آدم برون تازد، بر آرد ناگهان  
 زین سگان آدمی کیمخت و خر مردم دمار  
 گر مخالف خواهی ای مهدی درآ از آسمان  
 و موافق خواهی ای دجال یکره سر بر آر<sup>(۲)</sup>  
 بهترین هدیه مهدی (ع) در روزگار ستم و پیمان شکنی، عدل است و لذا آرزوی گشایش  
 او را دارد:

ای به دم جفت عیسی مریم	دام و دجال برکن از عالم
اندرین روزگار بد عهدی	چیست جز عدل هدیه مهدی
خشک شد بیخ دین و شاخ صواب	دست بگشای اینت فتح الباب <sup>(۳)</sup>
غزل "عطارد" هم در شور آفرینی و عشق شگفت آور است، او جلوه شمس حقیقت و امام بر حق را به یوسف (ع) مانند می کند که نسیمش به دلها بصیرت می بخشد و عاشقانه، وصال آن رایحه راه پیراهن می درد:	
گر نسیم یوسفم پیدا شود	هر که نابینا بود بینا شود
بس که پیراهن بدرم تا مگر	بویی از پیراهنش پیدا شود
گر بر افتد برقع از پیش رخس	زاهد منکر سر غوغا شود

۱- دیوان سنایی، ص ۱۲۲۰ ۲- همان

۳- حدیقه الحقیقه و شریحه الطریقه، ص ۵۸۱، نیز رک حدیقه الحقیقه ص ۱۹۹ بیت ۱۶ و قبل از آن درباره اتباع رسول اکرم (ص) و جالب اینکه  
 از متابعت حضرت رسول (ص) فقط علی (ع) را ذکر نموده است.

عقل از لایعقلی رسوا شود	گر بیابد عقل بوی زلف او
هر که او مشغول این سودا شود	از دو عالم فارغ آید تا ابد
دل چرا شوریده و شیدا شود	گر کسی پرسد که پیش روی او
ذره سرگردان و نا پروا شود <sup>(۱)</sup>	تو جوابش ده که پیش آفتاب

خداوندگار مولوی که ارادتش به آل رسول (ص) در همه جای آثار او هویدا است، ظاهراً قائل به دو نوع مهدویت نوعی و مهدی موعود (ع) است؛ وقتی می گوید انسانهایی که هم خوی رسول الله (ص) هستند، اهل هر جا که باشند، بی مزاج آب و گل فرزندان او و گلهایی از باغ وجود حضرتش هستند، اشاره به مهدویت نوعی دارد:

گل گشاد اندر گشاد اندر گشاد	هست اشارات محمد (ص) المراد
بر قدم و دور فرزندان او	صد هزاران آفرین بر جان او
زاده اند از عنصر جان و دلش	آن خلیفه زادگان مقبلش
بی مزاج آب و گل نسل وی اند	گر ز بغداد و هری یا از ری اند
عین خورشید است نه چیز دگر <sup>(۲)</sup>	گر ز مغرب برزند خورشید سر

این ابیات شاید مربوط به مساله ارشاد و هدایت عمومی باشد که ملازم دوره امامت و ولایت قمریه است؛ و این امر با شخصیت امام مهدی موعود (عج) از عترت طاهره و سلاله طیبه پیغمبر اکرم (ص) و آل علی علیهم السلام که به اعتقاد گروهی کثیر از عرفای شیعی و سنی، خاتم ولایت شمسیه محمدیه است، منافات ندارد، مولوی در ابیات ذیل گویا به طور موعود اشاره کرده است، یعنی آن جهان آرام و آن مدینه فاضله که در آن همه رنگها و نیرنگها به صفا و یکرنگی بدل شده باشد.<sup>(۳)</sup>

دوک نطق اندر ملل صد رنگ ریس	این زمان سرها مثال گاو پیس
عالم یک رنگ کسی گردد جلی	نوبت صد رنگی است و صد دلی
این شب است و آفتاب اندر دهان	نوبت زنگی است، رومی شد نهان
نوبت قبط است و فرعون است شاه	نوبت گرگ است و یوسف زیر چاه

۱. دیوان عطار، ص ۲۷۱.

۲. مثنوی مولوی، دفتر ششم، بیت ۱۷۷ به بعد.

۳. مولوی نامه جلال الدین همایی، ج ۲، ص ۸۹۸.

تا ز رزق بی دریغ خیره خند      این سگان را حصه باشد روز چند<sup>(۱)</sup>  
آری، دوره ای که سگ صفتان حاکم اند و یوسف پنهان و گرگ ظاهر، امام (ع) و یارانش  
منتظر فرمان حق هستند تا هنگام جلوه فرا رسد، آنگاه عید مومنان است و نوبت هلاک  
کافران:

در درون همیشه، شیران منتظر      تا شود امر تعالوا منتشر  
پس برون آیند آن شیران ز مرج      بی حجابی حق نماید دخل و خرج  
جوهر انسان بگیرد بر و بحر      پیس گاوآن بسملان روز نحر  
روز نحر رستخیز سهمناک      مومنان را عید و گاوآن را هلاک<sup>(۲)</sup>  
نکته در خور توجه اینکه سنایی و عطار و مولوی، که در این نوشتار مذکور  
افتادند، استعاره (یوسف) را برای ترسیم چهره قائم آل محمد (ص) بکار گرفته اند، حافظ نیز  
دل خود را به امید بازگشت یوسف گم گشته تسکین می‌دهد، هم او که جهان را گلستان می‌کند  
و غم می‌زداید:

یوسف گم گشته باز آید به کنعان غم مخور

کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور

ای دل غمدیده حالت به شود دل بد مکن

وین سر شوریده باز آید به سامان غم مخور<sup>(۳)</sup>

”راسل“ در کتاب ”امیدهای نو“ می‌گوید: امروز دیگر غالب دانشمندان امیدشان را از  
بشریت قطع کرده و معتقدند که علم به جایی رسیده است که عن قریب بشر به دست علم  
نابود خواهد شد، یکی از این افراد ”انیشترین“ است، او می‌گوید: بشر با گوری که به دست  
خودش کنده است یک گام بیشتر فاصله ندارد، بشر به مرحله ای رسیده است که فشار دادن  
چند دکمه همان و زمین ما ”کن فیکون شدن“ همان؛ واقعاً هم اگر ما معتقد به خدا و دست

۱- مثنوی مولوی، دفتر ششم بیت ۱۸۶۸ به بعد.

۲- مثنوی مولوی، دفتر ششم، بیت ۱۸۶۸ به بعد، اگر چه در ابیات فوق می‌نماید که مقصود کشف جوهره انسانی در روز رستخیز است، ولی با  
یک دقت لازم و کافی و با در نظر گرفتن روش جلال‌الدین در مثنوی که گاهی روابط معمولی که میان مضامینی می‌آورد، گسیخته می‌شود  
هر چند بیت معنای مستقلی به خود می‌گیرد، می‌توان احتمال داد که منظور جلال‌الدین یک معنای عمومی است که شامل این دنیا هم می  
شود. تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی مولوی، ج ۱۳، ص ۶۰۹

۳- دیوان حافظ، ص ۱۵۹.

غیبی نباشیم، اگر آن اطمینانی که قرآن به آینده بشریت می دهد، ما را مطمئن نکرده باشد، حق با اینهاست، از وقتی بمب اتمی در هیروشیما افتاد تا امروز ببینید قدرت تخریب صنعتی بشر چند برابر شده است<sup>(۱)</sup>، اما حافظ چون دیگر شاعران مسلمان، بویژه شیعه امامیه، معتقد است که با وجود تمام اینها، دست الهی بالای همه دست هاست و به آینده خوش بین است و انتظار فرج کلی را می کشد:<sup>(۲)</sup>

ای دل ار سبیل فنا بنیاد هستی برکنند

چون تو را نوح است کشتیبان ز طوفان غم مخور

گر چه منزل بس خطرناک است و مقصد بس بعید

هیچ راهی نیست کان را نیست پایان غم مخور<sup>(۳)</sup>

مژده می دهد درمان دردها که نشان از جد اکرمش رسول الله (ص) دارد، می آید:

مژده ای دل که مسیحا نفسی می آید که ز انفاس خوشش بوی کسی می آید

با فال نیکی که زده است به پایان رسیدن تاریکی و غم و اندوه و آمدن فریاد رس را

بشارت می دهد:

از غم و درد مکن ناله و فریاد که دوش زده ام فالی و فریاد رسی می آید

ز آتش وادی ایمن نه منم خرم و بس موسی اینجا به امید قبسی می آید

و نشانه های این تشریف فرمایی کما بیش هویدا است:

کس ندانست که منزلگه مقصود کجاست این قدر هست که بانگ جرسی می آید<sup>(۴)</sup>

یک جا هم نام " مهدی " را صریحاً برده و از ظهور وی و نابودی دجال مظهر ریا و تزویر

و پلیدی، سخن رانده است:

کجاست صوفی دجال چشم ملحد شکل بگو بسوز که مهدی دین پناه رسید

تناسب ابیات فراوان غزلیات نغز و دلکش (لسان الغیب شیراز) با اعتقاد شیعیان درباره

امام زمان (ع) فیض کاشانی فیلسوف الهی و فقیه نامی را بر آن داشته است که " شوق

المهدی " را بر منوال او بسراید، حسن تعلیل او در این باره اینگونه است:

" چنین گوید مولف این کلمات و ناظم این ابیات محسن بن مرتضی الملقب به فیض که

۱- سیری در سیره ائمه اطهار (ع) ص ۲۷۴، نیز قیام و انقلاب مهدی (ع) ص ۵۸.

۲- سوره اعراف / ۱۲۸، و سوره انبیا / ۱۰۵.

۳- دیوان حافظ، ص ۱۵۹.

۴- همان.

مرا در عنفوان شباب شور محبت امام زمان سلام الله عليه و على آبائه در سرافتاد و شوقی عظیم به لقای کریم او در دل پدید آمد، نه تن را به مقصود راهی، و نه جان را از صبر پناهی، بخاطر رسید که کاش کلمه‌ای چند موزون در وصف اشتیاق بودی و مضمونی چند منظوم در شرح فراق رونمودی، تا گاهی به انشاد آن زنگ غبار از دل زدودی، پس در اشعار فصحا گردیده، شعری که ناخنی بر دل زنده و تاثیری در نفس کند نیافت، مگر بیتی از غزلهای حافظ شیرازی - قدس سره - که بعضی مناسب مطلوب بود و بعضی به صرفی از معنی با تصرفی در لفظ، مناسب می توانست شد، با خود اندیشیدم که از نتایج افکار خود سخنی چند شکسته بسته فراهم آورده و با آن جوهر ناسفته علی وجه التضمین و الاقتباس بیامیزم؛ در این امر خوض نمودم به اعتماد تایید روح القدس، بنابر حدیثی که از اهل بیت علیهم السلام وارد است که: هیچ گوینده ای بیت شعری در حق ما نگوید الا آن که موید گردد به روح القدس<sup>(۱)</sup> اینک اقتباس و تضمین (فیض کاشانی) از ابیات حافظ که ما از باب نمونه آوردیم:

مهدی آخر زمان آید به دوران غم مخور

کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور

بی حضورش چند روزی دور گردون گر گذشت

دائماً یکسان نباشد حال دوران غم مخور

حال مادر فرقت پیغمبر و اولاد او

جمله میدانند خدای خال گردان غم مخور

(فیض) اگر سیل فنا بنیاد هستی بر کند

کشتی آل نبی داری، ز طوفان غم مخور

در جهان گر از حضورش دور باشی فیضیا

روز موعودش رسد دستت به دامان غم مخور

غزل حافظ به مطلع:

مژده ای دل که مسیحیا نفسی می آید      که ز انفاس خوشش بوی کسی می آید

۱ - شوق المهدی (صح)، ص ۱ (مقدمه).



و ادامه غزل با اقتباس فیض:  
 کس ندانست که منزلگه آن دوست کجاست  
 این قدر هست که بانگ جرسی می آید  
 از ظهور برکاتش نه منم خرم و بس  
 عیسی اینجا به امید نفسی می آید  
 همه اعیان جهان چشم به راهش دارند  
 هر عزیزی پی ملتسمی می آید  
 گاهی غزل حافظ را تفسیر نموده است:  
 نفس باد صبا مشک فشان خواهد شد  
 عالم پیر دگر باره جوان خواهد شد  
 یعنی این تیره شب غیبت مهدی روزی  
 از دم صبح حضورش لمعان خواهد شد  
 عالم ار پیر شد از جور و ستم باکی نیست  
 از قدم شه دین امن و امان خواهد شد  
 مشکلاتی که به دلها شده عمری است گره  
 حل آنها همه در لحظه آن خواهد شد  
 دانش کسبی صد ساله این مدعیان  
 نزد علمش به مثل برگ خزان خواهد شد  
 (فیض) اگر در قدم حضرت او جان بخشد  
 زین جهان تا به جنان رقص کنان خواهد شد<sup>(۱)</sup>  
 البته خود ملا محسن فیض نیز درباره اشتیاق به حضرت مهدی اشعار بسیاری دارد که  
 شایقان می توانند در آثار او بیابند.  
 در اثنای این سخن اگر مجال می بود که به آثار شاعران قرن سیزدهم، همچون قانعی  
 شیرازی، محمد علی سروش اصفهانی، میرزا محمد کاظم صبوری، حاج میرزا حبیب الله

شهیدی خراسانی، ادیب الممالک فراهانی و... اشاره‌ای می‌شد بر غنای مطلب می‌افزود ولی چون بنا بر اجمال است، به ذکر نام آنها بسنده شد<sup>(۱)</sup>. اما در دوره متاخر شاعران با شعور که عظمت انقلاب اسلامی را دریافتند، گرمای خورشید ولایت را بسیار نزدیک حس کردند، چرا که با چشم خویش دیدند و متوجه شدند که قمر ولایت، نایب مهدی (عج)، امام خمینی (ره)، چگونه بتها را شکست و نوید داد وصال دولتش را به دولت عشق، مهدی موعود (عج) "در برخی از روایات اسلامی نیز سخن از دولتی است از اهل حق، که تا قیام مهدی عجل الله تعالی فرجه ادامه پیدا می‌کند"<sup>(۲)</sup> از جمله این شاعران "شهریار" است که نور خورشید ولایت بر جاننش تابیده، در قصیده‌ای بعد از ذکر مصائبی که از جانب صهیونیستها بر مسلمانان فلسطین و لبنان می‌رود، متوجه انقلاب اسلامی و رهبر گرانقدرش و صف مجاهدان و شهیدان می‌شود و اینها را نشانه‌های نزدیک شدن عدل کلی می‌داند:

اینک به مهد حضرت معصومه شهر قم      برداشته منادی ایمان ندا، علی  
 با نایب امام زد آن فجر نقره فام      خورشید گو به نقره فشاند طلا، علی  
 صف بسته مسلمین پی جنگ و جهاد کفر      بفرست ذوالفقار شرر بار، یا علی  
 با این صف جهاد و به مفتاح دست غیب      خود باز کن در نجف و کربلا، علی<sup>(۳)</sup>  
 خواهش خود را به علی علیه السلام می‌گوید و در خواست می‌کند که نور دیده‌اش  
 مهدی (ع) را بفرستد تا دردها را شفا بخشد:

بفرست نور دیده که گرد سپاه اوست  
 در چشم مبتلای رمد تو تیا، علی  
 گل‌های قرون دوم اسلام بشکوفد  
 با خون شاهدان و شهیدان ما، علی  
 و انقلاب اسلامی را مستقبل ظهور مهدی موعود (ع) می‌داند:

ما پیشواز مهدی موعودت آمدیم  
 با وعده ظهور و فساکن، علی<sup>(۴)</sup>

۱- یاد نامه علامه امینی، ص ۴۲۰. ۲- قیام و انقلاب مهدی (ع)، ص ۶۷. ۳- دیوان شهریار، ج ۳، ص ۱۲.

اگر چه نتوانستیم از شراب وصال ذریه پاک رسول اکرم (ص) بنوشیم، آخرین خم، سر بسته است و امید آن داریم که از می صافی اش ما را بی بهره مگرداند، این سخن موزون فرید اصفهانی است:

بتی که راز جمالش هنوز در بسته است      به غارت دل سودائیان کمر بسته است  
عبیر مهر که در لای طره پیچیده است      میان لطف به شور کرشمه بر بسته است  
بر آن بهشت مجسم دلی که ره برده است      دل مشاهده بر منظر دگر بسته است  
به پای بوس جمالت نگاه منتظران      به برگ برگ شقایق پل نظر بسته است  
به یازده خم می گر چه دست ما نرسید      بده پیاله که یک خم هنوز سر بسته است<sup>(۱)</sup>  
شاهدان شهید، گر چه داغ بر جگر ما نهاده‌اند، زمینه را برای ظهور دولت حق، فراهم ساخته‌اند و کرامت خونشان بر هر دعایی فضیلت دارد:

زمینه ساز ظهورند شاهدان شهید      اگر چه ماتمشان داغ بر جگر بسته است  
کرامتی که ز خون شهید می جوشد      بسا که دست دعا را به پشت سر بسته است  
پس بیا ای امید مستضعفان، عاشقانت با چشمهای خونبار به پای بوس جمالت منتظرند:

بیا که مردمک چشم عاشقان همه شب      میان سلسله اشک تا سخر بسته است  
به پای بوس جمالت نگاه منتظران      به برگ برگ شقایق پل نظر بسته است  
در روایات اسلامی سخن از گروهی زبده است که به محض ظهور امام (ع) به او ملحق می شوند، بدیهی است که این گروه ابتدا به ساکن، خلق نمی شوند و به قول معروف از پای بوته هیزم سبز نمی شوند، معلوم می شود در عین اشاعه و رواج ظلم و فساد، زمینه های عالی وجود دارد که چنین گروه زبده را پرورش می دهد، این خود می رساند که نه تنها حق و حقیقت به صفر نرسیده بلکه فرضاً اگر اهل حق از نظر کمیت قابل توجه نباشند، از نظر کیفیت ارزنده ترین اهل ایمانند و در ردیف یاران سید الشهدا (ع). از نظر روایات اسلامی در مقدمه قیام و ظهور امام یک سلسله قیامهای دیگر از طرف اهل حق صورت می گیرد<sup>(۲)</sup>. بنابراین انتظار باید سازنده باشد نه ویرانگر - که منجر به نوعی تعطیل در حدود و

۱- روز نامه اطلاعات.

۲- قیام و انقلاب مهدی (ع)، ص ۶۷.

مقررات اسلامی می شود- فرید اصفهانی نیز همگام با دیگر شاعران برهه انقلاب، انتظار منفی را طرد و انتظار سازنده را ترسیم نموده:

امید روشن مستضعفان خاک تویی

اگر چه گرد خوری چشم خود نگر بسته است

هزار سد ضلالت شکسته ایم و کنون

دوام ما به ظهور تو منتظر بسته است

"قیصر امین پور" هم در فضای عشق نفسی تازه کرده است، لذا سوز دلی دارد، از پنهانی یار چنان غمناک است که حتی صبح روشن برایش نژند است و مهربانیها بدون حضور معشوق به کینه می مانند:

صبح بی تو رنگ یک بعد از ظهر یک آدینه دارد

بی تو حتی مهربانی حالتی از کینه دارد

بی تو می گویند تعطیل است کار عشقبازی

عشق اما کی خبر از شنبه و آدینه دارد

جغد بر ویرانه می خواند به انکار تو اما

خاک این ویرانه ها، بویی از آن گنجینه دارد<sup>(۱)</sup>

یادش می آید که عاشقان با رنج و غم میانه خوبی دارند و اصلاً عشق و آزار با یکدیگر

پیمان هم عنانی بسته اند:

خواستم از رنجش دوری بگویم یادم آمد عشق با آزار، خویشاوندی دیرینه دارد

در هوای عاشقان پر می کشد با بی قراری آن کبوتر چاهی زخمی که او در سینه دارد

"علیرضا قزوه" دل سوخته ای دیگر است که آرزوی شکفتن به دست نوبهار ولایت را

دارد، با کاروان شهیدان در انتظار گل افشانی مهر و محبت، بی تابی می کند و آرزومند

سیرابی نخلهای روزه دار و لاله های داغدار است:

آه می کشم تو را با تمام انتظار پر شکوفه کن مرا، ای کرامت بهار

در رهت به انتظار، صف به صف نشسته اند کاروانی از شهید، کاروانی از بهار

۱- نفس صبح، ص ۱۳۳.

ای بهار مهربان، در مسیر کاروان گل بپاش و گل بپاش، گل بکار و گل بکار  
 بر سرم نمی کشی دست مهر اگر، مکش تشنه محبتند لاله های داغدار  
 دسته دسته گم شدند، مهره های بی نشان تشنه تشنه سوختند نخلهای روزه دار  
 میرسد بهار و من، بی شکوفه ام هنوز آفتاب من بتاب، مهربان من بیار<sup>(۱)</sup>  
 ادامه سخن را مجالی نیست، با استنتاجی کلام را به پایان می برم، از این بررسی نمونه ای  
 سیر تکامل انتظار، این نتیجه عاید تواند شد که شاعران غیر عارف متقدم (همچون خاقانی و  
 انوری و...) شور و حال چندانی در این زمینه از خود نشان نداده اند و شاعران عارف (مانند  
 سنایی، مولوی و...) با سوز و نیاز درونی با سخنان صریح و کتاب به استقبال دولت یار رفته  
 اند، اما گویا شاعران عاشق و عارف متاخر ظهور حضرتش را بسیار نزدیک دیده اند و سبب  
 آن، پیوند ایشان است با انقلاب اسلامی و اندیشه های مرشد پیر، خمینی کبیر (ره)، بویژه در  
 کشاکش جنگ تحمیلی با دیدن امدادهای غیبی، این مسئله کاملاً ملموس شده است. در  
 پایان، با دیگر مشتاقان، زود دمیدن صبح سعادت و طلوع دولت حق را از خداوند منان  
 خواستارم.

اللهم انا نرغب اليك في دولة كريمه تعزبها الاسلام و اهله و تذل بها النفاق و اهله و  
 تجعلنا من الدعاء الي طاعتك و القادة الي سبيلك.  
 در پایان، با دیگر مشتاقان، زود دمیدن صبح سعادت و طلوع دولت حق را از خداوند  
 خواستارم.

اللهم انا نرغب اليك في دولة كريمه تعزبها الاسلام و اهله و تذل بها النفاق و اهله و  
 تجعلنا من الدعاء الي طاعتك و القادة الي سبيلك.

۱. از نخلستان تا خیابان.

کتابنامه:

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- حدیقه الحقیقه (سنایی)، تصحیح مدرس رضوی، انتشارات دانشگاه تهران، بهمن ۱۳۵۹.
- ۳- سوشیانت یا سیراندیشه ایرانیان درباره موعود آخرالزمان، تالیف علی اصغر مصطفوی، چاپخانه ندا، آبان ۱۳۶۱.
- ۴- دیوان ناصر خسرو، تصحیح مجتبی مینوی - مهدی محقق، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۵.
- ۵- منشآت خاقانی، کوشش محمد روشن، انتشارات دانشگاه تهران.
- ۶- رخسار صبح از میرجلال الدین کزازی، نشر مرکز ۱۳۶۸.
- ۷- دیوان خاقانی، تصحیح دکتر سیدضیاءالدین سجادی، تهران زوار، ۱۳۵۷ ش.
- ۸- تجلی شاعرانه اساطیر و روایات تاریخی و مذهبی در اشعار خاقانی، سید علی اردلان جوان.
- ۹- سفرنامه ابن بطوطه، ترجمه محمد علی موحد.
- ۱۰- حواشی دکتر معین بر خاقانی.
- ۱۱- لغت نامه دهخدا.
- ۱۲- دیوان انوری، تصحیح مدرس رضوی، انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۶۴.
- ۱۳- خسرو و شیرین نظامی گنجوی، شرح و تصحیح وحید دستگردی، موسسه مطبوعاتی علمی.
- ۱۴- هفت پیکر نظامی گنجوی، شرح و تصحیح وحید دستگردی، موسسه مطبوعاتی علمی.
- ۱۵- دیوان سنایی تصحیح مدرس رضوی، انتشارات کتابخانه سنایی، ۱۳۶۲.
- ۱۶- سیری در سیره ائمه اطهار(ع)، علامه شهید مطهری، انتشارات صدرا، ۱۳۶۸.
- ۱۷- دیوان عطار، تقی فضلعلی، انتشارات علمی فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۶۲.
- ۱۸- مثنوی مولوی.
- ۱۹- مولوی نامه، جلال الدین همایی، انتشارات آگاه، ۱۳۶۲.

- ۲۰ - تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی مولوی، محمد تقی جعفری، انتشارات اسلامی، مهر ۱۳۶۸، چاپ دهم.
- ۲۱ - دیوان حافظ.
- ۲۲ - شوق مهدی (ع)، ملا محسن فیض کاشانی، مقدمه از علی دوانی، انتشارات انصاریان، قم
- ۲۳ - یادنامه علامه امینی، به اهتمام دکتر سید جعفر شهیدی و محمدرضا حکیمی، انتشارات انجام کتاب، ۱۳۶۱.
- ۲۴ - قیام و انقلاب مهدی (ع)، شهید مطهری، انتشارات صدرا.
- ۲۵ - دیوان شهریار، انتشارات رسالت تبریز، چاپ اول.
- ۲۶ - روزنامه اطلاعات.
- ۲۷ - تنفس صبح، قیصرامین پور، حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۶۴.
- ۲۸ - از نخلستان تا خیابان، علیرضا قزوه، نشر همراه، ۱۳۶۹.

### دیدگاه‌های شیعی فردوسی در شاهنامه

فردوسی بدون شک یکی از بزرگترین شعرای حماسی جهان می باشد که بیش از هزار سال است اشعار وی مورد توجه فارسی زبانان بوده و درباره او کتابها، مقاله ها و سخنرانی های فراوان تألیف و تحریر و ایراد گردیده است. اما آنچه در این میان هنوز تقریباً ناگفته مانده و آنطور که باید در مورد آن تحقیق نشده است، تأثیر عقاید شیعی فردوسی در لابلای اشعار اوست. کسانی که در مورد شاهنامه به پژوهش پرداخته اند یا به علت عدم آگاهی و دانش کافی در مورد قرآن و احادیث معصومین (ع) و یا به دلیل ماهیت اشعار شاهنامه - که عموماً داستان شاهان و نام آوران و جنگجویان و قهرمانان اساطیری و قبل از اسلام ایران است - توجه چندانی به اشعار پر معنی و حکمت آمیز - که به شکل پراکنده ای با استادی و مهارت در میان افسانه ها گنجانیده شده - ننموده اند. اما در واقع همین اشعار است که به آن داستانهای اغراق آمیز یا خیالی طراوت و زیبایی و روح می بخشد و کلام فردوسی را دلنشین و مؤثر می سازد و حتی ذهن متفکران بی علاقه به افسانه ها را نیز به دنبال خود می کشاند، تا جایی که لقب حکیم را به این شاعر حماسی داستانسرا بر می گزینند.

بررسی این موضوع نشان می دهد که این اشعار دقیقاً متأثر از عقاید شیعی فردوسی و ترجمان آیات قرآنی و یا احادیث و فرمایشات معصومین (ع) می باشد. از آنجا که زمان محدود ارائه مقاله در کنگره، اجازه بحث مفصل در این زمینه را نمی دهد، بناچار بطور مختصر و تنها با ذکر چند نمونه و مثال به آن اشاره می کنیم.

الف) تأثیر آیات قرآن مجید در اشعار فردوسی:

این تأثیر بطور صریح و روشن و گاه به شکل غیر مستقیم در اشعار شاهنامه به چشم می خورد که از آن جمله است:



بل الله فاعبد<sup>(۱)</sup>: ز گیتی ستایش مرا و را کنید<sup>(۲)</sup>

وكن من الشاكرين<sup>(۳)</sup>: و رو دار تا زنده باشی سپاس<sup>(۴)</sup>

واشكروا لی<sup>(۵)</sup>: ز یزدان سپاس و بدویم پناه<sup>(۶)</sup>

و لا تكفرون: به یزدان نباید بود ناسپاس<sup>(۷)</sup>

سیجعل الله بعد عسر یسرا<sup>(۸)</sup>:

سپاس از خداوند پیروزگر که او آورد رنج و سختی به سر

و نیز:

فراخی که آمد ز تنگی پدید جهان آفرین داشت آن را کلید<sup>(۹)</sup>

ان الساعة آتیة اکاد اخفیها لتجزی کل نفس بما تسعی<sup>(۱۰)</sup> همچنین: و وفیت کل نفس ما

کسبت<sup>(۱۱)</sup>:

نگر تا چه کاری همان بدروی<sup>(۱۲)</sup>

و یا: همان بر که کاری همان بدروی<sup>(۱۳)</sup>

ان الله لا یظلم مثقال ذره<sup>(۱۴)</sup>. و یا: ان الله لیس بظلام للعبید<sup>(۱۵)</sup>: خداوند گیتی ستمکاره

نیست<sup>(۱۶)</sup>

فانه یعلم السر و اخفی<sup>(۱۷)</sup>:

همی گفت کای کردگار جهان تو دانی همی آشکار و نهان<sup>(۱۸)</sup>

عالم الغیب و الشهاده<sup>(۱۹)</sup>:

الله لا اله الا هو<sup>(۲۰)</sup>:

۱- قرآن کریم، سوره زمر، ۶۶

۲- شاهنامه فردوسی، ج ۵، ص ۲۸۶، شماره جلد و صفحات بر اساس شاهنامه فردوسی نه جلدی چاپ مسکو می باشد.

۳- همان، ج ۷، ص ۵۴ ۴- قرآن کریم، بقره، ۱۵۲ ۵- شاهنامه فردوسی، ج ۵، ۲۲۶

۶- همان، ج ۷، ۲۵۱ ۷- همان، ج ۷، ۲۵۱ ۸- قرآن کریم، طلاق، ۷

۹- شاهنامه فردوسی، ج ۲، ۲۶ ۱۰- قرآن کریم، طه، ۱۵ ۱۱- همان، آل عمران، ۲۵

۱۲- شاهنامه فردوسی، ج ۳، ۷ ۱۳- همان، ج ۶، ۲۳۲ ۱۴- قرآن کریم، نساء، ۴۰

۱۵- آل عمران، ۱۸۲ ۱۶- شاهنامه فردوسی، ج ۶، ۹۵ ۱۷- قرآن کریم، طه، ۷

۱۸- شاهنامه فردوسی، ج ۵، ۲۲۸ ۱۹- قرآن کریم، تغابن، ۱۸ ۲۰- همان، بقره، ۲۵۵

ان الله على كل شی قدیر<sup>(۲)</sup>: توانا و ...  
و هو بكل شی علیم<sup>(۳)</sup>: دانا و ...  
و لله ملک السموات و الارض<sup>(۴)</sup>: دارنده اوست.  
توانا و دانا و دارنده اوست<sup>(۵)</sup>  
و من کل شی خلقنا زوجین لعلکم تذکرون<sup>(۶)</sup>:  
همه جفت و همتا و یزدان یکیست<sup>(۷)</sup>  
انما قولنا لشی اذا اردناه ان نقول له کن فیکون<sup>(۸)</sup>:  
کند چون بخواهد ز ناچیز چیز<sup>(۹)</sup>

ب) تأثیر اصول پنجگانه دین - به اعتقاد مذهب تشیع - و تأثیر احادیث و فرمایشات معصومین (ع) در شاهنامه:

این تأثیرات بسیار قابل توجه و پر اهمیت بوده و به روشنی نشانگر عقیده شیعی فردوسی است. در اینجا، از میان اشعاری که این واقعیت را بازگو می کنند، فقط به نمونه‌هایی از آن دسته که بیانگر اصول پنجگانه دین در نزد شیعه یعنی: توحید، عدل، نبوت، امامت، معاد است می پردازیم:

(۱) توحید:

اول) از جمله آیات و احادیثی که در اهمیت توحید وارد شده است:

قل هو الله احد<sup>(۱۰)</sup>

و ما ارسلناک من قبلک من رسول الا نوحی الیه انه لا اله الا انا فاعبدون<sup>(۱۱)</sup>.

---

۱- شاهنامه فردوسی، ج ۷، ۱۹۳	۲- قرآن کریم، بقره، ۱۰۶	۳- همان، بقره، ۲۹
۲- همان، آل عمران، ۱۸۹	۵- شاهنامه فردوسی، ج ۳، ۲۰۳	۶- قرآن کریم، ذاریات، ۲۹
۷- شاهنامه فردوسی، ج ۷، ۲۵۲	۸- قرآن کریم، نحل، ۴۰	۹- شاهنامه فردوسی، ج ۹، ۳۳۸
۱۰- قرآن کریم، اخلاص، ۱	۱۱- همان، انبیاء، ۲۵	

خير العباده قول لا اله الا الله<sup>(۱)</sup>

التوحيد نصف الدين<sup>(۲)</sup>

دوم) برخی از ابیات مربوط به توحید در اشعار شاهنامه

خداوند هست و خداوند نیست	همه بندگانیم و ایزد یکیست <sup>(۳)</sup>
همه جفت و همتا و یزدان یکیست	جز از بندگی کردنت رای نیست <sup>(۴)</sup>
همه بندگانیم و ایزد یکیست	پرستش جز او را سزاوار نیست <sup>(۵)</sup>
تو خستو شو آنراکه هست و یکیست	روان و خرد را جزین راه نیست
سخن هرچ بایست توحید نیست	بشناگفتن و گفتن او یکیست <sup>(۶)</sup>

(۲) نبوت:

فردوسی نه تنها ایمان و اعتقاد خود را نسبت به پیامبر گرامی اسلام با صراحت نشان می دهد، بلکه هرگاه در شاهنامه مناسبتی پیش آمده، همین اعتقاد را به پیامبران آسمانی دیگر نیز ابراز می دارد.

بگفتار پیغمبرت راه جوی	دل از تیرگیها بدین آب شوی
چه گفت آن خداوند تنزیل و وحی	خداوند امرو خداوند نهی <sup>(۷)</sup>

در دو بیت بالا به آیات: ان هو الا وحی یوحی<sup>(۸)</sup>

و: ما اتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فاتھوا<sup>(۹)</sup> در خصوص پیامبر اشاره شده است.

که من شهر علم علیم درست  
درست این سخن قول پیغمبرست<sup>(۱۰)</sup>  
این بیت نیز حدیث معروف: انا مدینة العلم و علی بابها، فمن اراد اللعلم فلیات الباب را گوشزد می نماید.<sup>(۱۱)</sup>

۱- توحید، ۱۸- به نقل از میزان الحکمه ج ۶، ۱۷۲

۲- تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ۳۹- به نقل از میزان الحکمه، ج ۶، ۱۷۰

۳- شاهنامه فردوسی، ج ۱، ۱۷۷

۴- همان، ج ۴، ۲۰۱

۵-

همان، ج ۷، ۲۰۴

۶- همان، ج ۷، ۲۵۲

۷- همان، حشر، ۷

۸- قرآن کریم، نجم، ۱

۹- همان، ج ۱، ۱۸

۱۰- کنز الکرآجکی، خ ۳۲۸۹- به نقل از میزان الحکمه، ج ۱، ۲۰۹

۱۱- شاهنامه فردوسی، ج ۱، ۱۹

درد تو بر روح پیغمبرش

که صلوات تا جست بر منبرش<sup>(۱)</sup>

نسیره سماعیل نیک اخترست

که پور براهیم پیغمبرست<sup>(۲)</sup>

(۳) معاد:

آیات و احادیث زیادی در مورد معاد و لزوم ایمان به آن وجود دارد که برای نمونه به دو آیه اشاره می نمایم.

لهم عذاب شدید بما نسوا یوم الحساب<sup>(۳)</sup>

و ما یکذب به الأکل معتد ائیم.<sup>(۴)</sup>

و فردوسی نیز عقیده خود را به معاد اینگونه ابراز می دارد:

همی بگذرد بر تو ایام تو

سرایی جزین باشد آرام تو<sup>(۵)</sup>

اشاره به: الاخرة دار مستقرکم...<sup>(۶)</sup>

اگر چشم داری به دیگر سرای

بنزد نبی و علی گیر جای<sup>(۷)</sup>

تو تا زنده ای سوی نیکی گرای

مگر جای یابی به دیگر سرای<sup>(۸)</sup>

اشاره به صلاح المعاد بحسن العمل<sup>(۹)</sup>

خرد رهنمای و خرد دلگشای

خرد دست گیرد به هر دو سرای<sup>(۱۰)</sup>

بدویست کیهان خرم بسپای

همو داد و داور به هر دو سرای<sup>(۱۱)</sup>

(۴) عدل:

برخی از آیات و احادیث در مورد عدل:

ان الله یأمر بالعدل و الاحسان<sup>(۱۲)</sup>

ان الله لا یظلم مثقال ذره<sup>(۱۳)</sup>

ان الله لیس بظلام للعبید<sup>(۱۴)</sup>

۱- شاهنامه فردوسی، ج ۷، ۲۰۰

۲- همان، ج ۷، ۴۲

۳- قرآن کریم، ص ۲۶

۴- همان، الحظفین، ۱۲

۵- شاهنامه فردوسی، ج ۴، ۲۰۸

۶- نقل از فرز الحکم.

۷- شاهنامه فردوسی، ج ۱، ۲۰

۸- همان، ج ۶، ۳۳۸

۹- به نقل از فرز الحکم

۱۰- شاهنامه فردوسی، ج ۱، ۱۳

۱۱- همان، ج ۱، ۱۷۵

۱۲- قرآن کریم، نحل، ۹۰

۱۳- همان، نساء، ۳۰

۱۴- همان، آل عمران، ۱۸۲

و اشهد انه عدل عدَل، و حکم فصل<sup>(۱)</sup>

نمونه هایی از اشعار شاهنامه درباره عدل:

همه داد بینم ز یزدان پاک <sup>(۲)</sup>	زرخشنده خورشید تا تیره خاک
کزویست گیتی سراسر بی پای <sup>(۳)</sup>	خداوند داد و خداوند رای
فزونی کسی را دهد کش سزاست <sup>(۴)</sup>	خداوند بخشنده و داد و راست
پرستیدن دادگر پیشه کن <sup>(۵)</sup>	زروز گذر کردن اندیشه کن
چو داد آمدش جای فریاد نیست <sup>(۶)</sup>	چنان دان که داد است و بیداد نیست
خداوند گیتی ستمکاره نیست <sup>(۷)</sup>	که داد خداست و زین چاره نیست
خداوند مردی و هوش و هنر <sup>(۸)</sup>	خداوند بخشنده و دادگر

(۵) امامت:

فردوسی در اوج بیداد سلطان محمود - شاه متعصب ضد شیعه غزنوی - اشعاری سروده است که با صراحت تمام اعتقادات شیعی و محبت او رانسبت به امیرالمومنین علی (ع) و اهل بیت پیامبرگرامی (ص) نشان می دهد و احادیث گوناگونی را در این مورد یادآوری می نماید که به اختصار به آن می پردازیم.

سنم بنده اهل بیت نبی	سستاینده خاک پای وصی
اگر چشم داری به دیگر سرای	به نزد نبی و علی گیر جای
گرت زین بد آید گناه منست	چنین است این دین و راه منست
برین زادم و هم برین بگذرم	چنان دان که خاک پی حیدرم <sup>(۹)</sup>

درباره اهمیت بسیار زیاد حبّ اهل بیت رسول خدا (ص) علاوه بر آیات قرآنی، احادیث، و فرمایشات فراوانی از معصومین (ع) رسیده است که چند نمونه از آن را ذکر می نمایم.

---

۱- نهج البلاغه، خطبه ۲۱۴  
۲- شاهنامه فردوسی، ج ۴، ۸۸  
۳- همان، ج ۷، ۲۰۴  
۴- همان، ج ۷، ۲۵  
۵- همان، ج ۳، ۲۰۲  
۶- همان، ج ۲، ۱۷۰  
۷- همان، ج ۶، ۹۵  
۸- همان، ج ۷، ۲۰  
۹- همان، ج ۱، ۲۰

عنوان صحیفه المؤمن حب علی ابن ابی طالب (ع)<sup>(۱)</sup>

قال رسول الله (ص): من احب ان يستمسك بالعروة الوثقى فليستمسك بحب علی و اهل بيته<sup>(۲)</sup>

عليكم بحب آل نبيكم فانه حق الله عليكم و الموجب على الله حثكم على ترون الى قول الله تعالى قل لا اسئلكم عليه اجراً الا مودة في القربى.<sup>(۳)</sup>

عن علی (ع) قال: قال النبي صلى الله عليه و آله: اول ما يسأل عنه العبد حيننا اهل البيت<sup>(۴)</sup> علاوه بر تولى به اهل بيت در اشعار فوق، عقیده شیعی تبری نیز در شاهنامه بخوبی هویدا است:

هر آنکس که در جانش بغض علیست      ازو زارتر در جهان زار کیست  
نباشد جز از بی پدر دشمنش      که یزدان به آتش بسوزد تنش<sup>(۵)</sup>  
که در مورد مضمون بیت اخیر احادیث زیادی وجود دارد که به یکی از آنها اشاره می شود: من احبنا اهل البيت فليحمد الله على اول النعم، قيل: و ما اول النعم؟ قال طيب الولادة و لا يحبنا الا من طابت ولادته<sup>(۶)</sup>

بدان گیتیم نیز خواهشگرست      که با تیغ تیزست و با افسرست<sup>(۷)</sup>  
در زیارت مطلقه امیر المومنین (ع)، آن حضرت بشکل "سیف ذی جلال" "الذی جعلته سیفاً لنبوته" و "المخصوص بذی الفقار" توصیف گردیده است.  
و این ابیات فردوسی:

حکیم این جهان را چو دریا نهاد      برانگیخته موج ازو تند باد  
چو هفتاد کشتی بر او ساخته      همه بادبانها بر افراخته  
یکی پهن کشتی بسان عروس      بیاراسته همچو چشم خروس  
محمد بدو اندرون با علی      همان اهل بیت نبی و ولی<sup>(۸)</sup>

۱- کنز الکرامی، ج ۲۲۹۰۰ - به نقل از میزان الحکمه، ج ۲۰۲، ۱  
۲- تفسیر برهان، ج ۱، ۲۳۳  
۳- غرر الحکم  
۴- بحار الانوار، ج ۲۶۰، ۷  
۵- شاهنامه فردوسی، ج ۱، ۲۰  
۶- میزان الحکم، ج ۲، ۲۳۷  
۷- شاهنامه فردوسی، ج ۳، ۱۶۹  
۸- همان، ج ۱، ۱۹۱

اشاره دارد به حدیث "انما مثل اهل بیتی فیکم کمثل سفینه نوح من رکبهانجی، و من تخلف عنها غرق"<sup>(۱)</sup>

خردمند کز دور دریا بدید      کرانه نه پیدا و بن ناپدید  
بدانست کو موج خواهد زد      کس از غرق بیرون نخواهد شدن  
بدل گفت اگر با نبی و وصی      شوم غرقه، دارم دو یار وفی<sup>(۲)</sup>

در زیارت مخصوصه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در روز مولود می خوانیم که:  
"السلام علیک یا من انجی الله سفینه نوح باسمه و اسم اخیه حیث التطم الماء حولها و طمی".

همانا که باشد مرا دستگیر      خداوند تاج و لوا و سریر<sup>(۳)</sup>

در زیارت مطلقه حضرت امیرالمؤمنین (ع)، آن جناب به عنوان "صاحب الحوض و حامل اللواء" و در زیارت مخصوصه حضرت امیرالمؤمنین (ع) در روز مولود، به صورت "صاحب لواء الحمد و ساقی اولیائه من حوض خاتم النبیین" توصیف گردیده است.

خداوند جوی می و انگبین      همان چشمه شیر ماء معین<sup>(۴)</sup>

بیت بالا این آیه از قرآن مجید را خاطر نشان می نماید که: "مثل الجنة التي وعد المتقون فيها انهار من ماء غیر آسن و انهار من لبن لم یتغیر طعمه و انهار من خمر لذه للشاریین و انهار من عسل مصفی..."<sup>(۵)</sup>

و بلاخره فردوسی مدح و ثنای خود را از اهل بیت گرامی پیامبر خدا با این بیت زیبا و بجا، که بیانگر عجز او و تمام بندگان خداست از توصیف مقام این انوار الهی، به پایان می برد و فقراتی از زیارت جامعہ کبیره را یادآوری می کند که خطاب به ائمه معصومین عرضه می داریم: "موالی لا احصی ثنائکم و لا ابلغ من المدح کنهکم و من الوصف قدرکم..." و یا: "کیف اصف حسن ثنائکم و احصی جمیل بلائکم..."

۲- همان، ج ۱، ۱۹

۲- شاهنامه فردوسی ج ۱، ۱۹

۱- بحار الانوار، ج ۲۳، ۱۰۵

۵- قرآن کریم، محمد، ۱۵

۲- همان

ج) تائر شاهنامه از فرمایشات معصومین (ع):

ازین در سخن چند رانم همی همانا کرانش ندانم همی<sup>(۱)</sup>  
در پایان سخن اشاره ای کوتاه نیز به برخی دیگر از اشعار حکمت آمیز شاهنامه که متأثر از  
فرمایشات معصومین (ع) است می نمایم.

خرد رهنمای و خرد دلگشای<sup>(۲)</sup>: العقل دلیل المؤمن<sup>(۳)</sup> و یا: العقل یهدی و لا یبجی<sup>(۴)</sup>:  
خرد دست گیرد به هر دو سرای<sup>(۵)</sup>: بالعقل تدرک الداران جمیعا<sup>(۶)</sup> و یا: لا یستعان علی الدهر  
الا بالعقل<sup>(۷)</sup>

خرد یافته مرد یزدان شناس<sup>(۸)</sup>: من کان عاقلا کان له دین<sup>(۹)</sup>

و گر چیره گردد هوی بر خرد خردمندت از مردمان نشمرد<sup>(۱۰)</sup>  
العاقل من غلب هواه<sup>(۱۱)</sup>

من کثر لهوه قلّ عقله<sup>(۱۲)</sup> و یا: حفظ العقل بمخالفة الهوی<sup>(۱۳)</sup>

سزد گر هر آنکس که دارد خرد به کژی و ناراستی ننگرد<sup>(۱۴)</sup>  
أما العقل التّجنب من الاثم<sup>(۱۵)</sup>

سرمایه توست روشن خرد روانت همی از خرد برخوردار<sup>(۱۶)</sup>  
لا غناء اخصب من العقل<sup>(۱۷)</sup> و یا: اغنی الغنی العقل<sup>(۱۸)</sup>

کسی کو خرد را ندارد ز پیش دلش گردد از کرده خویش ریش<sup>(۱۹)</sup>  
استرشدوا العقل ترشدوا و لا تعصوه فتندموا<sup>(۲۰)</sup>

خرد بهتر از هر چه ایزد بداد ستایش خرد را به از راه داد<sup>(۲۱)</sup>

- |                              |                             |                               |
|------------------------------|-----------------------------|-------------------------------|
| ۱- شاهنامه فردوسی، ج ۱، ۲۰   | ۲- شاهنامه فردوسی، ج ۱، ۱۳  | ۳- اصول کافی، ج ۱، ص ۲۹       |
| ۴- غررالحکم                  | ۵- شاهنامه فردوسی، ج ۱، ۱۳  | ۶- میزان الحکمه، ج ۶، ش ۱۳۰۳۲ |
| ۷- میزان الحکمه، ج ۱، ۳۵۱    | ۸- شاهنامه فردوسی، ج ۶، ۲۱۰ | ۹- اصول کافی، ج ۱، ۱۲         |
| ۱۰- شاهنامه فردوسی، ج ۷، ۱۸۹ | ۱۱- غررالحکم                | ۱۲- میزان الحکمه، ج ۶، ۴۱۷    |
| ۱۳- غررالحکم                 | ۱۴- ج ۲، ۷۲                 | ۱۵- غررالحکم                  |
| ۱۶- شاهنامه فردوسی، ج ۴، ۲۳۳ | ۱۷- اصول کافی، ج ۱، ۳۴      | ۱۸- غررالحکم                  |
| ۱۹- شاهنامه فردوسی، ج ۱، ۱۳  | ۲۰- میزان الحکمه، ج ۶، ۴۰۴  | ۲۱- شاهنامه فردوسی، ج ۱، ۱۳   |



ما قسم الله للعباد شيئاً أفضل من العقل<sup>(۱)</sup>  
 شتاب و بدی کار آهر منست<sup>(۲)</sup>  
 العجله من الشيطان<sup>(۳)</sup>  
 پشیمانی جان و رنج تنست<sup>(۴)</sup>  
 مع العجله تكون الندامه<sup>(۵)</sup>  
 نباشد فراوان خورش تندرست<sup>(۶)</sup>  
 من کثر اكله، قلت صحته<sup>(۷)</sup>  
 بر سفله گان تا توانی مگرد<sup>(۸)</sup>  
 ایاک و مخالطه السفله لاتول الی الخیر<sup>(۹)</sup>  
 به هنگام هر کار جستن نکوست  
 شاور قبل ان یعزم، و فکر قبل ان تقدم<sup>(۱۱)</sup>  
 هر آنکه که سال اندر آید بشصت  
 بیاید کشیدن ز بیشیت دست<sup>(۱۲)</sup>  
 اذا بلغت ستین سنه فاحسب نفسک فی الموتی<sup>(۱۳)</sup>  
 جهان سر به سر عبرت و حکمت است<sup>(۱۴)</sup>  
 انما ینظر المؤمن الی الدنیا بعین الاعتبار<sup>(۱۵)</sup> پراز رنج تیمار و درد و بلاست<sup>(۱۶)</sup> بدان ای پسرکین  
 جهان بی وفاست  
 دار بالبلاء محفوفه و بالغدر موصوفه<sup>(۱۷)</sup> و یا: الهی اسکنتنا داراً... المحشوه بالاوقات  
 لمحشونه بالنکیات<sup>(۱۸)</sup>  
 ز روز گذر کردن اندیشه کن<sup>(۱۹)</sup>: اوصیکم بذكر الموت و اقلال الغفله عنه<sup>(۲۰)</sup>

- |   |                              |                              |
|---|------------------------------|------------------------------|
| ۱- اصول کافی، ج ۱، ۱۴   | ۲- شاهنامه فردوسی، ج ۳، ۱۴   | ۳- میزان الحکمه، ج ۶، ۷۳     |
| ۴- شاهنامه فردوسی، ج ۳، ۱۴۷                                   | ۵- میزان الحکمه، ج ۶، ۷۳     | ۶- شاهنامه فردوسی، ج ۷، ۲۸   |
| ۷- میزان الحکمه، ج ۱، ۱۱۷                                     | ۸- شاهنامه فردوسی، ج ۷، ۲۰۱  | ۹- میزان الحکمه، ج ۴، ۴۸۱    |
| ۱۰- شاهنامه فردوسی، ج ۲، ۱۵                                   | ۱۱- غررالحکم                 | ۱۲- شاهنامه فردوسی، ج ۵، ۲۴۰ |
| ۱۳- میزان الحکمه، ج ۶، ش ۱۳۹۲۵                                | ۱۴- شاهنامه فردوسی، ج ۳، ۱۰۵ | ۱۵- نهج البلاغه، حکمت ۳۶۷    |
| ۱۶- شاهنامه فردوسی، ج ۸، ۳۱۱                                  | ۱۷- غررالحکم                 | ۱۹- شاهنامه فردوسی، ج ۳، ۲۰۲ |
| ۱۸- مناجات پانزدهم از مناجات خمس عشر از امام سجاد علیه السلام |                              |                              |

الا ای خریدار مغز سخن  
دلت بر گسل زین سرای کهن<sup>(۲۱)</sup>  
اهربوا من الدنيا و اصرفوا قلوبکم عنها...<sup>(۲۲)</sup>

## منابع و مأخذ

- ۱- قرآن مجید.
- ۲- علی بن ابی طالب (ع)، نهج البلاغه
- ۳- علی بن ابی طالب (ع)، غررالحکم و دررالکلم، بکوشش عبدالواحدین محمد تمیمی آمدی.
- ۴- بحرانی، سید هاشم، البرهان فی التفسیر القرآن، قم، دارالکتب العلمیه
- ۵) کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ترجمه و شرح سید جواد مصطفوی تهران، دفتر نشر فرهنگ اهل البيت عليهم السلام.
- ۶) مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، بیروت موسسه وفا ۱۴۰۳ هجری.
- ۷) قمی، حاج شیخ عباس، مفاتیح الجنان.
- ۸) محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکمه، قم، دفتر تبلیغات اسلامی ۱۳۶۳
- ۹) فردوسی، ابو القاسم، شاهنامه، مسکو، دانش، ۱۹۷۱ میلادی

۲۲- غررالحکم.

۲۱- شاهنامه فردوسی، ج ۷، ۱۸۵

۲۰- نهج البلاغه، خطبه ۱۱۸.

دکتر موسوی - میر نعمت اله  
عضو هیأت علمی دانشگاه پیام نور - تبریز

## سیمای حضرت علی (ع) در دیوان ناصر خسرو

حضرت علی (ع) در گستره پهناور ادب فارسی به عنوان یک "انسان کامل" متجلی است، و از این رهگذر در شعر شاعران فراوانی، از کسایی مروزی تا شهریار و بعد از آن، حضور دارد. اما در دیوان شاعر نامدار و خردگرای برجسته ایرانی - ناصر خسرو - این حضور چشمگیرتر و گسترده تر است. این شاعر توانای سده پنجم به مناسبت‌های گوناگونی پای این بزرگمرد تاریخ انسان و اسلام را به میان کشیده و در باره حضرتش مضمونها آفریده است. ناصر خسرو در بیت‌های فراوانی از دیوان خود، رفتارها و منش و کمالات آن حضرت را بیان داشته و حضرتش را اسوه انسان کامل معرفی نموده است.

در یکی از قصیده‌های بلند و طولانی خود علی (ع) را به نحو احسن معرفی کرده و استوارترین مدحت‌ها را درباره آن حضرت آورده است.

چند بیتی از قصیده یاد شده<sup>(۱)</sup> بیان می‌شود:

بهار دل دوستدار علی	همیشه پر است از نگار علی
از امت سزای بزرگی و فخر	کسی نیست جز دوستدار علی
علی از تبار رسول است و نیست	مگر شیعت حق تبار علی
به مردی و علم و به زهد و سخا	بنازم بر این هر چهار علی
شعار و دثارم به دین است و علم	هم این بد شعار و دثار علی
علی شیر تر بود و لیکن نبود	مگر حریگه مرغزار علی
یکی ازدها بود در چنگ شیر	به دست علی ذوالفقار علی
ز علم است غار علی، سنگ نیست	نشاید به سنگ افتخار علی

۱ - توضیح اینکه بیت‌های شاهد کلاً از دیوان ناصر خسرو به تصحیح زنده یاد مجتبی مینوی و دکتر مهدی محقق می‌باشد، حرف ق و شماره نشانگر قصیده و شماره آن در دیوان است.

نبارد مگر ز ابر تاویل قطر  
 نبود اختیار علی سیم و زر  
 همیشه ز هر عیب پاکیزه بود  
 از آتش نیابند زنهار کس  
 و گر سر بتابد به بی دانشی  
 نیاید به دشت قیامت مگر  
 به صد سال اگر مدح گوید کسی  
 نگوید یکی از هزار علی<sup>(۱)</sup>

اینک سیمای حضرت علی (ع) را در دیوان ناصر خسرو، به ترتیب موضوعی، مورد بررسی قرار می‌دهیم:

- غدیر و ولایت:

موضوع تاریخی غدیر خم و مساله جانشینی حضرت علی (ع) بطور گسترده‌ای در افکار شیعیان بویژه ناصر خسرو مجال تجلی یافته است. بیت‌های آورده شده در این نوشته نه تنها نشان‌گر بسامد بالای این مورد و اهمیت آن است، بلکه مسایل دیگری از جمله انتخاب جانشین از سوی پیغمبر اکرم (ص) در روز غدیر به امر و فرمان خداوند، برترین و شاخص‌ترین چهره برای جانشینی، استحقاق علی (ع) جهت زمامداری مسلمانان و..... مطرح است:

- سپردن ولایت به علی (ع) پس از خود:

آگه نه ای مگر که پیغمبر که را سپرد روز غدیر خم به منبر ولایتش<sup>(۲)</sup>

و یا بیت زیر

بسنگر که خلق را به که داد و چگونه

گفت روزی که خطبه کرد نبی بر سر غدیر<sup>(۳)</sup>

- براساس بیت‌های زیر حضرت رسول (ص) به فرمان خدا علی (ع) را جانشین خود کرده است

از آن سید که از فرمان رب العرش پیغمبر

وصی کردش در آن معدن که منبر بود پالانش<sup>(۱)</sup>

و به همان دلیل ولایت امت اسلام به دست علی (ع) سپرده شد:

پیغمبر شبانی بدو داد از امت به امر خدای این رمه‌ی بی کران را<sup>(۲)</sup>

با آوردن بیت زیر نه تنها وحی خداوندی را در انتصاب حضرت علی (ع) تاکید می‌کند بلکه

خداوند را که مظهر فیض می‌دادند، در این خصوص بسیار شکر گزار است:

شرف خیر بهنگام پدید آید از او

چون پدید آمد تشریف علی روز غدیر<sup>(۳)</sup>

علت دیگر برای سپردن ولایت به علی (ع) گذشته از امر خدا، برتری حضرتش بر

دیگران و سزاواری ایشان به جانشینی حضرت رسول (ص) می‌باشد:

آنکه بیش از دگران بود به شمشیر و به علم

و آنکه بگزید و وصی کرد نبی بر سر ماش<sup>(۴)</sup>

یکی دیگر از علت‌های چنین گزینشی، تقرب خاص علی (ع) به پیغمبر است که در بیت

زیر، ناصر خسرو متذکر آن شده است:

او سزا بد که وصی بود نبی را در خلق

که برادرش بدو ابن عم و داماد و وزیر<sup>(۵)</sup>

همزمان با دادن لوا به آن حضرت، دانش و کمالاتی را که شایسته‌اش بود، بدو دادند:

پیغمبر بدان داد مر علم حق را که شایسته دیدش مر این مهتری را<sup>(۶)</sup>

- بیان مقام علی و اینکه روز غدیر روز شریفی است، و علت این شرف رخداد پر ارزشی

است، و نیز متعالی شدن مقام علی (ع) به خاطر این انتصاب را چنین بیان می‌کند

۱-۲ ق ۱۰۲

۲-۵ ق ۵

۱-۸ ق ۱۰۸

۲-۶ ق ۶۴

۵-۱۰۲ ق ۱۰۲

۲-۱۲۹ ق ۱۲۹

آنکه معروف بدو شد به جهان روز غدیر

وز خداوند ظفر خواست پیمبر به دعاش<sup>(۱)</sup>

علی آن یافت ز تشریف که زو روز غدیر

شد چو خورشید درخشنده در آفاق شهیر<sup>(۲)</sup>

- موضوع قابل توجه دیگر، از دید ناصر خسرو، لزوم پیروی از این انتصاب است که در زمان

شاعر کسی یارای چنین تفکری را نداشته است. بیتهای متعددی در مورد وجوب پیروی از

امر خدا و ابلاغ حضرت پیامبر اکرم (ص)، در دیوان این شاعر آمده است:

دست علی گرفت و بدو داد جای خویش

گر دست او گرفت تو جز دست او مگیر<sup>(۳)</sup>

احمد لوای خویش علی را سپرد

من زیر این بزرگ و مبارک لوا شدم<sup>(۴)</sup>

ز پیغمبر ما وصی حیدر است

چنین زین قبل شیعت حیدرم<sup>(۵)</sup>

واگر کسی به این انتصاب گردن نهد و پیرو علی باشد رستگار خواهد شد، زیرا بر اساس

بیتهای فراوانی از ناصر خسرو، علی نجات بخش است. نجات بخشی علی (ع) را می توان

در بخشهای جداگانه ای بررسی کرد:

۱- جوار علی (ع) یعنی قلمرو حضرتش، آکنده از آسایش و گذشت و داد است

گر از جور دنیا همی رست خواهی نیابی مرادت جز اندر جوارش<sup>(۶)</sup>

تا میوه جانفزای یابی در سایه برگ مرتضایی<sup>(۷)</sup>

۲- اگر کسی به علی (ع) پیوندد، به خدا پیوسته است:

به زنهار یزدان درون جای یابی اگر جای گیری تو در زینهارش<sup>(۸)</sup>

۳-۲ ق ۴۶

۲-۱۰۲ ق ۱۰۲

۱-۱۲۹ ق ۱۲۹

۶-۱۵۹ ق ۱۵۹

۵-۲۴۱ ق ۲۴۱

۴-۶۲ ق ۶۲

۸-۱۵۹ ق ۱۵۹

۷-۱۲۲ ق ۱۲۲

دلیل بیت پیشین را این می‌داند که علی (ع) "حبیل خدا" است:

حبیل ایزد حیدر است او را بگیر      وز فلان و بو فلان بگسل حبال<sup>(۱)</sup>

آل رسول خدای حبیل خدایند      چونش گرفتی، ز چاه جهل برآیی<sup>(۲)</sup>

۳- شفاعت عمده و نجات دهندگی علی (ع)، بیشتر، در رستاخیز است که با مضمونهای متعددی آمده است:

الف - مایه نجات از آتش

سپس آن پسران رو پسرا زانکه ترا      پسران علی و فاطمه ز آتش سپرند<sup>(۳)</sup>

ب - مایه جلب توجه خدا

یسا د ازیرا کنم مرآل نبی را      تا به قیامت کند خدای مرا یاد<sup>(۴)</sup>

۴- ناصر خسرو پیروی و دوستداری علی (ع) را با تاکید فراوان تجویز می‌کند و تنها راه نجات بشر را در آن می‌داند:

گیتی همه جهل و حب او علم      مردم همه تیره او مروق

حق نیست مگر که حب حیدر      خیرات بدو شود محقق<sup>(۵)</sup>

و در نهایت با فشار و تاکید هر چه تمامتر می‌گوید:

در بحر ضلال کشتی ای نیست      جز حب علی به قول مطلق<sup>(۶)</sup>

بر سر موضوع جانشینی آن حضرت از سوی حضرت پیامبر اکرم (ص) برگردیم و این نکته را بیان کنیم کسانی که با این عمل مخالفت کرده و انتصاب حضرتش را نپذیرفته‌اند از دید شاعر به خطا رفته و راه اصلی را گم کرده‌اند:

بر سر خلق مر او را چو وصی کرد نبی

این به اندوه در افتاد از او وان به زحیر<sup>(۷)</sup>

۱-۳ ق ۳۱

۲-۲ ق ۴۲

۱-۱ ق ۳۴

۲-۶ ق ۲۱۶

۵-۲ ق ۲۱۶

۲-۲ ق ۱۲۲

۷-۲ ق ۱۰۲

گر گفتم از رسول، علی خلق را وصی است

سوی شما سزای مساوی چرا شدم<sup>(۱)</sup>

اما بهر حال این انتصاب کاری بسیار شایسته و خردمندانه است و در اینکه کسی غیر از علی (ع) نمی‌توانست جانشین حضرت پیامبر (ص) شود هیچ تردیدی نیست، جز که علی را پس از رسول کرام بود آنکه خلافت بدو رسید ز بنیاد<sup>(۲)</sup> و برای همین است که گاهی کارهای ایده‌آل را به موضوع غدیر و انتصاب علی (ع) مانند می‌کند:

با خرد باش یک دل و همبر چون نبی با علی به روز غدیر<sup>(۳)</sup>  
بنابراین در موضوع غدیر می‌توان به این نکته دو باره اشاره کرد که فرمان انتخاب از جانب خدا بوده و بر مسلمانان اطاعت از این فرمان واجب است:

آن را سپرد کایزد مر دین و خلق را

اندر کتاب خویش بدو کرد اشارتش<sup>(۴)</sup>

موضوع کارایی حضرت علی (ع):

ناصر خسرو ضمن بیتهایی علی (ع) را با حضرت پیامبر (ص) لازم و ملزوم یکدیگر معرفی می‌کند:

احمد مختار شمس و حیدر کرار نور

آن بی این موجود نی و این بی آن انوار نیست<sup>(۵)</sup>

و ذوالفقار علی (ع) را در کنار قرآن و کلام حضرت محمد (ص) قرار می‌دهد و همدوش آن معرفی می‌نماید:

همچنان کاندلر سخن جز قول احمد نور نیست

تیز تیغی جز که تیغ میر حیدر نار نیست

۱- ق ۹۱

۲- ق ۱۴۲

۳- ق ۶۲

۴- ق ۱۴۷

۵- ق ۸۲



اصل اسلام این دو چیز آمد، قران و ذوالفقار

نه مسلمان و نه مشرک را در این پیکار نیست<sup>(۱)</sup>

قران بود و شمشیر پاکیزه حیدر دو بنیاد دین متین محمد<sup>(۲)</sup>

زیرا همچنانکه وظیفه سنگین رسالت بر دوش حضرت پیامبر (ص) است، دفاع از آیین مقدس او و پیشبرد آن بطور حتم تنها از علی (ع) ساخته است. در دیوان ناصر خسرو، این دفاع بسیار چشمگیر است و این مضمون بفرآوانی آمده است:

که استاد با ذوالفقار مجرد به هر حربگه بر یمین محمد  
چو تیغ علی داد یاری قران را علی بود بی شک معین محمد<sup>(۳)</sup>  
بر سر لشکر کفار به هنگام نبرد

چشم تقدیر به شمشیر علی بود مشیر<sup>(۴)</sup>

آنکه باهر کس منکر شدی از خلق جهان

جز که شمشیر نبودی به گه حرب گواش<sup>(۵)</sup>

همچنان در قهر جباران به تیغ ذوالفقار

هیچ کس انباز و یار حیدر کرار نیست<sup>(۶)</sup>

که دانست بگزاردن فام احمد

مگر تیغ و بازوی خنجر گزارش<sup>(۷)</sup>

برای دفاع از آیین مقدس و نیز تلاش بی وقفه در پیشبرد آن، شجاعتی همچون شجاعت علی (ع) لازم است. در بیتهای فرآوانی از دیوان ناصر خسرو، مردانگی و دلیر مردی علی (ع) را آشکارا می توان دید:

در بیت زیر، رستم را به منزله غلام علی (ع) می بینیم

۱- ق ۱۴۷

۲- ق ۵۸

۳- ق ۱۰۲

۴- ق ۱۴۷

۵- ق ۱۲۹

۶- ق ۱۵۹

۷- ق ۱۵۹

رستم سزا بودی، چو او دلدل بیستی، چاکرش

ننوشت کفر و شرک را جز تیغ ایمان گسترش<sup>(۱)</sup>

در بیت زیر، عمرو و عنتر مطیع و مغلوب علی (ع) هستند

گردن به طاعت نه گزافه داد عمرو و عنترش

بر خوان اگر نه بیهشی آثار فتح خیبرش<sup>(۲)</sup>

بر اساس بیت زیر، اگر سام نریمان جنگ علی (ع) را می دید، بر شجاعت او حیران

می شد:

شدی حیران و بی سامان و کردی نرم گردن را

اگر دیدی به صف دشمنان سام نریمان<sup>(۳)</sup>

بیتهای زیر نیز هر یک نشان دهنده شجاعت آن حضرت از قول ناصر است:

جگروری که به شمشیر آتشی که نماند

کیاب نا شده ز اعدا به آتشش جگری<sup>(۴)</sup>

عرش این عرش کسی بود که در حرب، رسول

چون همه عاجز گشتند، بدو داد لواش<sup>(۵)</sup>

او آیت پیمبر ما بود روز حرب از ذوالفقار بود و ز صمصام آیتش

شیری مبارزی که سرشته است کردگار

اندر دل مبارز مردان محبتش<sup>(۶)</sup>

و در این راستا، اشاره‌های متعددی به جنگهای معروف آن حضرت و افتخار به پیروزی

وی دیده می شود:

از آن مشهور شیر نر که اندر بدر و در خیبر

هوا از چشم خون بارید و بر صمصام خونبارش<sup>(۷)</sup>

---

۱- ق ۱۰۸-۳

۲- ق ۱۱۰-۲

۱- ق ۱۱۰

۳- ق ۸۲-۶

۴- ق ۱۲۹-۵

۲- ق ۱۰۴

۷- ق ۱۰۸

حیدر که زو رسید و ز فخر او  
 از قیروان به چین خیر خیبر<sup>(۱)</sup>  
 آن را که مصطفی، چو همه عاجز آمدند  
 در حرب، روز بدر بدو داد رایتش<sup>(۲)</sup>  
 آن کز بت تو آمد بر عترت پیمبر  
 از تیغ حیدر آمد بر اهل بدر و صفین<sup>(۳)</sup>  
 و نیز بالیدن به شجاعت علی (ع) در برابر پهلوانان نامی کفار و پیروزی حضرتش بر  
 آنان:

علی آن که چون مور شد عمرو و عتر  
 ز بسیم قوی نیزه مار سارش<sup>(۴)</sup>  
 من بمثل در سپه دین حق      حیدرم ار تو بمثل عتری<sup>(۵)</sup>  
 من تولا به علی دارم کز تیغش      بر منافق شب و بر شیعه نهار آید<sup>(۶)</sup>  
 سپس این نیروی عظیم و شجاعت بی مانند را گسترش می دهد و کارگشایی و  
 پیروزمندی آن حضرت را از میدان نبرد به گلستان علم و دانش و خرد و شعور می کشاند، تا  
 جایی که آن بزرگوار را برجسته ترین چهره در راستای اعتقادی اسماعیلیان معرفی می کند:  
 علی مان اساس است و جعفر امام      نه چون تو ز دشت علی جعفریم<sup>(۷)</sup>  
 محور اصلی اعتقاد اسماعیلیان تاویل است ناصر در بسیاری از قصیده هایش، علی (ع)  
 را پیشوای مفسران و تاویل گران می نامد:  
 ای گشاینده در خیبر، قران      بی گشایشهای خوبت خیبر است  
 مشکل تنزیل بی تاویل او      بر گلوی دشمن دین خنجر است  
 مر نهفته دختر تنزیل را      معنی و تاویل حیدر زبور است<sup>(۸)</sup>

۱-۳ ق-۱۰۹

۲-۲ ق-۸۲

۱-۲۲ ق-۲۲

۶-۶ ق-۷۵

۵-۶ ق-۶

۲-۱۵۹ ق-۱۵۹

۸-۱۶ ق-۱۶

۷-۲۴ ق-۲۴

تیغ و تاویل علی بر سر امت یک سر

ای برادر قدر حاکم عدل است و قضاش

هر که در بند مثل‌های قرآن بسته شده است

نکند جز که بیان علی از بند ره‌اش<sup>(۱)</sup>

وانکه یزدان بر زبان او گشاید قفل علم

جز علی المرتضی اندر جهان دیار نیست<sup>(۲)</sup>

و با تلمیح بسیار ظریف در مورد عصای دشمن کوب حضرت موسی (ع)، علی (ع) را  
نه تنها پیشوای مکتب خود معرفی می‌کند بلکه سپری نجات بخش برای حضرت پیامبر  
(ص) نیز می‌نامد

حیدرزی ما عصای موسی دور است موسی ما را جز او که کرد عصایی؟<sup>(۳)</sup>

و موضوع سپر بلا بودن حضرت علی را در جای دیگر چنین بیان داشته است:

علی بود مردم که او خفت آن شب به جای نبی بر فراش و دثارش<sup>(۴)</sup>

همان طور که در قیاس شجاعت، علی را برتر از دیگران و نقش او را بسیار مهم بیان  
کرده، از دیدگاه خلوص ایمان و اعتمادی که حضرت رسول (ص) نسبت به آن حضرت  
داشته‌اند، او را با هارون برادر موسی مقایسه کرده است. پیش از آوردن شاهد در این باره، به  
بیتی که در آن علی (ع) برادر حضرت رسول (ص) معرفی شده است توجه می‌کنیم:

چون پیمبر را برادر بود حیدر سوی خلق

گر بنام من بدو چون روی خویش اصر کنی؟<sup>(۵)</sup>

بر اساس این بیت و با توجه به تشبیه مضمّر موجود در آن، می‌توان بیت‌های زیر را در

مقایسه حضرت علی (ع) با دیگران بیان کرد:

چو هارون ز موسی علی بود در دین هم انباز و هم همنشین محمد<sup>(۶)</sup>

۱- ق ۲۲

۲- ق ۱۳۷

۱۲۹ ق-۱

۳- ق ۵۶

۴- ق ۲۱۷

۱۵۹ ق-۳

به هارون ما داد موسی قران را      نبوده است دستی بر آن سامری را<sup>(۱)</sup>  
و گاهی این مقایسه به شکل بسیار شدیدی بروز می‌کند:

به محشر ببوسند هارون و موسی      ردای علی و آستین محمد<sup>(۲)</sup>  
گاهی چهره‌های منفی با علی (ع) مورد مقایسه قرار می‌گیرند. این چهره‌ها به عنوان  
دشمنان علی (ع) رخ می‌نمایند و ناصر خسرو وضعیت آنان را توصیف می‌کند:

چو عمرو عاص پیش علی، دی مه      پیش بهار عاجز و رسواشد<sup>(۳)</sup>  
هر کاو عدوی گنج رسول است بیگمان

جز جهل و نحس نیست نشان سلامت<sup>(۴)</sup>  
تا روز حشر آتش سوزنده را      بر شیعت معاویه زندان کنم<sup>(۵)</sup>

در بیت پیشین طبیعی است که منظور از معاویه دشمن سر سخت و رقیب علی (ع)  
است. و در نهایت دشمن علی (ع) را بشدت می‌کوبد و حاصل دشمنی را عذابی شدید  
می‌داند

هر که از علم علی روی بتابد به جفا  
چون کر و کور بماند بکند جهل سزاش<sup>(۶)</sup>

هر که آفت خلاف علی بود در دلش  
تو روی از او بتاب و بهره‌یز از آفتش<sup>(۷)</sup>

و سرانجام عنان خویشتن داری از کف شاعر در می‌رود و می‌گوید:  
شیر خدا را چو مخالف شود کسی

هرگز مکن مگر به خری هیچ تهمت<sup>(۸)</sup>  
که البته این نوع تندی تنها در اخلاق ناصر خسرو نیست بلکه برخی از شاعران شیعه  
مذهب دیگر نیز گاهی مجبور به بیان چنین تعبیری شده‌اند چنانکه فردوسی فرماید:

۱- ق ۱۶۱

۲- ق ۵۶

۳- ق ۶۴

۴- ق ۱۲۹

۵- ق ۱۷۷

۶- ق ۸۲

۷- همان

۸- ق ۸۲

هر آن کس که در جانش بغص علی است

از او زارتر در جهان زار کیست

نباشد بجز بی پدر دشمنش که یزدان به آتش بسوزد تنش<sup>(۱)</sup>

در ادامه بحث پیروی از علی (ع) در درک باطن قرآن کریم، که محور اصلی و مرکز ثقل اندیشه اسماعیلیان است، باید گفت که ناصر خسرو این مضمون را با تعبیرهای گوناگون در باره علی (ع) به میان کشیده و رهبری آن حضرت را لازم بلکه واجب دانسته است. گاهی ایشان را "عیبه اسرار نبی" نامیده است:

عیبه اسرار نبی بد علی  
روی سوی عیبه اسرار کن<sup>(۲)</sup>

گاهی حضرتش را گنج رسول معرفی می‌کند:

گنج خدای بود رسول و ز خلق او  
گنج رسول خاطر او بود و فکرتش  
هر کاو عدوی گنج رسول است بیگمان

جز جهل و نحس نیست نشان سلامت<sup>(۳)</sup>

بر سر گنجی که یزدان در دل احمد نهاد

جز علی گنجور نی و جز علی بن‌دار نیست<sup>(۴)</sup>

و گاهی آن بزرگوار را "خازن" خطاب می‌کند و در بیتهای متعددی او را بدین صفت می‌ستاید که حضرت رسول (ص) و علی (ع):

خزینه دار خدایند و سرهای خدای  
همی به ما برسانند کاهل اسراریم<sup>(۵)</sup>

قران را یکی خازنی هست کایزد  
حواله بدو کرد مراسم و جان را<sup>(۶)</sup>

برای پی بردن به اسرار خداوندی، و ورود به باطن قرآن مجید، که حضرت پیامبر اکرم (ص) سراسر آن را می‌داند، باید از راه علی (ع) وارد شد و بدین جهت علی (ع) را به عنوان "در" معرفی می‌کند و حدیث نبوی "انا مدینه العلم و علی بابها" را در بیتهای فراوانی گنجانده است:

۱- ۲ ق ۸۲

۲- ۲ ق ۹۹

۱- برگزیده متون ادب فارسی

۶- ۵ ق ۵

۵- ۲۳ ق ۲۳

۲- ۱۳۷ ق ۱۳۷

پیغمبر بد شهر همه علم و بر آن شهر

شایسته دری بود و قوی حیدر کرار<sup>(۱)</sup>

در بود مر مدینه علم رسول را

زیرا جزا او نبود سزای امانتش<sup>(۲)</sup>

شهر علوم آنکه در او علی است

مسکن مسکین و مآب مآب<sup>(۳)</sup>

هر خردمند بداند که بدین حال و صفت

باب علم نبی و باب شبیر و شیر است<sup>(۴)</sup>

ندهد خدای عرش در خانه

راحت مگر به راهبری حیدر<sup>(۵)</sup>

گر علم بایدت به در شهر علم شو

تا بر دلت بتابد نور سعادتش<sup>(۶)</sup>

صفت‌های دیگر حضرت علی (ع):

علی (ع) در دیوان ناصر خسرو دارای صفت‌های پسندیده فراوانی است که در مجموع سیمای انسان کاملی را تصویر می‌کند. بخشی از این صفتها - غیر از آنها که پیش از این برشمردیم - به قرار زیر است:

- دانشمندی

علم علی نه قال و مقال است عن فلان

بل علم او چو در یتیم است بی نظیر<sup>(۷)</sup>

- والا مقامی

بودند همه موزه و نعلین، علی بود بر تارک سادات جهان یکسره افسر<sup>(۸)</sup>

۱- ق ۶۳

۲- ق ۸۲

۱۰۸ ق ۱

۳- ق ۸۲

۴- ق ۲۲

۱۲۸ ق ۳

۵- ق ۵۹

۳۶ ق ۷

- برتری از دیگران

محمد و علی از خلق بهترند چه بود  
گر از فلان و فلان نشان بزرگتر داریم<sup>(۱)</sup>  
- محبوبیت

شیری مبارزی که سرشته است کردگار

اندر دل مبارز مردان محبتش<sup>(۲)</sup>

- سخنوری

خطیبان همه عاجز اندر خطابش  
هزیران همه روبه اندر غبارش<sup>(۳)</sup>  
- مردانگی

به مردی چو خورشید معروف از آن شد

که صمصام دادش عطا کردگارش<sup>(۴)</sup>

نه به مردی ز دگر یاران او بود فزون؟

شرف نسبت و جود و شرف علم مگیر<sup>(۵)</sup>

- بزرگی واقعی

گر به نزد تو به پیری است بزرگی، سوی من

جز علی نیست بنایت نه حکیم و نه کبیر؟<sup>(۶)</sup>

- بخشندگی

آنکه با علم و شجاعت چو قوی داد عطاش

به رکوع اندر بفرود سوم فضل و سخاش<sup>(۷)</sup>

آنچه علی داد در رکوع فزون بود  
زآنکه به عمری بداد حاتم طایی<sup>(۸)</sup>

و زنده یاد شهریار نیز در این مورد بیت بسیار زیبایی دارد:

---

۱-۳ ق ۱۵۹

۲-۲ ق ۸۲

۳-۱ ق ۳۳

۴- همان

۵-۵ ق ۱۰۲

۶- همان

۷-۸ ق ۲۲

۸-۷ ق ۱۲۹



برو ای گدای مسکین در خانه علی زن

که نگین پادشاهی دهد از کرم گدا را

- علی تقسیم کننده بهشت و دوزخ

قسمت نشد به خلق درون دوزخ و بهشت

بر کافر و مسلمان الا به قسمتش<sup>(۱)</sup>

کی شناسی بجز او را پدر نسل رسول؟

کی شناسی بجز او قاسم جنات و سعیر<sup>(۲)</sup>

بسامد صفت‌های پسندیده انسانی در دیوان ناصر خسرو در باره حضرت علی (ع) خیلی

بالا است، و شاعر این صفت‌های عالی را عطای خداوندی می‌داند:

از آن داماد کایزد هدیه دادش      دل دانا و صمصام و کف راد<sup>(۳)</sup>

و بالاخره پایان سخن را با بیتی که حاکی از شدت علاقه و احساس ناصر خسرو نسبت

به علی (ع) می‌باشد مزین می‌کنیم که گفته است:

ایزد عطاش داد محمد را      نامش علی شناس و لقب کوثر<sup>(۴)</sup>

---

۱- ق ۸۲

۲- ق ۱۰۲

۳- ق ۲۹

۴- ق ۲۲

## سیمای رسول اکرم (ص) و اهل بیت (ع) در دیباچه های نثر فارسی

تاثیر عمیق فرهنگ و معارف اسلام و کلام رسول (ص) و اهل بیت (ع) در افکار و اعتقادات مردم ایران زمین بیش از آن است که بتوان حق مطلب را ادا کرد و از سوی دیگر عشق و محبت و ابراز ارادت این مردم نسبت به اسلام و کیان اسلامی نیز خارج از حد توصیف است. برای اثبات این حقیقت اگر در میان آثار مکتوب این سرزمین پهناور سیری بکنیم، آنگاه به ابعاد وسیع این عشق و آن تاثیر واقف می شویم.

می دانیم که بخش مهمی از آثار مکتوب زبان فارسی، که می توان در لابلای سطور آن، خدمات متقابل اسلام و ایران را پیگیر شد، ادبیات زبان فارسی است. بطوری که اگر کسی در این خصوص به تتبع و تحقیق بپردازد و میزان این تاثیرها و تاثرها را از نظر بگذراند، در می یابد که بخش اعظمی از آثار قلمی گویندگان ایرانی، گویی پیش از مرحله تحریر و نگارش، ابتدا در کارخانه ذهن و اندیشه آنان، رنگ و صبغه الهی - اسلامی به خود گرفته و بعد از آن به تحریر در آمده است و شاید بتوان گفت که در پرتو همین تصفیه و تلطیف و رنگ آمیزی با صبغه الله است که ادبیات فارسی نسبت به ادبیات دیگر ملل جهان رنگ و جلایی خاص و حلاوتی دگر و حیاتی جاودانه یافته.

ادبیات فارسی ناگسستنی ترین پیوند را با فرهنگ و معارف غنی و اصیل اسلامی دارد و در مسیر شکوفایی و اعتلای خود بیشترین بهره را از آن گرفته است به گونه ای که بدون در نظر گرفتن این ارتباط تنگاتنگ از حیات و هویت حقیقی خود تهی خواهد بود. فرهنگ اسلامی که اساس آن مبتنی بر وحی الهی و سیره و کلام پیامبر عظیم الشان اسلام و اهل بیت اوست، در اعماق وجود مردم ایران زمین و نوع بینش و روش زندگی و آداب این سامان، از زلال سرچشمه های فیاض این فرهنگ، بیشترین نصیب را بر گرفته اند که تجلی

آن را در لابلائی آثار ارزشمند آنان بوضوح می‌بینیم.

نویسندگان و گویندگان ایرانی در ادوار مختلف و برهه‌های گوناگون، به حسب اقتضای وقت و تناسب حال، در خصوص کیان اسلام و اولیای الهی و اهل بیت پیامبر(ص) چکامه‌ها سروده و از سر عشق و سوز نغمه‌ها سر داده‌اند و در این راه تمام اخلاص و توان خود را بکار بسته و انواع گونه‌گون ادبی و قالبهای متنوع آن را به خدمت گرفته‌اند و به جرات توان گفت که بزرگان ادب فارسی، در پرتو اسلام عزیز و انس با معصومین و معارف آنهاست که بر اوج قله‌های اشتها و جاودانگی صعود کرده‌اند.

اگر در آثار نثر فارسی دقیق شویم، گذشته از اینکه تاثیر عمیق کلام حضرت رسول اکرم(ص) و اهل بیت او و مناقب آنان را مشاهده می‌کنیم، خواهیم دید که برای اهل بیت و عترت پیامبر و خود آن حضرت، در دیباچه‌های نثر فارسی، جایگاه ویژه و ثابتی اختصاص یافته است. و این جایگاه مهم عموماً پس از حمد و ثنای خداوند و پیش از پرداختن به انگیزه و هدف نگارنده از نوشته قرار دارد با علم به اینکه دیباچه، زیباترین و ادیبانه‌ترین بخش نوشته‌هاست. و باز اگر در آثار منظوم فارسی تامل کنیم، گذشته از اینکه در تاروپود قالبهای مختلف شعری، اشارات و تلمیحات و تضمین‌های بیشماری که از مضامین کلام پیامبر اسلام و عترت طاهرینش ملاحظه می‌کنیم اشعار و منظومه‌های مستقلی را نیز که در مناقب و فضایل آنهاست، بوفور خواهیم یافت.

حال با توجه به کثرت منابع تحقیق در این خصوص، که امکان بررسی در ابعاد مختلف را دشوار می‌سازد، بنابر مضمون بیت مولانا جلال الدین:

آب دریا را اگر نتوان کشید      هم به قدر تشنگی باید چشید

در نوشته حاضر تنها گذری خواهیم داشت در دیباچه‌های ارزشمند نثر فارسی، تا در لابلائی سطور آنها سیمای نورانی پیامبر اکرم و اهل بیت طاهرین او را به تماشا نشینیم. دیباچه‌های اغلب کتابهای منشور فارسی با تنوع موضوعاتشان اگر چه می‌توانند در زمره متون ادبی قرار گیرند اما در این تحقیق تنها بخشی از شاهکارهای نثر فارسی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

درباره معنای لغوی و اصطلاحی دیباچه باید گفت: "دیباچه نوعی از جامه ابریشمین است که قباچه سلاطین به آن باشد که به جواهر مکمل سازند و آن از لوازم لباس پادشاهی است. به مناسبت آرایش، خطبه کتاب را نیز دیباچه گویند. بعضی محققان نوشته اند که دیباچه با جیم عربی لفظ عربی است به معنی چهره و روی و رخساره. و چون خطبه کتاب به منزله روی کتاب است لهذا خطبه کتاب را نیز مجازاً دیباچه گفتند."<sup>(۱)</sup> تا گفته نماند که مقدمه، مدخل، عنوان، سردفتر و سر آغاز از مترادفهای دیباچه اند به نظر میرسد که علل و انگیزه مختلفی در دیباچه نگاری وجود دارد که موارد زیر از آن جمله است:

۱ - کم گویی و گزیده گویی: نویسنده میخواهد عصاره سخن خود را که در متن نوشته بتفصیل و تطویل می آید، به صورتی موجز و مختصر و به عنوان براعت استهلال در دیباچه جای دهد و در کمترین زمان ممکن، خواننده را با هدف نهایی خود آشنا سازد لذا به جهت کم گویی و گزیده گویی و با پایبندی به مثل خیر الکلام ما قل و دل با وسواس و احتیاطی کم نظیر به نوشتن دیباچه اقدام می کند.

۲ - برای ایجاد جاذبه در خواننده و شروع زیبا و موثر کلام: نویسنده به منظور ایجاد جاذبه در خواننده و شروع زیبا و موثر سخن، در ترکیب و تلفیق الفاظ و بیان مضامین، تمام توان هنر نویسندگی خود را به خدمت می گیرد که غالباً در این مرحله بیشتر نویسندگان به سجع پردازی و موزون گویی متمایل شده و وارد قلمرو شعر می شوند و از صنایع شعری بیشتر بهره می گیرند. در ضمن این قسمت از نوشته آنان نسبت به بخشهای دیگر جذابتر بوده و از انسجام و پختگی و سوز و خلوص بیشتری برخوردار است. بنابراین، دیباچه، عرصه ای است برای جولان هنر نویسنده که او در این میدان، شخصیت، اعتقاد، علم، شیوایی و قدرت قلم خود را به نمایش می گذارد و اینجاست که اهمیت دیباچه و مضمون آن بیش از پیش معلوم می گردد و برای نویسنده واقعاً مهم است که در این فرصت اندک به چه مهمی بپردازد. در این قسمت برای نمونه، دیباچه کتابهای مرزبان نامه و تاریخ جهانگشا را مرور میکنیم با یادآوری این نکته که در ارائه نمونه ها بیشتر به قسمتی که با موضوع مقاله ارتباط

---

۱ - لفتهام دهخدا، ذیل دیباچه.

دارد تکیه میکنیم.

در مقدمه مرزبان نامه پس از حمد و ثنای خداوند چنین می خوانیم: ... درود و تحیات و سلام و صلواتی که مهب انفاس رحمانی با نفحات ریاض قدس همعنائی کند، بر روضه مطهر و تربت معطر خواجه وجود ونخبه و نقاوه کل ما هو موجود، که رحمت، از سدنه خوابگاه استراحت اوست و رضوان، از خزنه خلوتسرای سلوت او. رحمتش همه شب مشعله نور در فشانند و رضوانش گرد نعلین به گیسوی حور فشانند بر تعاقب ایام و لیالی، متتابع و متوالی... ثم علی آله و احبابه و عترته و اصحابه من الطاهرین و الطاهرات و الطیبین و الطیبات اجمعین.<sup>(۱)</sup>

و در دیباچه تاریخ جهانگشا چنین آمده است:

“... وفود درود آفرینش بر نور حدیقه آفرینش و نور اهل بینش، خاتم انبیا محمد مصطفی باد. درودی که از توی آن بوی اخلاص به مشام مشتاقان قدس رسد و از رایحه آن ملا اعلی بر موافقت ساکنان روضه رضا، نثار صلوات طیبات به روح مطهر مکرم او ایثار کند و همچنین برگزیدگان امت و متبعان سنت او از یاران و اهل خاندان، که نجوم آسمان هدایت و رجوم شیطان غوایت اند. ثنایی که به حلیه صفا و زیور حقیقت آراسته باشد و امداد آن به امتداد ایام و لیالی پیوسته<sup>(۲)</sup>.”

در نمونه های بالا کیفیت شروع زیبا و جذاب سخن را با مضامین خاص آن بعلاوه هنر نمایی نویسندگان ملاحظه کردیم.

۳ - التزام به سنتهای نویسندگی، صرف نظراز برخی کتابهایی که در زمانهای متقدم و متاخر و معاصر بدون دیباچه و مقدمه نوشته شده اند - هر کدام در جای خود دلیلی دارد مثل عدم اقتضای موقعیت یا سستی پایه های اعتقادی نویسنده یا پرهیز از واضحات و مکررات یا علل دیگر - دیباچه نگاری و مقدمه نویسی از آغاز نثر فارسی وجود داشته و تا به امروز نیز ادامه دارد چنانکه در مقدمه شاهنامه ابو منصور از کهن ترین نثرهای زبان فارسی می خوانیم: “درود بر برگزیدگان و پاکان و دینداران باد خاصه بر بهترین خلق خدا

۱- مرزبان نامه ص ۶-۳ دیباچه

۲ تاریخ جهانگشای جویس، ص ۲ دیباچه

محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و بر اهل بیت و فرزندان او باد<sup>(۱)</sup> باید گفت که دیباچه اختصاص به کتاب ندارد بلکه در آغاز مقاله و خطابه و مکتوبات دیگر نیز می آید و به نظر میرسد که پرداختن به این امر از ضروریات نویسندگی و گویندگی بشمار می آمده است و به همین سبب از نگارش دیباچه کمتر عدول کرده اند. بنابراین یکی دیگر از انگیزه های دیباچه نگاری را باید در پابندی و التزام نویسنده به سنت حسنه ای دانست که از گذشته های دور رواج داشته است.

اغلب دیباچه ها - اگر نگوییم همه - طبق سنت و رسم دیرین، در ابتدای خود مزین و مرصع به خطبه ای هستند که در آن به حمد و سپاس خداوند، سپس مدح و منقبت حضرت رسول (ص) و بعد از آن به توصیف و بیان مناقب و فضائل عترت و اهل بیت و یاران آن حضرت می پردازد و بعد از همه اینهاست که نویسنده مطالب دیگر را پی می گیرد لابد این خطبه نگاری و صدر نشینی و تقدم آن بر دیگر مطالب دیباچه عللی دارد که در ذیل به پاره ای از آنها اشاره می شود:

الف) بیان اعتقادات اصیل و خالصانه: چنین بر می آید که نویسنده در آغاز سخن، خود را ملزم می داند تا در این فرصت طلایی به بیان عصاره معتقدات خود پردازد، اعتقادات خالص خود را نسبت به اصول و مسلمات دین همچون توحید و نبوت و امامت (ولایت) و غیره ابراز دارد، با شایسته ترین و مقدس ترین نامها سخن خود را آغاز کند. نه تنها آغاز بلکه با همان اسماء مقدس سخن خود را خاتمه بخشد. در دیباچه مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه چنین می خوانیم: "حمدی که لمعات صدق و نقحات اخلاص آن دیده جان را منور و دماغ دل را معطر دارد نثار حضرت پادشاهی است که وجود عالم بل عالم وجود قطره ای است از بحر وجود او... و صلواتی که اعداد متوالیه آن به ابد متصل بود و از آمد منفصل، سزاوار حضرت سیدی که جمله انبیا را پیشوای بحق اوست و زمره اصفیا را راهنمای مطلق او. صلی الله علیه و علی آله الطیبین و اصحابه الطاهیرین ما طلع فی الخضرا نجم فی الغبر طلع<sup>(۲)</sup>."

۱- نقل از کتاب هزار سال نثر پارس، ج ۱، ص ۳۳.

۲- مصباح الهدایه، ص ۲

ب) استمداد از درگاه الهی و انفاس قدسی حضرت پیامبر و اهل بیت (ع) در کاری که شروع کرده است تا در سایه توفیق و نصرت و هدایت اینان به اهداف خود نایل شود. نویسنده و گوینده مسلمان معتقد است که سخن بی یاد و نام الهی ابتر است - کل امر ذی بال لم یبدء بحمدالله فهو ابتر. مضمون این حدیث را در دیباچه بهارستان جامی اینگونه می یابیم:

چو مرغ امر دی بالی ز آغاز      نه از نیروی حمد آید به پرواز  
به مقصد نارسیده، پر بریزد      فتد زان سان که دیگر بر نخیزد<sup>(۱)</sup>

لذا او خود را مقید می داند که با حمد و ستایش الهی سخن بیاغازد که یقیناً نویسنده با آغازی اینگونه، در وجود خود قوت دل، ثبات فکر و طمانینه قلب می یابد و گذشته از یاد و نام خداوند، نام مبارک و مدح و منقبت حضرت پیامبر و اهل بیت طاهرین او صدر نشین دیباچه هاست و بنا به قول عبدالرحمان جامی در ترجمه قصیده میمیه فرزددق در خصوص اهل بیت پیامبر:

ذکرشان سابق است در افواه      بر همه خلق بعد ذکر الله  
سر هر نامه را رواج افزای      نام آنهاست بعد نام خدای  
ختم هر نظم و نثر را الحق      باشد از یمن نامشان رونق<sup>(۲)</sup>

برای نمونه، به دیباچه های زیر نظر می افکنیم:

دیباچه کتاب اخلاق ناصری: "حمد بی حد و مدح بی عد لایق حضرت عزت مالک الملکی باشد ... و صلوات نامحصور و تحیات نامعدود سزاوار وجود مقدس سرور راهنمایان دین و مهتر پیشوایان اهل یقین، محمد مصطفی (ص) باشد که خلاص خلایق از ظلمات حیرت و جهالت به نور ارشاد و هدایت اوست و امان اهل ایمان از ورطات غفلت و ظلال، از اعتصام به جبل المتین عصمت او، صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم تسلیمان کثیرا کثیرا<sup>(۳)</sup>".

۲- به نقل از گزیده متون ادب فارسی، ص ۹۰

۱- بهارستان جامی، ص ۲۵

۳- اخلاق ناصری، ص ۲ و ۳

و در دیباچه ترجمه تاریخ یمنی بعد از حمد الهی چنین آمده است: "... پس درود بر روان مقدس و روضه زاهره و تربت طاهره محمد مصطفی مجتبی، خاتم النبیین و قائد الغر المحجلین، صلوات الله و سلامه علیه باد که صبح رسالت او صحن رسالت از گیتی شرک شرک ظلمت ضلالت پاک کرد و آینه زنگ آلود دلها به مصقل هدایت جلا داد و خلق را از شرک برهانید و صد هزار رحمت و رضوان و تحیت و سلام بر ذات معظم و عترت طاهره و اهل بیت وی که مصابیح انوارند و مفاتیح اسرارند<sup>(۱)</sup>".

در نمونه های بالا استمداد و طلب هدایت نویسنده از درگاه الهی و پیامبر اسلام و اهل بیت و عترت آن حضرت کاملاً جلوه گراست.

ج) التذاذ معنوی و روحی: با تامل در دیباچه های مزین به یاد کرد نام مقدس خدا و پیامبر و اهل بیت (ع) در می یابیم که نویسندگان، در این قسمت، عاشقانه عمل کرده اند آنان از پرداختن به حمد الهی و نعت پیامبر و ذکر مناقب اهل بیت لذت می بردند و آن را وسیله کسب نیرو، تجدید قوا و شور و نشاط برای خود می دانستند مسلم است که علت نوشتن اینگونه خطبه ها در دیباچه های نثر فراتر از تمتع دنیوی بلکه نوعی التذاذ روحی و معنوی و بیان مراتب عشق و ارادت خود نسبت به آنان است و یقیناً تفاوت بسیاری است میان این تحمید و منقبت گویی با مدیحه سرایی های کذایی برای صاحبان زر و زور. که آن عزت بخش است و این ذلت بار. در این قسمت نیز از باب نمونه به مواردی اشاره می کنیم:

۱ - در مقدمه مجمع الفصحا پس از حمد الهی و درود بر پیامبر اسلام (ص) می گوید:  
 ...خاصه، بر خاصه و خلاصه موجودات و برگزیده خالق کاینات، زبده صحایف اوصیا و قدوه لطایف اولیا، نور حدقه هدایت و نور حدیقه ولایت، در مدینه علم و در خزینه حلم، شیر بیشه دلآوری و حسام نیام صفدری، جوهر تیغ بزرگی و گوهر صدف سترگی، سلطان دیار توحید و خورشید گردون تجرید، عارج معارج کمال و ناهج مناهج جلال، شایسته تحمید و سپاس و زیننده تحیات بی قیاس، مرشد سبیل رشاد و قاید طریق سداد پادشاه تختگاه سلونی و محرم حرم بی چونی، هژبر سالب غالب، علی بن ابی طالب

۱- ترجمه تاریخ یمنی، ص ۱-۲



سلام الله عليه و على اولاده و احفاده الائمة الهادين المهتدين المعصومين الى يوم الدين<sup>(۱)</sup>.

۲ - و در دیباچه کتاب راحه الصدور و آیه السرور می خوانیم: "... صد هزار درود و آفرین، به عدد قطره های باران و ریگ بیابان بر روان سید المرسلین و رسول رب العالمین، بر مهتر و بهتر، محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب علیه افضل الصلوات و اکرم التحیات باد که حق عزو علا او را از زمره انبیاء، به مزید کرامت و مزیت فضیلت مخصوص گردانید، تاج اصطفای بر سر او نهاد و او را شحنه شش جهات عالم گردانید، که زویت لی الارض فاریت مشارقتها و مغاریها ... سرکشان جهان سر بر آستان خدمتش نهادند و آستین دولتش را بوسه دادند و شکرانه ها واجب دیدند... شیرین بیان انا افصح، کوچک دهان انا املح، شاهد انا ارسلناک شاهد... زلف و اللیل بر روی و الضحی تاب داده، تیر ادع الی سبیل ربک پرتاب داده، چاووش بارگاه کبریا در پیش و لشکر قبه خضرا پیرامن، یمد کم ربکم بثلثة آلاف من الملائکه منزلین... سپس دربارہ علی (ع) می گوید: آن شیر بیشه شریعت، سرور جهان طریقت، حیدر حیه در، بابای شبیر و شبر، الضارب بالسیفین و الطاعن بالرمحین و المصلی الی القبلتین، ابی الحسن و الحسین...

آنکه داماد نبی و ابن عم مهترست

جفت زهرای نبی، باب شبیر و شبیرست

در نسب یا در حسب در کل عالم بازگوی

تا کجا کو کیست کزوی برترست

بیخ دین اندر زمین زو محکم آمد وانگهی

برکننده آهنین در را ز حصن خیبرست

پور بو طالب، علی شیر خدا کاندر مصاف

قاتل کفار بد دین است و عمرو و عنترست

۱- مجمع الفصحا، ص چهار الی شش .

آفتاب از شرم آن کورا نمازی فوت شد

پرز خون هر شب دو دیده در حجاب خاورست<sup>(۱)</sup>

با توجه به مضمون نمونه های فوق، میزان عشق ورزی و ابراز ارادت و التذاذ معنوی نویسندگان از نگارش خطبه دیباچه ها معلوم می گردد و با اندک تاملی در مضامین خطبه ها در می یابیم که صرف نظر از توصیفات و تعبیرات ادیبانه و توضیحات دیگر، منبع اصلی الهام گیری اغلب نویسندگان در نوشتن خطبه دیباچه ها آیات معروف قرآنی و احادیث نبوی بوده است، بویژه مضمون دو آیه ذیل عموماً مورد توجه و کاربرد نویسندگان شیعه و سنی قرار گرفته است:

۱ - ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیماً.<sup>(۲)</sup>

۲ - انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً<sup>(۳)</sup>.

در تایید مطالب فوق لازم است مثالهای زیر را از نظر بگذرانیم.

۱ - در کیمیای سعادت می خوانیم: "... و درود بر مصطفی (ص) که سید پیامبران است

و راهنمای و راهبر مومنان است و امین اسرار ربوبیت است و گزیده و برداشته حضرت الهیت است و بر جمله یاران و اهل بیت وی که هر یکی از ایشان قدوه امت و پیدا کننده راه شریعت است<sup>(۴)</sup>.

۲ - در مقامات حمیدی آمده است: "... و نشد ان محمداً خیر عباده و صدرالبشر فی

بلاد... صلی الله علیه و علی آله الذاهبین فی سبیل الله و المهاجرین و الانصار و سلم تسلیماً کثیراً!

۳ - و صاحب مرصاد العباد نوشته است: "... درود بسیار و آفرین بی شمار... خصوصاً بر

سرور انبیا و قافله سالار قوافل اولیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله ... و عترته الطیبین الطاهرین... و سلم تسلیماً کثیراً<sup>(۵)</sup>.

۱- راحة الصدور و آیه السور، ص ۵ - ۱۲

۲- قرآن کریم، احزاب / ۵۶

۳- همان، احزاب / ۳۳

۴- کیمیای سعادت، ص ۳ و ۴

۵- مقامات حمیدی، ص ۱۹ و ۲۰

۵- مرصاد العباد، ص ۱ و ۲

۴ - در گلستان سعدی هم، چنین می خوانیم: "... در خبر است از سرور کاینات و مفخر موجودات و رحمت عالمیان و صفوت آدمیان و تسمه دور زمان محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم:

بلغ العلی بکماله کشف الدجی بجماله      حسنت جمیع خصاله صلوا علیه و آله<sup>(۱)</sup>  
در این قسمت ضمن پیگیری مباحث گذشته، نمونه های دیگری از دیباچه های نثر فارسی - که در آن سیمای حضرت رسول اکرم و اهل بیت را تماشا می کنیم - ملاحظه میشود:

در اسرار التوحید می خوانیم: "... والصلوة والسلام علی محمد عبده و نبيه و خیرته من اخیاره و علی آله و اصحابه و اعوانه و انصاره و سلم تسلیمما کثیرا... فراوان صلوات و تحیات و درود و آفرین از میان جان به واسطه سرزقان به روان مقدس و تربت مطهر و روح پاک و روضه معطر سید انبیا و قدوه اصفیا محمد مصطفی صلوات الله و سلامه علیه متصل باد. اتصالی که انقطاع آن بی سکون اجرام سماوی و حرکت او تاد زمین صورت نیندد و بعد از درود بر سید عالم علیه السلام، هزاران تحیت و آفرین به روان پاک صحابه طیبین و اهل بیت او که هریک نجوم آسمان هدایت و شموع انجمن رشد و عنایت بودند<sup>(۲)</sup>.

و در تفسیر ابوالفتح رازی آمده است: "... و درود بر رسول او که ختم پیغمبران است و سید مرسلان است و بر اهل البیت او که ستارگان زمینند و پیشوایان دینند<sup>(۳)</sup>."

در مقدمه تاریخ حبیب السیر می خوانیم: "... اللهم صل علی سید الکونین، محمد المصطفی و امام الثقلین علی المرتضی و علی سبطین المکرمین الحسن المجتبی و الحسین الشهید بکریلا و صل علی سایر الائمة البرره الاتقیا و سلم تسلیمما کثیرا طیبیا مبارکا<sup>(۴)</sup>."

و در دیباچه ناسخ التواریخ چنین می خوانیم: "... والصلوة والسلام علی مرآة صفاته و

۱- گلستان سعدی، ص ۳      ۲- اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابو سعید، ص ۳ - ۵

۳- تفسیر روح الجنان و روح التواریخ، ص ۱

۴- تاریخ حبیب السیر، مقدمه جزوه اول از مجلد سوم، ص ۳

اشرف مخلوقات و مظهر اسمائه و مظهر آیاته محمد سید الثقلین و سید الخاقین و علی صهره و وزیر و ظهره و ظهیره، امام المشارق و المغارب ابی الحسنین علی بن ابی طالب علیه السلام و علی الائمه الهداه المعصومین من آل طه و یس الذین هم مصابیح الرحمن و مفاتیح الایمان<sup>(۱)</sup>.\*

و در دیباچه کلیده و دمنه می خوانیم: "... سپاس و ستایش مر خدای را جل جلاله که آثار قدرت او بر چهره روز روشن تابان است و انوار حکمت او در دل شب تار درفشان،... سید المرسلین و خاتم النبیین و قائد الغر المحجلین، ابوالقاسم محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف عربی را صلی الله علیه و علی عترته الطاهرین، برای عز نبوت و ختم رسالت برگزید... درود و سلام و تحیت و صلوات ایزدی بر ذات معظم و روح مقدس مصطفی و اصحاب و اتباع و یاران و اشیاع او باد. درودی که امداد آن به امتداد روزگار متصل باشد و نسیم آن خاک از کلبه عطار بر آورد. ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما<sup>(۲)</sup>.

علی بن عثمان جلابی هجویری علاوه بر خطبه کوتاه در آغاز دیباچه کشف المحجوب، در متن کتاب درباب پیشوایان عرفا و متصوفه مطالب قابل توجهی دارد. او ضمن بر شمردن پیشوایان و ائمه عرفا می گوید: "و منهم، عم زاده مصطفی و غریق بحر بلا و حریق نار و لا و مقتدای اولیا و اصفیا ابوالحسن علی بن ابی طالب کرم الله وجهه و او را اندرین طریقت شانی عظیم و درجتی رفیع است ... و اهل بیت پیامبر(ع)؛ آنان که به طهارت اصلی مخصوصند هر یکی را اندرین معانی (عرفان) قدمی تمام است و جمله، قدوه این طایفه (متصوفه) بوده اند خاص و عام ایشان، و من از روزگار ایشان طرفی بیان کنم ان شاء الله عزوجل. منهم جگر بند مصطفی و ریحان دل مرتضی و قره العین زهرا ابو محمد الحسن بن علی کرم الله وجهه، وی را اندرین طریقت نظری تمام بود و اندر دقایق عبارات، حظی وافر... و نیز شمع آل محمد و از جمله علایق مجرد، سید زمانه خود ابو عبدالله الحسین علی بن ابی طالب رضی الله عنهما از محققان اولیا بود و قبله اهل بلا و

۲- ترجمه کلیده و دمنه، ص ۲ و ۳

۱- ناسخ التواریخ، ص ۱

قتیل دشت کربلا و اهل این قصه (عارفان) بر درستی حال وی متفقند که تا حق ظاهر بود مر حق را متابع بود چون حق مفقود شد شمشیر برکشید و تا جان عزیز فدای شهادت خدای عزوجل نکرد نیارامید... و نیز وارث نبوت و چراغ امت سید مظلوم و امام محروم، زین العباد و شمع الاوتاد، ابوالحسن علی بن الحسین، اکرم و اعبد اهل زمانه خود بود... و نیز<sup>(۱)</sup> حجت بر اهل معاملات و برهان ارباب مشاهدت، امام اولاد نبی و گزیده نسل علی، ابوجعفر محمد بن علی ... و به لقب، وی را باقر خواندندی ... و نیز سیف سنت و جمال طریقت و معبر معرفت و مزین صفوت،... جعفر بن محمد ... الصادق رضوان الله علیهم اجمعین... و اگر جمله اهل بیت را یاد کنم و مناقب یک یک بر شمرم این کتاب بل کتب بسیار، حمل عشر عشیری از آن نکند<sup>(۲)</sup>.

ناگفته نماند که خطبه های دیباچه های نثر فارسی اغلب به زبان فارسی و بندرت عربی و گاهی نیز به هر دو زبان فارسی و عربی تحریر یافته است.

ارباب فضل و دانش استحضر دارند که بیشتر کتابهای نثر فارسی بویژه آنها که در زمره متون ادبی قرار دارند و از شاهکارهای ادبی زبان فارسی بشمار می روند از آثار قلمی برادران اهل تسنن است و ناچار سر و کار من در تحقیق حاضر با اینگونه آثار بوده است و به همین جهت نظاره سیمای نورانی حضرت پیامبر بخصوص اهل بیت طاهرین او در این آثار از اهمیت خاصی برخوردار است.

در این فرصت پایانی بار دیگر از راهی که آمده ایم باز می گردیم و به تماشای مناظر زیبای گلستان و بوستان دیباچه های نثر فارسی می نشینیم اما این بار با نگاهی نو و از زاویه ای دیگر. در این نگاه دوباره ترکیباتی را که این نویسندگان در خصوص مقام شامخ ولایت و اهل بیت (ع) و نعمت آنان به خدمت گرفته اند، بازگو می کنیم ترکیباتی چون: آل رسول، اهل خاندان، اهل بیت پیامبر، افضل اولیا، ابن عم رسول، المصلی الی القبلتین، اکرم و

۱- مولف در این قسمت ترجمه شعر فرزدق را که در فضیلت امام زین العابدین و فضائل اهل بیت (ع) سروده، آورده است. و توضیحاتی را نیز درباره ما وقع و انگیزه سرودن این قصیده فرزدق بیان کرده است.

۲- کشف المحجوب هجویری، ص ۸۴ - ۹۶

عبد اهل زمانه، امام المشارق و المغرب، آل طه و یاسین، برگزیده خالق کاینات، بابای شبیر و شبر، برکننده در آهنین خبیر، پادشاه تختگاه سلونی، پیشوایان دین، جفت زهرا ی نبی، جگر بند مصطفی، چراغ امت، حیدر حیه در، خاصه و خلاصه موجودات، در مدینه علم، در خزینه حلم، داماد نبی، رجوم شیطان غوایت، زبده صحایف اوصیا، زببنده تحیات بی قیاس، ستارگان زمین، سلطان دیار توحید، سرور جهان طریقت، سید الاوصیا، شیر خدا، شیر بیشه دلاوری، شیر بیشه شریعت، شایسته تحمید و سپاس، شمع آل محمد، شمع اوتاد، شموع انجمن رشد و عنایت، عترت طیبین و طاهرین، فرزندان رسول، قدوه لطایف اولیا، قاید طریق سداد، قاتل کفار، قاتل عمرو و عتتر، قره العین زهرا، قدوه امت، قتیل دشت کربلا، مرشد سبیل رشاد، مصابیح انوار، مصابیح الرحمن، مفاتیح الایمان، مفاتیح اسرار، مخصوص به طهارت اصلی، نجوم آسمان هدایت، نور حدقه هدایت، نور حدیقه ولایت، وارث نبوت و ...

وقتی مضامین این اوصاف و ترکیبها را جمع بندی کنیم نتیجه می گیریم که در دیباچه های نثر فارسی - البته آن عده از آثاری که در این مقاله از آنها یاد شد - سیمای اهل بیت پیامبر اینگونه معرفی و تصویر شده است :

آنها: ۱ - عبد مردمند ۲ - اعلم انسانها هستند ۳ - افضل آنهایند ۴ - ایثارگرند ۵ - حلیم اند ۶ - شایسته ترینند ۷ - شجاعترین می باشند ۸ - طاهر و مطهرند ۹ - مومن ترین بندگانند ۱۰ - قرابت عمیق جسمی و روحی با پیامبر دارند ۱۱ - نورند ۱۲ - وارث نبوت هستند ۱۳ - وسیله نجات امتند ۱۴ - ولی خدا بر مردمند.

یادآوری می کنم که ریشه یابی مضامین این اوصاف و صفات بیشمار دیگری که در خصوص اهل بیت عصمت و طهارت بیان شده است می تواند موضوع تحقیقی پر مایه و گسترده باشد.

در پایان سخن به عنوان حسن ختام این نوشته، فرازهایی از مقدمه وصیتنامه سیاسی - الهی حضرت امام خمینی (رض) بنیانگذار جمهوری اسلامی را می خوانیم که از موارث نثر آن بزرگوار می باشد:

”الحمد لله سبحانه، اللهم صل على محمد وآله مظاهر جمالک و جلالک  
و خزاین اسرار کتابک الذی تجلی فیہ الاحدیہ بجمیع اسمائک... ما مفتخریم  
که پیرو مذهبی هستیم که رسول خدا موسس آن به امر خداوند تعالی بوده و  
امیر المومنین علی بن ابی طالب، این بنده رها شده از تمام قیود، مامور رها  
کردن بشر از تمام اغلال و بردگیهاست... ما مفتخریم که ائمه معصومین از  
علی بن ابی طالب گرفته تا منجی بشر حضرت مهدی صاحب الزمان علیهم  
آلاف التحیات و السلام که به قدرت خداوند قادر، زنده و ناظر امور است ائمه  
ما هستند... ما مفتخریم که باقر العلوم بالاترین شخصیت تاریخ است و کسی  
جز خدای تعالی و رسول صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام  
مقام او را درک نکرده اند و نتوانند درک کرد از ماست و ما مفتخریم که مذهب  
ما جعفری است که فقه ما که دریای بی پایان است یکی از آثار اوست و ما  
مفتخریم به همه ائمه معصومین علیهم صلوات الله و متعهد به پیروی از  
آنانیم<sup>(۱)</sup>.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

---

۱- از مقدمه و سینه نامه سیاسی - الهی حضرت امام خمینی، ۵ - ۸

### فهرست منابع

- ۱ - اخلاق ناصری، خواجه نصیرالدین طوسی، کتابفروشی علمیه اسلامیة، تهران.
- ۲ - اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، محمد بن منور، به اهتمام دکتر ذبیح الله صفا، انتشارات امیر کبیر، چاپ پنجم، تهران، ۱۳۶۱
- ۳ - برگزیده متون ادب فارسی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۷۰
- ۴ - بهارستان، عبدالرحمن جامی، تصحیح دکتر اسماعیل حاکمی، انتشارات اطلاعات، چاپ اول، ۱۳۶۷
- ۵ - تاریخ جهانگشا، عظاملک جوینی، به همت محمد رمضان، انتشارات پدیده (خاور)، تهران ۱۳۶۶
- ۶ - تاریخ حبیب السیر، غیاث الدین بن همام الدین حسینی (خواندمیر) انتشارات خیام، ۱۳۳۳
- ۷ - ترجمه تاریخ یمینی، ابوالشرف جردفادقانی، به اهتمام جعفر شعار، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۷
- ۸ - تفسیر روح الجنان، ابوالفتح رازی، تصحیح میرزا ابوالحسن شعرانی، کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۸۲ هجری قمری
- ۹ - چهار مقاله، نظامی عروضی سمرقندی، به اهتمام محمد قزوینی، انتشارات اشراقی، چاپ دوم، تهران
- ۱۰ - راحه الصدور و آیه السرور، راوندی، تصحیح محمد اقبال و حواشی مجتبی مینوی، انتشارات امیر کبیر، چاپ دوم، تهران ۱۳۶۴
- ۱۱ - قرآن کریم
- ۱۲ - کشف المحجوب، هجویری، تصحیح ژوکوفسکی، با مقدمه قاسم انصاری، کتابخانه طهوری، چاپ اول، تهران، ۱۳۵۸
- ۱۳ - کلیله و دمنه، نصرالله منشی، تصحیح مجتبی مینوی، انتشارات دانشگاه



- تهران، چاپ ششم، ۱۳۶۱
- ۱۴ - کیمیای سعادت، ابو حامد امام محمد غزالی، به کوشش دکتر حسین خدیو جم، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی
- ۱۵ - گلستان، سعدی شیرازی، به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، انتشارات صفی علیشاه، تهران ۱۳۴۴
- ۱۶ - لغتنامه دهخدا
- ۱۷ - مجمع الفصحاء، رضا قلی خان هدایت، به کوشش دکتر مظاهر مصفا، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۳۶
- ۱۸ - مرزبان نامه، سعدالدین وراوینی، به کوشش دکتر خطیب رهبر، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۶۳
- ۱۹ - مرصادالعباد، نجم رازی، به اهتمام محمد امین ریاحی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم ۱۳۶۶
- ۲۰ - مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، عزالدین محمود کاشانی، به تصحیح و تعلق جلال الدین همایی، انتشارات سنایی، چاپ دوم، ۱۳۲۵
- ۲۱ - مقامات حمیدی، قاضی حمیدالدین ابوبکر عمر بن محمود بلخی، به تصحیح دکتر رضا انزلی نژاد، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۶۵
- ۲۲ - ناسخ التواریخ، میرزا محمد تقی لسان الملک (سپهر) کتابخانه طهوری، ۱۳۳۷
- ۲۳ - وصیتنامه، حضرت امام خمینی، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۸
- ۲۴ - هراز سال نثر پارسی، کریم کشاورز، ج اول



